

زیر نظر استاد محقق
آیه الله العظمی ناصر مکارم شیرازی

تفسیر نمونه

تفسیر و بررسی تازه ای درباره قرآن مجید
با در نظر گرفتن نیازها، خواست ها،
پرسش ها، مکتب ها و مسائل روز

جلد هفدهم

با همکاری
جمعی از فضلاء و دانشمندان

با همکاری فضلاء و دانشمندان محترم

آشتیانی	محمد رضا
امامی	محمد جعفر
حسنی	عبدالرسول
شجاعی	سید حسن
عبداللّهی	محمود
قرائتی	محسن
محمدی	محمد

هدفهائی که در این تفسیر تعقیب می شود چشم ها از سراسر جهان به اسلام دوخته شده، می خواهند اسلام را از نو بشناسند... حتی خود مسلمانان! و این به دلایل مختلفی است که از جمله «انقلاب اسلامی کشور ما» و «جنبش های اسلامی در نقاط مختلف دیگر جهان» را می توان نام برد، که افکار همه، مخصوصاً نسل جوان را تشنه شناخت هر چه بیشتر اسلام ساخته است.

و برای شناخت اسلام هر کس می داند نزدیک ترین راه و مطمئن ترین وسیله، غور و بررسی بیشتر در متن قرآن مجید کتاب بزرگ آسمانی ما است.

اما از سوی دیگر قرآن این کتاب عظیم و پرمحتوا، همانند کتب عادی، دارای یک بعد نیست، و به اصطلاح «بطون» مختلفی دارد، و در درون هر بطنی، بطن دیگر نهفته است.

و به تعبیر دیگر هر کس به مقدار عمق فکر خویش و به اندازه فهم و آگاهی و شایستگی اش از قرآن استفاده می کند، بی آن که عمق کرانه های آن بر کسی - جز ائمه معصومین (علیهم السلام) - آشکار باشد، ولی مسلماً هیچ کس از کنار چشمه قرآن محروم باز نمی گردد!

با توجه به آنچه گفته شد نیاز به تفسیرهائی که مرکز پیوند افکار دانشمندان

و محققان اسلامی است، و می تواند راه گشای اسرار مختلف قرآن گردد، کاملاً روشن است. اما کدام تفسیر؟ و کدام مفسر؟... آن تفسیر که آنچه قرآن می گوید بازگو کند، نه آنچه خود می خواهد و می پسندد.

مفسری که خود را در اختیار قرآن بگذارد، و از مکتبش درس فرا گیرد نه آن کس که «نا آگاه» و یا «آگاهانه» با پیش داوریهایش می کوشد در برابر قرآن «استاد» باشد و نه «شاگرد».

البته مفسران بزرگ و محققان عالی قدر اسلام از نخستین قرون اسلامی تا کنون تلاش ها و کوشش های بسیار ارزنده و شایان تقدیری در این زمینه کرده اند و در عربی و فارسی و زبان های دیگر تفسیرهای فراوانی نگاشته اند که در پرتو آن به گوشه ای از شگفتی های این کتاب بزرگ آسمانی می توان راه یافت (شَكَرَ اللَّهُ سَعْيَهُمْ).

ولی این نکته نیز قابل ملاحظه است که با گذشت زمان «مسائل تازه ای» برای مردم حق طلب و حقیقت جو مطرح می شود، و «سؤالاتی» از برخورد و تضاد مکتب ها، و گاه از وسوسه های منافقان و مخالفان، و زمانی در چگونگی تطبیق تعلیمات این کتاب بزرگ و آسمانی بر نیازهای زمان، پیش می آید که باید تفسیرهای امروز پاسخ گوی آنها باشند.

و از سوی دیگر تفسیرها همه نباید مجموعه ای از اقوال گوناگون و بحث های پیچیده و غیرقابل درک برای عموم باشد بلکه امروز تفسیرهایی لازم است که همچون خود قرآن جنبه همگانی داشته باشد و تمام قشرها اعم از «فضلاء» و «توده مردم» بتوانند از آن استفاده کنند (بی آن که از ارزش و عمق بحث ها کاسته شود).

توجه به این امور سبب شد که گروهی از ما بخواهند که به نوبه خود دست به تألیف تفسیری بزنیم به این امید که این نیازها را برطرف سازد، و چون این کار سنگین بود جمعی از اهل فضل را که همسفران خوبی در این راه طولانی و پرفراز و نشیب بوده و هستند به کمک و همکاری دعوت شدند تا با تشریک مساعی این مشکل حل شود، این کار بحمد الله قرین موفقیت شد، و محصولی داد که با استقبال فوق العاده همه قشرها مواجه گردید، به طوری که در اکثر نقاط مردم در سطوح مختلف به این تفسیر روی آوردند و مجلدات آن که تا کنون به شانزده جلد رسیده (و این هفدهمین جلد آنست) کراراً چاپ و منتشر شده است «و خدا را بر این موفقیت سپاس می گوئیم».

* * *

در مقدمه این جلد لازم است نظر خوانندگان عزیز را به چند نکته جلب کنم:

۱ - کراراً سؤال می کنند مجموع این تفسیر در چند جلد تمام خواهد شد؟ در جواب باید بگویم: ظاهراً از بیست جلد کمتر و از بیست و چهار جلد بیشتر نخواهد بود!

۲ - کراراً می گویند چرا مجلدات تفسیر با فاصله زیاد زمانی منتشر می شود؟ باید توجه داشت ما نهایت کوشش را در سرعت بخشیدن به کار داریم و حتی در سفر و حضر، گاهی در تبعیدگاه، و گاهی در بستر بیماری، آن را ادامه داده ایم، اما از آنجا که نمی توان نظم و عمق مباحث را فدای سرعت عمل نمود باید کاری کرد که میان این هر دو تا آنجا که ممکن است جمع شود، و از سوی دیگر مشکلات فوق العاده چاپ و تهیه کاغذ و مانند آن را (مخصوصاً در زمان جنگ) نباید از نظر دور داشت که آن هم یک عامل مهم تأخیر بوده است.

۳ - گاهی می پرسند اگر این تفسیر به قلم افراد مختلف تهیه گردد هماهنگ نمی تواند باشد.

در پاسخ می گویم برای تأمین این هدف بنابراین، است که قلم تفسیر همه جا از اینجانب باشد، و دوستان در جمع آوری مطالب کمک کنند که آنها نیز هر کدام کار خود را قبلاً به طور انفرادی انجام می دهند و یادداشت های لازم را تهیه می کنند ولی بعداً در جلسات دسته جمعی که با هم داریم هماهنگی لازم ایجاد می گردد تا هیچ گونه نوسانی در بحث ها و طرح مسائل گوناگون و سبک تفسیر پیدا نشود و همه یک دست و یک پارچه و منسجم باشد. این تفسیر در زمانی رو به گسترش می رود که حکومت جمهوری اسلامی بحمد الله به رهبری امام خمینی (مدظله) بال و پر خود را بر این کشور اسلامی گشوده، و جنب و جوشی در سایر کشورهای اسلامی برای تشکیل حکومت الهی به وجود آورده، و منافع ابرقدرت های شرق و غرب را سخت به مخاطره افکنده، به همین دلیل مردم جهان را جویای توضیح بیشتر درباره اسلام و قرآن ساخته است و ما امیدواریم که این تفسیر کمکی به این خواسته عمومی کند، هم اکنون این تفسیر به همت جمعی از دانشمندان به سه زبان معروف دنیا در دست ترجمه است:

۱ - به زبان عربی که از جلد اول تا سوم آن، ان شاء الله به زودی زیر چاپ می رود.

۲ - به زبان اردو که تا کنون ۱۱ جلد آن ترجمه شده و جلد اول چاپ شده است.

۳ - به زبان ساحلی (زبانی که در ده کشور آفریقائی بیش از هشتاد میلیون نفر به آن تکلم می کنند).

از خدا می خواهیم توفیق تکمیل این خدمت و هم چنین نشر آن را به زبان های دیگر و کمک به شناخت هر چه بیشتر اسلام در صف جهانی عنایت فرماید.

خداوندا! چشم ما را بینا و گوشمان را شنوا و فکرمان را صائب و کارساز فرما، تا بتوانیم به عمق تعلیمات کتابت راه یابیم و از آن چراغ پرفروغی برای خود و دیگران فراهم سازیم.

خداوندا! آتش هائی که دشمنان انقلاب ما خصوصاً، و دشمنان اسلام عموماً پیرامون ما برافروخته اند و فکر ما را دائماً به خود مشغول داشته است، در پرتو مجاهدت های پیگیر و سعی و تلاش بی امان این امت اسلامی، خاموش بگردان تا یک جا دل را به تو بندیم و در راه تو و خدمت به بندگان مستضعف تو گام برداریم.

قم حوزه علمیه - ناصر مکارم شیرازی

مهرماه ۱۳۶۳

قسمتی از تفاسیری که در نوشتن این تفسیر از آن استفاده شده
و یا مورد نقد قرار گرفته است:

- ۱ - تفسیر مجمع البیان از مفسر معروف مرحوم طبرسی ۲ - تفسیر تبيان از دانشمند فقید بزرگ شیخ طوسی ۳ - تفسیر المیزان از علامه طباطبائی ۴ - تفسیر صافی از ملامحسن فیض کاشانی ۵ - تفسیر نور الثقلین از مرحوم عبد علی بن جمعه الحویزی
- ۶ - تفسیر برهاناز مرحوم سید هاشم بحرانی
- ۷ - تفسیر روح المعانی از علامه شهاب الدین محمود آلوسی ۸ - تفسیر المنار از محمد رشید رضا (تقریرات درس تفسیر شیخ محمد عبده)
- ۹ - تفسیر فی ظلال القرآن از سید قطب
- ۱۰ - تفسیر قرطبی از محمد بن احمد الانصاری القرطبی ۱۱ - اسباب النزول از واحدی (ابوالحسن علی بن منویه)
- نیشابوری) ۱۲ - تفسیر مراغی از احمد مصطفی مراغی
- ۱۳ - تفسیر مفاتیح الغیب از فخر رازی ۱۴ - تفسیر روح الجنان از ابو الفتوح رازی
- ۱۵ - تفسیر کشاف از زمخشری
- ۱۶ - الدر المنثور از سیوطی

تفسیر نمونه

جلد هفدهم

سوره های

لقمان - الم سجده - احزاب

جزء ۲۱ قرآن مجید

سوره لقمان

این سوره، در «مکه» نازل شده و دارای ۳۴ آیه است

تاریخ شروع

۲۳ / ذی القعدة / ۱۴۰۳

۱۰ / ۶ / ۱۳۶۲

محتوای سوره لقمان

مشهور و معروف میان مفسران این است که: این سوره در «مکه» نازل شده، گر چه، بعضی مانند «شیخ طوسی» در «تبیان»، اندکی از آیات این سوره را مانند آیه چهارم که: سخن از «نماز و زکات» می گوید، و یا مانند «فخر رازی» که علاوه بر این آیه، آیه ۲۷ را که از «علم وسیع پروردگار» بحث می کند استثناء کرده اند، ولی دلیل روشنی برای این استثناها وجود ندارد، چرا که نماز و زکات (البته زکات به صورت کلی) در «مکه» نیز وجود داشته است، و داستان شرح «وسعت علم پروردگار» نیز چیزی نیست که نشانه مدنی بودن در آن باشد.

بنابراین، سوره «لقمان» به حکم مکی بودن، مشتمل بر محتوای عمومی سوره های مکی است، یعنی پیرامون عقاید اساسی اسلامی مخصوصاً «مبدأ» و «معاد» و همچنین «نبوت» بحث می کند.

به طور کلی، محتوای این سوره در پنج بخش خلاصه می شود:

بخش اول بعد از ذکر «حروف مقطعه» اشاره به عظمت قرآن و هدایت و رحمت بودن آن، برای مؤمنانی که واجد صفات ویژه هستند می کند، و در نقطه مقابل، سخن از کسانی می گوید که، در برابر این آیات، آن چنان سرسختی و لجاجت نشان می دهند که گوئی گوش هایشان کر است، علاوه بر این، سعی دارند با ایجاد سرگرمیهای ناسالم دیگران را نیز از قرآن منحرف نمایند.

بخش دوم از نشانه های خدا در آفرینش آسمان و بر پا داشتن آن بدون هیچ گونه ستون، و آفرینش کوه ها در زمین، و جنبندگان مختلف، و نزول باران و پرورش گیاهان سخن می گوید.

بخش سوم به همین مناسبت قسمتی از سخنان حکمت آمیز «لقمان»، آن مرد الهی را به هنگام اندرز فرزندش، نقل می کند که از توحید و مبارزه با شرک شروع شده، و با توصیه به نیکی به پدر و مادر، و نماز، و امر به معروف و نهی از منکر، و شکیبائی در برابر حوادث سخت، و خوشروئی با مردم، و تواضع و فروتنی و اعتدال در امور، پایان می یابد.

در بخش چهارم بار دیگر به دلائل توحید باز می گردد، و سخن از تسخیر آسمان و زمین و نعمت های وافر پروردگار و نکوهش از منطق بت پرستانی که تنها بر اساس تقلید از نیاکان در این وادی گمراهی افتادند، سخن می گوید، و از آنها بر مسأله خالقیت پروردگار که پایه عبودیت او است، اقرار می گیرد.

و نیز از علم گسترده و بی پایان خدا با ذکر مثال روشنی پرده بر می دارد، و در همین رابطه، علاوه بر ذکر آیات آفاقی، از توحید فطری که تجلی اش به هنگام گرفتار شدن در میان امواج بلا است، به طرز جالبی بحث می کند.

بخش پنجم اشاره کوتاه و تکان دهنده ای به مسأله معاد و زندگی پس از مرگ دارد، به انسان هشدار می دهد که به زندگی این دنیا مغرور نشود، به فکر آن سرای جاویدان باشد.

این مطلب را با ذکر گوشه ای از علم غیب پروردگار، که از همه چیز در ارتباط با انسان از جمله لحظه مرگ او، و حتی جنینی که در شکم مادر است آگاه است، تکمیل کرده و سوره را پایان می دهد.

ضمناً روشن است، نام گذاری این سوره، به «سوره لقمان» به خاطر همان بحث قابل ملاحظه و پر مغزی است که از اندرزهای «لقمان» در این سوره آمده، و تنها سوره ای است که: از این مرد حکیم سخن می گوید.

فضیلت سوره لقمان

روایات متعددی در فضیلت قرائت این سوره از پیامبر گرامی اسلام (صلی الله علیه وآله) و بعضی از ائمه اهل بیت (علیهم السلام) نقل شده، از جمله: در حدیثی از پیامبر (صلی الله علیه وآله) می خوانیم: مَنْ قَرَأَ سُورَةَ لُقْمَانَ كَانَ لُقْمَانَ لَهُ رَفِيقًا يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ أُعْطِيَ مِنَ الْحَسَنَاتِ عَشْرًا بَعْدَ مَنْ عَمِلَ بِالْمَعْرُوفِ وَ عَمِلَ بِالْمُنْكَرِ: «کسی که سوره لقمان را بخواند لقمان در قیامت رفیق و دوست او است، و به عدد کسانی که کار نیک یا بد انجام داده اند (به حکم امر به معروف و نهی از منکر در برابر آنها) ده حسنه به او داده می شود» (۱).

و در حدیث دیگری از امام باقر (علیه السلام) می خوانیم: مَنْ قَرَأَ سُورَةَ لُقْمَانَ فِي كُلِّ لَيْلَةٍ وَكَلَّمَ اللّٰهَ بِهٖ فِي لَيْلَتِهٖ ثَلَاثِينَ مَلَكًا يَحْفَظُوْنَہٗ مِنْ اِبْلِيسَ وَ جُنُوْدِهٖ حَتّٰی يُصْبِحَ فَاِنْ قَرَاہَا بِالنَّهَارِ لَمْ يَزَالُوْا يَحْفَظُوْنَہٗ مِنْ اِبْلِيسَ وَ جُنُوْدِهٖ حَتّٰی يُمْسِي: «کسی که سوره لقمان را در شب بخواند، خدا سی فرشته را مأمور حفظ او تا به صبح در برابر شیطان و لشکر شیطان می کند، و اگر در روز بخواند این سی فرشته او را تا به غروب از ابلیس و لشکرش محافظت می نمایند» (۲).

بارها گفته ایم، و باز هم می گوئیم: این همه فضیلت، ثواب و افتخار، برای خواندن یک سوره قرآن، به خاطر آنست که: تلاوت مقدمه ای است برای اندیشه و فکر، و آن نیز مقدمه ای است برای عمل، و تنها با لقلقه لسان، نباید این همه فضیلت را انتظار داشت.

* * *

- ۱ الم
- ۲ تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْحَكِيمِ
- ۳ هُدًى وَرَحْمَةً لِّلْمُحْسِنِينَ
- ۴ الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ
- ۵ أُولَئِكَ عَلَى هُدًى مِّن رَّبِّهِمْ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ

ترجمه:

به نام خداوند بخشنده بخشایشگر

۱ - الم.

۲ - این آیات کتاب حکیم است (کتابی پر محتوا و استوار)!

۳ - مایه هدایت و رحمت برای نیکوکاران است.

۴ - همانان که نماز را بر پا می دارند، زکات را می پردازند، و آنها به آخرت یقین دارند.

۵ - آنان بر طریق هدایت پروردگارشانند، و آنانند رستگاران!

تفسیر:

نیکوکاران کیانند؟

این سوره، با ذکر عظمت و اهمیت قرآن آغاز می شود، و بیان حروف

مقطعه در ابتدای آن نیز، اشاره لطیفی به همین حقیقت است: این آیات که از حروف ساده الفبا ترکیب یافته، چنان محتوایی بزرگ و عالی دارد که سرنوشت انسان ها را به کلی دگرگون می سازد (الم).

لذا بعد از ذکر «حروف مقطعه» می گوید: «این آیات کتاب حکیم است» (تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْحَكِيمِ).

«تِلْكَ» در لسان عرب، برای اشاره به دور است، و کراراً گفته ایم: این تعبیر مخصوصاً کنایه از عظمت و اهمیت این آیات است، گوئی در اوج آسمان ها و در نقطه دور دستی قرار گرفته! توصیف «کتاب»، به «حکیم»، یا به خاطر استحکام محتوای آن است، چرا که هرگز باطل به آن راه نمی یابد، و هرگونه خرافه را از خود دور می سازد، جز حق نمی گوید، و جز به راه حق دعوت نمی کند، درست در مقابل «لَهُوَ الْحَدِيثُ» (سخنان بیهوده) که در آیات بعد می آید، قرار دارد.

و یا به معنی آن است که: این قرآن، همچون دانشمند حکیمی است که در عین خاموشی، با هزار زبان سخن می گوید، تعلیم می دهد، اندرز می گوید، تشویق می کند، انذار می نماید، داستان های عبرت انگیز، بیان می کند، و خلاصه به تمام معنی دارای حکمت است، و این سرآغاز، تناسب مستقیمی دارد با سخنان «لقمان حکیم» که در این سوره از آن بحث به میان آمده.

البته، هیچ مانعی ندارد که هر دو معنی «حکمت» در آیه فوق منظور باشد.

آیه بعد، هدف نهائی نزول قرآن را با این عبارت بازگو می کند: «این کتاب حکیم مایه هدایت و رحمت برای نیکوکاران است» (هُدًى وَ رَحْمَةً لِّلْمُحْسِنِينَ).

«هدایت» در حقیقت مقدمه ای است برای «رحمت پروردگار»؛ چرا که انسان، نخست در پرتو نور قرآن، حقیقت را پیدا می کند و به آن معتقد می شود، و در عمل خود آن را به کار می بندد، و به دنبال آن، مشمول رحمت واسعه و نعمت های بی پایان پروردگار می گردد. قابل توجه این که: در اینجا قرآن، مایه هدایت و رحمت «محسنین» شمرده شده، و در آغاز سوره «نمل»، مایه هدایت و بشارت «مؤمنین» (هُدًى وَ بُشْرَى لِلْمُؤْمِنِينَ). و در آغاز سوره «بقره»، مایه هدایت «متقین» (هُدًى لِلْمُتَّقِينَ). این تفاوت تعبیر، ممکن است به خاطر آن باشد که بدون تقوا و پرهیزگاری، روح تسلیم و پذیرش حقائق در انسان زنده نمی شود، و طبعاً هدایتی در کار نخواهد بود. و از این مرحله پذیرش حق، که بگذریم، مرحله ایمان فرا می رسد که علاوه بر هدایت، بشارت به نعمت های الهی نیز وجود خواهد داشت. و اگر از مرحله تقوا و ایمان فراتر رویم و به مرحله عمل صالح برسیم، رحمت خدا نیز در آنجا افزوده می شود. بنابراین، سه آیه فوق، سه مرحله پی در پی از مراحل تکامل بندگان خدا را، بازگو می کند: مرحله پذیرش حق، مرحله ایمان و مرحله عمل، و قرآن در این سه مرحله، به ترتیب مایه «هدایت»، «بشارت» و «رحمت» است (دقت کنید).

* * *

آیه بعد «محسنین» را با سه وصف، توصیف کرده، می گوید: «أَنهَا كَسَانِي هَسْتَنْد كِه نَمَاز رَا بَر پَا مِي دَارَنْد، زَكَات رَا اَدَا مِي كَنْنَنْد، وَ بِه اٰخِرْت يَقِين دَارَنْد» (الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ هُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ).

پیوند آنها با خالق از طریق نماز، و با خلق خدا از طریق زکات، قطعی است و یقین آنها به دادگاه قیامت، انگیزه نیرومندی است برای پرهیز از گناه و برای انجام وظائف.

و در آخرین آیه مورد بحث، عاقبت و سرانجام کار «محسنین» را چنین بیان می کند: «آنها بر طریق هدایت پروردگارشان هستند، و آنها رستگارانند» (أُولَئِكَ عَلَىٰ هُدًى مِّن رَّبِّهِمْ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ).

جمله «أُولَئِكَ عَلَىٰ هُدًى مِّن رَّبِّهِمْ»، از یکسو، نشان می دهد که هدایت آنها از طرف پروردگارشان تضمین شده است، و از سوی دیگر، تعبیر «علی»، دلیل بر این است که گوئی هدایت برای آنها یک مرکب راهوار است، و آنها بر این مرکب سوار و مسلطند.

و از اینجا تفاوت این «هدایت» با هدایتی که در آغاز سوره آمده، روشن می شود؛ چرا که هدایت نخستین، همان آمادگی پذیرش حق است، و این هدایت برنامه وصول به مقصد می باشد.

ضمناً جمله «أُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ» که طبق ادبیات عرب، دلیل بر حصر است، نشان می دهد: تنها راه رستگاری، همین راه است، راه نیکوکاران، راه آنها که با خدا و خلق خدا در ارتباطند، و راه آنها که به مبدأ و معاد، ایمان کامل دارند.

- ۶ وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْتَرِي لَهْوَ الْحَدِيثِ لِيُضِلَّ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ بِغَيْرِ
عِلْمٍ وَ يَتَّخِذَهَا هُزُوًا أُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ مُهِينٌ
- ۷ وَ إِذَا تَتْلَى عَلَيْهِ آيَاتُنَا وَ لَى مُسْتَكْبِرًا كَأَن لَّمْ يَسْمَعْهَا كَأَن فِي أُذُنَيْهِ
وَ قَرَأَ فَبَشَّرَهُ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ
- ۸ إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ جَنَّاتُ النَّعِيمِ
- ۹ خَالِدِينَ فِيهَا وَ عَدَدَ اللَّهُ حَقًّا وَ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ

ترجمه:

- ۶ - و بعضی از مردم سخنان بیهوده را می خرنند، تا مردم را از روی نادانی، از راه خدا گمراه سازند و آیات الهی را به استهزا گیرند؛ برای آنان عذابی خوار کننده است!
- ۷ - و هنگامی که آیات ما بر او خوانده می شود، مستکبرانه روی بر می گرداند، گوئی آن را نشنیده است، گوئی اصلاً گوشه‌هایش سنگین است؛ او را به عذابی دردناک بشارت ده!
- ۸ - (ولی) کسانی که ایمان آورده و اعمال صالح انجام داده اند، باغ‌های پر نعمت بهشت از آن آنهاست.
- ۹ - جاودانه در آن خواهند ماند؛ این وعده حتمی الهی است؛ و اوست عزیز و حکیم (شکست ناپذیر و دانا).

شأن نزول:

بعضی از مفسران گفته اند: نخستین آیات مورد بحث، درباره «نضر بن

حارث» نازل شده است.

او مرد تاجری بود که به «ایران» سفر می کرد، و در ضمن، داستان های «ایرانیان» را برای «قریش» بازگو می نمود، می گفت: اگر «محمد» برای شما سرگذشت «عاد و ثمود» را نقل می کند، من داستان های «رستم و اسفندیار»، و اخبار «کسری» و سلاطین عجم را باز می گویم! آنها دور او را گرفته، استماع قرآن را ترک می گفتند.

بعضی دیگر گفته اند: این قسمت از آیات، درباره مردی نازل شده که کنیز خواننده ای را خریداری کرده بود، شب و روز برای او خوانندگی می کرد و او را از یاد خدا غافل می ساخت.

مرحوم «طبرسی» مفسر بزرگ، بعد از ذکر این شأن نزول، می گوید:

حدیثی که از پیامبر (صلی الله علیه وآله) در این زمینه نقل شده، شأن نزول فوق را تأیید می کند؛ چرا که آن حضرت (صلی الله علیه وآله) فرمود: لَا يَحِلُّ تَعْلِيمُ الْمُعْتَبَاتِ وَلَا يَبِيعُهُنَّ، وَ أَتْمَانُهُنَّ حَرَامٌ وَ قَدْ نَزَلَ تَصْدِيقُ ذَلِكَ فِي كِتَابِ اللَّهِ تَعَالَى: وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْتَرِي لَهْوَ الْحَدِيثِ...:

«آموزش دادن کنیزان خواننده، و خرید و فروش آنها حرام است و درآمدی که از این راه به دست می آید نیز حرام است، گواه این مطلب چیزی است که خداوند در کتابش فرموده: وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْتَرِي لَهْوَ الْحَدِيثِ...».

تفسیر:

غنا از دام های بزرگ شیاطین!

در این آیات، سخن از گروهی است که درست در مقابل گروه «محسنین» و «مؤمنین» قرار دارند که در آیات گذشته مطرح بودند.

در اینجا سخن از جمعیتی است که سرمایه های خود را برای بیهودگی و گمراه ساختن مردم به کار می گیرد، و بدبختی دنیا و آخرت را برای خود می خرد!

نخست می فرماید: «بعضی از مردم، سخنان باطل و بیهوده را خریداری می کنند تا خلق خدا را از روی جهل و نادانی، از راه خدا گمراه سازند» (وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْتَرِي لَهْوَ الْحَدِيثِ لِيُضِلَّ عَن سَبِيلِ اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ).

«و آیات خدا را به استهزاء و سخریه گیرند» (وَيَتَّخِذَهَا هُزُوًا). (۱)

و در پایان آیه اضافه می کند: «عذاب خوار کننده از آن این گروه است» (أُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ).

خریداری کردن سخنان باطل و بیهوده، یا به این گونه است که: به راستی افسانه های خرافی و باطل را با دادن پول به دست آورند، آن چنان که در داستان «نضر بن حارث» خواندیم. و یا از این طریق است که: برای ترتیب دادن مجالس لهو و باطل و خوانندگی، کنیزان خواننده خریداری کنند، چنان که در حدیث پیامبر (صلی الله علیه و آله) ضمن شأن نزول بیان شد. و یا صرف کردن مال، به هر صورت و به هر طریقی که به وسیله آن به این هدف نامشروع، یعنی سخنان باطل و بیهوده برسند.

عجب این که: این کوردلان، مطالب باطل و بیهوده را به گرانترین قیمت خریداری می کردند، اما آیات الهی و حکمت را که پروردگار، رایگان در اختیارشان گذارده، نادیده می گرفتند.

این احتمال نیز، وجود دارد که خریداری (اشتراء) در اینجا معنی کنائی

۱ - ضمیر «يَتَّخِذَهَا» به «آیاتُ الْكِتَابِ» باز می گردد که در آیات قبل آمده است، بعضی نیز، احتمال داده اند: به «سبیل» بر گردد، کلمه «سبیل» گاهی به صورت مذکر و گاه به صورت مؤنث در آیات قرآن آمده است.

داشته باشد و منظور از آن: هرگونه تلاش و کوشش برای رسیدن به این منظور است. و اما «لَهُوَ الْحَدِيثُ»، مفهوم وسیع و گسترده ای دارد که هرگونه سخن یا آهنگ سرگرم کننده و غفلت زا که انسان را به بیهودگی یا گمراهی می کشاند، در بر می گیرد، خواه از قبیل «غنا» و الحان و آهنگ های شهوت انگیز و هوس آلود باشد، و خواه سخنانی که نه از طریق آهنگ، بلکه از طریق محتوا انسان را به بیهودگی و فساد، سوق می دهد.

و یا از هر دو طریق، چنان که در تصنیف ها و اشعار عاشقانه خوانندگان معمولی است که هم محتوایش گمراه کننده است و هم آهنگش!

و یا مانند داستان های خرافی و اساطیر که سبب انحراف مردم از «صراط مستقیم» الهی می گردد.

و یا سخنان سخریه آمیزی، که به منظور محو حق و تضعیف پایه های ایمان مطرح می شود، همانند چیزی که از «ابوجهل» و یارانش نقل می کنند، که رو به «قریش» می کرد و می گفت: «می خواهید شما را از «زقوم» که «محمد» (صلی الله علیه وآله) ما را به آن تهدید می کند اطعام کنم؟!»

سپس می فرستاد و «کره و خرما» حاضر می کردند و می گفت: این همان «زقوم» است!... و به این ترتیب، آیات الهی را به باد استهزاء می گرفت.

به هر حال، «لَهُوَ الْحَدِيثُ» معنای گسترده ای دارد که همه اینها و مانند آن را فرا می گیرد، و اگر در روایات اسلامی، و سخنان مفسرین، روی یکی از اینها انگشت گذارده شده است، هرگز دلیل بر انحصار و محدودیت مفهوم آیه نیست.

در احادیثی که از طرق اهل بیت (علیهم السلام) به ما رسیده، تعبیرهایی دیده می شود که بیانگر وسعت مفهوم این کلمه است:

از جمله در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم: «الْغِنَاءُ مَجْلِسٌ لَا يَنْظُرُ اللَّهُ إِلَى أَهْلِهِ، وَ هُوَ مِمَّا قَالَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ وَ مِنْ النَّاسِ مَنْ يَشْتَرِي لَهْوَ الْحَدِيثِ لِيُضِلَّ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ: «مجلس غنا و خوانندگی لهو و باطل، مجلسی است که خدا به اهل آن نمی نگرد، (و آنها را مشمول لطفش قرار نمی دهد) و این مصداق همان چیزی است که خداوند عزوجل فرموده: بعضی از مردم هستند که سخنان بیهوده خریداری می کنند تا مردم را از راه خدا گمراه سازند.» (۱)

تعبیر به «لَهْوُ الْحَدِيثِ» به جای «الْحَدِيثُ الْاَلَهْوِي» گویا اشاره به این است که: هدف اصلی آنها همان لهو و بیهودگی است، و سخن، وسیله ای برای رسیدن به آن است.

جمله «لِيُضِلَّ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ» نیز مفهوم وسیعی دارد که هم گمراه کردن اعتقادی را شامل می شود - آن چنان که در داستان «نضر بن حارث» و «ابوجهل» خواندیم - و هم منحرف ساختن اخلاقی، - آن چنان که در احادیث «غنا» آمده است - .

تعبیر «بَغْيَرِ عِلْمٍ» اشاره به این است که: این گروه گمراه و منحرف، حتی به مذهب باطل خود نیز ایمان ندارند، بلکه صرفاً از جهل و تقلیدهای کورکورانه پیروی می کنند، آنها جاهلانی هستند که دیگران را نیز به جهل و نادانی خود، گرفتار می سازند.

این در صورتی است که، تعبیر «بَغْيَرِ عِلْمٍ» را توصیف برای گمراه کنندگان بدانیم، اما بعضی از مفسران، احتمال داده اند: توصیفی برای «گمراه شوندگان» باشد، یعنی مردم جاهل و بی خبر را ناآگاهانه به وادی انحراف و باطل می کشانند.

این بی خبران، گاه از این هم فراتر می روند، یعنی تنها به جنبه های سرگرمی

۱ - «وسائل الشیعه»، جلد ۱۲، صفحه ۲۲۸، باب تحریم الغناء. (جلد ۱۷، صفحه ۳۰۷ - آل البيت).

و غافل کننده این مسائل قانع نمی شوند، بلکه سخنان لهُو و بیهوده خود را وسیله ای برای استهزاء و سخریه آیات الهی قرار می دهند، و این همان است که در آخر آیه فوق به آن اشاره کرده، می فرماید: «وَيَتَّخِذَهَا هُزُوًا».

اما توصیف عذاب به «مُهِينٌ» (خوار کننده و اهانت بار) به خاطر آن است که جریمه، باید همانند جرم باشد، آنها نسبت به آیات الهی توهین کردند، خداوند هم برای آنها مجازاتی تعیین کرده که علاوه بر دردناک بودن، توهین آور نیز می باشد.

آیه بعد، به عکس العمل این گروه در برابر آیات الهی اشاره کرده، و در واقع آن را با عکس العملشان، در برابر «لَهُوِّ الْحَدِيثِ» مقایسه می کند و می گوید: «هنگامی که آیات ما بر او خوانده می شود مستکبرانه روی بر می گرداند، گوئی آیات ما را نشنیده، گوئی اصلاً گوشه‌هایش سنگین است» و اصلاً هیچ سخنی را نمی شنود (وَ إِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِ آيَاتُنَا وَ لِيَ مُسْتَكْبِرًا كَأَن لَّمْ يَسْمَعْهَا كَأَنَّ فِي أُذُنَيْهِ وَقْرًا).

و در پایان، کیفر دردناک چنین کسی را این گونه بازگو می کند: «او را به عذاب دردناک بشارت ده!» (فَبَشِّرْهُ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ).

تعبیر به «وَلِيَ مُسْتَكْبِرًا» اشاره به این است که: روی گرداندن او تنها به خاطر مزاحمت با منافع دنیوی و هوسهایش نیست، بلکه از این هم فراتر می رود و انگیزه استکبار و تکبر در برابر خدا و آیات خدا، که بزرگترین گناه است در عمل او نیز وجود دارد.

جالب این که: نخست می گوید: «آن چنان بی اعتنائی به آیات الهی می کند که گوئی اصلاً آن را نشنیده و کاملاً بی اعتنا از کنار آن می گذرد» سپس اضافه

می‌کند: «نه تنها این آیات را نمی‌شنود، گوئی اصلاً کر است و هیچ سخنی را نمی‌شنود!»
 جزای چنین افراد نیز، متناسب اعمالشان است همان گونه که عملشان برای اهل حق، دردآور
 بوده، خداوند مجازاتشان را نیز دردناک قرار داده، و به عذاب الیمشان گرفتار می‌سازد!
 توجه به این نکته، نیز لازم است که: تعبیر به «بَشْرٌ» (بشارت ده) در مورد عذاب دردناک الهی،
 متناسب با کار مستکبرانی است که آیات الهی را به باد سخریه می‌گرفتند و «بوجهل» صفتانی
 که «زُقُومِ جَهَنَّمَ» را با «کره و خرما» تفسیر می‌کردند!

در آیات بعد، به شرح حال مؤمنان راستین باز می‌گردد که در آغاز این مقایسه، از آنان شروع
 شد، و در پایان نیز، به آنان ختم می‌گردد، می‌فرماید: «کسانی که ایمان آورده‌اند و عمل
 صالح انجام داده‌اند، باغهای پر نعمت بهشت از آن آنها است» (إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا
 الصَّالِحَاتِ لَهُمْ جَنَّاتُ النَّعِيمِ).

آری، این گروه بر عکس مستکبران بی‌ایمان، و گمراه‌کنندگان کوردل، که نه آثار خدا را در
 جهان می‌بینند، و نه سخنان فرستادگان خدا را به گوش جان می‌شنوند، به حکم عقل و خرد
 بیدار، و چشم‌بینا و گوش‌شنوا که خدا نصیبشان کرده، هم به آیات الهی ایمان می‌آورند و
 هم در اعمال صالح خود، آن را به کار می‌گیرند و چه جالب است که: آنها «عَذَابُ أَلِيمٍ»
 داشتند و اینها «جَنَّاتِ نَعِيمٍ» دارند.

مهمتر این که: این باغهای پر نعمت بهشتی، برای آنها جاودانه است

«همیشه در آن خواهند ماند» (خَالِدِينَ فِيهَا).

«این وعده مسلم الهی است، وعده ای تخلف ناپذیر» (وَعَدَ اللَّهُ حَقًّا).

و خداوند نه وعده دروغین می دهد، و نه از وفای به وعده های خود، عاجز است؛ چرا که «او عزیز و قدرتمند، و حکیم و آگاه است» (وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ).

این نکته قابل دقت است که: در مورد مستکبران، «عذاب» به صورت مفرد ذکر شده، و در مورد مؤمنان صالح العمل، «جَنَات» به صورت جمع؛ چرا که رحمت خدا همواره بر غضبش پیشی گرفته.

تأکید بر خلود و وعده حق الهی، نیز تأکیدی بر همین فزونی «رحمت» بر «غضب» است.

«نَعِيم» که از ماده «نعمت» است، معنی گسترده ای دارد که همه انواع نعمت های مادی و معنوی را شامل می شود، حتی نعمت هایی که برای ما محبوسان زندان تن در این دنیا قابل درک نیست «راغب» در «مفردات» می گوید: «نَعِيم» به معنی «نعمت بسیار» است (النَّعِيمُ النَّعْمَةُ الْكَثِيرَةُ).

نکته ها:

۱ - تحریم غنا

بدون شک، «غنا» به طور اجمال، از نظر مشهور علمای شیعه حرام است و شهرتی در سر حد اجماع و اتفاق دارد.

بسیاری از علمای اهل سنت نیز، بر این عقیده تأکید کرده اند، هر چند بعضی از آنها استثنائاتی برای آن قائل شده اند، و شاید بعضی از این استثناءها، در حقیقت استثناء نباشد و خارج از موضوع «غنا» محسوب شود (و به اصطلاح تخصصاً خارج است).

«قرطبی» در ذیل آیات مورد بحث، در همین زمینه چنین می گوید: «غناى معمول در میان گروهی از مردم، هر گاه مشتمل بر اشعار عاشقانه درباره «زنان» و توصیف زیبایی های آنان، و ذکر شراب و محرمات دیگر باشد، همه «علما» در حرمت آن متفقند؛ چرا که مصداق «لهو و غناى» مذموم می باشد، و اما اگر از این امور خالی گردد، مختصری از آن در اعیاد و جشن های زفاف جائز است، و همچنین برای نشاط بخشیدن به هنگام انجام کارهای مشکل، - آن گونه که در «تاریخ اسلام» در مسأله حفر «خندق» آمده، و یا اشعاری که «انجشه» به هنگام حرکت قافله به سوی «مکه» در «حجۀ الوداع» برای تحریک «شتران» می خوانده است - اما آنچه امروز در میان «صوفیه» معمول است که انواع آلات طرب را در این زمینه به کار می برند حرام است» (۱).

آنچه را که «قرطبی» به صورت استثناء بیان کرده، از قبیل خواندن «حدی» (آواز مخصوص) برای شتران، یا اشعار مخصوصی که مسلمانان با آهنگ به هنگام حفر «خندق» می خواندند، به احتمال قوی اصلاً جزء غنا نبوده و نیست، و شبیه اشعاری است که گروهی با آهنگ مخصوص در راهپیمائی ها یا مجالس جشن و عزاداری مذهبی می خوانند.

در منابع اسلامی، دلائل زیادی بر تحریم «غنا» در دست است، از جمله، آیه فوق: «وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْتَرِي لَهْوَ الْحَدِيثِ...» و بعضی دیگر از آیات قرآن که حداقل طبق روایاتی که در تفسیر این آیات وارد شده بر «غنا» تطبیق گردیده، و یا «غنا» از مصداق آن شمرده شده است. در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم که در تفسیر آیه: «وَ اجْتَنِبُوا قَوْلَ الزُّورِ» (۲) فرمود:

۱ - تفسیر «قرطبی»، جلد ۷، صفحه ۵۱۳۶.

۲ - حج، آیه ۳۰.

قَوْلُ الزُّورِ الْغِنَا: «سخن باطل همان غنا است». (۱)

و نیز همان امام (علیه السلام) در تفسیر آیه: «وَالَّذِينَ لَا يَشْهَدُونَ الزُّورَ» (۲) فرمود: «منظور از آن غنا است». (۳)

و در تفسیر همین آیه مورد بحث، روایات متعددی از امام باقر (علیه السلام) و امام صادق (علیه السلام) و امام علی بن موسی الرضا (علیه السلام) نقل شده است که یکی از مصداق های «لهو الحدیث» را که موجب «عذاب مهین» است غنا معرفی کرده اند. (۴)

علاوه بر این، روایات فراوان دیگری - منهای تفسیر آیات - در منابع اسلامی دیده می شود که تحریم غنا را به طور مؤکد بیان می کند.

در حدیثی که از «جابر بن عبدالله» از پیامبر (صلی الله علیه وآله) نقل شده می خوانیم: كَانَ إِبْلِيسُ أَوَّلَ مَنْ تَغَنَّى: «شیطان اولین کسی بود که غنا خواند». (۵)

و در حدیث دیگری از امام صادق (علیه السلام) چنین آمده است: بَيْتُ الْغِنَاءِ لَا تُؤْمَنُ فِيهِ الْفَجِيعَةُ، وَلَا تُجَابُ فِيهِ الدَّعْوَةُ، وَلَا يَدْخُلُهُ الْمَلَكُ: «خانه ای که در آن غنا باشد، ایمن از مرگ و مصیبت دردناک نیست، دعا در آن به اجابت نمی رسد، و «فرشتگان» وارد آن نمی شوند». (۶)

و در حدیث دیگری از همان امام (علیه السلام) می خوانیم: الْغِنَاءُ يُورِثُ النُّفَاقَ وَ يَعْقِبُ الْفَقْرَ: «غنا، روح نفاق را پرورش می دهد و فقر و بدبختی می آفریند». (۷)

در حدیث دیگر که از امام صادق (علیه السلام) نقل شده، از جمله کسانی را که ملعون و دور از رحمت خدا شمرده است، زن خواننده، کسی که اجرتی به او می دهد و کسی که آن پول را مصرف می نماید! (الْمُعْتَبِيُّ مَلْعُونَةٌ، وَمَنْ أَدَاهَا مَلْعُونٌ، وَ أَكَلُ

۱ - «وسائل الشیعه»، جلد ۱۲، صفحه ۲۲۵.

۲ - فرقان، آیه ۷۲.

۳ و ۴ و ۵ - «وسائل الشیعه»، جلد ۱۲، صفحات ۲۲۵ - ۲۲۷ و ۲۳۱، باب ۹۹ تحریم الغنا.

۶ و ۷ - «وسائل الشیعه»، جلد ۱۲، صفحه ۲۲۵ - ۲۳۰.

كَسِبَهَا مَلْعُونٌ). (۱)

در منابع معروف «اهل سنت» نیز روایات متعددی در این زمینه نقل شده است. از جمله، روایتی است که «در المثنور» از جمع کثیری از محدثین، از «ابی امامه» از پیغمبر گرامی اسلام (صلی الله علیه وآله) نقل کرده که فرمود: لَا يَحِلُّ تَعْلِيمُ الْمُغَنِّيَاتِ وَ لَا يَبِيعُهُنَّ وَ أَثْمَانُهُنَّ حَرَامٌ. «تعلیم زنان خواننده حلال نیست، همچنین خرید و فروش این کنیزان، و چیزی که در مقابل آن گرفته می شود نیز حرام است». (۲)

نظیر همین معنی را نویسنده «التاج» از «ترمذی» و «امام احمد» نقل کرده است. (۳)
 «ابن مسعود» از پیامبر (صلی الله علیه وآله) نقل می کند که: الْغِنَاءُ يُنْبِتُ النَّفَاقَ فِي الْقَلْبِ كَمَا يُنْبِتُ الْمَاءُ الْبَقْلَ: «غنا روح نفاق را در قلب پرورش می دهد، همان گونه که آب گیاه را». (۴)
 روی هم رفته، روایاتی که در این زمینه نقل شده است به قدری زیاد است که به حدّ تواتر می رسد، و به همین دلیل اکثر «علمای اسلام» فتوا به حرمت داده اند علاوه بر «علمای شیعه» که تقریباً در این سخن اتفاق نظر دارند، تحریم آن از «ابوحنیفه» نیز نقل شده است، و هنگامی که از «احمد»، پیشوای معروف «اهل سنت» درباره «غنا» سؤال کردند در پاسخ گفت: يُنْبِتُ النَّفَاقَ: «روح نفاق را در آدمی می رویاند»!
 و «مالک»، پیشوای دیگر «اهل سنت» در پاسخ این سؤال گفت: يَفْعَلُهُ الْفُسَّاقُ: «مردم فاسق به دنبال آن می روند»!

۱ - «سفينه البحار»، جلد ۲، صفحه ۳۲۸.

۲ - «در المثنور»، ذیل آیه مورد بحث.

۳ - «التاج»، جلد ۵، صفحه ۲۸۷.

۴ - تفسیر «روح المعانی»، ذیل آیه مورد بحث.

و «شافعی» تصریح کرده است: شهادت اصحاب غنا قبول نیست، و این خود دلیل بر فسق آنها است.

از «اصحاب شافعی» نیز نقل شده که فتوای «شافعی» را تحریم می دانند، بر خلاف آنچه بعضی پنداشته اند. (۱)

* * *

۲ - غناء چیست؟

در حرمت غناء، چندان مشکلی وجود ندارد، مشکل تشخیص موضوع غناء است.

آیا هر صوت خوش و زیبایی «غنا» است؟

مسئلاً چنین نیست، زیرا در روایات اسلامی آمده، و سیره مسلمین نیز حکایت می کند که قرآن و اذان و مانند آن را با صدای خوش و زیبا بخوانید.

آیا «غنا» هر صدائی است که در آن «ترجیع» (رفت و آمد صدا در حنجره و به اصطلاح غلط دادن) باشد؟ آن نیز ثابت نیست.

آنچه از مجموع کلمات «فقهاء» و سخنان «اهل سنت»، در این زمینه می توان استفاده کرد، این است: «غناء»، آهنگهای طرب انگیز و لهو و باطل است.

و به عبارت روشن تر: «غناء» آهنگ هائی است که متناسب مجالس فسق و فجور و اهل گناه و فساد می باشد.

و باز به تعبیر دیگر: «غناء» به صوتی گفته می شود که قوای شهوانی را در انسان تحریک می نماید، و انسان در آن حال احساس می کند: اگر در کنار آن صدا، شراب و فساد جنسی نیز باشد کاملاً مناسب است!

این نکته نیز، قابل توجه است که: گاه، یک «آهنگ» هم خودش غنا و لهو و

۱ - «روح المعانی»، ذیل آیات مورد بحث.

باطل است و هم محتوای آن، به این ترتیب که: اشعار عشقی و فسادانگیز را با آهنگ های مطرب بخوانند، و گاه، تنها آهنگ، «غنا» است، به این ترتیب که اشعار پر محتوا، یا آیات قرآن و دعاء و مناجات را به آهنگی بخوانند که مناسب مجالس عیاشان و فاسدان است، و در هر دو صورت حرام می باشد (دقت کنید).

ذکر این نکته، نیز لازم است که گاه، برای «غنا» دو رقم معنی ذکر می شود: «معنی عام» و «معنی خاص»، معنی خاص، همان است که در بالا گفتیم یعنی آهنگ های تحریک شهوات و متناسب مجالس فسق و فجور.

ولی معنی عام، هرگونه صوت زیبا است، و لذا آنها که «غنا» را به معنی عام تفسیر کرده اند برای آن دو قسم قائل شده اند «غناى حلال» و «غناى حرام».

منظور از غناى حرام همان است که در بالا گفته شد و منظور از غناى حلال صدای زیبا و خوشی است که مفسده انگیز نباشد، و متناسب با مجالس فسق و فجور نگردد.

بنابراین، در اصل تحریم «غنا» تقریباً اختلافی نیست، اختلاف در نحوه تفسیر آن است.

البته «غنا» مصادیق مشکوکی نیز دارد (مانند همه مفاهیم دیگر) که انسان به راستی نمی داند فلان صوت، مناسب مجالس فسق و فجور است یا نه؟ و در این صورت، به حکم اصل برائت، محکوم به حلیت است (البته بعد از آگاهی کافی از مفهوم عرفی غنا طبق تعریف فوق).

و از اینجا روشن می شود، صداها و آهنگهای حماسی که متناسب میدانهای نبرد و یا ورزش و یا مانند آن است دلیلی بر تحریم آن نیست.

البته در زمینه غنا بحثهای دیگری نیز وجود دارد از قبیل پاره ای از استثناها که بعضی برای آن قائل شده اند، و جمعی آن را انکار کرده اند، و مسائل دیگر که

باید در کتب فقهی از آن سخن گفت.

آخرین سخنی که در اینجا ذکر آن را لازم می‌دانیم، این است که: آنچه در بالا گفتیم، مربوط به خوانندگی است و اما استفاده از آلات موسیقی و حرمت آن بحث دیگری دارد که از موضوع این سخن خارج است.

۳ - فلسفه تحریم غنا

دقت در مفهوم «غنا» با شرائطی که در شرح موضوع آن گفتیم، فلسفه تحریم آن را به خوبی روشن می‌سازد.

در یک بررسی کوتاه به مفسد زیر برخورد می‌کنیم:

الف: تشویق به فساد اخلاق - تجربه نشان داده است - و تجربه بهترین شاهد و گواه است - که بسیاری افراد تحت تأثیر آهنگهای غناء، راه تقوا و پرهیزکاری را رها کرده، و به شهوات و فساد روی می‌آورند.

مجلس غنا معمولاً مرکز انواع مفسد است و آنچه به این مفسد دامن می‌زند، همان «غناء» است.

در بعضی از گزارش‌هایی که در «جرائد» خارجی آمده، می‌خوانیم: در مجلسی که گروهی از «دختران» و «پسران» بودند، و آهنگ خاصی از غناء در آنجا اجرا شد آن چنان هیجانی به «دختران» و «پسران» دست داد که: به یکدیگر حملهور شدند و فجایع زیادی به بار آوردند که، قلم از ذکر آن شرم دارد.

در تفسیر «روح المعانی»، سخنی از یکی از سران «بنی امیه» نقل می‌کند که، به آنها می‌گفت: از «غنا» پرهیزید که: حیا را کم می‌کند، شهوت را می‌افزاید شخصیت را در هم می‌شکند، جانشین شراب می‌شود، و همان کاری را می‌کند

که مستی انجام می دهد. (۱)

و این، نشان می دهد: حتی آنها نیز به مفسد آن پی برده بودند.

و اگر می بینیم در روایات اسلامی کراراً آمده است: «غنا» روح نفاق را در قلب پرورش می دهد، اشاره به همین حقیقت است، روح نفاق همان روح آلودگی به فساد و کناره گیری از تقوا و پرهیزکاری است.

و نیز اگر در روایات آمده است: «فرشتگان» در خانه ای که «غنا» در آن است وارد نمی شوند، به خاطر همین آلودگی به فساد است، چرا که «فرشتگان» پاکند و طالب پاکیند، و از این محیطهای آلوده بیزارند.

* * *

ب - غافل شدن از یاد خدا - تعبیر به «لهو» که در تفسیر «غنا» در بعضی از روایات اسلامی آمده است، اشاره به همین حقیقت است که: غناء انسان را آن چنان مست شهوات می کند که از یاد خدا غافل می سازد.

در آیات فوق خواندیم: «لهو الحدیث»، یکی از عوامل «ضلالت» از «سبیل الله» است، و موجب «عذاب الیم».

در حدیثی از علی (علیه السلام) می خوانیم: كُلُّ مَا أَلْهَى عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ فَهُوَ مِنَ الْمَيْسِرِ: «هر چیزی که انسان را از یاد خدا غافل کند (و در شهوات فرو برد) آن در حکم قمار است». (۲)

* * *

ج - آثار زیانبار بر اعصاب - «غنا و موسیقی» در حقیقت، یکی از عوامل مهم تخدیر اعصاب است، و به تعبیر دیگر: مواد مخدر گاهی، از طریق دهان و نوشیدن وارد بدن می شوند، (مانند شراب).

۱ - تفسیر «روح المعانی»، جلد ۲۱، صفحه ۶۰.

۲ - «وسائل الشیعه»، جلد ۱۲، صفحه ۲۳۵.

و گاه، از طریق بوئیدن و حس شامه (مانند هروئین).

و گاه، از طریق تزریق (مانند مرفین).

و گاه، از طریق حس سامعه است (مانند غنا).

به همین جهت گاهی «غنا» و آهنگهای مخصوص، چنان افراد را در نشئه فرو می برد، که حالتی شبیه به مستی به آنها دست می دهد، البته گاه، به این مرحله نمی رسد اما در عین حال تخدیر خفیف ایجاد می کند.

و به همین دلیل، بسیاری از مفاسد مواد مخدر، در غنا وجود دارد، خواه تخدیر آن خفیف باشد یا شدید.

«توجه دقیق به بیوگرافی مشاهیر موسیقی دانان، نشان می دهد: در دوران عمر، به تدریج دچار ناراحتیهای روحی گردیده اند، تا آنجا که رفته، رفته اعصاب خود را از دست داده، عده ای مبتلا به بیماریهای روانی شده، گروهی مشاعر خود را از کف داده، و به دیار جنون رهسپار شده اند، دسته ای فلج و ناتوان گردیده و بعضی هنگام نواختن موسیقی، درجه فشار خونشان بالا رفته و دچار سکته ناگهانی شده اند.» (۱)

در بعضی از کتبی که در زمینه آثار زیانبار موسیقی بر اعصاب آدمی، نوشته شده است، حالات جمعی از «موسیقی دانان» و «خوانندگان» معروف آمده است که به هنگام اجرای برنامه، گرفتار سکته و مرگ ناگهانی شده، و در همان مجلس جان خود را از دست داده اند. (۲)

کوتاه سخن این که: آثار زیان بخش «غنا و موسیقی» بر اعصاب تا سر حد تولید جنون، و بر قلب و فشار خون، و تحریکات نامطلوب دیگر به حدی است

۱ - «تأثیر موسیقی بر روان و اعصاب»، صفحه ۲۶.

۲ - «تأثیر موسیقی بر روان و اعصاب»، صفحه ۹۲.

که نیاز به بحث زیادی ندارد.

از آمارهائی که از مرگ و میرها، در عصر ما تهیه شده چنین استفاده می شود که: مرگ های ناگهانی نسبت به گذشته افزایش زیادی یافته است، عوامل این افزایش را امور مختلفی ذکر کرده اند، از جمله افزایش غنا و موسیقی در سطح جهان.

د - غنا یکی از ابزار کار استعمار

استعمارگران جهان، همیشه از بیداری مردم، مخصوصاً نسل جوان، وحشت داشته اند، به همین دلیل، بخشی از برنامه های گسترده آنها برای ادامه استعمار، فرو بردن جامعه ها در غفلت و بی خبری و ناآگاهی و گسترش انواع سرگرمی های ناسالم است.

امروز، مواد مخدر، تنها جنبه تجارتي ندارد، بلکه یکی از ابزار مهم سیاست های استعماری است: ایجاد مراکز فحشاء، کلوپ های قمار و همچنین سرگرمی های ناسالم دیگر، و از جمله توسعه غنا و موسیقی، یکی از مهمترین ابزارهای است که آنها برای تخدیر افکار مردم بر آن اصرار دارند، و به همین دلیل قسمت عمده وقت «رادیوهای» جهان را موسیقی تشکیل می دهد، و از برنامه های عمده «وسائل ارتباط جمعی» همین موضوع است.

۱۰ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا وَ أَلْقَى فِي الْأَرْضِ رَوَاسِيَ أَنْ
تَمِيدَ بِكُمْ وَ بَثَّ فِيهَا مِنْ كُلِّ دَابَّةٍ وَ أَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَنْبَتْنَا
فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجٍ كَرِيمٍ
۱۱ هَذَا خَلْقُ اللَّهِ فَأَرُونِي مَاذَا خَلَقَ الَّذِينَ مِنْ دُونِهِ بَلِ الظَّالِمُونَ فِي
ضَلَالٍ مُبِينٍ

ترجمه:

۱۰ - (او) آسمان ها را بدون ستونی که آن را ببینید آفرید، و در زمین کوه هائی افکند تا شما را
نلرزاند (و جایگاه شما آرام باشد) و از هرگونه جنبنده ای روی آن منتشر ساخت، و از آسمان،
آبی نازل کردیم و به وسیله آن در روی زمین انواع گوناگونی از جفتهای گیاهان پر ارزش
رویاندیم.

۱۱ - این آفرینش خداست؛ اما به من نشان دهید (معبودانی) غیر او چه چیز را آفریده اند؟!
ولی ظالمان در گمراهی آشکارند.

تفسیر:

این آفرینش خدا است، دیگران چه آفریده اند؟
به دنبال بحثی که پیرامون قرآن، و ایمان به آن، در آیات گذشته بود، در دو آیه مورد بحث از
دلایل توحید که یکی دیگر از اساسی ترین اصول اعتقادی است سخن می گوید.
در آیه نخست به پنج قسمت از آفرینش «پروردگار» که پیوند ناگسستنی با

هم دارند (آفرینش آسمان، و معلق بودن کرات در فضا، و نیز آفرینش کوه ها برای حفظ ثبات زمین، و سپس آفرینش جنبندگان، و بعد از آن آب و گیاهان که وسیله تغذیه آنها است) اشاره می کند.

می فرماید: «خداوند آسمان ها را بدون ستونی که آن را ببینید آفرید» (خَلَقَ السَّمَاوَاتِ بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا).

«عَمَدٌ» (بر وزن قمر) جمع «عمود» به معنی ستون است، و مقید ساختن آن به «تَرَوْنَهَا»، دلیل بر این است که: آسمان ستون های مرئی ندارد، مفهوم این سخن آنست که: ستون هائی دارد اما قابل رؤیت نیست، و چنان که پیش از این هم در تفسیر سوره «رعد» گفته ایم، این تعبیر، اشاره لطیفی است به قانون «جاذبه و دافعه»، که همچون ستونی بسیار نیرومند اما نامرئی، کرات آسمانی را در جای خود نگه داشته.

در حدیثی که «حسین بن خالد» از «امام علی بن موسی الرضا» (علیه السلام) نقل کرده، به این معنی تصریح شده است، فرمود: سُبْحَانَ اللَّهِ، أَلَيْسَ اللَّهُ يَقُولُ بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا؟ قُلْتُ بَلَى، فَقَالَ: ثُمَّ عَمَدٌ وَ لَكِنْ لَا تَرَوْنَهَا: «منزه است خدا، آیا خداوند نمی فرماید، بدون ستونی که آن را مشاهده کنید؟ راوی می گوید: عرض کردم آری، فرمود: پس ستون هائی هست ولی شما آن را نمی بینید!». (۱) - (۲)

به هر حال، جمله فوق، یکی از معجزات علمی قرآن مجید است که شرح بیشتر آن را در ذیل آیه ۲ سوره «رعد» (جلد ۱۰، صفحه ۱۱۰) آوردیم.

سپس، درباره فلسفه «آفرینش کوه ها» می گوید: «خداوند در زمین کوه هائی افکند تا شما را مضطرب و متزلزل نکند» (وَ أَلْقَى فِي الْأَرْضِ رَوَاسِيَ أَنْ تَمِيدَ

۱ - تفسیر «برهان»، جلد ۲، صفحه ۲۷۸.

۲ - آنها که آیه فوق را دلیل بر نفی مطلق ستون گرفته اند، مجبورند تقدیم و تأخیر در آیه قائل شوند و بگویند: در اصل چنین بوده: «خَلَقَ السَّمَاوَاتِ تَرَوْنَهَا بِغَيْرِ عَمَدٍ» و این مسلماً بر خلاف ظاهر است.

بِکُمْ» (۱).

این آیه، که نظائر فراوانی در قرآن دارد، نشان می‌دهد: «کوه‌ها» وسیله ثبات زمینند، امروز از نظر علمی نیز این حقیقت ثابت شده که «کوه‌ها» از جهات متعددی مایه ثبات زمین هستند. از این نظر که: ریشه‌های آنها به هم پیوسته و همچون زره محکمی، «کره زمین» را در برابر فشارهایی که از حرارت درونی ناشی می‌شود، حفظ می‌کنند، و اگر آنها نبودند «زلزله‌های» ویرانگر آن قدر زیاد بود که شاید مجالی به انسان برای زندگی نمی‌داد. و از این نظر که: این قشر محکم در برابر فشار «جاذبه ماه و خورشید» مقاومت می‌کند که اگر «کوه‌ها» نبود، جزر و مد عظیمی در پوسته خاکی زمین به وجود می‌آمد، که بی‌شبهت به «جزر و مد دریاها» نبود، و زندگی را بر انسان ناممکن می‌ساخت. و از این نظر که: فشار طوفان‌ها را در هم می‌شکند، و تماس هوای مجاور زمین را به هنگام حرکت وضعی زمین، به حداقل می‌رساند که اگر نبود صفحه زمین همچون کویرهای خشک، در تمام طول شب و روز، صحنه طوفان‌های مرگبار و بادهای در هم کوبنده بود. (۲) حال که، نعمت آرامش آسمان به وسیله ستون نامرئیش، و آرامش زمین به وسیله کوه‌ها تأمین شد، نوبت به آفرینش موجودات زنده و آرامش آنها می‌رسد که در محیطی آرام، بتوانند قدم به عرصه حیات بگذارند، می‌گوید: «و در روی زمین از هر جنبنده‌ای منتشر ساخت» (وَبَثَّ فِيهَا مِنْ كُلِّ دَابَّةٍ).

۱ - «تَمِيدٌ» از ماده «مَئِد» (بر وزن صید) به معنی تزلزل و اضطراب اشیاء عظیم است، و جمله «أَنْ تَمِيدَ بِكُمْ» در تقدیر «لَوْلَا تَمِيدَ بِكُمْ» بوده است.

۲ - توضیح بیشتر درباره فوائد کوه‌ها را در جلد ۱۰، صفحه ۱۱۳ به بعد مطالعه فرمائید.

تعبیر به «مِنْ كُلِّ دَابَّةٍ»، اشاره به تنوع حیات و زندگی در چهره های مختلف است، از جنبندگان که از کوچکی با چشم عادی دیده نمی شوند، و سرتاسر محیط ما را پُر کرده اند، گرفته، تا جنبندگان غول پیکری که عظمت آنها انسان را در وحشت فرو می برد. همچنین جنبندگان به رنگهای مختلف و چهره های کاملاً متفاوت، آبیان، هوازیان، پرنندگان، خزندگان، و حشرات گوناگون، و مانند آنها که هر کدام برای خود عالمی دارند، و مسأله حیات را در صدها هزار آئینه منعکس می سازند.

اما پیدا است: این جنبندگان، نیاز به آب و غذا دارند، لذا در جمله های بعد، به این دو موضوع اشاره کرده، می گوید: «از آسمان آبی فرستادیم و به وسیله آن، در روی زمین، انواع گوناگونی از جفت های گیاهان پر ارزش رویانیدیم» (وَ أَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَنْبَتْنَا فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجٍ كَرِيمٍ).

به این ترتیب، اساس زندگی همه جنبندگان، مخصوصاً انسان را که آب و گیاه تشکیل می دهد، بیان می کند، سفره ای است گسترده با غذاهای متنوع در سرتاسر روی زمین، که هر یک از آنها از نظر آفرینش، دلیلی است بر عظمت و قدرت پروردگار.

قابل توجه این که: در بیان آفرینش سه قسمت نخست، افعال به صورت غائب ذکر شده، ولی به مسأله نزول باران و پرورش گیاهان که می رسد، افعال را به صورت متکلم بیان کرده، می فرماید: «ما از «آسمان» آبی فرستادیم، و ما در «زمین» گیاهانی رویانیدیم».

این، خود، یکی از فنون فصاحت است که، به هنگام ذکر امور مختلف، آنها را در دو یا چند شکل متنوع بیان کنند، تا شنونده هیچ گونه احساس خستگی

نکند.

به علاوه، این تعبیر نشان می‌دهد: نزول باران و پرورش گیاهان مورد توجه خاصی بوده است. این آیه، بار دیگر به «زوجیت در جهان گیاهان» اشاره می‌کند که، آن نیز از معجزات علمی قرآن است؛ چرا که در آن زمان، زوجیت (وجود جنس نر و ماده) در جهان گیاهان به طور گسترده ثابت نشده بود، و قرآن از آن پرده برداشت. (۱)

ضمناً، توصیف زوج های گیاهان به «کریم» اشاره به انواع مواهبی است که در آنها وجود دارد.

بعد از ذکر عظمت خداوند در جهان آفرینش، و چهره های مختلفی از خلقت روی سخن را به مشرکان کرده و آنها را مورد بازخواست قرار می‌دهد، می‌گوید: «این آفرینش خدا است، اما به من نشان دهید! معبودانی که غیر او هستند، چه چیز را آفریده اند؟! (هَذَا خَلَقَ اللَّهُ فَأَرُونِي مَاذَا خَلَقَ الَّذِينَ مِنْ دُونِهِ).

مسئلاً، آنها نمی‌توانستند ادعا کنند بعضی از مخلوقات این جهان، مخلوق بتها هستند، بنابراین، آنها به توحید خالقیت معترف بودند، با این حال چگونه می‌توانستند، شرک در عبادت را توجیه کنند؟ چرا که «توحید خالقیت» دلیل بر «توحید ربوبیت» و یگانگی مدبر عالم، و آن هم دلیل بر «توحید عبودیت» است.

لذا، در پایان آیه، عمل آنها را منطبق بر ظلم و ضلال شمرده می‌گوید: «ولی ظالمان در گمراهی آشکارند» (بَلِ الظَّالِمُونَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ).

۱ - شرح بیشتر پیرامون این مسأله را می‌توانید در جلد ۱۵، ذیل آیه ۷ سوره «شعراء» مطالعه فرمائید.

می دانیم: «ظلم» معنی گسترده ای دارد، که شامل قرار دادن هر چیز در غیر محل می شود، و از آنجا که مشرکان، عبادت و گاه تدبیر جهان را در اختیار بتها می گذاشتند، مرتکب بزرگترین ظلم و ضلالت بودند.

در ضمن، تعبیر فوق، اشاره لطیفی است به ارتباط «ظلم» و «ضلال»، زیرا هنگامی که انسان موقعیت موجودات عینی را در جهان نشناسد، یا بشناسد و رعایت نکند و هر چیز را در جای خویش نبیند، مسلماً این ظلم سبب ضلالت و گمراهی او خواهد شد.

- ۱۲ وَ لَقَدْ آتَيْنَا لُقْمَانَ الْحِكْمَةَ أَنْ اشْكُرْ لِلَّهِ وَ مَنْ يَشْكُرْ فَإِنَّمَا يَشْكُرُ
لِنَفْسِهِ وَ مَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ حَمِيدٌ
- ۱۳ وَ إِذْ قَالَ لُقْمَانُ لِابْنِهِ وَ هُوَ يَعِظُهُ يَا بُنَيَّ لَا تُشْرِكْ بِاللَّهِ إِنَّ الشِّرْكَ
أَظْلَمُ عَظِيمٌ
- ۱۴ وَ وَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ حَمَلَتْهُ أُمُّهُ وَ هُنَّ عَلَى وَهْنٍ وَ فِصَالُهُ فِي
عَامَيْنِ أَنْ اشْكُرْ لِي وَ لِوَالِدَيْكَ إِلَى الْمَصِيرِ
- ۱۵ وَ إِنَّ جَاهِدَاكَ عَلَى أَنْ تُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا وَ
صَاحِبَهُمَا فِي الدُّنْيَا مَعْرُوفًا وَ اتَّبِعْ سَبِيلَ مَنْ أَنَابَ إِلَيَّ ثُمَّ إِلَيَّ
مَرْجِعُكُمْ فَأُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ

ترجمه:

- ۱۲ - ما به «لقمان» حکمت دادیم؛ (و به او گفتیم) شکر خدا را به جای آور، هر کس
شکرگزاری کند، تنها به سود خویش شکر کرده؛ و آن کس که کفران کند، (زیانی به خدا
نمی رساند)؛ چرا که خداوند بی نیاز و ستوده است.
- ۱۳ - (به خاطر بیایور) هنگامی را که «لقمان» به فرزندش - در حالی که او را موعظه می کرد -
گفت: «پسرم! چیزی را همتای خدا قرار مده که شرک، ظلم بزرگی است».
- ۱۴ - و ما به انسان درباره پدر و مادرش سفارش کردیم؛ مادرش او را با ناتوانی روی ناتوانی
حمل کرد، و دوران شیرخوارگی او در دو سال پایان می یابد؛ (آری به او توصیه کردیم) که
برای من و برای پدر و مادرت شکر به جا آور که بازگشت (همه) به

سوی من است!

۱۵ - و هر گاه آن دو تلاش کنند که تو چیزی را همتای من قرار دهی، که از آن آگاهی نداری (بلکه می دانی باطل است)، از ایشان اطاعت مکن، ولی با آن دو در دنیا به طرز شایسته ای رفتار کن؛ و از راه کسانی پیروی کن که توبه کنان به سوی من آمده اند؛ سپس بازگشت همه شما به سوی من است و من شما را از آنچه عمل می کردید آگاه می کنم.

تفسیر:

احترام پدر و مادر!

به تناسب بحثهای گذشته پیرامون توحید و شرک و اهمیت و عظمت قرآن و حکمتی که در این کتاب آسمانی به کار رفته، در آیات مورد بحث و چند آیه بعد از آن، سخن از «لقمان حکیم» و بخشی از اندرزهای مهم این مرد الهی در زمینه توحید و مبارزه با شرک به میان آمده، و مسائل مهم اخلاقی که در اندرزهای «لقمان» به فرزندش منعکس است نیز بازگو شده است. این «اندرزهای ده گانه» که در طی چهار آیه بیان شده، هم مسائل اعتقادی را به طرز جالبی بیان می کند، هم اصول و وظایف دینی، و هم مباحث اخلاقی را.

در این که: «لقمان» که بود؟ و چه ویژگی هائی داشت؟ در بحث نکات به خواست خدا سخن خواهیم گفت، ولی، در اینجا همین اندازه می گوئیم: قرائن نشان می دهد، او پیامبر(صلی الله علیه وآله) نبود، بلکه مردی بود وارسته و مهذب، که در میدان مبارزه با هوای نفس، پیروز شده، و خداوند نیز چشمه های علم و حکمت را در قلب او گشوده بود. در عظمت مقام او همین بس که خدا اندرزهایش را در کنار سخنان خود

قرار داده، و در لابلاي آیات قرآن ذکر فرموده است، آری هنگامی که قلب انسان بر اثر پاکی و تقوا به نور حکمت روشن گردد، سخنان الهی بر زبانش جاری می شود، و همان می گوید، که خدا می گوید، و آن گونه می اندیشد که خدا می پسندد!

با این توضیح کوتاه، به تفسیر آیات باز می گردیم.

در نخستین آیه می فرماید: «ما به لقمان حکمت دادیم، و به او گفتیم: برای خدا شکرگزاری کن، زیرا هر کس، شکر نعمت او را ادا کند، تنها به سود خویش شکر کرده، و هر کس کفران کند، زبانی به خدا نمی رساند، چرا که خداوند، بی نیاز و ستوده است» (وَ لَقَدْ آتَيْنَا لُقْمَانَ الْحِكْمَةَ أَنْ اشْكُرْ لِلَّهِ وَ مَنْ يَشْكُرْ فَإِنَّمَا يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ وَ مَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ حَمِيدٌ). (۱)

در این که: «حکمت» چیست؟ باید گفت: برای «حکمت» معانی فراوانی ذکر کرده اند، مانند «شناخت اسرار جهان هستی»، «آگاهی از حقایق قرآن»، «رسیدن به حق از نظر گفتار و عمل» و «معرفت و شناسائی خداوند».

اما همه این معانی را می توان یک جا جمع کرده و در تفسیر حکمت چنین گفت: حکمتی که قرآن از آن سخن می گوید و خداوند به «لقمان» عطا فرموده بود: «مجموعه ای از معرفت و علم، و اخلاق پاک و تقوا و نور هدایت بوده است».

در حدیثی از امام موسی بن جعفر (علیه السلام) می خوانیم، که: در تفسیر این آیه برای «هشام بن حکم» فرمود: «مراد از حکمت، فهم و عقل است». (۲)

۱ - در این که: جمله «أَنْ اشْكُرْ لِلَّهِ»، چیزی در تقدیر دارد یا نه؟ در میان مفسران گفتگو است: بعضی معتقدند جمله «قُلْنَا لَهُ» قبل از آن در تقدیر است، و بعضی می گویند: نیازی به تقدیر نیست، و «أَنْ» در جمله «أَنْ اشْكُرْ» تفسیریه است، چرا که شکرگزاری خود عین حکمت است و حکمت عین آن (هر دو تفسیر قابل قبول است).

۲ - «اصول کافی»، جلد ۱، صفحه ۱۳، کتاب العقل و الجهل، حدیث ۱۲.

در حدیث دیگری از امام صادق (علیه السلام) در تفسیر این آیه می خوانیم: «أُوتِيَ مَعْرِفَةً إِمَامٍ زَمَانِهِ: «حکمت این است که لقمان نسبت به امام و رهبر الهی عصر خود آگاهی داشت» (۱). روشن است، هر یک از اینها یکی از شاخه های مفهوم وسیع حکمت محسوب می شود، و با هم منافاتی ندارد.

به هر حال، «لقمان» به خاطر داشتن این حکمت، به شکر پروردگارش پرداخت او هدف نعمت های الهی و کاربرد آن را می دانست، و درست آنها را در همان هدفی که برای آن آفریده شده بودند، به کار می بست، و اصلاً حکمت همین است: «به کار بستن هر چیز در جای خود».

بنابراین «شکر» و «حکمت» به یک نقطه باز می گردند.

ضمناً، نتیجه «شکر» و «کفران» نعمت ها در آیه به این صورت بیان شده که: «شکر نعمت به سود خود انسان» و «کفران نعمت نیز به زیان خود او است»؛ چرا که خداوند از همگان بی نیاز است، اگر همه ممکنات، شکرگزاری کنند چیزی بر عظمتش افزوده نمی شود، و «اگر جمله کاینات کافر گردند، بر دامن کبریاش ننشینند گرد»!

«لام» در جمله «أَنْ اشْكُرْ لِلَّهِ» لام اختصاص است و «لام» در «لِنَفْسِهِ» لام نفع است، بنابراین، سود شکرگزاری که همان دوام نعمت، و افزایش آن، به اضافه ثواب آخرت است، عائد خود انسان می شود، همان گونه که زیان کفران فقط دامن خودش را می گیرد.

تعبیر به «عَنِّي حَمِيدًا»، اشاره به این است که: شکرگزار در برابر افراد عادی، یا چیزی به بخشنده نعمت می دهد، و یا اگر چیزی نمی دهد، با ستایش او مقامش

را در انظار مردم بالا می برد، ولی در مورد خداوند هیچ یک از این دو معنی ندارد، او از همگان بی نیاز است، و شایسته ستایش همه ستایشگران، فرشتگان حمد او می گویند و تمام ذرات موجودات به تسبیح و حمد او مشغولند و اگر انسانی به زبان قال، کفران کند، کمترین اثری ندارد، حتی ذرات وجود خودش، به زبان حال مشغول حمد و ثنای اویند!

قابل توجه است که: «شکر» با «صیغه مضارع» که نشانه تداوم و استمرار است بیان شده، و «کفر» با «صیغه ماضی» که حتی بر یک مرتبه نیز صادق است، اشاره به این که: کفران حتی برای یک بار ممکن است عواقب دردناکی بار آورد، اما شکرگزاری لازم است مستمر و مداوم باشد، تا انسان مسیر تکاملی خود را طی کند.

* * *

بعد از معرفی «لقمان» و مقام علم و حکمت او، به نخستین اندرز وی که در عین حال مهمترین توصیه به فرزندش می باشد، اشاره کرده چنین می فرماید:

«به خاطر بیاور هنگامی را که لقمان به فرزندش، در حالی که او را موعظه می کرد، گفت: پسرم! هیچ چیز را شریک خدا قرار مده! که شرک، ظلم عظیمی است» (وَ إِذْ قَالَ لُقْمَانُ لِابْنِهِ وَ هُوَ يَعِظُهُ يَا بُنَيَّ لَا تُشْرِكْ بِاللَّهِ إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ).

«حکمت لقمان» ایجاب می کند: قبل از هر چیز، به سراغ اساسی ترین مسأله عقیدتی برود و آن مسأله «توحید» است، توحید در تمام زمینه ها و ابعاد، زیرا هر حرکت تخریبی و ضد الهی از شرک سرچشمه می گیرد، از دنیا پرستی، مقام پرستی، هوا پرستی، و مانند آن، که هر کدام شاخه ای از شرک محسوب می شود.

همان گونه که اساس تمام حرکت‌های صحیح و سازنده، توحید است، یعنی

تنها دل به خدا بستن، سر بر فرمان او نهادن، از غیر او بریدن و همه بتها را در آستان کبریائی او در هم شکستن!

قابل توجه این که: «لقمان حکیم»، دلیل بر نفی شرک را این ذکر می کند که: «شرک ظلم عظیم» است، آن هم با تعبیری که از چند جهت، تأکید در بر دارد. (۱)

و چه ظلمی از این بالاتر که، هم در مورد خدا انجام گرفته، که موجود بی ارزشی را همتای او قرار دهند، هم درباره خلق خدا، که آنها را به گمراهی بکشانند و با اعمال جنایت بار خود آنها را مورد ستم قرار دهند، و هم درباره خویشان که از اوج عزت عبودیت پروردگار، به قعر دره ذلت پرستش غیر او ساقط کنند!

دو آیه بعد، در حقیقت جمله های معترضه ای است که در لابلای اندرزهای «لقمان» از سوی خداوند بیان شده است، اما معترضه، نه به معنی بی ارتباط، بلکه به معنی سخنان الهی که ارتباط روشنی با سخنان «لقمان» دارد؛ زیرا در این دو آیه، بحث از نعمت وجود پدر و مادر و زحمات و خدمات و حقوق آنها است و قرار دادن شکر پدر و مادر در کنار شکر «الله».

به علاوه، تأکیدی بر خالص بودن اندرزهای «لقمان» به فرزندش نیز محسوب می شود؛ چرا که پدر و مادر با این علاقه وافر و خلوص نیت، ممکن نیست جز خیر و صلاح فرزند را در اندرزهایشان بازگو کنند.

نخست می فرماید: «ما به انسان درباره پدر و مادرش سفارش کردیم» (وَ وَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ).

آن گاه به زحمات فوق العاده مادر، اشاره کرده می گوید: «مادرش او را حمل

۱ - «انّ» و «لام» و «جمله اسمیه»، هر کدام یکی از اسباب تأکید است.

کرد در حالی که هر روز ضعف و سستی تازه ای بر ضعف او افزوده می شد» (حَمَلَتْهُ أُمُّهُ وَهْنًا عَلٰی وَهْنٍ). (۱)

این مسأله از نظر علمی ثابت شده، و تجربه نیز نشان داده که مادران در دوران بارداری گرفتار وهن و سستی می شوند، چرا که شیره جان و مغز استخوانشان را به پرورش جنین خود اختصاص می دهند، و از تمام مواد حیاتی وجود خود بهترینش را تقدیم او می دارند. به همین دلیل، مادران در دوران بارداری گرفتار کمبود انواع ویتامینها می شوند که اگر جبران نگردد ناراحتیهائی برای آنها به وجود می آورد، حتی این مطلب در دوران رضاع و شیر دادن نیز ادامه می یابد، چرا که شیر، شیره جان مادر است.

لذا به دنبال آن می افزاید: پایان دوران شیرخوارگی او دو سال است (وَ فِصَالُهُ فِي عَامَيْنِ). همان گونه که در جای دیگر قرآن نیز اشاره شده است: وَ الْوَالِدَاتُ يُرْضِعْنَ أَوْلَادَهُنَّ حَوْلَيْنِ كَامِلَيْنِ: «مادران فرزندانسان را دو سال تمام شیر می دهند». (۲)

البته، منظور دوران کامل شیرخوارگی است، هر چند ممکن است گاهی کمتر از آن انجام شود. به هر حال، مادر، در این سی و سه ماه (دوران حمل و دوران شیرخوارگی) بزرگترین فداکاری را هم از نظر روحی و عاطفی، و هم از نظر جسمی، و هم از جهت خدمات در مورد فرزندش انجام می دهد.

۱ - جمله «وَهْنًا عَلٰی وَهْنٍ» ممکن است «حال» باشد برای «أُمُّ» به تقدیر کلمه «ذات» و در تقدیر چنین بوده: «حَمَلَتْهُ أُمُّهُ ذَاتَ وَهْنٍ عَلٰی وَهْنٍ».

این احتمال نیز داده شده که مفعول مطلق بوده باشد، برای فعل مقدری از ماده «وهن» و در تقدیر چنین بوده: «تَهْنُ وَهْنًا عَلٰی وَهْنٍ».

۲ - بقره، آیه ۲۳۳.

جالب این که: در آغاز، توصیه درباره هر دو می کند ولی به هنگام بیان زحمات و خدمات، تکیه روی زحمات مادر می نماید تا انسان را متوجه ایثارگری ها و حق عظیم او سازد. سپس، می گوید: «توصیه کردم که هم شکر مرا بجای آور و هم شکر پدر و مادرت را» (أَنْ اشْكُرْ لِي وَلِوَالِدَيْكَ).

شکر مرا به جا آور که خالق و منعم اصلی توام، و چنین پدر و مادر مهربانی به تو داده ام، و هم شکر پدر و مادرت را که واسطه این فیض و عهده دار انتقال نعمت های من به تو می باشند.

و چقدر جالب و پر معنی است که: شکر پدر و مادر درست در کنار شکر خدا قرار گرفته. و در پایان آیه، با لحنی که خالی از تهدید و عتاب نیست می فرماید: «بازگشت همه شما به سوی من است» (إِلَيَّ الْمَصِيرُ).

آری، اگر در اینجا کوتاهی کنید، در آنجا تمام این حقوق و زحمات و خدمات مورد بررسی قرار می گیرد و مو، به مو حساب می شود، باید از عهده حساب الهی در مورد شکر نعمت هایش، و همچنین در مورد شکر نعمت وجود پدر و مادر و عواطف پاک و بی آلایش آنها، بر آید.

بعضی از مفسران، در اینجا به نکته ای توجه کرده اند که: در قرآن مجید تأکید بر رعایت حقوق پدر و مادر، کراراً آمده است، اما سفارش نسبت به فرزندان کمتر دیده می شود (جز در مورد نهی از کشتن فرزندان که یک عادت شوم و زشت استثنائی در عصر جاهلیت بوده است).

این به خاطر آن است که: پدر و مادر به حکم عواطف نیرومندشان کمتر ممکن است فرزندان را به دست فراموشی بسپارند، در حالی که زیاد دیده شده

است: فرزندان، پدر و مادر را مخصوصاً به هنگام پیری و از کار افتادگی فراموش می کنند، و این دردناکترین حالت برای آنها و بدترین ناشکری برای فرزندان محسوب می شود. (۱)

* * *

و از آنجا که توصیه به نیکی در مورد پدر و مادر، ممکن است این توهم را برای بعضی ایجاد کند که حتی در مسأله عقائد و کفر و ایمان، باید با آنها مماشات کرد، در آیه بعد می افزاید: «هر گاه آن دو، تلاش و کوشش کنند که، چیزی را شریک من قرار دهی که از آن (حداقل) آگاهی نداری، از آنها اطاعت مکن» (وَإِنْ جَاهِدَاكَ عَلَىٰ أَنْ تُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا).

هرگز نباید رابطه انسان و پدر و مادرش، مقدم بر رابطه او با خدا باشد، و هرگز نباید عواطف خویشاوندی حاکم بر اعتقاد مکتبی او گردد.

تعبیر به «جاهدک» اشاره به این است که: پدر و مادر، گاه به گمان این که: سعادت فرزند را می خواهند، تلاش و کوشش می کنند، او را به عقیده انحرافی خود بکشانند، و این در مورد همه پدران و مادران، دیده می شود.

وظیفه فرزندان، این است: هرگز در برابر این فشارها تسلیم نشوند، و استقلال فکری خود را حفظ کرده، عقیده توحید را با هیچ چیز معاوضه نکنند.

ضمناً، جمله «مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ» (چیزی که به آن علم و آگاهی نداری) اشاره به این است که: اگر فرضاً دلائل بطلان شرک را نادیده بگیریم، حداقل دلیلی بر اثبات آن نیست، و هیچ شخص بهانه جوئی نیز، نمی تواند دلیلی بر اثبات شرک اقامه کند.

از این گذشته، اگر شرک حقیقتی داشت، باید دلیلی بر اثبات آن وجود

داشته باشد، و چون دلیلی بر اثبات آن نیست، خود دلیلی بر بطلان آن می باشد. باز از آنجا که، ممکن است، این فرمان، این توهم را به وجود آورد که: در برابر پدر و مادر مشرک، باید شدت عمل و بی حرمتی به خرج داد، بلا فاصله اضافه می کند: عدم اطاعت آنها در مسأله کفر و شرک، دلیل بر قطع رابطه مطلق با آنها نیست بلکه در عین حال، «با آنها در دنیا به طرز شایسته ای رفتار کن» (وَ صَاحِبَيْهِمَا فِي الدُّنْيَا مَعْرُوفًا). از نظر دنیا و زندگی مادی، با آنها مهر و محبت و ملاحظت کن، و از نظر اعتقاد و برنامه های مذهبی، تسلیم افکار و پیشنهادهای آنها نباش، این درست نقطه اصلی اعتدال است که: حقوق خدا و پدر و مادر، در آن جمع است.

لذا، بعداً می افزاید: «راه کسانی را پیروی کن که به سوی من باز گشته اند» راه پیامبر (صلی الله علیه وآله) و مؤمنان راستین (وَ اتَّبِعْ سَبِيلَ مَنْ أَنَابَ إِلَيَّ). چرا که بعد از آن، «بازگشت همه شما به سوی من است و من شما را از آنچه در دنیا عمل می کردید، آگاه می سازم» و بر طبق آن پاداش و کیفر می دهم (ثُمَّ إِلَيَّ مَرْجِعُكُمْ فَأُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ).

نفی و اثباتهای پی در پی، و امر و نهی ها در آیات فوق، برای این است که: مسلمانان در این گونه مسائل - که در بدو نظر، تضادی در میان انجام دو وظیفه لازم تصور می شود - خط اصلی را پیدا کنند، و بدون کمترین افراط و تفریط، در مسیر صحیح قرار گیرند، و این دقت و ظرافت قرآن، در این ریزه کاری ها، از چهره های فصاحت و بلاغت عمیق آن است. به هر حال، آیه فوق کاملاً شبیه چیزی است که در آیه ۸ سوره «عنکبوت» آمده است که می گوید: «وَ وَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ حُسْنًا وَ إِنْ جَاهَدَاكَ لِتُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا إِلَيَّ مَرْجِعُكُمْ فَأُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ».

و درباره آن شأن نزولی در بعضی از تفاسیر نقل شده است که در ذیل آن آیه آوردیم.

نکته ها:

۱ - لقمان که بود؟

نام «لقمان» در دو آیه از قرآن در همین سوره، آمده است، در قرآن دلیل صریحی بر این که: او پیامبر بوده است یا تنها یک فرد حکیم، وجود ندارد، ولی لحن قرآن، در مورد «لقمان»، نشان می دهد: او پیامبر نبود؛ زیرا در مورد «پیامبران» سخن از رسالت و دعوت به سوی توحید و مبارزه با شرک و انحرافات محیط و عدم مطالبه اجر و پاداش، و نیز بشارت و انذار در برابر «امت ها» معمولاً دیده می شود، در حالی که در مورد «لقمان» هیچ یک از این مسائل ذکر نشده و تنها اندرزهای او که به صورت خصوصی با فرزندش، بیان شده - هر چند محتوای آن جنبه عمومی دارد - و این گواه بر این است که او تنها یک مرد حکیم بوده است.

در حدیثی که از پیامبر (صلی الله علیه وآله) گرامی اسلام (صلی الله علیه وآله) نیز نقل شده، چنین می خوانیم: حَقًّا أَقُولُ لَمْ يَكُنْ لُقْمَانُ نَبِيًّا، وَ لَكِنْ كَانَ عَبْدًا كَثِيرَ التَّفَكُّرِ، حَسَنَ الْيَقِينِ، أَحَبَّ اللَّهُ فَأَحَبَّهُ وَ مَنْ عَلَيْهِ بِالْحِكْمَةِ...: «به حق می گویم: «لقمان» پیامبر نبود، ولی بنده ای بود که بسیار فکر می کرد، ایمان و یقینش عالی بود، خدا را دوست می داشت، و خدا نیز او را دوست داشت، و نعمت حکمت بر او ارزانی فرمود...».

در بعضی از تواریخ آمده است: «لقمان» غلامی سیاه از «مردم سودان» بود، و با وجود چهره نازیبا، دلی روشن و روحی مصفا داشت، او از همان آغاز به راستی سخن می گفت، امانت را به خیانت نمی آلود، و در اموری که مربوط به او

نبود دخالت نمی کرد. (۱)

بعضی از مفسران، احتمال نبوت او را داده اند ولی چنان که گفتیم، هیچ دلیلی بر آن نیست، بلکه شواهد روشنی بر ضد آن داریم.

در بعضی از روایات آمده است: شخصی به «لقمان» گفت: مگر تو با ما شبانی نمی کردی؟ در پاسخ گفت: آری چنین است.

سؤال کننده پرسید: پس از کجا این همه علم و حکمت نصیب تو شد؟

در پاسخ گفت: قَدَرُ اللَّهِ، وَ أَدَاءُ الْأَمَانَةِ وَ صِدْقُ الْحَدِيثِ وَ الصَّمْتُ عَمَّا لَا يُعْنِينِي: «این خواست خدا بود، اداء امانت کردن، راستگویی و سکوت در برابر آنچه به من مربوط نبود». (۲)

در ذیل روایتی که در بالا از پیامبر گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله) نقل کردیم، نیز چنین آمده است: «روزی لقمان در وسط روز، برای استراحت خوابیده بود، ناگهان ندائی شنید که ای لقمان! آیا می خواهی خداوند تو را خلیفه در زمین قرار دهد که در میان مردم به حق قضاوت کنی؟!»

در پاسخ آن ندا گفت: اگر پروردگارم مرا مخیر کند، راه عافیت را می پذیرم و تن به این آزمون بزرگ نمی دهم! ولی اگر فرمان دهد، فرمانش را به جان پذیرا می شوم؛ زیرا می دانم، اگر چنین مسئولیتی بر دوش من بگذارد حتماً مرا کمک می کند و از لغزش ها ننگه می دارد.

فرشتگان - در حالی که آنها را نمی دید - گفتند: ای «لقمان» برای چه؟

گفت: برای این که: داوری در میان مردم سخت ترین منزلگاه ها، و مهمترین مراحل است، و امواج ظلم و ستم از هر سو متوجه آن است، اگر خدا انسان را

۱ - «قصص قرآن»، (شرح حالات لقمان).

۲ - «مجمع البیان»، ذیل آیات مورد بحث.

حفظ کند، شایسته نجات است و اگر راه خطا برود، از راه بهشت منحرف شده است کسی که در دنیا سر بزیر و در آخرت سر بلند باشد، بهتر از کسی است که در دنیا سر بلند و در آخرت سر بزیر باشد، و کسی که دنیا را بر آخرت برگزیند به دنیا نخواهد رسید و آخرت را نیز از دست خواهد داد!

فرشتگان از منطقِ جالبِ «لقمان» در شگفتی فرو رفتند.
«لقمان» این سخن را گفت و به خواب فرو رفت، و خداوند نور حکمت در دل او افکند، هنگامی که بیدار شد، زبان به حکمت گشود!...» (۱).

۲ - گوشه ای از حکمت لقمان

بعضی از مفسران در اینجا به تناسب اندرزه‌های «لقمان» که در آیات این سوره منعکس است قسمت هائی از سخنان حکمت آمیز این مرد الهی را بازگو کرده اند که ما فشرده ای از آن را در اینجا می آوریم:

الف - لقمان به فرزندش چنین می گفت: يَا بُنَيَّ إِنَّ الدُّنْيَا بَحْرٌ عَمِيقٌ، وَقَدْ هَلَكَ فِيهَا عَالَمٌ كَثِيرٌ، فَاجْعَلْ سَفِينَتَكَ فِيهَا الْإِيمَانَ بِاللَّهِ، وَاجْعَلْ شِرَاعَهَا التَّوَكُّلَ عَلَى اللَّهِ، وَاجْعَلْ زَادَكَ فِيهَا تَقْوَى اللَّهِ، فَإِنَّ نَجْوَتَ فِبرَحْمَةِ اللَّهِ وَإِنْ هَلَكْتَ فَبِذُنُوبِكَ!:

«پسرم! دنیا دریای ژرف و عمیقی است که خلق بسیاری در آن غرق شده اند، تو کشتی خود را در این دریا، ایمان به خدا قرار ده، بادبان آن را توکل بر خدا، زاد و توشه ات را در آن تقوای الهی، اگر از این دریا رهائی یابی به برکت رحمت خدا است، و اگر هلاک شوی به خاطر گناهان تو است.» (۲)

۱ - «مجمع البیان»، جلد ۸، صفحه ۳۱۶، ذیل آیه مورد بحث.

۲ - «مجمع البیان»، جلد ۸، صفحه ۳۱۷، ذیل آیه مورد بحث.

همین مطلب در کتاب «کافی»، ضمن سخنان امام کاظم (علیه السلام) به «هشام بن حکم» به صورت کاملتری از «لقمان حکیم» نقل شده است:

يَا بُنَيَّ إِنَّ الدُّنْيَا بَحْرٌ عَمِيقٌ، قَدْ غَرِقَ فِيهَا عَالَمٌ كَثِيرٌ، فَلَنْتَكُنَّ سَفِينَتَكَ فِيهَا تَقْوَى اللَّهِ، وَ حَشْوُهَا
الإيمان، وَ شِرَاعُهَا التَّوَكُّلُ، وَ قَيْمُهَا الْعَقْلُ، وَ دَلِيلُهَا الْعِلْمُ، وَ سَكَّانُهَا الصَّبْرُ:

«پسرم دنیا دریای عمیقی است که گروه بسیاری در آن غرق شدند، کشتی تو در این دریا باید تقوای الهی باشد، و زاد و توشه ات ایمان، بادبان این کشتی توکل، ناخدای آن عقل، راهنمای آن علم، و سکان آن صبر.» (۱)

ب - در گفتار دیگری به فرزندش در آداب مسافرت، چنین می گوید:

«پسرم! هنگامی که مسافرت می کنی، اسلحه و لباس و خیمه و وسیله نوشیدن آب، و وسائل دوختن و داروهای ضروری را که هم خود، و هم همراهانت از آن استفاده می توانید بکنید بردار، و با همسفران در همه چیز، جز در معصیت الهی همراهی کن!
پسرم! هنگامی که با جمعی مسافرت کردی در کارهایت با آنها مشورت کن.
در صورت آنها بسیار تبسم نما.

در مورد زاد و توشه ای که داری سخاوتمند باش!

هنگامی که تو را صدا زنند، پاسخ گو و اگر از تو کمک بخواهند آنها را یاری کن.
تا می توانی سکوت اختیار کن!

نماز بسیار بخوان!

در مرکب و آب و غذا که داری سخاوتمند باش!

۱ - «اصول کافی»، جلد ۱، صفحه ۱۳، کتاب العقل و الجهل.

اگر از تو گواهی به حق بطلبند گواهی ده!
اگر از تو مشورتی بخواهند، برای به دست آوردن نظر صائب کوشش کن! و بدون اندیشه و تأمل کافی، پاسخ مگو، و تمام نیروی تفکرت را برای جواب مشورت به کار گیر، که هر کس در پاسخ مشورت خالص ترین نظر خود را اظهار نکند، خداوند نعمت تشخیص و اندیشه را از او می گیرد.

هنگامی که ببینی همراهان تو راه می روند، و تلاش می کنند، با آنها به تلاش برخیز!
دستور کسی را که از تو بزرگتر است بشنو!
اگر از تو تقاضای مشروعی دارند، همیشه جواب مثبت بده، و هرگز «نه» نگو، زیرا گفتن نه، نشانه عجز و ناتوانی و سبب ملامت است...

هرگز «نماز» را از اول وقت، تأخیر نینداز، و دین خود را فوراً ادا کن.

با جماعت نماز بگذار، هر چند در سخت ترین حالات باشید...

اگر می توانی، از هر غذائی می خواهی بخوری قبلاً مقداری از آن را در راه خدا انفاق کن!
کتاب الهی را تلاوت کن، و ذکر خدا را فراموش منما! (۱)

ج - این داستان نیز از «لقمان» معروف است، در آن هنگام که به صورت برده ای برای آقایش کار می کرد، روزی به او گفت: گوسفندی برای من ذبح کن و دو عضو که بهترین اعضای آنست برای من بیاور!

او گوسفندی را ذبح کرد و زبان و دل آن را برای وی آورد.

چند روز دیگر همین دستور را به او داد منتها گفت: دو عضو که بدترین اعضای آن است برای من بیاور! «لقمان» بار دیگر گوسفندی را ذبح کرد و همان

«زبان و دل» را برای او آورد، او تعجب کرد، و از این ماجرا سؤال کرد.
 «لقمان» در پاسخ گفت: «قلب و زبان» اگر پاک باشند از هر چیز بهترند و اگر ناپاک شوند از همه چیز خبیث تر و بدتر!». (۱)

این گفتار را با حدیثی از امام صادق (علیه السلام) پایان می دهیم.
 فرمود: «به خدا سوگند، حکمتی که به لقمان از سوی پروردگار عنایت شده بود، به خاطر نسب، مال، جمال و جسم او نبود بلکه او مردی بود که در انجام فرمان خدا، قوی و نیرومند بود، از گناه و شبهات اجتناب می کرد، ساکت و خاموش بود با دقت می نگریست بسیار فکر می کرد، تیزبین بود، هرگز در (آغاز) روز نخوابید و در مجالس (به رسم مستکبران) تکیه نمی کرد، کاملاً آداب را رعایت می نمود، آب دهن نمی افکند، با چیزی بازی نمی کرد، و هرگز در حال نامناسبی دیده نشد... هیچ گاه دو نفر را در حال نزاع ندید، مگر این که آنها را با هم صلح داد، و اگر سخن خوبی از کسی می شنید، حتماً مأخذ آن سخن و تفسیر آن را سؤال می کرد، با «فقیهان و عالمان» بسیار نشست و برخاست داشت... به سراغ علمی می رفت که، بتواند به وسیله آن بر هوای نفس چیره شود، نفس خود را با نیروی فکر و اندیشه و عبرت مداوا می نمود، و تنها به سراغ کاری می رفت که به سود (دین یا دنیای) او بود، در اموری که به او ارتباط نداشت، هرگز دخالت نمی کرد، و از این رو خداوند حکمت را به او ارزانی داشت». (۲)

۱ - تفسیر «بیضاوی» و «ثعلبی»، ولی تفسیر «مجمع البیان» تنها قسمت اول سخن لقمان را نقل کرده است.

۲ - «مجمع البیان»، جلد ۸، صفحه ۳۱۷، (با تلخیص).

- ۱۶ یا بُنَىٰ إِنَّهَا إِنْ تَكُ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ فَتَكُنْ فِي صَخْرَةٍ أَوْ فِي السَّمَاوَاتِ أَوْ فِي الْأَرْضِ يَأْتِ بِهَا اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ لَطِيفٌ خَبِيرٌ
- ۱۷ یا بُنَىٰ أَقِمِ الصَّلَاةَ وَآمُرْ بِالْمَعْرُوفِ وَانْهَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَاصْبِرْ عَلَىٰ مَا أَصَابَكَ إِنَّ ذَٰلِكَ مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ
- ۱۸ وَلَا تَصْعَقْ خَدَّكَ لِلنَّاسِ وَلَا تَمُشْ فِي الْأَرْضِ مَرَحًا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ
- ۱۹ وَاقْصِدْ فِي مَشْيِكَ وَاغْضُضْ مِنْ صَوْتِكَ إِنْ أَنْكَرَ الْأَصْوَاتُ لَصَوْتُ الْحَمِيرِ

ترجمه:

- ۱۶ - پسرم! اگر به اندازه سنگینی دانه خردلی (کار نیک یا بد) باشد، و در دل سنگی یا در (گوشه ای از) آسمان ها و زمین قرار گیرد، خداوند آن را (در قیامت برای حساب) می آورد؛ خداوند دقیق و آگاه است!
- ۱۷ - پسرم! نماز را بر پا دار، و امر به معروف و نهی از منکر کن، و در برابر مصائبی که به تو می رسد شکیبیا باش که این از کارهای مهم است!
- ۱۸ - (پسرم!) با بی اعتنائی از مردم روی مگردان، و مغرورانه بر زمین راه مرو که خداوند هیچ متکبر مغروری را دوست ندارد.
- ۱۹ - (پسرم!) در راه رفتن اعتدال را رعایت کن؛ از صدای خود بکاه (و هرگز فریاد مزین) که زشت ترین صداها صدای خران است.

تفسیر:

همچون کوه بایست و با مردم خوشرفتاری کن!

نخستین اندرز «لقمان» پیرامون مسأله توحید و مبارزه با شرک بود، دومین اندرز او درباره حساب اعمال و معاد است که حلقه «مبدأ» و «معاد» را تکمیل می کند.

می گوید: «پسرم! اگر اعمال نیک و بد، حتی به اندازه سنگینی خردلی باشد، در درون صخره ای، یا در گوشه ای از آسمان، یا درون زمین جای گیرد، خدا آن را در دادگاه قیامت حاضر می کند، و حساب آن را می رسد؛ چرا که خداوند دقیق و آگاه است» (یا بُنَىٰ إِنَّهَا إِنْ تَكُ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ فَتَكُنْ فِي صَخْرَةٍ أَوْ فِي السَّمَاوَاتِ أَوْ فِي الْأَرْضِ يَأْتِ بِهَا اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ لَطِيفٌ خَبِيرٌ).

«خردل» گیاهی است دارای دانه های سیاه بسیار کوچک که در کوچکی و حقارت، ضرب المثل می باشد.

اشاره به این که: اعمال نیک و بد هر قدر کوچک و کم ارزش، و هر قدر مخفی و پنهان باشد، همانند خردلی که در درون سنگی در اعماق زمین، یا در گوشه ای از آسمانها مخفی باشد، خداوند لطیف و خبیر که از تمام موجودات کوچک و بزرگ و صغیر و کبیر در سراسر «عالم هستی» آگاه است آن را برای حساب، و پاداش و کیفر حاضر می کند، و چیزی در این دستگاه گم نمی شود!

ضمیر در «إِنَّهَا» به «حسنات و سیئات و اعمال نیک و بد» باز می گردد. (۱)

توجه به این آگاهی پروردگار از اعمال انسان، و محفوظ ماندن همه نیکی ها و بدی ها در کتاب علم پروردگار، و نابود نشدن چیزی در این عالم

۱ - بعضی احتمال داده اند: ضمیر فوق ضمیر «شأن و قصه» باشد، و یا به مفهوم شرک باز گردد و هر دو احتمال بعید است.

هستی، خمیرمایه همه اصلاحات فردی و اجتماعی است، و نیروی محرک قوی به سوی خیرات و باز دارنده مؤثر از شرور و بدی ها است.

ذکر «سماوات» و «ارض» بعد از بیان «صخره»، در حقیقت از قبیل ذکر عام بعد از خاص است. در حدیثی که در «اصول کافی» از «امام باقر» (علیه السلام) نقل شده می خوانیم: اتَّقُوا الْمُحَقَّرَاتِ مِنَ الذُّنُوبِ، فَإِنَّ لَهَا طَالِبًا، يَقُولُ أَحَدُكُمْ أُذُنِبُ وَ اسْتَغْفِرُ، إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ يَقُولُ: سَنَكْتُبُ مَا قَدَّمُوا وَ آثَرَهُمْ وَ كُلُّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُّبِينٍ، وَ قَالَ عَزَّوَجَلَّ: إِنَّهَا إِنْ تَكَرَّرَ مِنْ خَرْدَلٍ فَتَكُنْ فِي صَخْرَةٍ أَوْ فِي السَّمَاوَاتِ أَوْ فِي الْأَرْضِ يَأْتِ بِهَا اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ لَطِيفٌ خَبِيرٌ:

«از گناهان کوچک بپرهیزید؛ چرا که سرانجام کسی از آن باز خواست می کند، گاهی بعضی از شما می گویند ما گناه می کنیم و به دنبال آن استغفار می نمائیم، در حالی که خداوند عَزَّوَجَلَّ می گوید: ما تمام آنچه آنها از پیش فرستاده اند، و همچنین آثارشان را، و همه چیز را در لوح محفوظ احصا کرده ایم، و نیز فرموده: اگر اعمال نیک و بد، حتی به اندازه سنگینی دانه خردلی باشد در دل صخره ای یا در گوشه ای از آسمان یا اندرون زمین، خدا آن را حاضر می کند؛ چرا که خداوند لطیف و خبیر است.» (۱)

بعد از تحکیم پایه های مبدأ و معاد، که اساس همه اعتقادات مکتبی است به مهمترین اعمال یعنی مسأله «نماز» پرداخته، می گوید:

«پسر! نماز را بر پا دار» (یا بُنَى أَقِمِ الصَّلَاةَ).

چرا که «نماز» مهمترین پیوند تو با خالق است، نماز قلب تو را بیدار، روح

تو را مصفاً، و زندگی تو را روشن می سازد.

آثار گناه را از جانت می شوید، نور ایمان را در سرای قلبت پرتوافکن می دارد، و تو را از فحشاء و منکرات باز می دارد.

بعد از برنامه نماز به مهمترین دستور اجتماعی یعنی «امر به معروف و نهی از منکر» پرداخته، می گوید: «مردم را به نیکی ها و معروف دعوت کن و از منکرات و زشتی ها باز دار» (وَ أْمُرْ بِالْمَعْرُوفِ وَ أَنْهَ عَنِ الْمُنْكَرِ).

و بعد از این سه دستور مهم عملی، به مسأله «صبر و استقامت» که در برابر ایمان، همچون سر، نسبت به تن است، پرداخته می گوید: «در برابر مصائب و مشکلاتی که بر تو وارد می شود، صابر و شکیبیا باش که این از وظائف حتمی و کارهای اساسی هر انسانی است» (وَ اصْبِرْ عَلَىٰ مَا أَصَابَكَ إِنَّ ذَٰلِكَ مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ).

مسلم است که، در همه کارهای اجتماعی، مخصوصاً در برنامه امر به معروف و نهی از منکر، مشکلات فراوانی وجود دارد، و سود پرستان سلطه جو، و گنهکاران آلوده و خودخواه، به آسانی تسلیم نمی شوند، و حتی در مقام اذیت و آزار، و متهم ساختن آمران به معروف و ناهیان از منکر بر می آیند، که بدون صبر و استقامت و شکیبائی، هرگز نمی توان بر این مشکلات پیروز شد.

«عزم» به معنی اراده محکم است و تعبیر به «عزم الامور» در اینجا یا به معنی کارهائی است که دستور مؤکد، از سوی پروردگار به آن داده شده است، و یا کارهائی که انسان باید نسبت به آن عزم آهنین و تصمیم راسخ داشته باشد، و هر کدام از این دو معنی باشد، اشاره به اهمیت آنست.

تعبیر «ذلک» اشاره به صبر و شکیبائی است و این احتمال نیز وجود دارد، به همه اموری که در آیه فوق ذکر شده، از جمله نماز، و امر به معروف و نهی از

منکر، باز گردد، ولی، در بعضی دیگر از آیات قرآن، این تعبیر بعد از مسأله «صبر» مطرح شده که احتمال اول را تقویت می کند.

سپس، «لقمان» به مسائل اخلاقی در ارتباط با مردم و خویشتن پرداخته، نخست تواضع و فروتنی و خوشروئی را توصیه کرده می گوید: «با بی اعتنائی از مردم روی مگردان» (وَلَا تُصَعِّرْ خَدَّكَ لِلنَّاسِ).

«و مغرورانه بر روی زمین راه مرو» (وَلَا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ مَرَحًا).

«چرا که خداوند هیچ متکبر مغروری را دوست نمی دارد» (إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ). «تُصَعِّرُ» از ماده «صَعَرَ» در اصل یک نوع بیماری است که به «شتر» دست می دهد و گردن خود را کج می کند.

«مَرَح» (بر وزن فرح) به معنی غرور و مستی ناشی از نعمت است.

«مُخْتَال» از ماده «خیال»، و «خیلاء» به معنی کسی است که با یک سلسله تخیلات و پندارها خود را بزرگ می بیند.

«فَخُور» از ماده «فخر» به معنی کسی است که نسبت به دیگران فخر فروشی می کند (تفاوت «مختال» و «فخور» در این است که: اولی، اشاره به تخیلات کبرآلود ذهنی است، و دومی، به اعمال کبر آمیز خارجی).

و به این ترتیب، «لقمان حکیم» در اینجا به دو صفت بسیار زشت ناپسند که مایه از هم پاشیدن روابط صمیمانه اجتماعی است اشاره می کند: یکی «تکبر و بی اعتنائی»، و دیگر «غرور و خودپسندی»، که هر دو در این جهت مشترکند که انسان را در عالمی از «توهم و پندار» و خودبرتربینی، فرو می برند، و رابطه او را از دیگران قطع می کنند.

مخصوصاً با توجه به ریشه لغوی «صعر» روشن می شود که این گونه صفات یک نوع بیماری روانی و اخلاقی است، یک نوع انحراف در تشخیص و تفکر است، و گرنه، یک انسان سالم از نظر روح و روان، هرگز گرفتار این گونه پندارها و تخیلات نمی شود. ناگفته پیداست: منظور «لقمان»، تنها مسأله روی گرداندن از مردم و یا راه رفتن مغرورانه نیست، بلکه، منظور، مبارزه با تمام مظاهر تکبر و غرور است اما از آنجا که این گونه صفات، قبل از هر چیز، خود را در حرکات عادی و روزانه نشان می دهد، انگشت روی این مظاهر خاص گذارده است.

در آیه بعد، دو برنامه دیگر اخلاقی را که جنبه اثباتی دارد - در برابر دو برنامه گذشته که جنبه نفی داشت - بیان کرده می گوید: «پسرم! در راه رفتنت اعتدال را رعایت کن» (وَ اقْصِدْ فِي مَشْيِكَ). در سخن گفتنت نیز رعایت اعتدال نما، «و از صدای خود بکاه! و فریاد مزین» (وَ اغْضُضْ مِنْ صَوْتِكَ).

«چرا که زشت ترین صداها صدای خران است!» (إِنَّ أُنْكَرَ الْأَصْوَاتِ لَصَوْتُ الْحَمِيرِ). (۱) - (۲) در واقع در این دو آیه از دو صفت، نهی، و به دو صفت، امر شده: «نهی» از «خودبرتربینی»، و «خودپسندی»، که یکی سبب می شود انسان نسبت به بندگان خدا تکبر کند، و دیگری سبب می شود انسان خود را در حد کمال پندارد، و در نتیجه درهای تکامل را به روی خود ببندد هر چند خود را با

۱ - «حَمِيرٌ» جمع «حمار» به معنی خر است.

۲ - «أُنْكَرٌ» افعال تفضیل است و گر چه معمولاً افعال تفضیل، در مورد مفعول نمی آید ولی در باب عیوب به طور نادر این صیغه آمده است («أُنْكَرٌ» افعال تفضیل از «منکر» است).

دیگری مقایسه نکند.

گر چه این دو صفت، غالباً توأمند، و ریشه مشترک دارند ولی گاه از هم جدا می شوند. و «امر» به رعایت اعتدال در «عمل» و «سخن»؛ زیرا تکیه روی اعتدال در راه رفتن، یا آهنگ صدا در حقیقت به عنوان مثال است.

به راستی کسی که این صفات چهارگانه را دارد انسان موفق، خوشبخت و پیروزی است، در میان مردم محبوب، و در پیشگاه خدا عزیز است.

قابل توجه این که: ممکن است در محیط زندگی ما، صداهائی ناراحت کننده تر از صدای خران باشد (مانند صدای کشیده شدن بعضی از قطعات فلزات به یکدیگر، که انسان به هنگام شنیدنش احساس می کند: گوشت اندامش فرو می ریزد!) ولی بدون شک این صداها جنبه عمومی و همگانی ندارد. به علاوه ناراحت کننده بودن، با زشت تر بودن، فرق دارد، آنچه به راستی از همه صداهای معمولی که انسان می شنود زشت تر است، همان صدای الاغ می باشد، که نعره ها و فریادهای مغروران و ابلهان به آن تشبیه شده است.

نه تنها زشتی از نظر بلندی صدا و طرز آن، بلکه، گاه، به جهت بی دلیل بودن؛ چرا که به گفته بعضی از مفسران، صدای حیوانات دیگر، غالباً به واسطه نیازی است که دارند، اما این حیوان، گاهی بی جهت و بدون هیچ گونه نیاز و بی هیچ مقدمه، وقت و بی وقت فریاد را سر می دهد!

و شاید به همین دلیل است که: در بعضی از روایات نقل شده: هر گاه صدای الاغ بلند می شود، شیطانی را دیده است.

بعضی گفته اند: فریاد هر حیوانی تسبیح خدا است، جز صدای الاغ!

به هر حال، از همه این سخن ها که بگذریم، زشت بودن این صدا از میان

صداها نیاز به بحث و گفتگو ندارد.

و اگر می بینیم در بعضی از روایات که از امام صادق (علیه السلام) نقل شده، این آیه به عطسه ای که با صوت بلند ادا می شود، و یا داد و فریاد، به هنگام سخن گفتن تفسیر گردیده، در حقیقت بیان مصداق روشنی از آن است. (۱)

* * *

نکته ها:

۱ - آداب راه رفتن

درست است که راه رفتن، کار ساده ای است، اما همین امر ساده می تواند بیانگر حالات درونی، اخلاقی و احیاناً نشانه شخصیت انسان بوده باشد؛ چرا که قبلاً هم گفته ایم، روحیات و خلقیات انسان، در لابلای همه اعمال او منعکس می شود، و گاه، یک عمل کوچک، حاکی از یک روحیه ریشه دار است.

و از آنجا که اسلام، تمام ابعاد زندگی را مورد توجه قرار داده، در این زمینه نیز چیزی را فروگذار نکرده است.

در حدیثی از رسول خدا (صلی الله علیه وآله) می خوانیم: مَنْ مَشَى عَلَى الْأَرْضِ إِخْتِيَالًا لَعَنَهُ الْأَرْضُ، وَ مَنْ تَحْتَهَا، وَ مَنْ فَوْقَهَا! «کسی که از روی غرور و تکبر، روی زمین راه رود زمین، و کسانی که در زیر زمین خفته اند، و آنها که روی زمین هستند، همه او را لعنت می کنند!». (۲)

باز در حدیث دیگری از پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) می خوانیم: وَ نَهَى أَنْ يَخْتَالَ الرَّجُلُ فِي مَشِيهِ وَ قَالَ مَنْ لَبَسَ ثَوْبًا فَاخْتَالَ فِيهِ خَسَفَ اللَّهُ بِهِ مِنْ شَفِيرِ جَهَنَّمَ وَ كَانَ قَرِينًا قَارُونَ لِأَنَّهُ أَوْلُ مَنْ اخْتَالَ!:

۱ - «مجمع البیان»، جلد ۸، صفحه ۳۲۰، ذیل آیه مورد بحث.

۲ - «ثواب الاعمال»، طبق نقل تفسیر «نور الثقلین»، جلد ۴، صفحه ۲۰۷.

«پیامبر از راه رفتن مغرورانه و متکبرانه، نهی کرد و فرمود: کسی که لباسی بپوشد و با آن کبر بوزد، خداوند او را در کنار دوزخ به قعر زمین می فرستد و همنشین «قارون» خواهد بود، چرا که او نخستین کسی بود که غرور و کبر را بنیاد نهاد» (۱)

و نیز می خوانیم که امام صادق (علیه السلام) فرمود: «خداوند ایمان را بر جوارح و اعضای انسان واجب کرده، و در میان آنها تقسیم نموده است: از جمله بر پاهای انسان واجب کرده است، به سوی معصیت و گناه نرود، و در راه رضای خدا گام بر دارد. و لذا قرآن فرموده است: در زمین متکبرانه راه مرو!... و نیز فرموده: اعتدال را در راه رفتن رعایت کن» (۲)

در روایت دیگر، این ماجرا از پیامبر گرامی اسلام (صلی الله علیه وآله) نقل شده است که از کوچه ای عبور می فرمود: دیوانه ای را مشاهده کرد که مردم، اطراف او را گرفته به او نگاه می کنند فرمود: عَلَي مَا اجْتَمَعَ هَؤُلَاءِ: «اینها برای چه اجتماع کرده اند؟!». عرض کردند: عَلَي الْمَجْنُونِ يُصْرَعُ: «در برابر دیوانه ای که دچار صرع و حمله های عصبی شده است».

پیامبر (صلی الله علیه وآله) نگاهی به آنها کرد و فرمود: ما هذا بِمَجْنُونٍ اَلَا اُخْبِرُكُمْ بِالْمَجْنُونِ حَقَّ الْمَجْنُونِ: «این، دیوانه نیست، می خواهید دیوانه واقعی را به شما معرفی کنم؟!». عرض کردند: آری، ای رسول خدا!

فرمود: اِنَّ الْمَجْنُونَ: الْمُنْبَخِرُ فِي مَشِيَّتِهِ، النَّاطِرُ فِي عَطْفِيهِ، الْمُحْرَكُ جَنَبِيهِ

۱ - «امالی صدوق»، طبق نقل تفسیر «نور الثقلین»، جلد ۴، صفحه ۲۰۷.

۲ - «اصول کافی»، جلد ۲، صفحه ۲۸، باب ان الايمان مبثوث لجوارح البدن كلها.

بِمَنْكِبَيْهِ فَذَاكَ الْمَجْتُونُ وَ هَذَا الْمُبْتَلَى: «دیوانه واقعی کسی است که: متکبرانه گام بر می دارد، دائماً به پهلوهای خود نگاه می کند، پهلوهای خود را به همراه شانه ها تکان می دهد (و کبر و غرور از تمام وجود او می بارد).

این دیوانه واقعی است اما آن که دیدید بیمار است»! (۱)

۲ - آداب سخن گفتن

در اندرزه‌های «لقمان» اشاره ای به آداب سخن گفتن شده بود، و در اسلام، باب وسیعی برای این مسأله گشوده شده، از جمله این که:

تا سخن گفتن ضرورتی نداشته باشد، سکوت از آن بهتر است.

چنان که در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم: السُّكُوتُ رَاحَةٌ لِلْعَقْلِ: «سکوت مایه آرامش فکر است» (۲)

و در حدیثی از امام علی بن موسی الرضا (علیه السلام) آمده است: مِنْ عِلَامَاتِ الْفِقْهِ: الْعِلْمُ وَالْجِلْمُ وَالصَّمْتُ، إِنَّ الصَّمْتَ بَابٌ مِنْ أَبْوَابِ الْحِكْمَةِ: «از نشانه های فهم و عقل، داشتن آگاهی و بردباری و سکوت است، سکوت، دری از درهای حکمت است» (۳)

اما در روایات دیگر تأکید شده است: «در مواردی که سخن گفتن لازم است، مؤمن باید هرگز سکوت نکند».

«پیامبران به سخن گفتن دعوت شدند نه به سکوت».

«وسیله رسیدن به بهشت و رهایی از دوزخ، سخن گفتن به موقع است» (۴)

۱ - «بحار الانوار»، جلد ۷۶، صفحه ۳۰۳

۲ و ۳ و ۴ - «وسائل الشیعه»، جلد ۸، صفحات ۵۳۰ و ۵۳۲.

۳ - آداب معاشرت

آن قدر که در روایات اسلامی به وسیله پیامبر (صلی الله علیه وآله) و ائمه اهل بیت (علیهم السلام) به مسأله تواضع، حسن خلق و ملاطفت در برخوردها و ترک خشونت در معاشرت، اهمیت داده شده است، به کمتر چیزی اهمیت داده شده. بهترین و گویاترین دلیل در این زمینه، خود روایات اسلامی است، که نمونه هائی از آن را در اینجا از نظر می گذرانیم:

۱ - شخصی نزد پیامبر (صلی الله علیه وآله) آمد عرض کرد: يَا رَسُولَ اللَّهِ (صلی الله علیه وآله) أَوْصِنِي فَمَا أُوصِيهِ أَنْ قَالَ: أَلْقَ أَخَاكَ بِوَجْهِ مُنْبَسِطٍ: «مرا سفارش کن! فرمود: برادر مسلمانان را با روی گشاده ملاقات کن». (۱)

۲ - در حدیث دیگری از پیامبر (صلی الله علیه وآله) می خوانیم: مَا يُوضَعُ فِي مِيزَانِ امْرِئٍ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَفْضَلُ مِنْ حُسْنِ الْخُلُقِ! «در روز قیامت، چیزی برتر و بالاتر از حسن خلق در ترازوی عمل کسی، نهاده نمی شود!». (۲)

۳ - در حدیث دیگری از امام صادق (علیه السلام) آمده است: الْبِرُّ وَ حُسْنُ الْخُلُقِ يَغْمُرَانِ الدِّيَارَ وَ يَزِيدَانِ فِي الْأَعْمَارِ: «نیکوکاری و حسن خلق، خانه ها را آباد، و عمرها را زیاد می کند». (۳)

۴ - و نیز از رسول خدا (صلی الله علیه وآله) نقل شده: أَكْثَرُ مَا تَلِجُ بِهِ أُمَّتِي الْجَنَّةَ تَقْوَى اللَّهِ وَ حُسْنُ الْخُلُقِ: «بیشترین چیزی که سبب می شود، امت من به خاطر آن وارد بهشت شوند، تقوای الهی و حسن خلق است». (۴)

۵ - در مورد تواضع و فروتنی نیز از علی (علیه السلام) می خوانیم: زِينَةُ الشَّرِيفِ

۱ - «بحار الانوار»، جلد ۷۴، صفحه ۱۷۱.

۲ و ۳ و ۴ - «اصول کافی»، جلد ۲، صفحات ۸۱ و ۸۲، باب حسن الخلق.

التَّوَّاضِعُ: «آرایش انسان های با شرافت، فروتنی است».(۱)

۶ - و بالاخره در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم: التَّوَّاضِعُ أَصْلُ كُلِّ خَيْرٍ نَفِيسٍ، وَ مَرْتَبَةٌ رَفِيعَةٌ، وَ لَوْ كَانَ لِلتَّوَّاضِعِ لُغَةٌ يَفْهَمُهَا الْخَلْقُ لَنَطَقَ عَنْ حَقَائِقَ مَا فِي مَخْفِيَّاتِ الْعَوَاقِبِ... وَ مَنْ تَوَّاضَعَ لِلَّهِ شَرَفَهُ اللَّهُ عَلَى كَثِيرٍ مِنْ عِبَادِهِ... وَ لَيْسَ لِلَّهِ عَزَّوَجَلَّ عِبَادَةٌ يَقْبَلُهَا وَ يَرْضَاهَا إِلَّا وَ بَائِهَا التَّوَّاضِعُ:

«فروتنی ریشه هر خیر و سعادت است، تواضع، مقام والائی است، و اگر برای فروتنی زبان و لغتی بود که مردم می فهمیدند، بسیاری از اسرار نهانی و عاقبت کارها را بیان می کرد... کسی که برای خدا فروتنی کند، خدا او را بر بسیاری از بندگانش برتری می بخشد... هیچ عبادتی نیست که مقبول درگاه خدا و موجب رضای او باشد، مگر این که راه ورود آن فروتنی است».(۲)

۱ - «بحار الانوار»، جلد ۷۵، صفحه ۱۲۰.

۲ - «بحار الانوار»، جلد ۷۵، صفحه ۱۲۱.

- ۲۰ أَلَمْ تَرَوْا أَنَّ اللَّهَ سَخَّرَ لَكُمْ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَأَسْبَغَ عَلَيْكُمْ نِعْمَهُ ظَاهِرَةً وَبَاطِنَةً وَمِنَ النَّاسِ مَن يُجَادِلُ فِي اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَلَا هُدًى وَلَا كِتَابٍ مُّبِينٍ
- ۲۱ وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ قَالُوا بَلْ نَتَّبِعُ مَا وَجَدْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا أَوْ لَوْ كَانَ الشَّيْطَانُ يَدْعُوهُمْ إِلَىٰ عَذَابِ السَّعِيرِ
- ۲۲ وَمَنْ يُسَلِّمْ وَجْهَهُ إِلَى اللَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَىٰ وَإِلَى اللَّهِ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ
- ۲۳ وَمَنْ كَفَرَ فَلَا يَحْزُنكَ كُفْرُهُ إِلَيْنَا مَرْجِعُهُمْ فَنُنَبِّئُهُم بِمَا عَمِلُوا إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ
- ۲۴ نُمَتِّعُهُمْ قَلِيلًا ثُمَّ نَضْطَرُّهُمْ إِلَىٰ عَذَابِ غَلِيظٍ

ترجمه:

- ۲۰ - آیا ندیدید خداوند آنچه را در آسمانها و زمین است مسخر شما کرده، و نعمت های آشکار و پنهان خود را به طور فراوان بر شما ارزانی داشته است؟! ولی بعضی از مردم بدون هیچ دانش و هدایت و کتاب روشنگری درباره خدا مجادله می کنند!
- ۲۱ - و هنگامی که به آنان گفته شود: «از آنچه خدا نازل کرده پیروی کنید»، می گویند: «نه، بلکه ما از چیزی پیروی می کنیم که پدران خود را بر آن یافتیم!» آیا حتی اگر شیطان آنان را دعوت به عذاب آتش فروزان کند (باز هم تبعیت می کنند)؟!
- ۲۲ - کسی که روی خود را تسلیم خدا کند در حالی که نیکو کار باشد به دستگیره

محکمی چنگ زده (و به تکیه گاه مطمئنی تکیه کرده است)؛ و عاقبت همه کارها به سوی خدا است.

۲۳ - و کسی که کافر شود، کفر او تو را غمگین نسازد؛ بازگشت همه آنان به سوی ما است، و ما آنها را از اعمالی که انجام داده اند (و نتایج شوم آن) آگاه خواهیم ساخت؛ خداوند به آنچه درون سینه هاست آگاه است.

۲۴ - ما اندکی آنها را از متاع دنیا بهره مند می کنیم سپس آنها را به تحمل عذاب شدیدی وادار می سازیم!

تفسیر:

تکیه گاه مطمئن!

بعد از پایان اندرزهای ده گانه «لقمان» در زمینه «مبدأ و معاد، راه و رسم زندگی و برنامه های اجتماعی و اخلاقی»، قرآن برای تکمیل آن، به سراغ بیان نعمت های الهی می رود، تا حسن شکرگزاری مردم را برانگیزد، شکری که سرچشمه «معرفه الله» و انگیزه اطاعت فرمان او می شود. (۱)

روی سخن را به همه انسان ها کرده می گوید: «آیا ندیدید، خداوند آنچه را در آسمانها و زمین است مسخر فرمان شما کرد، که در مسیر منافع و سود شما حرکت کنند؟ (أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ سَخَّرَ لَكُمْ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ).

تسخیر موجودات آسمانی و زمینی، برای انسان، مفهوم وسیعی دارد: هم شامل اموری می شود که در قبضه اختیار او است و با میل و اراده اش در مسیر

۱ - بعضی از مفسران مانند «آلوسی» در «روح المعانی» و «فخر رازی» در تفسیر «کبیر» آیات مورد بحث را مربوط به آیات قبل از ذکر وصایای لقمان دانسته اند که مشرکان را مخاطب ساخته می گوید: «این خلق خدا است نشان دهید بت ها چه آفرینشی داشتند؟» و در آیات مورد بحث می گوید: «آیا ندیدید که خداوند آنچه را در آسمانها و زمین است مسخر شما گردانید»، ولی، ذیل این آیه و آیات بعد از آن و روایاتی که در تفسیر آن وارد شده با عمومیت مفهوم آیه سازگارتر است.

منافع خود به کار می‌گیرد، مانند بسیاری از موجودات زمینی، و هم اموری که در اختیار انسان نیست اما خداوند آنها را مأمور ساخته به انسان خدمت کنند، همچون خورشید و ماه. بنابراین، همه موجودات، مسخر فرمان خدا در طریق سود انسان‌ها هستند خواه مسخر فرمان انسان باشند، یا نه؟ و به این ترتیب «لام» در «لَکُمْ»، «لام منفعت» است. (۱)

آن‌گاه می‌افزاید: «خداوند نعمت‌های خود را - اعم از نعمت‌های ظاهر و باطن - بر شما گسترده و افزون ساخت» (وَ أُسْبِغَ عَلَیْکُمْ نِعْمَةً ظَاهِرَةً وَ بَاطِنَةً).

«أُسْبِغَ» از ماده «سَبَغَ» (بر وزن صبر) در اصل به معنی پیراهن یا زره گشاد و وسیع و کامل است، سپس به نعمت گسترده و فراوان نیز اطلاق شده است.

در این‌که: منظور از نعمت‌های «ظاهر» و «باطن» در این آیه چیست؟ مفسران بسیار سخن گفته‌اند:

بعضی، نعمت «ظاهر» را چیزی می‌دانند که برای هیچ‌کس قابل انکار نیست همچون آفرینش حیات و انواع روزی‌ها و نعمت‌های «باطن» را اشاره به اموری می‌دانند که بدون دقت و مطالعه قابل درک نیست (مانند بسیاری از قدرتهای روحی و غرائز سازنده).

بعضی، نعمت «ظاهر» را اعضای ظاهر و نعمت «باطن» را قلب شمرده‌اند.

بعضی دیگر، نعمت «ظاهر» را زیبایی صورت و قامت راست و سلامت اعضاء و نعمت «باطن» را «معرفة الله» دانسته‌اند.

در حدیثی از پیغمبر گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله) می‌خوانیم: «ابن عباس» از آن

۱ - درباره تسخیر موجودات برای انسان در جلد ۱۰، ذیل آیه ۲ سوره «رعد»، صفحه ۱۲۰ بحث‌های دیگری نیز داشته‌ایم.

حضرت در این زمینه سؤال کرد، فرمود: «ای ابن عباس! «نعمت ظاهر»، اسلام است، و آفرینش کامل و منظم تو به وسیله پروردگار و روزی هائی که به تو ارزانی داشته.

و اما «نعمت باطن»، پوشاندن زشتی های اعمال تو و رسوا نکردنت در برابر مردم است». (۱)
در حدیث دیگری از امام باقر(علیه السلام) می خوانیم: «نعمت آشکار، پیامبر(صلی الله علیه وآله) و معرفه الله و توحید است که پیامبر(صلی الله علیه وآله) آورده، و اما نعمت پنهان، ولایت ما اهل بیت(علیهم السلام) و پیمان دوستی با ما است». (۲)

ولی، در حقیقت هیچ گونه منافاتی در میان این تفسیرها، وجود ندارد و هر کدام یکی از مصداقهای روشن نعمت ظاهر و باطن را بیان می کند، بی آن که مفهوم گسترده آن را محدود سازد.

و در پایان آیه، از کسانی سخن می گوید که نعمت های بزرگ الهی را که از درون و برون، انسان را احاطه کرده، کفران می کنند، و به جدال و ستیز در برابر حق برمی خیزند، می فرماید: «بعضی از مردم هستند که درباره خداوند بدون هیچ دانش و هدایت و کتاب روشنی، مجادله می کنند» (وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يُجَادِلُ فِي اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَلَا هُدًى وَلَا كِتَابٍ مُنِيرٍ).

و به جای این که: بخشنده آن همه نعمت های آشکار و پنهان را بشناسند، رو به سوی شرک و انکار، از سر جهل و لجاجت می آورند.

در این که: فرق میان «علم»، «هدایت» و «کتاب منیر» چیست؟ شاید بهترین بیان این باشد که: «علم» اشاره به ادراکاتی است که انسان از طریق عقل و

۱ و ۲ - «مجمع البیان»، جلد ۸، صفحه ۳۲۰، ذیل آیه مورد بحث.

خرد خویش درک می کند، و «هدی» اشاره به معلمان و رهبران الهی و آسمانی و دانشمندانی است که می توانند در این مسیر دست او را بگیرند و به سر منزل مقصود برسانند، و «کتاب منیر» کتابهای آسمانی می باشد که از طریق وحی، قلب و جان انسان را پر فروغ می سازند. در حقیقت، این گروه لجوج نه خود دانشی دارند، و نه به دنبال راهنما و رهبری هستند، و نه از وحی الهی استمداد می جویند، و چون راه هدایت در این سه امر، منحصر است لذا با ترک آنها به وادی گمراهی و وادی شیاطین کشیده شده اند.

آیه بعد، به منطق ضعیف و سست این گروه گمراه اشاره کرده می گوید: «هنگامی که به آنها گفته شود: از آنچه خداوند نازل کرده، پیروی کنید می گویند: نه، ما از چیزی پیروی می کنیم که پدران خود را بر آن یافتیم!» (وَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ قَالُوا بَلْ نَتَّبِعُ مَا وَجَدْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا).

و از آنجا که پیروی از نیاکان جاهل و منحرف، جزء هیچ یک از طرق سه گانه هدایت آفرین فوق نیست، قرآن از آن به عنوان راه شیطانی یاد کرده می فرماید: «آیا حتی اگر شیطان آنها را دعوت به عذاب آتش فروزان کند باز هم باید از او تبعیت کنند؟! (أَوْ لَوْ كَانَ الشَّيْطَانُ يَدْعُوهُمْ إِلَىٰ عَذَابِ السَّعِيرِ). (۱)

در حقیقت، قرآن در اینجا پوشش پیروی از سنت نیاکان را که ظاهری فریبنده دارد، کنار می زند و چهره واقعی عمل آنها را که همان پیروی از شیطان در مسیر آتش دوزخ و جهنم است، آشکار می سازد.

۱ - مفسران معمولاً «لو» را در اینجا به معنی شرطیه گرفته اند که جزای آن محذوف است و در تقدیر چنین است: «لَوْ كَانَ الشَّيْطَانُ يَدْعُوهُمْ إِلَىٰ عَذَابِ السَّعِيرِ أَيْتَبَعُونَهُ؟».

آری، رهبری شیطان به تنهایی کافی است که انسان با آن مخالفت کند، هر چند در لفافه های دعوت به سوی حق بوده باشد، که مسلماً یک پوشش انحرافی است و دعوت به سوی آتش دوزخ نیز، به تنهایی برای مخالفت کافی است هر چند دعوت کننده مجهول الحال باشد، حال اگر دعوت کننده شیطان، و دعوتش به سوی آتش افروخته جهنم باشد، تکلیف روشن است. آیا هیچ عاقلی دعوت پیامبران الهی به سوی بهشت را رها می کند، و به دنبال دعوت شیطان به سوی جهنم می رود؟! *

سپس، به بیان حال دو گروه مؤمن خالص و کفار آلوده پرداخته، آنها را در مقایسه با یکدیگر، و مقایسه با آنچه در مورد پیروان شیطان و مقلدان کور و کر نیاکان، بیان کرده، قرار داده، می گوید: «کسی که قلب و جان خود را تسلیم خدا کند و در آستان پروردگار، سر تسلیم و اطاعت فرود آورد - در حالی که محسن و نیکوکار باشد - به دستگیره محکمی چنگ زده است» (وَمَنْ يُسَلِّمْ وَجْهَهُ إِلَى اللَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَى).

منظور از «تسلیم وجه برای خدا» در حقیقت، اشاره به توجه کامل با تمام وجود به ذات پاک پروردگار است؛ زیرا «وجه» (به معنی صورت) به خاطر آن که شریفترین عضو بدن و مرکز مهمترین حواس انسانی است، به عنوان کنایه از ذات او به کار می رود. تعبیر به «هُوَ مُحْسِنٌ» از قبیل ذکر عمل صالح بعد از ایمان است.

«چنگ زدن به دستگیره محکم»، تشبیه لطیفی از این حقیقت است که انسان برای نجات از قعر درّه مادیگری و ارتقاء به بلندترین قله های معرفت، معنویت و روحانیت، نیاز به یک وسیله محکم و مطمئن دارد، این وسیله چیزی جز ایمان

و عمل صالح نیست، غیر آن، همه پوسیده و پاره شدنی و مایه سقوط و مرگ است، علاوه بر این، آنچه باقی می ماند این وسیله است، و بقیه، همه فانی و نابود شدنی است.

و لذا، در پایان آیه می فرماید: «عاقبت همه کارها به سوی خدا است» (وَإِلَى اللَّهِ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ). در حدیثی که در تفسیر «برهان» از طرق اهل سنت از امام علی بن موسی الرضا (علیه السلام) از پیامبر گرامی اسلام (صلی الله علیه وآله) نقل شده، چنین آمده: سَيَكُونُ بَعْدِي فِتْنَةٌ مُظْلِمَةٌ، النَّاجِي مِنْهَا مَنْ تَمَسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَى.

فَقِيلَ يَا رَسُولَ اللَّهِ (صلی الله علیه وآله) وَمَا الْعُرْوَةُ الْوُثْقَى؟

قال: وَلَايَةُ سَيِّدِ الْوَصِيِّينَ.

قِيلَ يَا رَسُولَ اللَّهِ (صلی الله علیه وآله) وَمَنْ سَيِّدُ الْوَصِيِّينَ؟

قال: أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ.

قِيلَ يَا رَسُولَ اللَّهِ (صلی الله علیه وآله) وَمَنْ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ؟

قال: مَوْلَى الْمُسْلِمِينَ وَإِمَامُهُمْ بَعْدِي.

قِيلَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ (صلی الله علیه وآله) وَمَنْ مَوْلَى الْمُسْلِمِينَ وَإِمَامُهُمْ بَعْدَكَ؟

قال: أَخِي عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ (علیه السلام):

«بعد از من فتنه ای تاریک و ظلمانی خواهد بود تنها کسانی از آن رهائی می یابند که به «عروه الوثقی» چنگ زنند.

عرض کردند: ای رسول خدا عروه الوثقی چیست؟

فرمود: ولایت سید اوصیاء است.

عرض کردند: یا رسول الله (صلی الله علیه وآله) سید اوصیاء کیست؟

فرمود: امیر مؤمنان.

عرض کردند: امیرمؤمنان کیست؟

فرمود: مولای مسلمانان و پیشوای آنان بعد از من.

باز برای این که پاسخ صریحتری بگیرند عرض کردند: او کیست؟

فرمود: برادرم «علی بن ابیطالب» (علیه السلام). (۱)

روایات دیگری نیز در همین زمینه که منظور از «عروة الوثقی» دوستی «اهلبیت» (علیهم السلام) یا دوستی «آل محمد» (صلی الله علیه وآله) یا امامان از فرزندان «حسین» (علیه السلام) است نقل شده. (۲)

بارها گفته ایم که این تفسیرها بیان مصداق های روشن است، و منافات با مصادیق دیگری همچون توحید و تقوی و مانند آن ندارد.

آن گاه به بیان حال گروه دوم، پرداخته می گوید: «کسی که کافر شود و این حقایق روشن را انکار کند، کفر او تو را غمگین نسازد» (وَمَنْ كَفَرَ فَلَا يَحْزُنُكَ كُفْرُهُ).

چرا که تو وظیفه ات را به خوبی انجام داده ای، او است که بر خویشتن ظلم و ستم می کند. این گونه تعبیرات، که در قرآن مجید مکرر آمده است، نشان می دهد: پیغمبر گرامی اسلام (صلی الله علیه وآله) از این که مشاهده می کرد، گروهی جاهل و لجوج، راه خدا را با این همه دلایل روشن و نشانه های واضح، ترک می گویند و به بیراهه سر می نهند، سخت رنج می برد، و آن قدر غمگین، و اندوهناک می شد که بارها خداوند او را دلداری می دهد، و چنین است راه و رسم یک رهبر دلسوز!

۱ - تفسیر «برهان»، جلد ۳، صفحه ۲۷۹، ذیل آیه مورد بحث.

۲ - برای توضیح بیشتر به تفسیر «برهان»، جلد ۳، صفحات ۲۷۸ و ۲۷۹ مراجعه فرمائید.

و نیز نگران مباش که گروهی در دنیا با این که کفر می‌ورزند، و ظلم و ستم می‌کنند، از نعمت های الهی متنعم اند، و گرفتار مجازات نیستند، زیرا دیر نشده است «بازگشت همه آنها به سوی ما است و ما آنها را از اعمالشان و نتایج تلخ و شوم آن، آگاه می‌سازیم» (إِلَيْنَا مَرْجِعُهُمْ فَنُنَبِّئُهُم بِمَا عَمِلُوا).

نه تنها از اعمالشان آگاهیم که از نیات و اسرار درون دلهایشان نیز باخبریم «زیرا خداوند از آنچه در درون سینه‌ها است آگاه است» (إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ).

این تعبیر که خداوند مردم را در قیامت از اعمالشان با خبر می‌سازد، یا از آنچه در آن اختلاف داشتند با خبر می‌کند، در آیات فراوانی از قرآن مجید نازل شده و با توجه به این که: «نُبِّئُهُمْ» از ماده «نبا» می‌باشد، و «نبا» طبق آنچه «راغب» در «مفردات» آورده به خبری گفته می‌شود که، محتوا و فایده مهمی دارد و صریح و آشکار و خالی از هرگونه کذب است، روشن می‌شود که این تعبیرات اشاره به آن است که: خداوند در قیامت چنان افشاگری از اعمال انسان‌ها می‌کند که جای هیچ‌گونه اعتراض و انکار برای کسی باقی نمی‌ماند، آنچه را مردم در این دنیا انجام می‌دهند و غالباً به دست فراموشی می‌سپارند، همه را مو به مو ظاهر می‌سازد، و برای حساب و جزا آماده می‌کند.

حتی آنچه در دل انسان می‌گذرد، و هیچ‌کس جز خدا از آن آگاه نیست، همه را به صاحبان آنها گوشزد می‌کند!

پس از آن می‌افزاید: بهره آنها از زندگی دنیا تو را شگفت زده نکند، «ما کمی از متاع دنیا در اختیار آنان می‌گذاریم - و متاع دنیا هر چه باشد کم و ناچیز است - سپس آنها را بالاچاره به عذاب شدید می‌کشانیم» عذابی مستمر و دردناک

(نُمَتَّعُهُمْ قَلِيلًا ثُمَّ نَضْطَرُّهُمْ إِلَىٰ عَذَابِ غَلِيظٍ).

این تعبیر، ممکن است اشاره به آن باشد که: آنها تصور نکنند، در این جهان از قبضه قدرت خداوند خارجند، خود او می خواهد آنها را برای آزمایش و اتمام حجت و مقاصدی دیگر، آزاد بگذارد، و همین متاع قلیل به آنها نیز از سوی او است، و چقدر متفاوت است حال این گروه، که ذلیلانه و بالاجبار به عذاب غلیظ الهی کشانده می شوند، با آنها که تمام وجودشان در اختیار خدا است و چنگ به «عروه الوثقی» زده اند، در دنیا پاک و نیکوکار زندگی می کنند و در آخرت در جوار رحمت الهی متنعم اند.

* * *

- ۲۵ وَ لَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ
- ۲۶ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ
- ۲۷ وَ لَوْ أَنَّ مَا فِي الْأَرْضِ مِنْ شَجَرَةٍ أَقْلَامٌ وَالْبَحْرُ يَمُدُّهُ مِنْ بَعْدِهِ سَبْعَةُ أَبْحُرٍ مَا نَفِدَتْ كَلِمَاتُ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ
- ۲۸ مَا خَلَقَكُمْ وَلَا يَعْنُكُمْ إِلَّا كَنَفْسٍ وَاحِدَةً إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ بَصِيرٌ
- ۲۹ أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يُولِجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ وَ يُولِجُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ وَ سَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ كُلٌّ يَجْرِي إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى وَ أَنَّ اللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ
- ۳۰ ذَلِكِ بَيِّنَاتٌ لِلَّذِينَ هُوَ الْحَقُّ وَ أَنَّ مَا يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ الْبَاطِلُ وَ أَنَّ اللَّهَ هُوَ الْعَلِيُّ الْكَبِيرُ

ترجمه:

- ۲۵ - و هر گاه از آنان سؤال کنی: «چه کسی آسمانها و زمین را آفریده است!» مسلماً می گویند: «الله» بگو: «الحمد لله (که خود شما معترفید)»! ولی بیشتر آنان نمی دانند!
- ۲۶ - آنچه در آسمان ها و زمین است از آن خداست؛ چرا که خداوند بی نیاز و شایسته ستایش است.
- ۲۷ - و اگر همه درختان روی زمین قلم شود، و دریا (برای آن مرکب گردد، و) هفت دریا به آن افزوده شود، (اینها همه تمام می شود ولی) کلمات خدا پایان نمی گیرد؛ خداوند

عزیز و حکیم است.

۲۸ - آفرینش و برانگیختن (و زندگی دوباره) همه شما (در قیامت) همانند یک فرد بیش نیست؛ خداوند شنوا و بیناست!

۲۹ - آیا ندیدی که خداوند شب را در روز و روز را در شب داخل می کند، و خورشید و ماه را مسخر ساخته و هر کدام تا سر آمد معینی به حرکت خود ادامه می دهند؟! خداوند به آنچه انجام می دهد آگاه است.

۳۰ - اینها همه به دلیل آن است که خداوند حق است، و آنچه غیر از او می خوانند باطل است، و خداوند بلند مقام و بزرگ مرتبه است!

تفسیر:

ده وصف از اوصاف پروردگار

در شش آیه فوق، مجموعه ای از صفات خداوند بیان شده است که در حقیقت ده صفت عمده یا ده اسم از اسماء الحسنی را بیان می کند:

غنی، حمید، عزیز، حکیم، سمیع، بصیر، خبیر، حق، علی و کبیر.

این از یک نظر، و از سوی دیگر، در آیه نخست از «خالقیت» خداوند سخن می گوید، در آیه دوم از «مالکیت مطلقه» او، در آیه سوم از «علم بی انتهایش» بحث می کند و در آیه چهارم و پنجم از «قدرت نامتناهیش».

و در آخرین آیه نتیجه می گیرد: کسی که دارای این صفات است «حق» است و غیر از او همه باطل و هیچ و پوچند.

با توجه به این بحث اجمالی، به شرح آیات باز گردیم:

نخست می فرماید: «اگر از آنها سؤال کنی چه کسی آسمانها و زمین را آفریده است؟ به طور

قطع در پاسخ می گویند: الله» (وَ لَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَ

الأَرْضَ لَيَقُولَنَّ اللَّهُ).

این تعبیر که در آیات دیگر قرآن نیز دیده می شود (سوره «عنکبوت» آیه ۶۱ - ۶۳، «زمر» ۳۸، «زخرف» ۹) از یک سو، دلیل بر این است که مشرکان هرگز منکر توحید خالق نبودند، و نمی توانستند خالقیت را برای بتها قائل شوند، تنها به شرک در عبادت و شفاعت بتها معتقد بودند.

و از سوی دیگر، دلیل بر فطری بودن توحید و تجلی این نور الهی در سرشت همه انسان ها است.

بعد از آن می گوید: حال که آنها به توحید خالق معترفند: «بگو حمد و ستایش مخصوص «اللّه» است که خالق همه چیز می باشد، نه بتها که خود مخلوق اویند، ولی اکثر آنها نمی دانند و نمی فهمند که: عبادت باید منحصر به خالق جهان باشد» (قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ).

پس از آن به مسأله «مالکیت» حق می پردازد؛ چرا که بعد از ثبوت خالقیت، نیاز به دلیل دیگری بر مالکیت او نیست، می فرماید: «از آن خدا است آنچه در آسمان ها و زمین است» (لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ).

بدیهی است آن کس که «خالق» و «مالک» است، «مدبّر» امور جهان نیز می باشد و به این ترتیب، بخشهای سه گانه توحید (توحید خالقیت، توحید مالکیت و توحید ربوبیت) ثابت می گردد.

و کسی که چنین است از همه چیز بی نیاز، و شایسته هرگونه ستایش است به همین دلیل، در پایان آیه می افزاید: «خداوند غنی و حمید است» (إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ).

او «غنی» علی الاطلاق، و «حمید» از هر نظر است، چرا که هر موهبتی در

جهان است به او باز می‌گردد، و هر کس هر چه دارد از او دارد، و خزائن همه خیرات به دست او است و این دلیل زنده غنای او می‌باشد.

و از آنجا که «حمد» به معنی ستایش بر کار نیکی است که با اختیار از کسی سر می‌زند، و هر نیکی در جهان می‌بینیم، از سوی پروردگار است، پس همه ستایشها از آن او است، حتی اگر ما زیبایی گل را می‌ستائیم و جاذبه عشق‌های ملکوتی را توصیف می‌کنیم، و عظمت کار یک ایثارگر جانباز را ارج می‌نهمیم، باز در حقیقت او را می‌ستائیم که این زیبایی و آن جاذبه و عظمت نیز از او است، پس او «حمید علی الاطلاق» است.

آیه بعد، ترسیمی از علم بی‌پایان خدا است، که با ذکر مثالی بسیار گویا و رسا مجسم شده است.

قبلاً ذکر این نکته را لازم می‌دانیم که مطابق آنچه در تفسیر «علی بن ابراهیم» آمده است: «گروهی از یهود، هنگامی که پیرامون مسأله روح از پیامبر (صلی الله علیه و آله) سؤال کردند و قرآن در پاسخ آنها گفت: قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي وَ مَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا: «روح از فرمان پروردگار من است، و بهره شما از علم جز اندکی بیش نیست».

این سخن بر آنان گران آمد، و از پیامبر (صلی الله علیه و آله) پرسیدند که آیا این فقط درباره ما است، فرمود: نه، همه را شامل می‌شود (حتی ما را).

ولی آنها افزودند: ای محمد! تو در مورد خود گمان می‌کنی بهره کمی از علم داری در حالی که قرآن به تو داده شده، و به ما هم «تورات»، در قرآنت آمده است: «کسی که حکمت به او داده شده، خیر کثیر به او داده شده است» این سخنان با هم سازگار نیست!

در اینجا آیه «وَلَوْ أَنَّ مَا فِي الْأَرْضِ مِنْ شَجَرَةٍ أَقْلَامٌ...» (آیه مورد بحث) نازل شد، و روشن ساخت: علم انسان هر قدر هم گسترده باشد، در برابر علم خداوند ذره بی مقداری بیش نیست، و آنچه نزد شما بسیار است نزد خدا بسیار کم است. (۱)

نظیر این روایت را از طریق دیگری در ذیل آیه ۱۰۹ سوره «کهف» بیان کردیم.

به هر حال، قرآن مجید برای ترسیم علم نامتناهی خداوند، چنین می گوید: «اگر آنچه روی زمین از درختان است قلم شوند، و دریا برای آن مرکب گردد، و هفت دریا بر این دریا افزوده شود، تا علم خدا را بنویسند، اینها همه تمام می شوند اما کلمات خدا پایان نمی گیرد، خداوند عزیز و حکیم است» (وَلَوْ أَنَّ مَا فِي الْأَرْضِ مِنْ شَجَرَةٍ أَقْلَامٌ وَالْبَحْرُ يَمُدُّهُ مِنْ بَعْدِهِ سَبْعَةُ أَبْحُرٍ مَا نَفِدَتْ كَلِمَاتُ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ).

«يَمُدُّهُ» از ماده «مداد» به معنی مرکب یا ماده رنگینی است که با آن می نویسند، و در اصل از «مد» به معنی کشش گرفته شده؛ زیرا خطوط به وسیله کشش قلم بر صفحه کاغذ پیدا می شود.

بعضی از مفسران، معنی دیگری نیز برای آن نقل کرده اند و آن «روغنی» است که در چراغ می ریزند و سبب روشنائی چراغ است، و هر دو معنی در واقع به یک ریشه باز می گردد. «کَلِمَات» جمع «کلمه» است و در اصل به معنی الفاظی است که انسان با آن سخن می گوید، سپس به معنی گسترده تری اطلاق شده، و آن هر چیزی است که می تواند بیانگر مطلبی باشد، و از آنجا که مخلوقات گوناگون این جهان هر کدام

بیانگر ذات پاک خدا و علم و قدرت اویند، به هر موجودی «کلمه الله» اطلاق شده، مخصوصاً در مورد موجودات شریف تر و باعظمت تر، این تعبیر به کار رفته، چنان که درباره مسیح (علیه السلام) در آیه ۱۷۱ سوره «نساء» می خوانیم: «إِنَّمَا الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ رَسُولُ اللَّهِ وَكَلِمَتُهُ» (نظیر همین معنی در آیه ۴۵ سوره «آل عمران» نیز آمده است).

سپس، به همین مناسبت «کلمات الله» به معنی علم و دانش پروردگار به کار رفته است. اکنون باید درست بیندیشیم که: برای نوشتن تمام معلومات یک انسان، گاه یک قلم با مقداری مرکب، کفایت می کند، حتی ممکن است با همین یک قلم انسان های دیگری نیز مجموعه معلوماتشان را بر صفحه کاغذ بیاورند ولی قرآن می گوید: «اگر تمام درختان روی زمین قلم شوند».

می دانیم گاه از یک درخت تنومند، از ساقه و شاخه هایش، هزاران، بلکه میلیونها قلم به وجود می آید، و با در نظر گرفتن حجم عظیم درختان روی زمین، و جنگل هائی که بسیاری از کوه ها و دشت ها را پوشانیده است، و تعداد قلم هائی که از آن به وجود می آید، و همچنین اگر تمام اقیانوسهای روی زمین که تقریباً سه چهارم صفحه کره زمین را با عمق و ژرفای بسیار پوشانیده است مرکب شوند، چه وضع عجیبی را برای نوشتن ایجاد می کند و چقدر علوم و دانش ها را با آن می توان نوشت!

مخصوصاً با توجه به افزوده شدن هفت دریای دیگر به آن، که هر کدام از آنها معادل تمام اقیانوسهای روی زمین باشد، (۱) و بالاخص با توجه به این که

۱ - واژه «البحر» در آیه فوق اشاره به مجموع دریاهای روی زمین است زیرا «الف و لام» آن جنس و در اینجا به معنی عموم است.

عدد هفت در اینجا به معنی تعداد نیست بلکه برای تکثیر است و اشاره به دریا‌های بی حساب می‌کند، روشن می‌شود که وسعت دامنه علم خداوند، تا چه حد گسترده است و تازه همه اینها پایان می‌گیرد، و باز علوم او پایان نخواهد گرفت.

آیا ترسیمی برای بی‌نهایت، از این جالب‌تر و زیباتر به نظر می‌رسد؟ این عدد به قدری زنده و گویا است که امواج فکر انسان را در افق‌های بیکران و نامحدود با خود همراه می‌برد، و غرق در حیرت و ابهت می‌کند.

با توجه به این بیان گویا و روشن، انسان احساس می‌کند: معلوماتش در برابر آنچه در علم خداست همچون یک صفر در برابر بی‌نهایت است، و شایسته است فقط بگوید: «دانش من به آنجا رسیده که به نادانی خود پی برده‌ام» حتی تشبیه به قطره و دریا برای بیان این واقعیت، نارسا به نظر می‌رسد.

از جمله نکات لطیفی که در آیه، به چشم می‌خورد، این است که «شجره» به صورت مفرد، و «اقلام» به صورت جمع آمده، تا بیانگر تعداد فراوان قلم‌هائی باشد که از یک درخت با تمام ساقه و شاخه‌هایش، به وجود می‌آید.

و نیز تعبیر «البحر» به صورت مفرد و «الف و لام جنس» برای آن است که تمام اقیانوسهای روی زمین را شامل شود، به خصوص این که: تمام اقیانوسهای جهان با هم مربوط و متصلند و در واقع در حکم یک دریای پهناورند.

و جالب این که: درباره «قلم‌ها» سخن از قلم‌های اضافی و کمکی نمی‌کند اما درباره اقیانوسها سخن از هفت دریای دیگر به میان می‌آورد؛ چرا که به هنگام نوشتن، قلم بسیار کم مصرف می‌شود، آنچه بیشتر مصرف می‌گردد مرکب است.

انتخاب کلمه «سبع» (هفت) در لغت عرب برای تکثیر، شاید از این نظر

باشد که پیشینیان عدد کرات منظومه شمسی را هفت می دانستند (و در واقع آنچه از منظومه شمسی امروز نیز با چشم غیر مسلح دیده می شود، هفت کره بیش نیست) و با توجه به این که: «هفته» به صورت یک دوره کامل زمان، هفت روز بیشتر نیست و تمام کره زمین را نیز به هفت منطقه تقسیم می کردند، و نام هفت اقلیم بر آن گذارده بودند، روشن می شود که: چرا «هفت» به عنوان یک عدد کامل در میان آحاد و برای بیان کثرت به کار رفته است. (۱)

بعد از ذکر علم بی پایان پروردگار، سخن از قدرت بی انتهای او به میان می آورد و می فرماید: «آفرینش همه شما و نیز برانگیخته شدن شما بعد از مرگ، همانند یک فرد بیش نیست، خداوند شنوا و بینا است» (ما خَلَقُكُمْ وَ لَا بَعَثُكُمْ إِلَّا كَنَفْسٍ وَاحِدَةً إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ بَصِيرٌ). بعضی از مفسران گفته اند: جمعی از کفار قریش، از روی تعجب و استبعاد در مسأله معاد می گفتند: خداوند ما را به گونه های مختلفی، و در طی مراحل گوناگون آفریده است: روزی نطفه بودیم، پس از آن علقه شدیم، بعد مضغه گشتیم، و سپس تدریجاً به صورتهای گوناگون در آمدیم، چگونه خداوند همه ما را در یک ساعت آفرینش جدیدی می دهد؟ آیه مورد بحث نازل شد و به سخن آنها پاسخ گفت.

در حقیقت آنها از این نکته غافل بودند که: مفاهیمی همچون «سخت»، «آسان»، «کوچک» و «بزرگ» برای موجوداتی همچون ما که قدرت محدودی داریم، قابل تصور است، ولی در برابر قدرت بی پایان حق، همگی یکسان و

۱ - در زمینه «علم بی پایان پروردگار» در جلد ۱۲، ذیل آیه ۱۰۹ سوره «کهف»، صفحه ۵۷۴ نیز سخن گفته ایم.

برابر می باشند، آفرینش یک انسان با آفرینش همه انسان ها هیچ تفاوتی ندارد، و آفرینش یک موجود، در یک لحظه یا در طول سالیان دراز در پیشگاه قدرت او یکسان است. اگر تعجب کفار قریش از این بوده است که: چگونه این طبایع مختلف، و اشکال گوناگون و شخصیت‌های متنوع، آن هم بعد از آنکه بدن انسان خاک شد و خاکها پراکنده گشتند و به هم آمیختند، ممکن است از هم جدا شوند و هر کدام به جای خود باز گردند؟.

پاسخ آن را علم بی پایان، و قدرت بی انتهای خداوند می دهد.

او چنان روابطی در میان موجودات بر قرار ساخته که یک واحد، همچون یک مجموعه، و یک مجموعه همانند یک واحد است.

اصولاً انسجام و به هم پیوستگی این جهان، آن چنان است که هر کثرتی در آن به وحدت باز می گردد، و خلقت مجموع انسان ها از همان اصولی تبعیت می کند، که خلقت یک انسان تبعیت دارد.

و اگر تعجب آنها از کوتاهی زمان بوده که: چگونه مراحل را که انسان از حال نطفه تا دوران جوانی طی سالیان دراز، طی می کند، ممکن است در لحظات کوتاهی طی شود؟ پاسخ آن را نیز قدرت پروردگار می دهد، ما در جهان جانداران اطفال انسان را می بینیم که باید مدتها طول بکشد تا راه رفتن را به خوبی یاد بگیرند یا قادر به استفاده از هر نوع غذا شوند، در حالی که جوجه پرندگان را می بینیم همین که: سر از تخم بیرون آوردند و متولد شدند، برمی خیزند و راه می روند و حتی بعضی بدون نیاز به مادر غذا می خورند، اینها نشان می دهد: این گونه مسائل در برابر قدرت خداوند، تأثیری ندارد.

ذکر «سمیع» و «بصیر» بودن خداوند، در پایان این آیه، ممکن است پاسخ به

ایراد دیگری از ناحیه مشرکان باشد که به فرض، همه انسان ها با تنوع خلقتی که دارند و با تمام ویژگیهایشان در ساعت معینی برانگیخته شوند، ولی اعمال آنها و سخنانشان چگونه مورد حساب قرار می گیرد؟ اعمال و گفتار، اموری هستند که بعد از وجود نابود می شوند. قرآن پاسخ می دهد: خداوند شنوا و بینا است، تمام سخنان آنها را شنیده و همه اعمالشان را دیده (به علاوه فنا و نابودی مطلق در این جهان مفهوم ندارد، بلکه اعمال و اقوالشان همواره موجود خواهد بود).

از این گذشته، جمله فوق تهدیدی است نسبت به این بهانه جوینان که خداوند از گفتگوهای شما برای سمپاشی در افکار عمومی بی خبر نیست، و حتی از آنچه در دل دارید، و بر زبان جاری نکرده اید نیز آگاه است.

آیه بعد، تأکید و بیان دیگری است برای قدرت و وسعه خداوند، روی سخن را به پیامبر(صلی الله علیه و آله) کرده، می گوید: «آیا ندیدی که خداوند شب را در روز، و روز را در شب داخل می کند؟» (أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يُولِجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ وَ يُولِجُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ). و نیز آیا ندیدی که «خداوند خورشید و ماه را در مسیر منافع انسان ها مسخر ساخته؟» (وَ سَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ).

و «هر کدام تا سرآمد معینی به حرکت خود ادامه می دهند» (كُلٌّ يَجْرِي إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى).

«و این که خداوند از آنچه انجام می دهید آگاه است؟» (وَ أَنَّ اللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ).

«ولوح» در اصل به معنی «دخول» است، و داخل کردن شب در روز، و روز

در شب، ممکن است اشاره به افزایش تدریجی و کوتاه شدن شب و روز در طول سال باشد، که تدریجاً از یکی کاسته، و به صورت نامحسوسی بر دیگری می افزاید، تا فصول چهار گانه سال با ویژگی ها و آثار پر برکتش ظاهر گردد (تنها در دو نقطه از روی زمین است که این تغییر تدریجی و فصول چهار گانه نیست یکی نقطه حقیقی قطب شمال و جنوب است که در طول سال، شش ماه شب، و شش ماه روز می باشد، و دیگری خط باریک و دقیق استوا است که در تمام سال، شب و روز یکسان است).

و یا اشاره به این باشد که تبدیل شب به روز، و روز به شب، به خاطر وجود جو زمین به طور ناگهانی صورت نمی گیرد، تا انسان و همه موجودات زنده را در برابر خطرات مختلف قرار دهد، بلکه نخستین اشعه آفتاب از هنگام طلوع فجر در اعماق تاریکی نفوذ کرده، کم کم نفوذ بیشتری پیدا می کند، تا تمام صفحه آسمان را بگیرد، درست به عکس چیزی که به هنگام پایان روز و دخول شب تحقق می یابد.

این انتقال تدریجی و کاملاً منظم و حساب شده، از مظاهر قدرت خدا است.

البته این دو تفسیر، با هم منافاتی ندارند و ممکن است جمعاً در معنی آیه منظور باشند.

در مورد تسخیر «شمس» و «قمر» و سایر کرات آسمانی برای انسان ها - چنان که قبلاً هم گفته ایم - منظور، تسخیر در راه خدمت به انسان است، و به تعبیر دیگر «لام» در «سَخَّرَ لَكُمْ» لام نفع است، نه لام اختصاص، و این تعبیر در قرآن مجید در مورد خورشید و ماه، شب و روز و نهرها و دریاها و کشتی ها آمده است، و همه اینها بیانگر عظمت شخصیت انسان و گستردگی نعمت های

خداوند در مورد او است که تمام موجودات زمین و آسمان، به فرمان خدا سرگشته و فرمانبردار او هستند و با این حال شرط انصاف نیست که او فرمان نبرد. (۱)

جمله «كُلُّ يَجْرِي إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى» اشاره به این است که: این نظام حساب شده و دقیق تا ابد، ادامه نمی یابد، و پایان و سرانجامی دارد که همراه با پایان گرفتن دنیا است، همان چیزی که در سوره «تکویر» چنین از آن یاد شده است: : إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ * وَإِذَا النُّجُومُ انْكَدَرَتْ: «هنگامی که خورشید بی فروغ گردد * و ستارگان به تیرگی گریند...».

ارتباط جمله «أَنَّ اللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ» با توجه به آنچه در بالا گفتیم، با این بحث روشن می شود؛ زیرا خداوندی که خورشید و ماه با عظمت را با آن حساب دقیق به کار گرفته، و شب و روز را با آن نظم مخصوص هزاران و میلیونها سال وارد یکدیگر می کند، چنین پروردگاری چگونه ممکن است از اعمال انسان ها بی خبر بماند؟ آری او هم اعمال را می داند و هم نیات و اندیشه ها را.

و در آخرین آیه مورد بحث، به صورت یک نتیجه گیری جامع و کلی می فرماید: «اینها دلیل بر آن است که: خداوند حق است، و آنچه غیر از او می خوانند باطل است، و خداوند بلند مقام و بزرگ مرتبه است» (ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ وَأَنَّ مَا يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ الْبَاطِلُ وَأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْعَلِيُّ الْكَبِيرُ). (۲)

-
- ۱ - در مورد «تسخیر خورشید و ماه و موجودات دیگر برای انسان» در جلد ۱۰، ذیل آیه ۲ سوره «رعد»، صفحه ۱۲۰ و آیه ۳۲ سوره «ابراهیم»، صفحه ۳۵۰ بحث مشروحی داشتیم.
- ۲ - «باء» در «بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ» گرچه در بدو امر «باء سببیه» به نظر می آید، و شاید به همین دلیل، بعضی از مفسران مانند: «الوسی» در «روح المعانی»، مضمون این آیه را سبب مطالب گذشته گرفته، ولی سیاق آیات، و ذکر صفات گذشته، یعنی «خالقیت» و «مالکیت» و «علم و قدرت» و نشانه های آن در ۲ عالم آفرینش، ظاهر در این است که آنها همه گواه برای این نتیجه بوده است، بنابراین محتوای این آیه، نتیجه آیات قبل است نه سبب آنها.

مجموع بحث‌هایی که در آیات قبل، پیرامون خالقیت و مالکیت و علم و قدرت بی‌انتهای پروردگار آمده بود، این امور را اثبات کرد که «حق» تنها او است و غیر او زائل و باطل و محدود و نیازمند است، و «علیّ و کبیر» که از هر چیز برتر و از توصیف بالاتر است، ذات پاک او می‌باشد و به گفته شاعر:

أَلَا كُلُّ شَيْءٍ مَا خَلَا اللَّهَ بَاطِلٌ كُلُّ نَعِيمٍ لَا مُحَالَةَ زَائِلٌ:

«آگاه باشید، هر چه جز خدا است باطل است و هر نعمتی سرانجام، زوال پذیر است.» (۱)

این سخن را به تعبیر فلسفی می‌توان چنین بیان کرد:

حق اشاره به وجود حقیقی و پایدار است، و در این جهان آن وجود حقیقی که قائم بالذات و ثابت و برقرار و جاودانی باشد، تنها او است، و بقیه هر چه هست در ذات خود وجودی ندارد، و عین بطلان است که هستی خود را از طریق وابستگی به آن وجود حق، پیدا می‌کند، و هر لحظه نظر لطفش را از آنها برگیرد در ظلمات فنا و نیستی، محو و ناپدید می‌شود. به این ترتیب، هر قدر ارتباط موجودات دیگر به وجود حق تعالی بیشتر گردد به همان نسبت حقانیت بیشتری کسب می‌کند.

به هر حال، همان گونه که گفتیم: این آیات مجموعه‌ای از ده صفت از صفات برجسته خدا، و ده اسم از اسماء حسنا یا او است، و مشتمل بر دلایل قوی و انکار ناپذیری بر بطلان هرگونه شرک و لزوم توحید در تمام مراحل عبودیت است.

۳۱ أَلَمْ تَرَ أَنَّ الْفُلُكَ تَجْرِي فِي الْبَحْرِ بِنِعْمَتِ اللَّهِ لِيُرِيَكُمْ مِنْ آيَاتِهِ إِنَّ
 فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ
 ۳۲ وَإِذَا غَشِيَهُمْ مَوْجٌ كَالظَّلَلِ دَعَوْا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ فَلَمَّا نَجَّاهُمْ
 إِلَى الْبُرِّ فَمِنْهُمْ مُقْتَصِدٌ وَمَا يَجْحَدُ بِآيَاتِنَا إِلَّا كُلُّ خَتَّارٍ كَفُورٍ

ترجمه:

۳۱ - آیا ندیدی کشتی‌ها در دریاها، و به (برکت) نعمت او حرکت می‌کنند تا بخشی از آیاتش را به شما نشان دهد؟! در اینجا نشانه‌هایی است برای کسانی که شکیبیا و شکرگزارند!
 ۳۲ - و هنگامی که (در سفر دریا) موجی همچون ابرها آنان را بپوشاند (بالای سرشان قرار گیرد)، خدا را با اخلاص می‌خوانند، اما وقتی آنها را به خشکی رساند و نجات داد، بعضی راه اعتدال را پیش می‌گیرند (در حالی که بعضی دیگر راه کفر را پیش می‌گیرند) ولی آیات ما را هیچ کس جز پیمان شکنان ناسپاس انکار نمی‌کنند.

تفسیر:

در گرداب بلا!

باز در دو آیه مورد بحث، سخن از نعمت‌های خدا و دلایل توحید در آفاق و انفس است. در نخستین آیه، سخن از «دلیل نظم» به میان می‌آید، و در دومین آیه سخن از «توحید فطری» است و مجموعاً بحث‌هایی را که در آیات قبل آمد، تکمیل

می کند.

می گوید: «آیا ندیدی کشتی ها بر صفحه دریاها به فرمان خدا، و به برکت نعمت او حرکت می کنند؟! (أَلَمْ تَرَ أَنَّ الْفُلُوكَ تَجْرِي فِي الْبَحْرِ بِنِعْمَتِ اللَّهِ). (۱)
«هدف این است که گوشه ای از آیات عظمتش را به شما نشان دهد» (لِيُرِيَكُمْ مِنْ آيَاتِهِ).
آری، «در اینها نشانه هائی است برای کسانی که بسیار شکینا و شکرگزارند» (إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ).

بدون شک، حرکت کشتی ها بر صفحه اقیانوسها نتیجه مجموعه ای از قوانین آفرینش است:
حرکت منظم بادها از یکسو.

وزن مخصوص چوب یا مواردی که با آن کشتی را می سازند، از سوی دیگر.
میزان غلظت آب، از سوی سوم.

و فشاری که از ناحیه آب بر اجسامی که در آن شناور می شوند، از سوی چهارم.
و هر گاه در یکی از این امور، اختلالی رخ دهد یا کشتی در قعر دریا فرو می رود، یا واژگون می شود و یا در وسط دریا سرگردان و حیران می ماند.

اما خداوندی که اراده کرده است: پهنه دریاها را بهترین شاهراه برای مسافرت انسان ها، و حمل مواد مورد نیاز از نقطه ای به نقطه دیگر قرار دهد، این شرایط را که هر یک نعمتی از نعمت های او است، فراهم ساخته.

۱ - «باء» در «بِنِعْمَتِ اللَّهِ» ممکن است «باء سببیت» و یا «باء مصاحبت» باشد، ولی احتمال اول مناسب تر است.

عظمت قدرت خدا، در صفحه اقیانوسها و کوچکی انسان در مقابل آن، به قدری است که در گذشته که تنها از نیروی باد برای حرکت کشتی استفاده می شد، اگر تمام مردم جهان جمع می شدند، که یک کشتی را در وسط دریا بر خلاف مسیر یک باد سنگین به حرکت در آورند، قدرت نداشتند.

و امروز هم که قدرت موتورهای عظیم، جانشین باد شده است باز وزش طوفان آن قدر سخت و سنگین است که عظیمترین کشتی ها را جابه جا می کند، و گاه آنها را در هم می شکند. و این که: در آخر آیه، روی اوصاف «صَبَّار» و «شکور» (بسیار صابر و شکیا و بسیار شکرگزار) تکیه شده، یا به خاطر این است که: زندگی دنیا مجموعه ای است از «بلا» و «نعمت» که هر دو وسیله آزمایشند، ایستادگی و شکیبائی در برابر حوادث سخت، و شکرگزاری در برابر نعمت ها مجموعه وظیفه انسان ها را تشکیل می دهد. لذا در حدیثی که بسیاری از مفسران از پیامبر گرامی اسلام (صلی الله علیه وآله) نقل کرده اند می خوانیم: **الإیمانُ نِصْفانِ نِصْفانِ صَبْرٌ وَ نِصْفٌ شُكْرٌ**: «ایمان دو نیمه است، نیمه ای صبر و نیمه ای شکر». (۱)

و یا اشاره به این است که: برای درک آیات با عظمت الهی، در پهنه آفرینش انگیزه ای لازم است، همچون «شکر منعم توأم با صبر و شکیبائی» برای دقت و کنجکاوای هر چه بیشتر.

بعد از بیان نعمت حرکت کشتی ها در دریاها که هم در گذشته و هم امروز، بزرگترین و مفیدترین وسیله حمل و نقل انسان ها و کالاها بوده است، اشاره به

۱ - تفسیر «مجمع البیان»، جلد ۸، صفحه ۳۲۳ و «قرطبی» و «فخر رازی» و «صافی».

یکی از چهره های دیگر همین مسأله کرده می گوید: «هنگامی که آنها بر کشتی سوار شوند، و در وسط دریا قرار گیرند، و دریا طوفانی شود، و امواج کوه پیکر، همچون ابرها بالای سر آنان قرار گیرد، خدا را با اخلاص می خوانند» (وَ إِذَا غَشَّيَهُمْ مَوْجٌ كَالظَّلَلِ دَعَوْا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ).

«ظَلَّل» جمع «ظَلَّه» (بر وزن قله) است، و مفسران برای آن چند معنی ذکر کرده اند: «راغب» در «مفردات» می گوید: «ظَلَّه» به معنی «ابری است که سایه می افکند»، و غالباً در مواردی به کار می رود که: موضوع ناخوشایندی در کار است. بعضی نیز، آن را به معنی «سایبان» از ماده «ظَلَّ» دانسته اند. بعضی نیز، آن را به معنی کوه گرفته اند.

گرچه این معانی - در رابطه با آیه مورد بحث - تفاوت زیادی با هم ندارد، ولی، با توجه به این که: در قرآن کراراً این کلمه به معنی ابرهای سایه افکن آمده، و با توجه به این که: تعبیر «غَشَّيَهُمْ» (آنها را می پوشاند) تناسب بیشتری با معنی ابر دارد، این تفسیر نزدیک تر به نظر می رسد.

یعنی امواج عظیم دریا آن چنان برمی خیزد، و اطراف آنها را احاطه می کند که گوئی ابری بر سر آنان سایه افکنده است، سایه ای وحشتناک و هول انگیز. اینجا است که: انسان با تمام قدرتهای ظاهری که برای خویش جلب و جذب کرده، خود را ضعیف و ناچیز و ناتوان می بیند، دستش از همه جا بریده می شود تمام وسائل عادی و مادی از کار می افتد، هیچ روزنه امیدی برای او باقی نمی ماند جز نوری که از درون جان او و از عمق فطرتش می درخشد.

پرده های غفلت را کنار می زند، قلب او را روشن می سازد، و به او می گوید:

کسی هست که می تواند تو را رهائی بخشد!
همان کس که امواج دریا فرمان او را می برند، و آب و باد و خاک سرگردان او هستند.
اینجا است: که توحید خالص، همه قلب او را احاطه می کند، و دین و آئین و پرستش را
مخصوص او می داند.

سپس، اضافه می کند: «هنگامی که خداوند آنها را از این مهلکه رهائی بخشید - امواج فرو
نشست، و او سالم به ساحل نجات رسید - مردم دو گروه می شوند: بعضی راه اعتدال را پیش
می گیرند، و به عهد و پیمانی که در دل در آن لحظات حساس با خدا بستند پایبند و وفادار
می مانند» (فَلَمَّا نَجَّاهُمْ إِلَى الْبَرِّ فَمِنْهُمْ مُّقْتَصِدًا). (۱)

ولی گروهی دیگر، همه چیز را به دست فراموشی سپرده و باز لشکر غارتگر شرک و کفر بر
کشور قلبشان چیره می شود.

جمعی از مفسرین، آیه فوق را اشاره ای به اسلام آوردن «عکرمه بن ابی جهل» دانسته اند.
به هنگام «فتح مکه»، چون پیامبر (صلی الله علیه وآله) همه مردم را جز چهار نفر مشمول عفو
عمومی قرار داده بود، و تنها در مورد چهار نفر که یکی از آنها «عکرمه بن ابی جهل» بود،
حکم اعدام صادر فرمود که: هر کجا آنها را بیابید از بین ببرید، (چرا که از هیچ گونه کارشکنی
و کینه توزی و جنایت بر ضد اسلام و مسلمین فروگذار نبودند) «عکرمه» ناچار از «مکه» فرار
کرد.

به کنار دریای احمر آمده سوار بر کشتی شد در دریا تند بادی خطرناک دامان او را گرفت، اهل
کشتی به یکدیگر گفتند: بیابید با بتها وداع گوئید و تنها

۱ - «مُقْتَصِدًا» از ماده «قصد» به معنی اعتدال در کار و وفای به عهد است.

دست به دامان لطف «الله» بزنید که از این خدایان ما کاری ساخته نیست!

«عکرمه» گفت: اگر جز توحید ما را در دریا نجات ندهد، در خشکی نیز نجات نخواهد داد، بارالها! من با تو عهد و پیمان می بندم که اگر مرا از این مهلکه برهانی به سراغ «محمد» (صلی الله علیه وآله) بروم و دست در دست او گذارم، چرا که او را بخشنده و کریم می دانم. سرانجام او نجات یافت خدمت پیامبر (صلی الله علیه وآله) آمد و مسلمان شد. (۱)

در تواریخ اسلامی آمده است: «عکرمه» بعداً در صف مسلمانان راستین قرار گرفت و در ماجرای جنگ «یرموک» یا «اجنادین» شربت شهادت نوشید.

و در پایان آیه اضافه می کند: «آیات ما را هیچکس جز پیمان شکنان کفران کننده، انکار نمی کنند» (وَ مَا يَجْحَدُ بِآيَاتِنَا إِلَّا كُلُّ خَتَّارٍ كَفُورٍ).

«خَتَّار» از ماده «ختر» (بر وزن چتر) به معنی پیمان شکنی است.

این کلمه، صیغه مبالغه است؛ چرا که مشرکان و گنهکاران کراراً در گرفتاریها رو به سوی خدا می آورند، عهد و پیمانها با خدا می بندند و نذرها می کنند، اما هنگامی که طوفان حوادث فرو نشست پیمانهای خود را پی در پی می شکنند، و نعمت های الهی را به دست کفران می سپارند.

در حقیقت «خَتَّار» و «کفور» که در ذیل این آیه آمده، نقطه مقابل «صَبَّار» و «شکور» است که در ذیل آیه قبل آمده است (کفران در مقابل شکرگزاری، و پیمان شکنی در مقابل شکیبائی و باقیمانده بر سر عهد و پیمان) چرا که وفای به عهد، تنها برای شکیبایان امکان پذیر است، آنها هستند که به هنگام شعله‌ور شدن ایمان فطری در درون جانشان سعی می کنند این نور الهی دیگر به خاموشی نگراید و حجابها و پرده ها روی آن نیفتد.

۱ - «مجمع البیان» جلد ۸، صفحه ۳۲۳، ذیل آیه مورد بحث - در «اسد الغابه فی معرفه الصحابه» جلد ۴، صفحه ۵ نیز همین ماجرا با مختصری تفاوت آمده است (عکرمه با کسر عین).

۳۳ یا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ وَ اخْشَوْا يَوْمًا لَا يَجْزِي وَالِدٌ عَنْ وَلَدِهِ
 وَلَا مَوْلُودٌ هُوَ جَازٍ عَنِ وَالِدِهِ شَيْئًا إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ فَلَا تَغُرَّنَّكُمُ
 الْحَيَاةُ الدُّنْيَا وَلَا يَغُرَّنَّكُم بِاللَّهِ الْغُرُورُ
 ۳۴ إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ وَيُنَزِّلُ الْغَيْثَ وَيَعْلَمُ مَا فِي الْأَرْحَامِ وَمَا
 تَدْرِي نَفْسٌ مَّاذَا تَكْسِبُ غَدًا وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ بِأَيِّ أَرْضٍ تَمُوتُ إِنَّ
 اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ

ترجمه:

۳۳ - ای مردم! تقوای الهی پیشه کنید، و بترسید از روزی که نه پدر کیفر اعمال فرزندش را
 تحمل می کند، و نه فرزند چیزی از کیفر (اعمال) پدرش را، به یقین وعده الهی حق است؛
 پس مبادا زندگانی دنیا شما را بفریبد، و مبادا (شیطان فریبکار)، شما را به (کرم) خدا مغرور
 سازد.

۳۴ - آگاهی از زمان قیام قیامت مخصوص خداست، و اوست که باران را نازل می کند، و آنچه
 را که در رحم ها (ی مادران) است می داند، و هیچ کس نمی داند فردا چه به دست می آورد،
 و هیچ کس نمی داند در چه سرزمینی می میرد؟ به درستی که خداوند عالم و آگاه است!

تفسیر:

وسعت علم خداوند

در این دو آیه که آخرین آیات سوره «لقمان» است، نخست به صورت یک

جمع بندی از مواعظ و اندرزهای گذشته، و دلایل توحید و معاد، همه انسان‌ها را به خدا و روز قیامت توجه می‌دهد، سپس از غرور ناشی از دنیا و شیطان بر حذر می‌دارد و بعد به وسعت دامنه علم خداوند و شمول آن نسبت به همه چیز می‌پردازد.

می‌فرماید: «ای مردم از خدا بپرهیزید» (یا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ).

«و از روزی بترسید که نه پدر بار گناه فرزندش را به دوش می‌کشد، و نه فرزند چیزی از مسئولیت پدر را تحمل می‌کند» (وَ اخْشَوْا يَوْمًا لَا يَجْزِي وَالِدٌ عَنْ وَلَدِهِ وَلَا مَوْلُودٌ هُوَ جَازٍ عَنِ وَالِدِهِ شَيْئًا).

در حقیقت دستور اول، توجه به مبدأ است، و دستور دوم توجه به معاد. دستور اول، نیروی مراقبت را در انسان زنده می‌کند، و دستور دوم، احساس پاداش و کیفر را، و بدون شک، کسی که بداند شخص خبیر و آگاهی تمام اعمال او را می‌بیند، و می‌داند و ثبت و ضبط می‌کند، و از سوی دیگر، محکمه و دادگاه عدلی برای رسیدگی به تمام جزئیات آن تشکیل می‌دهد، چنین انسانی کمتر آلوده گناه و فساد می‌شود.

جمله «لَا يَجْزِي» از ماده «جزا» است و جزا از نظر لغت به دو معنی آمده: یکی پاداش و کیفر دادن در برابر چیزی (چنان که گفته می‌شود: جَزَاهُ اللَّهُ خَيْرًا: خداوند او را پاداش خیر داد). و دیگری کفایت کردن و جانشین شدن و تحمل نمودن، چنان که در آیه مورد بحث آمده است: لَا يَجْزِي وَالِدٌ عَنْ وَلَدِهِ: «هیچ پدری، مسئولیت اعمال فرزندش را قبول نمی‌کند، و به جای او نمی‌نشیند، و از او کفایت نمی‌کند».

ممکن است، هر دو به یک ریشه باز گردد، چرا که پاداش و کیفر نیز جانشین عمل می‌شود، و به مقدار آن است (دقت کنید).

به هر حال، در آن روز، هر کس چنان به خود مشغول است، و در پیچ و خم اعمال خویش گرفتار، که به دیگری نمی پردازد، حتی پدر و فرزند که نزدیکترین رابطه ها را با هم دارند، هیچ کدام به فکر دیگری نیستند.

این آیه نظیر آیه ای است که در آغاز سوره «حج» آمده، که درباره قیامت و زلزله رستاخیز می گوید: *يَوْمَ تَرَوُنَّهَا تُذْهِلُ كُلُّ مَرْضِعَةٍ عَمَّا أَرْضَعَتْ*: «روزی که مشاهده کنید، مادران شیرده فرزندان شیرخوار خود را فراموش می کنند».

قابل توجه این که: در مورد «پدر» تعبیر به «لَا يَجْزِي»، (فعل مضارع) می کند و در مورد فرزند، تعبیر به «جاز» (اسم فاعل). این تفاوت تعبیر، ممکن است از باب تنوع در سخن باشد، یا اشاره به وظیفه و مسئولیت فرزند در مقابل پدر، زیرا اسم فاعل دوام و تکرار بیشتری را می رساند. به تعبیر دیگر، از عواطف پدری انتظار می رود: حداقل در پاره ای از موارد، تحمل عذاب فرزند را بکند، آن چنان که در دنیا ناملایمات او را به جان می خرد، ولی، در مورد فرزند انتظار می رود، مقدار بیشتری از ناملایمات پدر را به خاطر حقوق فراوانی که بر او دارد متحمل شود، در حالی که هیچ یک از این دو، در آن روز، کمترین مشکلی را از دیگری نمی گشایند، و همه گرفتار اعمال خویشند و سر در گریبان خود.

در پایان آیه، انسان ها را از دو چیز بر حذر می دارد، می فرماید: «وَعَدَ اللَّهُ حَقَّ فَالَاتُغْرَتِكُمْ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا وَ لَا يُغْرَتِكُمْ بِاللَّهِ الْعُرُورُ». (و خداوند حق است، مبادا زندگی دنیا شما را بفریبد، و مبادا شیطان شما را گول زند) «إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ فَلَا تَغُرَّنَّكُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا وَ لَا يُغْرَتِكُمْ بِاللَّهِ الْعُرُورُ».

در واقع، در برابر دو امر که در آغاز آیه بود، دو نهی، در اینجا دیده می شود؛ زیرا اگر توجه به خدا و ترس از حساب و جزا در انسان زنده شود، ترسی از انحراف و آلودگی در او نیست، مگر از دو راه: یکی این که: زرق و برق دنیا،

واقعیتها را در نظر او دگرگون سازد، و قدرت تشخیص را از او بگیرد که حب دنیا ریشه همه گناهان است، دیگر این که: وسوسه های شیطانی او را فریب دهد، و مغرور سازد، و از مبدأ و معاد دور کند.

اگر این دو راه نفوذ گناه بسته شود، دیگر، هیچ خطری او را تهدید نمی کند، و به این ترتیب، چهار دستور فوق مجموعه کاملی از برنامه نجات آدمی را فراهم می سازد.

* * *

در آخرین آیه این سوره، به تناسب بحثی که پیرامون روز رستاخیز در آیه قبل به میان آمد، سخن از علومی به میان می آورد که: مخصوص پروردگار است می گوید: «آگاهی بر زمان قیام قیامت مخصوص خدا است» (إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ).

«و او است که باران را نازل می کند» و از تمام جزئیات نزول آن آگاه است (وَ يُنَزِّلُ الْغَيْثَ). و نیز «او است که از فرزندانی که در رحم مادرانند (با تمام مشخصات آنها) آگاه است» (وَ يَعْلَمُ مَا فِي الْأَرْحَامِ).

«و هیچ کس نمی داند فردا چه می کند» (وَ مَا تَدْرِي نَفْسٌ مَاذَا تَكْسِبُ غَدًا).

«و هیچ کس نمی داند در چه سرزمینی می میرد»؟ (وَ مَا تَدْرِي نَفْسٌ بِأَيِّ أَرْضٍ تَمُوتُ).

«خداوند عالم و آگاه است» (إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ).

گوئی مجموع این آیه، پاسخ به سؤالی است، که در زمینه قیامت مطرح می شود، همان سؤالی که بارها مشرکان قریش از پیامبر (صلی الله علیه وآله) کردند و گفتند: متی

هُوَ: «روز قیامت کی خواهد بود».(۱)

قرآن در پاسخ آنان می گوید: هیچ کس جز خدا، از لحظه قیام قیامت آگاه نیست و طبق صریح آیات دیگر، خداوند این علم را از همه مخفی داشته است: *إِنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ أَكَادُ أَخْفِيهَا*: «قیامت خواهد آمد، و من می خواهم آن را پنهان سازم».(۲)

تا هرگز غرور و غفلت دامان افراد را نگیرد.

پس از آن می گوید: نه تنها مسأله قیامت است که از شما پنهان است، در زندگی روزمره شما و در میان نزدیکترین مسائلی که با مرگ و حیاتتان سر و کار دارد، مطالب فراوانی وجود دارد، که شما از آن بی خبرید.

زمان نزول قطرات حیات بخش باران که زندگی همه جانداران به آن بستگی دارد، بر هیچ یک از شما آشکار نیست، و تنها با حدس و تخمین و گمان از آن بحث می کنید. همچنین از زمان پیدایش شما در شکم مادر و خصوصیات جنین، احدی آگاه نیست. و نیز آینده نزدیک، یعنی حوادث فردای شما و نیز محل مرگ و بدرود حیاتتان بر همه پوشیده است.

شما که از این مسائل نزدیک به زندگی خود، اطلاعی ندارید، چه جای تعجب، که از لحظه قیام قیامت بی خبر باشید؟.(۳)

۱ - اسراء، آیه ۵۱.

۲ - طه، آیه ۱۵.

۳ - درست است که در آیات فوق در جمله «يُنزَلُ الْعَيْثُ» (خدا باران را نازل می کند) سخنی از مسأله علم خدا در میان نیست، و به همین جهت، بعضی این جمله را استثناء در میان این جمله ها به منظور بیان قدرت خدا دانسته اند، نه علم او، ولی هماهنگی پنج جمله با یکدیگر از یکسو، و روایات متعددی که در «نهج البلاغه» و کتب دیگر آمده است (و به زودی به آن اشاره خواهیم کرد) از سوی دیگر، قرینه بر این است که: آن نیز مربوط به علم خداوند است.

در تفسیر «درّ المنثور» نقل شده: مردی به نام «وراث» از طائفه «بنی مازن» خدمت پیامبر (صلی الله علیه و آله) آمده گفت: ای محمد! کی قیامت بر پا می شود؟ به علاوه، شهرهای ما در خشکسالی فرو رفته، کی فراوانی نعمت می شود؟ و نیز هنگامی که آمدم، همسرم باردار بود، کی فرزند می آورد؟ و نیز من می دانم امروز چه کرده ام، فردا چه خواهم کرد؟ و بالاخره، من می دانم در کجا متولد شده ام، بگو بینم در کدام سرزمین می میرم؟! آیه فوق نازل شد گفت: علم همه این امور نزد خدا است. (۱)

نکته ها:

۱ - انواع غرور و فریب!

آیات فوق، هشدار می دهد، که زرق و برق زندگی دنیا شما را نفریبد، سپس از فریب شیطان، سخن می گوید، و نسبت به آن اعلام خطر می کند، زیرا مردم چند گروهند: بعضی آن قدر ضعیف و ناتوانند، که تنها مشاهده زرق و برق دنیا برای فریب و غرورشان کافی است.

اما بعضی، که مقاومت بیشتری دارند، وسوسه های شیطان نیز باید به آن افزوده شود، و شیطان درون و برون، دست به دست هم دهند تا آنها را بفریبند، تعبیرات آیه فوق، هشدار می دهد، که همه این گروهها.

ذکر این نکته نیز لازم است، که «غرور» (بر وزن جسور) به معنی هر موجود فریبنده است، و این که: آن را به شیطان تفسیر کرده اند، در حقیقت بیان مصداق واضح آن است، و الا هر انسان فریبنده، هر کتاب فریبنده، هر مقام

۱ - تفسیر «درّ المنثور»، طبق نقل تفسیر «المیزان»، جلد ۱۶، صفحه ۲۵۴.

وسوسه گر و هر موجودی، که انسان را گمراه سازد، در مفهوم وسیع این کلمه داخل است، مگر این که: مفهوم شیطان را چنان وسعت دهیم، که همه اینها را شامل شود. لذا «راغب» در «مفردات» می گوید: «(غَرور) هر چیزی است که انسان را مغرور سازد و بفریبد، اعم از مال، مقام، شهوت و شیطان، و این که: به شیطان تفسیر شده، به خاطر این است که خبیث ترین فریبندگان است».

و این که: بعضی آن را به دنیا تفسیر کرده اند، به خاطر فریبندگی دنیاست چنان که در «نهج البلاغه» می خوانیم: تَعْرُ وَ تَضُرُّ وَ تَمُرُّ: «می فریبد، و ضرر می زند، و می گذرد»! (۱)

* * *

۲ - فریبندگی دنیا

بدون شک، بسیاری از مظاهر زندگی دنیا، غرورآمیز و غفلت زا است، و گاه چنان انسان را به خویشتن مشغول می دارد، که از هر چه غیر آن است غافل می سازد.

به همین دلیل، در بعضی از روایات اسلامی از امیرمؤمنان علی (علیه السلام) می خوانیم: وقتی از آن حضرت پرسیدند: أَيْ النَّاسِ أَثْبَتُ رَأْيًا: «چه کسی از همه مردم بافکرتتر، و از نظر اندیشه ثابت تر است؟»

فرمود: مَنْ لَمْ يَغُرَّهُ النَّاسُ مِنْ نَفْسِهِ وَ لَمْ تَغُرَّهُ الدُّنْيَا بِتَشْوِيقِهَا: «کسی که مردم فریبکار او را نفریبند، و تشویقهای دنیا نیز او را فریب ندهد». (۲)

ولی، با این حال، در لابلای صحنه های مختلف همین دنیای فریبنده،

۱ - جمله «تَعْرُ وَ تَضُرُّ وَ تَمُرُّ» در مورد دنیا در «نهج البلاغه» در کلمات قصار امیرمؤمنان علی (علیه السلام)، حکمت ۴۱۵ آمده است.

۲ - «من لایحضره الفقیه»، طبق نقل «نور الثقلین»، جلد ۴، صفحه ۲۱۷.

صحنه های گویائی است، که ناپایداری جهان و تو خالی بودن زرق و برقهای آن را به روشترین وجهی بیان می کند، حوادثی، که هر انسان هوشمندی را می تواند بیدار کند، بلکه ناهوشمندان را نیز هوشیار می سازد.

در حدیثی می خوانیم: امیرمؤمنان علی (علیه السلام) از کسی شنید، دنیا را مذمت می کند، و آن را فریبنده می شمرد، علی (علیه السلام) رو به او کرده فرمود: أَيُّهَا الذَّامُّ لِلدُّنْيَا الْمُعْتَرُّ بِغُرُورِهَا، الْمَخْدُوعُ بِأَبَاطِيلِهَا، أَتَعْتَرُّ بِالدُّنْيَا ثُمَّ تَدْمُهَا؟
أَنْتَ الْمُتَجَرِّمُ عَلَيْهَا أَمْ هِيَ الْمُتَجَرِّمَةُ عَلَيْكَ؟
مَتَى اسْتَهْوَتْكَ؟! أَمْ مَتَى غَرَّتْكَ؟ أَمْ بِمَصَارِعِ آبَائِكَ مِنَ الْبَلْبِ؟ أَمْ بِمَضَاجِعِ أُمَّهَاتِكَ تَحْتَ الثَّرَى؟!...

إِنَّ الدُّنْيَا دَارُ صِدْقٍ لِمَنْ صَدَقَهَا، وَ دَارُ عَافِيَةٍ لِمَنْ فَهِمَ عَنَهَا، وَ دَارُ غِنَى لِمَنْ تَزَوَّدَ مِنْهَا، وَ دَارُ مَوْعِظَةٍ لِمَنْ اتَّعَظَ بِهَا، مَسْجِدُ أَحِبَّاءِ اللَّهِ، وَ مُصَلَى مَلَائِكَةِ اللَّهِ، وَ مَهْبِطُ وَحْيِ اللَّهِ، وَ مَتَجَرُّ أَوْلِيَاءِ اللَّهِ...:

«ای کسی که نکوهش دنیا می کنی! در حالی که تو خود به غرور دنیا گرفتار شده ای، و فریفته باطل های آن هستی.

تو خود مغرور به دنیا شده ای، سپس از آن مذمت می کنی؟

تو از جرم دنیا شکایت داری؟ یا دنیا باید از جرم تو شکایت کند؟

کی دنیا تو را گول زده؟، و چه موقع تو را فریب داده است؟! آیا به محل سقوط پدران در دامن فنا، و یا به خوابگاه مادران در زیر خاک، تو را فریب داده است؟...

اما بدان! این دنیا جایگاه صدق و راستی است، برای آن کسی که با آن به راستی رفتار کند، و خانه تندرستی است، برای آن کس که از آن چیزی بفهمد، و سرای بی نیازی است، برای آن کس که از آن توشه بر گیرد، و محل اندرز است،

برای آن که از آن اندرز گیرد، دنیا مسجد دوستان خداست، و نمازگاه فرشتگان پروردگار، و محل نزول وحی الهی، و تجارتخانه اولیاء حق!...» (۱).

۳- این علوم پنج گانه مخصوص خدا است

گذشته از این که: لحن آیه فوق، حکایت از این دارد که: آگاهی از قیامت و نزول باران و چگونگی جنین در رحم مادر، و اموری را که انسان در آینده انجام می دهد، و محل مرگ او، در اختیار خداوند است و دیگران را به آن راهی نیست، روایاتی که در تفسیر آیه نیز وارد شده، این حقیقت را تأکید می کند.

از جمله در حدیثی می خوانیم: *إِنَّ مَفَاتِيحَ الْغَيْبِ خَمْسٌ لَا يَعْلَمُهُنَّ إِلَّا اللَّهُ وَ قَرَأَ هَذِهِ الْآيَةَ: «كَلِمَاتٍ غَيْبٍ بِنَجْمٍ»* (۲) فرمود.

در روایت دیگری که در «نهج البلاغه» آمده، می خوانیم: هنگامی که علی (علیه السلام) از بعضی حوادث آینده خبر می داد، یکی از یاران عرض کرد: ای امیرمؤمنان! از غیب سخن می گوئی؟ و به علم غیب آشنائی؟

امام خندید، و به آن مرد که از طایفه «بنی کلب» بود فرمود: *يَا أَخَا كَلْبٍ! لَيْسَ هُوَ بِعِلْمٍ غَيْبٍ، وَ إِنَّمَا هُوَ تَعَلُّمٌ مِنْ ذِي عِلْمٍ، وَ إِنَّمَا عِلْمُ الْغَيْبِ عِلْمُ السَّاعَةِ وَ مَا عَدَدَةُ اللَّهِ سُبْحَانَهُ بِقَوْلِهِ إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ... فَيَعْلَمُ اللَّهُ سُبْحَانَهُ مَا فِي الْأَرْحَامِ، مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أَنْثَى، وَ قَبِيحٍ أَوْ جَمِيلٍ، وَ سَخِيٍّ أَوْ بَخِيلٍ، وَ شَقِيٍّ أَوْ سَعِيدٍ، وَ مَنْ يَكُونُ فِي النَّارِ حَطْبًا أَوْ فِي الْجَنَانِ لِلنَّبِيِّينَ مُرَافِقًا، فَهَذَا عِلْمُ الْغَيْبِ الَّذِي لَا يَعْلَمُهُ أَحَدٌ إِلَّا اللَّهُ، وَ مَا سِوَى ذَلِكَ فَعِلْمٌ عَلَّمَهُ اللَّهُ نَبِيَّهٖ*

۱- «نهج البلاغه»، کلمات قصار، جمله ۱۳۱.

۲- «مجمع البیان»، جلد ۸، صفحه ۳۲۴، ذیل آیه مورد بحث.

فَعَلَّمَنِيهِ وَ دَعَا لِي بَأْنِ يَعِيَهُ صَدْرِي وَ تَضَطَّمَّ عَلَيَّ جَوَانِحِي:

«ای برادر کلبی! این علم غیب نیست، این فرا گرفته ای است از عالمی (یعنی پیامبر(صلی الله علیه وآله))، علم غیب تنها علم قیامت است، و آنچه خداوند سبحان در این آیه بر شمرده... و بعد از ذکر آیه شریفه فرمود: خداوند سبحان از آنچه در رحمتها قرار دارد آگاه است، پسر است یا دختر؟ زشت است یا زیبا؟ سخاوتمند است یا بخیل؟ سعادت‌مند است یا شقی؟ چه کسی آتش گیره دوزخ است، و چه کسی در بهشت، دوست پیامبران؟... اینها علوم غیبیه ای است، که غیر از خدا کسی نمی داند، و غیر از آن علومی است که خداوند به پیامبرش تعلیم کرده، و او به من آموخته است، و برایم دعا نموده که خدا آن را در سینه ام جای دهد، و اعضای پیکرم را از آن مالمال سازد».(۱)

از این روایت، به خوبی بر می آید، که: منظور از عدم آگاهی مردم از این امور پنج گانه، تمام خصوصیات آنها است، فی المثل، اگر روزی وسائلی در اختیار بشر قرار گیرد - که هنوز آن روز فرا نرسیده است - و از پسر یا دختر بودن جنین به طور قطع آگاه شوند، باز این امر مسأله ای ایجاد نمی کند، چرا که آگاهی از جنین به آن است که تمام خصوصیات جسمانی، زشتی و زیبایی، سلامت و بیماری، استعدادهای درونی، ذوق علمی و فلسفی و ادبی، و سایر صفات و کیفیات روحی را بدانیم، و این امر برای غیر خدا امکان پذیر نیست!

همچنین این که: باران در چه موقع نازل می شود؟ و کدام منطقه را زیر پوشش قرار می دهد؟ و دقیقاً چه مقدار در دریا و چه مقدار در صحرا و دره و کوه و بیابان می بارد؟ جز خدا کسی نمی داند!

در مورد حوادث فردا، و فرداها، و خصوصیات و جزئیات آنها، نیز همین

گونه است.

و از اینجا پاسخ سؤالی که غالباً در اینجا مطرح می شود، به خوبی روشن می گردد، که می گویند: ما، در تواریخ و روایات متعددی می خوانیم، ائمه اهل بیت (علیهم السلام) و حتی بعضی از اولیاء اللہ غیر از امامان، از مرگ خود خبر دادند، و یا محل دفن خود را بیان کردند، از جمله، در حوادث مربوط به کربلا، بارها در روایات خوانده ایم، که پیامبر (صلی الله علیه وآله) یا امیر مؤمنان (علیه السلام) و انبیای سلف از وقوع شهادت «امام حسین» (علیه السلام) و یارانش در این سرزمین خبر داده اند.

و در کتاب «اصول کافی» بابی در زمینه آگاهی ائمه (علیهم السلام) از زمان وفاتشان دیده می شود. (۱)

پاسخ این است: آگاهی بر پاره ای از این امور به صورت علم اجمالی - آن هم از طریق تعلیم الهی - هیچ منافاتی با اختصاص علم تفصیلی آنها به ذات پاک خداوند ندارد. و تازه همان گونه که گفتیم، همین اجمال نیز ذاتی و استقلالی نیست، بلکه جنبه عرضی و تعلیمی دارد، و از طریق تعلیم الهی است، به مقداری که خدا می خواهد، و صلاح می داند. لذا در حدیثی می خوانیم: یکی از یاران امام صادق (علیه السلام) سؤال کرد: آیا امام علم غیب می داند؟ قَالَ: لَا، وَ لَكِنْ إِذَا أَرَادَ أَنْ يَعْلَمَ الشَّيْءَ أَعْلَمَهُ اللَّهُ ذَلِكَ: «فرمود: نه، امام علم غیب را (ذاتاً) نمی داند، ولی هنگامی که اراده کند چیزی را بداند، خدا به او تعلیم می دهد». (۲)

در زمینه علم غیب و چگونگی آگاهی انبیا و امامان از آن، روایات فراوانی

۱ - «اصول کافی»، جلد ۱، صفحه ۲۰۲، باب ان الائمة يعلمون متی يموتون.

۲ - «اصول کافی»، جلد ۱، صفحه ۲۰۱، باب نادر فيه ذكر الغيب.

وارد شده که در ذیل آیات مناسب از آن بحث خواهیم کرد، ولی مسلم است: در این میان علمی وجود دارد که غیر از خدا هیچ کس از آن آگاه نیست. (۱)

پروردگارا! چشم قلب ما را به نور علوم و دانش ها روشن فرما! و گوشه ای از علم بی پایانت را به ما ارزانی دار!
 خداوند! چنان فرما که زرق و برق این جهان ما را نفریبد و شیطان فریبنده و هوای نفس، ما را مغرور نسازد!
 بارالها! چنان کن که همواره از احاطه علمی ات به ما آگاه باشیم، و در محضرت، آنچه بر خلاف رضای تو است انجام ندهیم!

آمِينَ يَا رَبَّ الْعَالَمِينَ

پایان سوره لقمان (۲)

۱۵ / ذی الحجة / ۱۴۰۳

۱ / ۷ / ۱۳۶۲

۱ - در کتاب «اصول کافی» روایات متعددی داریم که خداوند علمی دارد که جز او کسی از آن آگاه نیست، و علمی که به ملائکه و پیامبران و امامان تعلیم داده است، جلد اول، صفحه ۱۹۹، باب ان الائمة علیهم السلام) يعلمون جميع العلوم التي خرجت الى الملائكة.

۲ - تصحیح: ۱۸ / ۹ / ۱۳۸۲.

سوره الم سجده

این سوره، در «مکه» نازل شده و دارای ۳۰ آیه است

تاریخ شروع

۱۶ / ذی الحجّه / ۱۴۰۳

۲ / ۷ / ۱۳۶۷

نام های این سوره

معروف این است: این سوره در «مکه» نازل شده است. بعضی از مفسران هیچ یک از آیات آن را استثناء نکرده اند، ولی بعضی دیگر، آیات ۱۸ تا ۲۰ را «مدنی» می دانند، و معتقدند: این سه آیه در «مدینه» نازل شده، در حالی که، هیچ قرینه و نشانه ای در این آیات از مدنی بودن به چشم نمی خورد.

نام این سوره، در بعضی از روایات و در لسان مشهور مفسران، «سوره سجده» یا «الم سجده» است، و گاه برای مشخص ساختن آن، از سوره «حم سجده» آن را به نام «سجده لقمان» می خوانند، چرا که بعد از سوره «لقمان» قرار گرفته. در بعضی از روایات نیز از آن به «الم تنزیل» یاد شده. «فخر رازی» و «آلوسی» نیز نام سوره «مضاجع» را از جمله نام های آن ذکر کرده اند (به تناسب آیه ۱۶ این سوره، تَتَجَافَى جُنُوبَهُمْ عَنِ الْمَضَاجِعِ ...).

فضیلت تلاوت سوره سجده

در حدیثی از پیامبر گرامی اسلام (صلی الله علیه وآله) چنین آمده: وَمَنْ قَرَأَ الْم تَنْزِيلًا، وَ تَبَارَكَ الَّذِي بِيَدِهِ الْمُلْكُ، فَكَأَنَّمَا أَحْيَا لَيْلَةَ الْقَدْرِ! «کسی که سوره «الم تنزیل» و «تبارک» را بخواند مانند آن است که شب قدر را احیا گرفته باشد». (۱)

در حدیث دیگری از امام جعفر بن محمد الصادق (علیه السلام) چنین نقل شده: مَنْ قَرَأَ سُورَةَ السَّجْدَةِ فِي كُلِّ لَيْلَةٍ جُمِعَتْهُ أَعْظَاهُ اللَّهُ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ، وَ لَمْ يُحَاسِبْهُ بِمَا

كَانَ مِنْهُ، وَكَانَ مِنْ رُفَقَاءِ مُحَمَّدٍ (صلى الله عليه وآله) وَ أَهْلِ بَيْتِهِ:

«هر کس سوره سجده را در هر شب جمعه بخواند، خداوند نامه اعمال او را به دست راست او می دهد، و گذشته او را می بخشد، و از دوستان محمد (صلى الله عليه وآله) و اهلبیتش (علیهم السلام) خواهد بود.» (۱)

از آنجا که در این سوره بحثهای گسترده ای از مبدأ و معاد، و مجازاتهای مجرمان در روز رستاخیز، و درسهای هشدار دهنده ای مربوط به مؤمنان و کافران آمده است، بدون شک تلاوت آن، - ولی تلاوتی که سرچشمه اندیشه، و اندیشه ای که مبدأ تصمیم گیری و حرکت بوده باشد، - می تواند آن چنان انسان را بسازد که مشمول این همه فضیلت و افتخار گردد، و اثر بیدار کننده اش همچون احیاء شب قدر و نتیجه اش قرار گرفتن در صف اصحاب الیمین، و رسیدن به افتخار دوستی پیامبر و آلش (علیهم السلام) گردد.

محتوای سوره سجده

این سوره، به حکم آن که از سوره های «مکی» است خطوط اصلی سوره های مکی یعنی بحث از «مبدأ»، «معاد»، «بشارت» و «انذار» را قویاً تعقیب می نماید، و روی هم رفته در آن چند بخش جلب توجه می کند:

۱ - قبل از هر چیز، سخن از عظمت قرآن، و نزول آن از سوی پروردگار عالمیان، و نفی اتهامات دشمنان از آن است.

۲ - بحثی پیرامون نشانه های خداوند در آسمان و زمین، و تدبیر این جهان دارد.

۳ - بحث دیگری پیرامون آفرینش انسان از «خاک» و «آب نطفه» و «روح

الهی» و اعطای وسائل فراگیری علم و دانش، یعنی چشم و گوش و خرد، از سوی خداوند به او می باشد.

۴ - بعد از آن از رستاخیز و حوادث قبل از آن، یعنی مرگ و بعد از آن یعنی سؤال و حساب سخن می گوید.

۵ و ۶ - بحثهای مؤثر و تکان دهنده ای از بشارت و انذار دارد، مؤمنان را به جنۃ المأوی نوید می دهد، و فاسقان را به عذاب آتش تهدید می کند.

۷ - به همین مناسبت، اشاره کوتاهی به تاریخ بنی اسرائیل و سرگذشت موسی (علیه السلام) و پیروزی های این امت دارد.

۸ - و باز به تناسب بحث بشارت و انذار، اشاره ای به احوال گروهی دیگر از امتهای پیشین، و سرنوشت دردناک آنها می کند.

۹ و ۱۰ - بار دیگر به مسأله «توحید و نشانه های عظمت خدا» باز می گردد و با «تهدید دشمنان لجوج» سوره را پایان می دهد.

به این ترتیب، هدف اصلی سوره، تقویت مبانی ایمان به مبدأ و معاد، و ایجاد موج نیرومندی از حرکت به سوی تقوا، و بازداري از سرکشی و طغیان، و توجه به ارزش مقام والای انسان است، که مخصوصاً در آغاز حرکت اسلام، و در محیط «مکه» فوق العاده لازم بوده.

- ۱ الم
- ۲ تَنْزِيلُ الْكِتَابِ لَارْيَبَ فِيهِ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ
- ۳ أَمْ يَقُولُونَ افْتِرَاءَ بَلْ هُوَ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ لِتُنذِرَ قَوْمًا مَأْتَاهُمْ مِنْ نَذِيرٍ مِنْ قَبْلِكَ لَعَلَّهُمْ يَهْتَدُونَ
- ۴ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ مَا لَكُمْ مِنْ دُونِهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا شَفِيعٍ أُولَئِكَ الَّذِينَ اتَّكَبَرُوا
- ۵ يُدَبِّرُ الْأَمْرَ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ ثُمَّ يُعْرِجُ إِلَيْهِ فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ أَلْفَ سَنَةٍ مِمَّا تَعُدُّونَ

ترجمه:

به نام خداوند بخشنده بخشاینگر

۱ - الم

- ۲ - این کتابی است که از سوی پروردگار جهانیان نازل شده، و شک و تردیدی در آن نیست!
- ۳ - ولی آنان می گویند: «(محمد) آن را به دروغ به خدا بسته است»، اما این سخن حقی است از سوی پروردگارت تا گروهی را انذار کنی که پیش از تو هیچ انذار کننده ای

برای آنها نیامده است، شاید (پند گیرند و) هدایت شوند!

۴ - خداوند کسی است که آسمانها و زمین و آنچه را میان این دو است در شش روز [= شش دوران] آفریده، سپس بر عرش (قدرت) قرار گرفت؛ هیچ سرپرست و شفاعت کننده ای برای شما جز او نیست؛ آیا متذکر نمی شوید؟!

۵ - امور این جهان را از آسمان به سوی زمین تدبیر می کند؛ سپس در روزی که مقدار آن هزار سال از سالهائی است که شما می شمیرید، به سوی او بالا می رود (و دنیا پایان می یابد).

تفسیر:

عظمت قرآن، و مبدأ و معاد

باز در این سوره با «حروف مقطعه» (الف - لام - میم) روبرو می شویم و این هجدهمین بار است که در آغاز سوره های قرآنی این گونه حروف را می یابیم.

در آغاز سوره های «بقره» (جلد اول)، «آل عمران» (جلد دوم) و «اعراف» (جلد ششم) پیرامون تفاسیر مختلف این حروف، به طور مشروح بحث کرده ایم، بحثی که درباره اهمیت قرآن بلافاصله بعد از این حروف آمده است، بار دیگر بیانگر این حقیقت است که، «الم» اشاره به عظمت قرآن و قدرت نمائی عظیم پروردگار است، که چنین کتاب بزرگ و پر محتوا، که معجزه جاویدان محمد (صلی الله علیه وآله) است، از حروف ساده «الفبا» که در دسترس همگان قرار دارد، به وجود آورده است.

می فرماید: «این کتابی است، که از سوی پروردگار جهانیان نازل شده، و

شک و تردیدی در آن راه ندارد» (تَنْزِيلُ الْكِتَابِ لَارِئِبَ فِيهِ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ). (۱). این آیه، در واقع پاسخ به دو سؤال است: گوئی نخست از محتوای این کتاب آسمانی سؤال می شود، در پاسخ می گوید: محتوای آن حق است، و جای کمترین شک و تردید نیست. سپس سؤال درباره ابداع کننده آن به میان می آید، در پاسخ می گوید: این کتاب از سوی «رب العالمین» است.

این تفسیر نیز، محتمل است، که جمله «مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ» دلیلی باشد برای جمله «لَارِئِبَ فِيهِ»، گوئی کسی سؤال می کند: به چه دلیل این کتاب حق است، و جای تردید ندارد؟ می گوید: به دلیل این که: از سوی پروردگار جهانیان است، که هر حق و واقعیتی، از وجودش می جوشد. ضمناً تکیه بر صفت «رَبِّ الْعَالَمِينَ» از میان اوصاف خدا، ممکن است اشاره به این باشد که: این کتاب، مجموعه ای است از شگفتی های جهان هستی و عصاره ای است از حقایق عالم وجود؛ چرا که از سوی پروردگار جهانیان است.

توجه به این نکته، نیز لازم است که قرآن نمی خواهد در اینجا به صرف ادعا قناعت کند، بلکه می خواهد بگوید: چیزی که عیانست چه حاجت به بیان است، محتوای این کتاب، خود گواه حقایق و صحت آنست.

آن گاه، به تهمتی که بارها مشرکان و منافقان بی ایمان به این کتاب بزرگ آسمانی بسته بودند، اشاره کرده، می فرماید: «آنها می گویند: محمد اینها را به

۱ - «تَنْزِيلُ الْكِتَابِ» خبر است برای مبتدای محذوفی که «هذا» بوده باشد، و جمله «لَارِئِبَ فِيهِ» صفت آن است و «مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ» صفتی دیگر، بعضی نیز احتمال داده اند: هر سه، خبرهائی پشت سر هم بوده باشند، ولی معنی اول مناسب تر است، و به هر حال «تَنْزِيلُ» مصدری است که به معنی اسم مفعول آمده است و اضافه آن به «کتاب» از قبیل اضافه صفت به موصوف است، این احتمال نیز وجود دارد که: مصدر به همان معنی اصلی بوده باشد و معنی مبالغه را برساند.

دروغ بر خدا بسته است و از ناحیه پروردگار جهانیان نیست» (أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ). (۱)
در پاسخ ادعای بی دلیل آنها می گوید: «این افترا نیست، بلکه سخن حقی است از سوی
پروردگارت» (بَلْ هُوَ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ).

و دلیل حقانیت آن در خود آن آشکار و نمایان است:

آن گاه به هدف نزول آن پرداخته، می گوید: «هدف این بوده که گروهی را انذار کنی، که پیش
از تو انذار کننده ای برای آنها نیامده است، شاید پند گیرند و هدایت شوند» (لِنُنذِرَ قَوْمًا مَا
أُتَاهُمْ مِنْ نَذِيرٍ مِنْ قَبْلِكَ لَعَلَّهُمْ يَهْتَدُونَ).

گر چه، دعوت پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله)، هم «بشارت» است و هم «انذار» و
پیامبر (صلی الله علیه وآله) بیش از آنچه «نذیر» است، «بشیر» است ولی، در برابر قومی گمراه و
لجوج باید بیشتر روی «انذار» تکیه کرد.

جمله «هُوَ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ» باز اشاره به این است که: دلیل حقانیتش در خود آن مشهود است.
و جمله «لَعَلَّهُمْ يَهْتَدُونَ» اشاره است به این که: قرآن زمینه ساز هدایت است، ولی
تصمیم گیری نهائی، - به هر حال - با خود انسان می باشد.

در اینجا دو سؤال پیش می آید:

۱ - منظور از این قوم که هیچ بیم دهنده ای قبل از پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) برای آنها
نیامده بود، چه قومی است؟

۲ - به علاوه مگر قرآن نمی گوید: «وَإِنْ مِنْ أُمَّةٍ إِلَّا خَلَا فِيهَا نَذِيرٌ» «هیچ امتی نبوده، مگر این
که بیم دهنده ای در آن وجود داشته است». (۲)

۱ - «أَمْ» در اینجا به معنی «بَل» می باشد، بعضی نیز احتمال داده اند که: در جمله، تقدیری
است و در اصل چنین بوده: «أَمْ يَعْتَرِفُونَ بِأَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ» (تفسیر فخر رازی و ابوالفتوح)
ولی این احتمال بعید به نظر می رسد.

۲ - فاطر، آیه ۲۴.

در پاسخ سؤال اول، جمعی از مفسران گفته اند: منظور قبیله قریش است، که پیش از پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) انذار کننده الهی نداشتند. بعضی دیگر گفته اند: منظور دوران «فترت» است (یعنی فاصله میان قیام عیسی (علیه السلام) و ظهور پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله)).

ولی هیچکدام از این دو پاسخ، صحیح به نظر نمی رسد؛ زیرا طبق عقیده مستدل، هرگز زمین از حجت الهی خالی نمی ماند، و در هر عصر و زمان پیامبر یا وصی پیامبری برای اتمام حجت، در میان انسان ها وجود داشته، و دارد.

بنابراین، به نظر می رسد: منظور از «نذیر» در اینجا پیامبر بزرگی باشد، که دعوت خود را آشکارا و توأم با معجزات و در محیطی وسیع و گسترده، آشکار سازد، و می دانیم چنین انذار کننده ای در «جزیره عربستان»، و در میان قبائل «مکه» قیام نکرده بود.

و در پاسخ سؤال دوم، باید گفت: جمله «وَإِنْ مِنْ أُمَّةٍ إِلَّا خَلَا فِيهَا نَذِيرٌ» مفهومی است که: هر امتی، انذار کننده ای داشته است، و اما این که: این انذار کننده در هر مکان، شخصاً حضور داشته باشد، لازم نیست، همین اندازه که صدای دعوت پیامبران بزرگ الهی به وسیله اوصیای آنها به گوش همه مردم جهان برسد کافی است.

این سخن، درست به آن می ماند که، بگوئیم: هر امتی پیامبر اولوالعزمی داشته، و دارای کتاب آسمانی بوده، مفهومی است که: صدای این پیامبر، و کتاب آسمانی او از طریق نمایندگان، و اوصیایش، به همه آن امت، در طول تاریخ رسیده است.

بعد از بیان عظمت قرآن، و رسالت پیامبر (صلی الله علیه وآله) به یکی دیگر از مهمترین

پایه های عقائد اسلامی، یعنی توحید و نفی شرک پرداخته، چنین می گوید: «خدا آن کسی است که آسمانها و زمین، و آنچه را در میان این دو است، در شش روز آفریده است» (اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ). (۱)

کراراً گفته ایم، منظور از شش روز در این آیات، «شش دوران» است، زیرا می دانیم: یکی از معانی «روز» در استعمالات روزمره، «دوران» است، چنان که می گوئیم: روزی رژیم استبدادی حکومت می کرد، و امروز نظام «شورائی»، در حالی که می دانیم: رژیم های استبدادی هزاران سال حکومت می کردند، اما از آن تعبیر به «روز» می کنند.

و از سوی دیگر می دانیم: بر آسمان و زمین دورانهای مختلفی گذشته است:

روزی، تمام کرات منظومه شمسی به صورت توده واحد مذابی بود.

روز دیگری، سیارات از خورشید جدا شدند و به دور آن به گردش در آمدند.

روزی، زمین یکپارچه آتش بود.

و روز دیگر، سرد و آماده زندگی گیاهان و حیوانات شد، سپس موجودات زنده طی مراحل مختلف به وجود آمدند. (۲)

بدیهی است قدرت بی انتهای پروردگار، برای ایجاد تمام این جهان در یک لحظه کوتاه و کمتر از آن کافی است، ولی این نظام تدریجی بهتر می تواند بیانگر عظمت خدا و علم و تدبیر او در تمام مراحل باشد.

فی المثل، اگر «جنین» در یک لحظه، تمام دوران تکامل خود را طی می کرد،

۱ - «اللَّهُ» در این جمله مبتدا و «الَّذِي» خبر آن است، احتمالات دیگری در ترکیب این جمله نیز داده شده، از جمله این که: «اللَّهُ» خبر مبتدای محذوف، و یا «اللَّهُ» مبتدا و خبر آن «مَا لَكُمْ مِنْ دُونِهِ مِنْ وَلِيٍّ» است، ولی این دو احتمال چندان مناسب به نظر نمی رسد.

۲ - شرح این معنی و دورانهای ششگانه را به طور مبسوط در جلد ششم، صفحه ۲۰۰ به بعد ذیل آیه ۵۴ سوره «اعراف» آورده ایم.

و متولد می شد، شگفتیهای آن از نظر انسان دور می ماند، اما هنگامی که می بینیم، هر روز، و هر هفته، در طول این نُه ماه، شکل و شرایط شگرف تازه ای به خود می گیرد، و مراحل گوناگون عجیبی را یکی، بعد از دیگری پشت سر می گذارد، به عظمت آفریدگار بهتر آشنا می شویم.

بعد از مسأله آفرینش، به مسأله «حاکمیت خداوند» بر عالم هستی پرداخته می گوید: «سپس خداوند بر عرش قدرت قرار گرفت، و بر کل عالم هستی حکومت کرد» (ثُمَّ اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ).

کلمه «عَرْش» چنان که قبلاً نیز گفته ایم، در اصل به معنی تخت های بلند پایه است، و معمولاً کنایه از قدرت می آید، چنان که در تعبیرات روزانه می گوئیم، پایه های تخت فلان کس فرو ریخت یعنی قدرتش بر باد رفت.

بنابراین، قرار گرفتن خداوند بر عرش نه به معنی جسمانی آن است، که خداوند همچون پادشاهان تختی داشته باشد، و روی آن بنشیند، بلکه به این معنی است که او هم خالق جهان هستی است، و هم حاکم بر کل عالم. (۱)

و در پایان آیه با اشاره به مسأله توحید «ولایت» و «شفاعت» مراحل توحید را کامل می کند، می فرماید: «جز او ولی و شفیع برای شما نیست» (مَا لَكُمْ مِنْ دُونِهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا شَفِيعٍ). با این دلیل روشن، که خالقیت جهان، نشانه حاکمیت او است، و حاکمیت، دلیل بر توحید ولی و شفیع و معبود است؛ چرا بیراهه می روید و دست به دامن بت ها می زنید؟ «آیا متذکر نمی شوید؟! (أَفَلَا تَتَذَكَّرُونَ).

در حقیقت، مراحل سه گانه توحید که در آیه فوق منعکس است، هر کدام دلیلی بر دیگری محسوب می شود، توحید خالقیت دلیل بر توحید حاکمیت

۱ - توضیح بیشتر این سخن را در جلد ۶، صفحه ۲۰۴، ذیل آیه ۵۴ سوره «اعراف» مطالعه فرمائید.

است، و توحید حاکمیت دلیل بر توحید ولی و شفیع و معبود. در اینجا سؤالی برای بعضی از مفسران مطرح شده، که: جواب آن چندان پیچیده نیست، و آن این که: جمله اخیر می گوید: غیر از خدا سرپرست و شفاعت کننده ای ندارید، و مفهومش این است که: ولی و شفیع شما تنها خدا است، آیا ممکن است کسی نزد خودش شفاعت کند؟! این سؤال را از سه راه می توان پاسخ گفت:

۱ - با توجه به این که: همه شفیعان باید به اجازه او شفاعت کنند: مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ: «چه کسی می تواند نزد او جز به اجازه او شفاعت کند» (۱) می توان گفت: شفاعت هر چند از ناحیه پیامبران و اولیاء الهی باشد، باز به ذات پاک او بر می گردد، خواه شفاعت برای آمرزش گناهان باشد، و یا برای رسیدن به نعمت های الهی.

شاهد این سخن، آیه ای است که: درست به مضمون همین آیه در آغاز سوره «یونس» آمده، در آنجا می خوانیم: يُدْبِرُ الْأَمْرَ مَا مِنْ شَفِيعٍ إِلَّا مِنْ بَعْدِ إِذْنِهِ: «هیچ شفاعت کننده ای جز بعد از اجازه او نخواهد بود». (۲)

۲ - با توجه به این که: به هنگام توسل به درگاه پروردگار، ما به صفات او متوسل می شویم، از رحمانیت و رحیمیتش، از غفاریت و غفوریتش، و از فضل و کرمش استمداد می جوئیم، گوئی او را نزد خودش شفیع قرار می دهیم، و این صفات را واسطه میان خود و ذات پاکش می شمیریم، هر چند در حقیقت صفات او عین ذات او است.

این همان چیزی است که در دعای «کمیل» در عبارت پر معنی علی (علیه السلام) آمده است: وَ اسْتَشْفَعُ بِكَ إِلَى نَفْسِكَ: «من به وسیله تو نزد تو شفاعت می طلبم»!

۱ - بقره، آیه ۲۵۵.

۲ - یونس، آیه ۳.

۳ - منظور از «شفیع» در اینجا ناصر و یار و یاور است، و می دانیم یار و یاور و ناصر تنها خدا است، و این که: بعضی شفاعت را در اینجا به معنی آفرینش و تکمیل نفوس گرفته اند، در حقیقت به همین معنی باز می گردد.

در آخرین آیه مورد بحث، نخست اشاره به توحید پروردگار، آن گاه به مسأله «معاد» اشاره می کند، و به این ترتیب، سه شاخه توحید که در آیات گذشته بیان شده (توحید خالقیت و حاکمیت و عبودیت) در اینجا با ذکر «توحید ربوبیت» یعنی تدبیر جهان هستی تنها به وسیله خداوند، تکمیل می گردد.

می فرماید: «خداوند امور این جهان را از مقام قرب خود به سوی زمین تدبیر می کند» (يُدَبِّرُ الْأُمْرَ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ).

و به تعبیر دیگر، خداوند تمام عالم هستی را از آسمان گرفته تا زمین، زیر پوشش تدبیر خود قرار داده است، و جز او مدبری در این جهان وجود ندارد. (۱)

سپس می افزاید: «تدبیر امور در روزی که مقدار آن هزار سال از سالهائی است که شما می شمارید، به سوی او باز می گردد» (ثُمَّ يَعْرُجُ إِلَيْهِ فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ أَلْفَ سَنَةٍ مِمَّا تَعُدُّونَ). منظور از این روز، روز قیامت است.

توضیح این که: مفسران در تفسیر آیه فوق سخنان فراوانی گفته اند و احتمالات مختلفی داده اند:

۱ - بعضی آن را اشاره به «قوس نزولی» و «صعودی» تدبیر عالم در همین دنیا دانسته اند.

۱ - طبق تعبیر اول «سما» به معنی مقام قرب خدا است، و طبق تعبیر دوم «سما» به معنی همین آسمان است (دقت کنید).

۲ - بعضی اشاره به فرشتگان الهی می‌دانند که فاصله آسمان را تا زمین در مدت پانصد سال طی می‌کنند، و در همین مدت نیز باز می‌گردند، و به تدبیر این جهان به فرمان خدا مشغولند.

۳ - بعضی دیگر، آن را اشاره به دورانهای تدبیر الهی در این عالم می‌دانند، و معتقدند: دورانهای مختلف تدبیر هر یک، هزار ساله است، و در هر هزار سال، خداوند تدبیر امر آسمان و زمین را به فرشتگان خود، دستور می‌دهد، و پس از پایان این دوران هزار ساله، دوران دیگری آغاز می‌شود.

این تفسیرها در عین این که: مطالب گنگ و مبهمی را ارائه می‌دهد، قرینه و شاهد خاصی از خود آیه و از آیات دیگر قرآن ندارد.

به عقیده ما منظور از این آیه، به قرینه آیات دیگر قرآن، و نیز روایاتی که در تفسیر آیه وارد شده چیز دیگری است.

و آن این که: خداوند این جهان را آفریده، و آسمان و زمین را با تدبیر خاصی نظم بخشیده، و به انسان‌ها و دیگر موجودات زنده لباس حیات پوشانده، ولی در پایان جهان، این تدبیر را بر می‌چیند، خورشید تاریک و ستارگان بی‌فروغ می‌شوند و به گفته قرآن، آسمانها را همچون طوماری در می‌نوردد، تا به حالت قبل از گسترش این جهان در می‌آیند: *يَوْمَ نَطْوِي السَّمَاءَ كَطَيِّ السِّجِلِّ لِلْكُتُبِ كَمَا بَدَأْنَا أَوَّلَ خَلْقٍ نُعِيدُهُ*: «آن روز که آسمان را همچون طوماری در هم می‌پیچیم، سپس همان گونه که آفرینش را آغاز کردیم آن را باز می‌گردانیم».(۱)

و به دنبال در هم پیچیده شدن این جهان، طرحی نوین و جهانی وسیع تر ابداع می‌گردد، یعنی پس از پایان این دنیا جهان دیگر آغاز می‌شود.

این معنی در آیات دیگر قرآن نیز، آمده است از جمله در آیه ۱۵۶ سوره

«بقره» می خوانیم: **إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ**: «ما از آن خدا و از سوی او هستیم، و به سوی او باز می گردیم».

و در سوره «روم» آیه ۲۷ چنین آمده است: **هُوَ الَّذِي يَبْدَأُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ وَهُوَ أَهْوَنُ عَلَيْهِ**: «او کسی است که آفرینش را آغاز می کند و سپس باز می گرداند و این بر او آسان تر است».

و در آیه ۳۴ «یونس» می خوانیم: **قُلِ اللَّهُ يَبْدَأُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ فَأَنَّى تُؤْفَكُونَ**: «بگو خداوند آفرینش را آغاز کرده، سپس آن را باز می گرداند، با این حال چرا از حق روی گردان می شوید؟»

با توجه به این تعبیرات، و تعبیرات دیگری که می گوید: تمام امور، سرانجام به خدا باز می گردند: **وَإِلَيْهِ يُرْجَعُ الْأُمُورُ كُلُّهُ** (۱) روشن می شود: آیه مورد بحث نیز از آغاز و ختم جهان، و بر پا شدن روز قیامت سخن می گوید، که گاهی از آن تعبیر به «قوس نزولی» و «قوس صعودی» می کنند.

بنابراین، مفهوم آیه چنین می شود: «خداوند تدبیر امر این جهان از آسمان به زمین می کند (از آسمان آغاز و به زمین منتهی می گردد) سپس همه اینها در روز قیامت به سوی او باز می گردند».

در تفسیر «علی بن ابراهیم» در ذیل همین آیه، می خوانیم: «منظور تدبیر اموری است که خداوند به تدبیر آن می پردازد، و همچنین امر و نهی که در شرع وارد شده، و اعمال همه بندگان، تمام اینها روز قیامت آشکار می شود، و مقدار آن روز به اندازه هزار سال از سالهای این دنیا است» (۲).

در اینجا این سؤال پیش می آید که: در آیه ۴ سوره «معارج» در مورد طول

۱ - هود، آیه ۱۲۳.

۲ - تفسیر «نور الثقلین»، جلد ۴، صفحه ۲۲۱ و تفسیر «صافی»، ذیل آیه مورد بحث.

روز قیامت می خوانیم: تَعْرُجُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ إِلَيْهِ فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ خَمْسِينَ أَلْفَ سَنَةٍ: «فرشتگان و روح به سوی او عروج می کنند، در روزی که پنجاه هزار سال است» چگونه می توان میان آیه مورد بحث، که مقدار آن را فقط یک هزار سال تعیین می کند، و آیه سوره «معارج» جمع کرد؟

پاسخ این سؤال، در حدیثی که در «امالی شیخ طوسی» آمده از «امام صادق» (علیه السلام) نقل شده، فرمود: إِنَّ فِي الْقِيَامَةِ خَمْسِينَ مَوْقِفًا، كُلُّ مَوْقِفٍ مِثْلُ أَلْفِ سَنَةٍ مِمَّا تَعُدُّونَ، ثُمَّ تَلَا هَذِهِ الْآيَةَ فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ خَمْسِينَ أَلْفَ سَنَةٍ:

«در قیامت پنجاه موقف (محل توقف برای رسیدگی به اعمال و حساب) است که هر موقفی به اندازه یک هزار سال از سال هائی است که شما می شمیرید، سپس این آیه را تلاوت فرمود: در روزی که مقدارش پنجاه هزار سال است».

البته این تعبیرات، منافاتی با این مطلب نیز ندارد، که عدد هزار و پنجاه هزار در اینجا عدد شماره ای نباشد، بلکه هر کدام برای تکثیر و بیان فزونی باشد، یعنی در قیامت پنجاه موقف است، که در هر موقفی انسان مدت بسیار زیادی باید توقف کند.

نکته:

سوء استفاده از آیه «یدبر الامر»

بعضی از پیروان مسلک های ساختگی در عصر ما برای توجیه مسلک خود، آیه فوق را دستاویز قرار داده و با اشتباه کاری و مغالطه، خواسته اند آن را بر منظور خود تطبیق کنند، و اتفاقاً وقتی انسان با غالب مبلغین آنها روبرو می شود، از جمله دلائلی که فوراً به آن متشبث می شوند همین آیه «يُدَبِّرُ الْأُمْرَ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ...» می باشد، آنها می گویند:

منظور از «امر» در این آیه «دین و مذهب» است و «تدبیر» به معنی فرستادن دین و «عروج» به معنی برداشتن و نسخ دین است! و روی این حساب هر مذهبی بیش از هزار سال نمی تواند عمر کند و باید جای خود را به مذهب دیگر بسپارد، و به این ترتیب می گویند: ما قرآن را قبول داریم، اما مطابق همین قرآن پس از گذشتن هزار سال، مذهب دیگر خواهد آمد!!

اکنون می خواهیم به عنوان یک فرد بی طرف آیه مزبور را درست بررسی و تجزیه و تحلیل کنیم، ببینیم آیا ارتباطی به آنچه آنها مدعی هستند دارد یا نه؟ بگذریم از این که: این معنی به قدری از مفهوم آیه دور است که به فکر هیچ خواننده خالی الذهنی نمی آید.

پس از دقت می بینیم تطبیق آیه بر آنچه آنها می گویند نه تنها با مفهوم آیه سازگار نیست بلکه از جهات بسیاری اشکال واضح دارد:

۱ - کلمه «امر» را به معنی «دین و مذهب» گرفتن، نه تنها دلیلی ندارد، بلکه آیات دیگر قرآن آن را نفی می کند، زیرا در آیات دیگری «امر» به معنی «فرمان آفرینش» استعمال شده است مانند: *إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ*: «جز این نیست که امر او این است، که هر گاه چیزی را اراده کند، می گوید موجود باش! فوراً موجود می شود». (۱)

در این آیه و آیات دیگری مانند آیه ۵۰ سوره «قمر»، و ۲۷ سوره «مؤمنون»، و ۵۴ سوره «اعراف»، و ۳۲ سوره «ابراهیم»، و ۱۲ سوره «نحل»، و ۲۵ سوره «روم»، و آیه ۱۲ سوره «جاثیه»، و بسیاری آیات دیگر «امر» به همین معنی «امر تکوینی» استعمال شده، نه به معنی تشریح دین و مذهب.

اساساً هر جا سخن از آسمان و زمین و آفرینش و خلقت و مانند اینها است

«امر» به همین معنی است (دقت کنید).

۲ - کلمه «تدبیر» نیز در مورد خلقت، آفرینش و سامان بخشیدن به وضع جهان هستی به کار می رود، نه به معنی نازل گردانیدن مذهب، لذا می بینیم در آیات دیگر قرآن (آیات یکدیگر را تفسیر می کنند) در مورد دین و مذهب هرگز کلمه «تدبیر» به کار نرفته، بلکه کلمه «تشریح» یا «تنزیل» یا «انزال» به کار رفته است، مانند:

شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ مَا وَصَّى بِهِ نُوحًا: «سراغاز شریعت از چیزی بود که به نوح توصیه کرد». (۱)

وَمَنْ لَمْ يَحْكُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ: «کسی که به آنچه خدا نازل کرده حکم نکند کافر است». (۲)

نَزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ: «قرآن را به حق بر تو نازل کرد، که تصدیق کننده کتب آسمانی قبل است». (۳)

۳ - آیات قبل و بعد «آیه مورد بحث» مربوط به خلقت و آفرینش جهان است، نه مربوط به تشریح ادیان، زیرا در آیه «قبل» گفتگو از آفرینش آسمان و زمین در شش روز (و به عبارت دیگر شش دوران) بود، و در آیات «بعد» سخن از آفرینش انسان است. ناگفته پیدا است: تناسب آیات، ایجاب می کند، این آیه هم که در وسط آیات «خلقت» واقع شده مربوط به مسأله خلقت و تدبیر امر آفرینش باشد.

لذا اگر کتب تفسیر را که صدها سال قبل نوشته شده، مطالعه کنیم می بینیم با این که: در تفسیر این آیه، احتمالات گوناگونی داده اند، هیچ کس احتمال نداده که

۱ - شوری، آیه ۱۳.

۲ - مائده، آیه ۴۴.

۳ - آل عمران، آیه ۳.

آیه مربوط به تشریح ادیان بوده باشد. مثلاً در تفسیر «مجمع البیان» که از مشهورترین تفاسیر اسلامی است و مؤلف آن در قرن ششم هجری می زیسته با این که، اقوال مختلفی در تفسیر آیه فوق ذکر شده از احدی از دانشمندان اسلام قولی دائر بر این که: آیه مربوط به تشریح ادیان است نقل نکرده است.

۴ - کلمه «عروج» به معنی «صعود کردن و بالا رفتن» است، نه به معنی نسخ ادیان و زائل شدن، و در هیچ جای قرآن «عروج» به معنی «نسخ» دیده نمی شود (این کلمه در پنج آیه از قرآن ذکر شده و در هیچ مورد به این معنی نیست) بلکه در مورد ادیان، همان کلمه «نسخ» یا «تبدیل» و امثال آن به کار می رود.

اساساً ادیان و کتب آسمانی چیزی نیستند که مثلاً مانند ارواح بشر پس از پایان عمر، با فرشتگان به آسمان پرواز کنند، بلکه آئین های نسخ شده در همین زمین هستند، ولی در پاره ای از مسایل از درجه اعتبار افتاده اند، در حالی که اصول آنها به قوت خود باقی است. خلاصه این که: کلمه «عروج» علاوه بر این که: در هیچ جای قرآن مجید به معنی نسخ ادیان به کار نرفته، اصولاً با مفهوم نسخ ادیان، سازش ندارد، زیرا ادیان منسوخه، عروجی به آسمان ندارند.

۵ - علاوه بر همه اینها، این معنی با واقعیت عینی ابدأ تطبیق نمی کند، زیرا فاصله ادیان گذشته با یکدیگر در هیچ مورد، یک هزار سال نبوده است!

مثلاً فاصله میان ظهور حضرت «موسی» (علیه السلام) و حضرت «مسیح» (علیه السلام) بیش از ۱۵۰۰ سال و فاصله میان حضرت «مسیح» (علیه السلام) و ظهور پیامبر بزرگ اسلام (صلی الله علیه وآله) کمتر از ۶۰۰ سال، است!

همان طور که ملاحظه می کنید، هیچ یک از این دو، نه تنها با هزار سال که

آنها می گویند، جور نیست بلکه فاصله زیادی دارد.

فاصله میان ظهور «نوح» (علیه السلام) که یکی از پیامبران «اولوا العزم» و پایه گذار آئین و شریعت خاصی است، با قهرمان بت شکن «ابراهیم» (علیه السلام) که یکی دیگر از پیامبران صاحب شریعت است بیش از ۱۶۰۰ سال و فاصله «ابراهیم» (علیه السلام) با «موسی» (علیه السلام) را کمتر از ۵۰۰ سال نوشته اند.

از این موضوع، چنین نتیجه می گیریم که: حتی به عنوان یک نمونه، فاصله یکی از مذاهب و ادیان گذشته، با آئین بعد از خود، هزار سال نبوده است، تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل!

۶ - از همه اینها که بگذریم دعوی «سید علی محمد باب» که این همه توجیهاات ناروا را به خاطر او متحمل شده اند، با این حساب ابدأ نمی سازد، زیرا به اعتراف خود آنها تولدش در سال ۱۲۳۵ و شروع ادعایش در سال ۱۲۶۰ هجری قمری بود و با توجه به این که: شروع دعوت پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) ۱۳ سال پیش از هجرت بوده فاصله میان این دو ۱۲۷۳ سال می شود یعنی «۲۷۳» سال اضافه دارد! اما با چه نقشه ای می توان این «۲۷۳» را نادیده گرفت و چگونه این عدد بزرگ را پنهان کرد؟ باید از خودشان پرسید!

۷ - وانگهی فرض کنید، تمام این شش ایراد را کنار بگذاریم، و از این تجزیه و تحلیل های روشن، صرف نظر نمائیم، و خرد را به داوری طلبیم، فرض کنید: ما به جای قرآن می خواستیم تکلیف آیندگان را در برابر مدعیان تازه نبوت، روشن سازیم، و بگوئیم: «بعد از گذشتن هزار سال در انتظار پیامبر تازه ای باشید» آیا راهش این بود که به صورتی که در آیه مزبور ذکر شده، مطلب را بگوئیم که تا دوازده، سیزده قرن احدی از دانشمندان و غیر دانشمندان، کمترین اطلاعی از معنی آیه پیدا نکنند، و بعد از گذشتن ۱۲۷۳ سال عده ای به عنوان یک «کشف

جدید» که آن نیز تنها مورد قبول خودشان است نه دیگران، از آن پرده بردارند؟ آیا عاقلانه تر نبود به جای این جمله گفته شود: «به شما بشارت می‌دهم که بعد از هزار سال پیامبری به این نام ظهور خواهد کرد» چنان که عیسی (علیه السلام) درباره پیامبر اسلام گفته: «وَ مُبَشِّرًا بِرَسُولٍ يَأْتِي مِنْ بَعْدِي اسْمُهُ أَحْمَدُ» (۱)

به هر حال، شاید این مسأله تا این حد نیاز به بحث نداشت، ولی برای روشن ساختن نسل جوان مسلمان، نسبت به دام‌هائی که استعمار جهانی تهیه دیده، و مسلک‌هائی که برای تضعیف جبهه اسلام ساخته، و پرداخته، چاره‌ای جز این نداشتیم تا گوشه‌ای از منطق آنها را بدانند و بقیه را خود حساب کنند.

- ۶ ذَلِكَ عَالِمُ الْغَيْبِ وَ الشَّهَادَةُ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ
 ۷ الَّذِي أَحْسَنَ كُلَّ شَيْءٍ خَلَقَهُ وَ بَدَأَ خَلْقَ الْإِنْسَانِ مِنْ طِينٍ
 ۸ ثُمَّ جَعَلَ نَسْلَهُ مِنْ سُلَالَةٍ مِنْ مَاءٍ مَهِينٍ
 ۹ ثُمَّ سَوَّاهُ وَ نَفَخَ فِيهِ مِنْ رُوحِهِ وَ جَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَ الْأَبْصَارَ
 وَ الْأَفْئِدَةَ قَلِيلًا مَّا تَشْكُرُونَ

ترجمه:

- ۶ - خداوندی است که از پنهان و آشکار با خبر است، و شکست ناپذیر و مهربان است!
 ۷ - او همان کسی است که هر چه را آفرید نیکو آفرید و آفرینش انسان را از گِل آغاز کرد.
 ۸ - سپس نسل او را از عصاره ای از آب ناپیچ و بی قدر آفرید.
 ۹ - سپس (اندام) او را موزون ساخت و از روح خویش در وی دمید و برای شما گوش و چشمها و دلها قرار داد، اما کمتر شکر نعمت های او را به جا می آورید.

تفسیر:

مراحل شگفت انگیز آفرینش انسان

آیات مورد بحث نخست اشاره و تأکیدی است بر بحثهای توحیدی که در آیات قبل گذشت که در چهار مرحله خلاصه می شد (توحید خالقیت، حاکمیت ولایت و ربوبیت) می فرماید: «کسی که با این صفات گفته شد، خداوندی است»

که از نهان و آشکار با خبر است و شکست ناپذیر و مهربان است» (ذَلِكَ عَالِمُ الْغَيْبِ وَ الشَّهَادَةُ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ).

بدیهی است، کسی که می خواهد تدبیر امور آسمان و زمین کند، و حاکم بر آنها، و عهده دار مقام ولایت و شفاعت و خلافت باشد، باید از همه چیز، از پنهان و آشکار، آگاه باشد که بدون آگاهی و علم گسترده، هیچ یک از این امور امکان پذیر نیست. چنین کسی، باید «عزیز»، (قدرتمند و شکست ناپذیر) باشد، تا بتواند این کارهای مهم را انجام دهد.

ولی، عزت و قدرتی نه توأم با خشونت، بلکه توأم با رحیمیت و لطف!

آیه بعد، اشاره ای به نظام احسن آفرینش به طور عموم، و سرآغازی برای بیان خلقت انسان، و مراحل تکامل او به طور خصوص است، می فرماید: «او همان کسی است که هر چه را آفرید نیکو آفرید» (الَّذِي أَحْسَنَ كُلَّ شَيْءٍ خَلَقَهُ).

و به هر چیز آنچه نیاز داشت داد، و به تعبیر دیگر، بنای کاخ عظیم خلقت را بر «نظام احسن» نهاد، یعنی بر چنان نظمی استوار کرد که از آن کامل تر تصور نمی شد. در میان همه موجودات پیوند و هماهنگی آفرید، و به هر کدام آنچه را با زبان حال می خواستند عطا فرمود.

اگر به وجود یک انسان نگاه کنیم، و هر یک از دستگاههای بدن او را در نظر بگیریم، می بینیم از نظر ساختمان، حجم، وضع سلولها، طرز کار آنها، درست آن گونه آفریده شده است که بتواند وظیفه خود را به نحو احسن انجام دهد، و در عین حال، آن چنان ارتباط میان اعضاء قرار داده که همه بدون استثناء روی

یکدیگر تأثیر دارند، و از یکدیگر متأثر می شوند.
و درست همین معنی در جهان بزرگ، با مخلوقات بسیار متنوع، مخصوصاً در جهان موجودات زنده، با آن سازمانهای بسیار متفاوت، حاکم است.
خلاصه:

دهنده ای که به گل نکهت و به گل جان داد به هر که آنچه سزا دید، حکمتش آن داد! آری، او است که انواع عطرهاى دل انگیز را به گلهای گوناگون می بخشد و او است که به خاک و گل روح و جان می دهد، و از آن انسانی آزاده و باهوش می سازد، و نیز از همین خاک تیره، گاه، انواع گل ها، گاه، انسان، و گاه، انواع موجودات دیگر می آفریند، و حتی خود خاک نیز در حد خود آنچه را باید داشته باشد دارا است.

نظیر این سخن، همان است که در آیه ۵۰ سوره «طه» از قول «موسی» و «هارون» (علیهما السلام) می خوانیم: رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى: «پروردگار ما همان کس است که به هر موجودی آنچه را لازمه آفرینش او بود، داد، و سپس او را در تمام مراحل وجود رهبری کرد».

در اینجا سؤالی در مورد آفرینش شرور و آفات و چگونگی سازش آن با «نظام احسن جهان» مطرح می شود که، در بحث نکات به خواست خدا مورد بررسی قرار خواهیم داد. قرآن سپس، با ذکر این مقدمه «آفاقی» وارد بحث «انفسی» می شود و همان گونه که در بحث آیات آفاقی از چند شاخه توحید، سخن گفت در اینجا از چند موهبت بزرگ، در مورد انسان ها سخن می گوید.

نخست می فرماید: «خداوند آغاز آفرینش انسان را از گل قرار داد» (وَبَدَأُ

خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ طِينٍ).

تا هم عظمت و قدرت خود را نشان دهد که آن چنان مخلوق برجسته ای را از چنین موجود ساده و کم ارزشی آفریده، و آن «دل آویز» نقش را از «ماء و طینی» خلق کرده. و هم به این انسان هشدار دهد که: تو از کجا آمده ای؟ و به کجا خواهی رفت؟.

پیدا است این آیه سخن از آفرینش «آدم» می گوید، نه همه انسان ها، چرا که ادامه نسل او در آیه بعد مطرح است، و ظاهر این آیه، دلیل روشنی است بر خلقت مستقل انسان، و نفی فرضیه تحول انواع (لا اقل در مورد نوع انسان).

گر چه، بعضی خواسته اند: این آیه را چنین تفسیر کنند، که با فرضیه تکامل انواع نیز می سازد، زیرا آفرینش انسان، به انواع پست تر بر می گردد، و آنها نیز سرانجام به آب و گل منتهی می شوند.

ولی ظاهر تعبیر آیه این است که: میان «آدم» و «گل» انواع دیگری - آن هم انواعی بی شمار - از موجودات زنده فاصله نبوده، بلکه آفرینش انسان بدون واسطه از گل صورت گرفته است.

البته، قرآن در مورد انواع دیگر جانداران سخنی به میان نیاورده است.

این معنی، با توجه به آیه ۵۹ سوره «آل عمران» روشن تر می شود آنجا که می فرماید: *إِنَّ مَثَلَ عِيسَىٰ عِنْدَ اللَّهِ كَمَثَلِ آدَمَ خَلَقَهُ مِنْ تُرَابٍ*: «آفرینش عیسی (علیه السلام) بدون وجود پدر، چیز عجیبی نیست، همانند آفرینش آدم است که او را از خاک آفرید».

و در سوره «حجر» آیه ۲۶ می فرماید: *وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ صَلْصَالٍ مِنْ حَمَإٍ مَسْنُونٍ*: «ما انسان را از گل خشکیده که از گل بد بوی آفریده شده بود

گرفتیم».

از مجموع آیات، چنین استفاده می شود: آدم به صورت یک خلقت مستقل، از خاک و گل به وجود آمده است، و می دانیم فرضیه تحول انواع، هرگز به صورت یک مسأله قطعی علمی در نیامده که، به خاطر تضادش با ظهور آیات فوق بخواهیم آنها را طور دیگری تفسیر کنیم. و به تعبیر دیگر، مادام که قرینه ای روشن بر خلاف ظواهر آیات، وجود نداشته باشد باید آنها را به همان معنی ظاهرش تطبیق کرد، و در مورد آفرینش مستقل آدم، چنین است.

آیه بعد، به آفرینش نسل انسان و چگونگی تولد فرزندان آدم در مراحل بعد، اشاره کرده می گوید: «سپس خداوند نسل او را از عصاره ای از آب ناچیز و بی قدر قرار داد» (ثُمَّ جَعَلَ نَسْلَهُ مِنْ سُلَالَةٍ مِنْ مَاءٍ مَهِينٍ).

«جَعَلَ» در اینجا به معنی آفرینش، و «نَسْلٌ» به معنی فرزندان و نوه ها در تمام مراحل است. «سُلَالَةٌ» در اصل به معنی «عصاره و فشرده خالص» هر چیز است و منظور از آن در اینجا نطفه آدمی است که در حقیقت عصاره کل وجود او می باشد، و مبدأ حیات و منشأ تولد فرزند و ادامه نسل است.

این آب که ظاهراً آبی است بی ارزش و بی مقدار، از نظر ساختمان و سلولهای حیاتی شناور در آن، و همچنین ترکیب مخصوص مایعی که سلولها در آن شناورند، بسیار ظریف و فوق العاده دقیق و پیچیده است و از نشانه های عظمت پروردگار و علم و قدرت او محسوب می شود، و کلمه «مَهِينٌ» که به معنی ضعیف و حقیر و ناچیز است، اشاره به وضع ظاهری آن می باشد و گر نه از

اسرار آمیزترین موجودات است.

آیه بعد، اشاره است به مراحل پیچیده تکامل انسان در عالم رحم، و همچنین مراحلی که آدم به هنگام آفرینش از خاک طی نمود، می فرماید: «سپس اندام انسان را موزون ساخت» (ثُمَّ سَوَّاهُ).

«و از روح خویش در او دمید!» (وَ نَفَخَ فِيهِ مِنْ رُوْحِهِ).

«و برای شما گوش و چشمان و دلها قرار داد» (وَ جَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَ الْبُصْـَاصَ وَ الْاُفْـِئِدَةَ).

«اما کمتر شکر نعمت های او را به جا می آورید» (قَلِيْلًا مَا تَشْكُرُوْنَ).

«سَوَّاهُ» از ماده «تسویه» به معنی تکمیل کردن است، و این اشاره به مجموع مراحل می باشد که انسان از هنگامی که به صورت نطفه است، تا مرحله ای که تمام اعضای بدن او آشکار می گردد، طی می کند و همچنین مراحلی را که «آدم» بعد از آفرینش از خاک تا به هنگام نفخ روح پیمود. (۱)

تعبیر به «نَفَخَ» (دمیدن) کنایه ای است برای حلول روح در بدن آدمی، گوئی تشبیه به هوا و تنفس شده است، هر چند نه این است و نه آن.

و اگر گفته شود: نطفه انسان از آغاز که در رحم قرار می گیرد و قبل از آن یک موجود زنده است، بنابراین نفخ روح چه معنی دارد؟

در پاسخ می گوئیم: در آغاز که نطفه منعقد می شود، تنها دارای یک نوع «حیات نباتی» است، یعنی فقط تغذیه و رشد و نمو دارد، ولی از حس و حرکت

۱ - قابل توجه این که: بعضی این آیه را تنها اشاره ای به مراحل تکامل جنینی می دانند و بعضی، احتمال داده اند: تنها به مراحل تکامل آدم، بعد از خلقت از خاک ناظر باشد (زیرا در آیات دیگر قرآن، عین این تعبیرات در مورد خلقت «آدم» آمده است) ولی هیچ مانعی ندارد که به هر دو باز گردد، چون هم آفرینش آدم از خاک و هم نسل او از آب نطفه، این مراحل را طی کرده است.

که نشانه «حیات حیوانی» است و همچنین قوه ادراکات که نشانه «حیات انسانی» است در آن خبری نیست.

اما تکامل نطفه در رحم، به مرحله ای می رسد که شروع به حرکت می کند و تدریجاً قوای دیگر انسانی در آن زنده می شود، و این، همان مرحله ای است که قرآن از آن تعبیر به نفخ روح می کند.

اضافه «روح» به «خدا» به اصطلاح «اضافه تشریفی» است، یعنی یک روح گران قدر و پر شرافت که سزاوار است روح خدا نامیده شود، در انسان دمیده شد، و بیانگر این واقعیت است که انسان گر چه از نظر «بُعد مادی» از «خاک تیره» و یا «آب بی مقداری» است، ولی از نظر «بُعد معنوی و روحانی» حامل «روح الهی» است.

یکسوی وجود او به خاک منتهی می شود، و سوی دیگرش، به عرش پروردگار و «طرفه معجونی» است «کز فرشته سرشته، و از حیوان!» و به خاطر داشتن همین دو بُعد، قوس صعودی و نزولی و تکامل و انحطاط او فوق العاده وسیع است. (۱)

قرآن در آخرین مرحله، که پنجمین مرحله آفرینش انسان محسوب می شود اشاره به نعمت های گوش و چشم و قلب کرده است، البته منظور در اینجا خلقت این اعضاء نیست؛ چرا که این خلقت قبل از نفخ روح صورت می گیرد، بلکه منظور حس شنوائی، بینائی، و درک و خرد است.

و اگر از میان تمام حواس «ظاهر» و «باطن» تنها روی این سه، تکیه کرده، به خاطر این است که مهمترین حس ظاهری انسان، که رابطه نیرومندی میان او و جهان خارج بر قرار می کند، گوش و چشم است، گوش، اصوات را درک می کند

۱ - در این زمینه در جلد ۱۱ تفسیر «نمونه»، صفحه ۷۸، ذیل آیه ۲۹ سوره «حجر» نیز بحث کرده ایم.

و مخصوصاً تعلیم و تربیت، به وسیله آن انجام می گیرد، و چشم وسیله دیدن جهان خارج، و صحنه های مختلف این عالم است.

نیروی عقل و خرد، نیز مهمترین حس باطنی انسان و یا به تعبیر دیگر، حکمران وجود بشر است.

جالب این که: «أَفْئِدَةٌ» جمع «فؤاد» به معنی قلب است، ولی مفهومی ظریف تر از آن دارد، این کلمه معمولاً در جایی گفته می شود که «افروختگی» و «پختگی» در آن باشد!

و به این ترتیب، خداوند در این آیه، مهمترین ابزار شناخت را در «ظاهر» و «باطن» وجود انسان، بیان کرده است، چرا که علوم انسانی یا از طریق «تجربه» به دست می آید و ابزار آن، چشم و گوش است.

یا از طریق «تحلیل ها و استدلال های عقلی» و وسیله آن، عقل و خرد است که در قرآن از آن به «أَفْئِدَةٌ» تعبیر شده، حتی درک هائی که از طریق وحی یا اشراق و شهود بر قلب انسان، صورت می گیرد، باز به وسیله همین «أَفْئِدَةٌ» می باشد.

اگر این، ابزار شناخت از آدمی گرفته شود، ارزش وجودی او تا سر حد یک مشت سنگ و خاک سقوط می کند، و به همین دلیل، در پایان آیه مورد بحث انسان ها را به مسأله شکرگزاری این نعمت های بزرگ توجه می دهد و می گوید: کمتر شکر او را به جا می آورید، اشاره به این که: هر قدر شکر این نعمت های بزرگ را به جا آورید باز کم است!

نکته:

چگونگی آفرینش آدم از خاک

گرچه، در آیات مختلف قرآن، گاه، سخن از آفرینش انسان از «گل» است (مانند آیات فوق) و مانند آنچه در داستان آدم و ابلیس در سوره «اسراء» آیه ۶۱ آمده است: فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ قَالَ أَ أُسْجِدُ لِمَنْ خَلَقْتَنِي طِينًا: «همه فرشتگان برای آدم سجده کردند جز ابلیس، گفت: آیا من برای موجودی سجده کنم که از گل آفریده شده است»؟ (۱)

و گاه، سخن از آفرینش از «آب» مانند: «وَجَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيٍّ» (۲).

ولی پیدا است همه اینها به یک مطلب باز می‌گردد، حتی در آنجا که سخن از آفرینش آدم از «تراب» (خاک) است، مانند: «إِنَّ مَثَلَ عِيسَى عِنْدَ اللَّهِ كَمَثَلِ آدَمَ خَلَقَهُ مِنْ تُرَابٍ» (۳) زیرا منظور، خاک آمیخته به آب یعنی گل است.

از اینجا دو نکته روشن می‌شود:

- ۱ - آنها که احتمال داده اند: منظور از آفرینش انسان از خاک، این است که افراد بشر از گیاهان - به طور مستقیم یا غیر مستقیم - تغذیه می‌کنند، و گیاهان نیز همه از خاکند، درست نیست، چرا که آیات قرآن یکدیگر را تفسیر می‌کنند، و آیات مورد بحث، به قرینه آیات دیگر قرآن، اشاره به آفرینش «شخص آدم» است که از خاک آفریده شد.
- ۲ - همه این آیات، دلیلی است بر نفی فرضیه تکامل (لا اقل در مورد انسان) و این که نوع بشر که منتهی به «آدم» می‌شود دارای یک خلقت مستقل است.

۱ - اسراء، آیه ۶۱.

۲ - انبیاء، آیه ۳۰.

۳ - آل عمران، آیه ۵۹.

و آنها که گمان کرده اند: آیات آفرینش از خاک، اشاره به نوع انسان است که با هزاران واسطه به موجودات تک سلولی باز می گردد، و آنها نیز طبق فرضیات اخیر از لجنهای کنار اقیانوسها به وجود آمده اند، و اما خود «آدم» فردی بود که از میان نوع بشر برگزیده شد، و خلقت مستقلی نداشت، بلکه امتیاز او صفات ویژه او بود، به هیچ وجه با ظواهر آیات قرآن سازگار نیست.

مجدداً تأکید می کنیم: مسأله «تحول انواع»، یک قانون مسلم علمی نیست، تنها یک فرضیه است؛ زیرا چیزی که ریشه آن در میلیونها سال قبل نهفته شده و مسلماً قابل تجربه و مشاهده حسی نیست، نمی تواند در ردیف قوانین ثابت علمی در آید، بلکه فرضیه ای است که برای توجیه پدیده تنوع انواع، به وجود آمده و ارزش آن، بیش از این نیست که پدیده هائی را توجیه تخمینی کند، و می دانیم فرضیه ها دائماً در حال تغییر و دگرگونی هستند، و در برابر فرضیه های جدید میدان را خالی می کنند.

بنابراین، هرگز نمی توان روی آنها در مسائل فلسفی که نیاز به پایه های قطعی دارند، تکیه کرد.

توضیح مشروح، درباره پایه های «فرضیه تکامل انواع» و نارسائی های آن در جلد ۱۱، صفحه ۸۱ به بعد تحت عنوان «قرآن و خلقت انسان» ذیل آیه ۲۸ سوره «حجر» بیان گردید.

در پایان این بحث، یادآوری این نکته را لازم می دانیم که: فرضیه تکامل هیچگونه ارتباطی با مسأله «توحید و خداشناسی» ندارد، و دلیلی بر نفی جهان ماوراء طبیعت محسوب نمی شود؛ زیرا اعتقاد توحیدی می گوید: جهان از سوی خداوند آفریده شده، و تمام خواص موجودات را خدا به آنها اعطا کرده، و در تمام مراحل، از خداوند افاضه فیض بر آنها می شود، این معنی را یک معتقد به

نظریه «ثبوت انواع» می تواند پذیرا باشد، همان گونه که یک معتقد به فرضیه تحول انواع، تنها مشکلی که فرضیه تحول، با آن روبرو است این است که: با شرحی که قرآن برای آفرینش آدم بیان کرده، و چگونگی خلقت او را از خاک و گل ذکر می کند، سازگار نیست.

از این رو ما فرضیه تکامل را تنها به این دلیل نفی می کنیم، نه به دلیل مخالفت آن با مسأله توحید، این از نظر تفسیری.

و اما از نظر علمی (علوم طبیعی) فرضیه تکامل را همان طور که اشاره شد از این جهت نفی می کنیم که دلایل قطعی بر ثبوت آن وجود ندارد.

- ۱۰ وَ قَالُوا إِذَا ضَلَلْنَا فِي الْأَرْضِ أَإِنَّا لَفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ بَلْ هُمْ بِلِقَاءِ رَبِّهِمْ كَافِرُونَ
- ۱۱ قُلْ يَتَوَفَّاكُم مَلَكُ الْمَوْتِ الَّذِي وُكِّلَ بِكُمْ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّكُمْ تُرْجَعُونَ
- ۱۲ وَ لَوْ تَرَىٰ إِذِ الْمُجْرِمُونَ نَاكِسُوا رُءُوسِهِمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ رَبَّنَا أَبْصَرْنَا وَسَمِعْنَا فَارْجِعْنَا نَعْمَلْ صَالِحًا إِنَّا مُوقِنُونَ
- ۱۳ وَ لَوْ شِئْنَا لَآتَيْنَا كُلَّ نَفْسٍ هُدَاهَا وَ لَكِنِ حَقَّ الْقَوْلُ مِنِّي لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنَ الْجِنَّةِ وَ النَّاسِ أَجْمَعِينَ
- ۱۴ فَذُوقُوا بِمَا نَسِيتُمْ لِقَاءَ يَوْمِكُمْ هَذَا إِنَّا نَسِينَاكُمْ وَ ذُوقُوا عَذَابَ الْخُلْدِ بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ

ترجمه:

- ۱۰ - آنها گفتند: «آیا هنگامی که ما (مردیم و) در زمین گم شدیم، آفرینش تازه ای خواهیم یافت؟! و لی آنها لقای پروردگارشان را انکار می کنند.
- ۱۱ - بگو: «فرشته مرگ که بر شما مأمور شده، (روح) شما را می گیرد؛ سپس شما را به سوی پروردگارتان باز می گرداند».
- ۱۲ - و اگر ببینی مجرمان را هنگامی که در پیشگاه پروردگارشان سر به زیر افکنده، می گویند: «پروردگارا! آنچه وعده کرده بودی دیدیم و شنیدیم؛ ما را بازگردان تا کار شایسته ای انجام دهیم؛ ما (به قیامت) یقین داریم!»
- ۱۳ - و اگر می خواستیم به هر انسانی هدایت لازمش را (از روی اجبار بدهیم)

می دادیم؛ ولی (من آنها را آزاد گذارده ام) و سخن و وعده ام حق است که دوزخ را (از افراد بی ایمان و گنهکار) از جن و انس همگی پر کنم!

۱۴ - (و به آنها می گویم:) بچشید (عذاب جهنم را)! به خاطر این که دیدار امروزتان را فراموش کردید، ما نیز شما را فراموش کردیم، و بچشید عذاب جاودان را به خاطر اعمالی که انجام می دادید!

تفسیر:

ندامت و تقاضای بازگشت

این آیات، با بحث گویائی درباره «معاد» آغاز می شود، سپس حال «مجرمان» را در جهان دیگر بازگو می کند، و مجموعاً تکمیلی است برای بحثهای گذشته که پیرامون «مبدأ» سخن می گفت، زیرا می دانیم بحث از «مبدأ» و «معاد» در قرآن مجید، غالباً با یکدیگر توأم است. نخست می گوید: «آنها گفتند: آیا هنگامی که ما مردیم و خاک شدیم و در زمین گم شدیم، آفرینش تازه ای خواهیم یافت؟!» (وَقَالُوا أَإِذَا ضَلَلْنَا فِي الْأَرْضِ أَإِنَّا لَفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ). تعبیر به «گم شدن در زمین» (ضَلَلْنَا فِي الْأَرْضِ) اشاره به این است که: انسان پس از مردن، خاک می شود، همانند سایر خاکها، و هر ذره ای از آن بر اثر عوامل طبیعی و غیر طبیعی، به گوشه ای پرتاب می شود، و دیگر چیزی از او باقی به نظر نمی رسد، تا آن را در قیامت دوباره بازگردانند.

ولی آنها در حقیقت منکر قدرت خداوند بر این کار آنها نیستند «بلکه آنها لقای پروردگارشان را انکار می کنند» (بَلْ هُمْ بِلِقَاءِ رَبِّهِمْ كَافِرُونَ). آنها می خواهند مرحله لقای پروردگار، که مرحله حساب، کتاب، ثواب، و

عقاب است را منکر شوند و به دنبال آن آزادی عمل پیدا کنند، تا هر چه می خواهند انجام دهند!

در واقع، این آیه شباهت زیادی با آیات نخستین سوره «قیامت» دارد، آنجا که می گوید: أَيْحَسِبُ الْإِنْسَانُ أَنْ نَجْمَعَ عِظَامَهُ * بَلَى قَادِرِينَ عَلَى أَنْ نُسَوِّيَ بَنَانَهُ * بَلْ يُرِيدُ الْإِنْسَانُ لِيَفْجُرَ أَمَامَهُ * يَسْئَلُ أَيَّانَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ:

«آیا انسان گمان می کند ما استخوانهای پراکنده او را جمع نخواهیم کرد؟! * ما قادریم حتی (خطوط) سر انگشتان او را به نظام نخستین بازگردانیم! * ولی هدف انسان این است که ایامی را که در این دنیا در پیش دارد (با انکار قیامت) به گناه و فجور بگذراند * لذا سؤال می کند روز قیامت کی خواهد بود؟» (۱)

بنابراین، آنها از نظر استدلال لنگ نیستند، بلکه شهوات آنها حجابی بر قلبشان افکنده، و نیات سوءشان، مانع قبول مسأله معاد است، و گرنه همان خداوندی که به یک قطعه آهنربا این اثر را بخشیده که ذرات بسیار کوچک آهن را که در لابلاهای خروارها خاک زمین گم شده، با یک گردش در میان خاکها به خود جذب و به سادگی آنها را جمع می نماید، در میان ذرات بدن یک انسان نیز چنین جاذبه متقابلی را ایجاد فرماید.

چه کسی می تواند انکار کند: که آبهای موجود در جسم یک انسان (و اکثر جسم انسان آب است) و همچنین مواد غذایی آن هر جزئی از هر کدام مثلاً در هزار سال پیش، در گوشه ای از جهان پراکنده بوده است، هر قطره ای در اقیانوسی و هر ذره ای در اقلیمی، اما آنها از طریق ابر و باران، و دیگر عوامل طبیعی جمع شدند، و سرانجام وجود انسانی را تشکیل دادند، چه جای تعجب که پس از متلاشی شدن، و بازگشت به حال اول، دوباره گرد هم آیند، و به هم پیوندند؟!

* * *

آیه بعد، پاسخ آنها را از طریق دیگری بیان می کند، می گوید: تصور نکنید شخصیت شما به همین بدن جسمانی شما است، بلکه اساس شخصیتتان را روح شما تشکیل می دهد، و او محفوظ است «بگو: فرشته مرگ که مأمور شما است (روح) شما را می گیرد، سپس به سوی پروردگارتان باز می گردید» (قُلْ يَتَوَفَّاكُم مَّلَكُ الْمَوْتِ الَّذِي وُكِّلَ بِكُمْ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّكُمْ تُرْجَعُونَ). با توجه به مفهوم «يَتَوَفَّاكُم» که از ماده «توفی» (بر وزن تصدی) که به معنی بازستاندن است، مرگ به معنی فنا و نابودی نخواهد بود، بلکه یک نوع قبض و دریافت فرشتگان نسبت به روح آدمی است، که اساسی ترین بخش وجود انسان را تشکیل می دهد.

درست است که قرآن از معاد جسمانی سخن می گوید، و بازگشت روح و جسم مادی را در معاد قطعی می شمرد، ولی هدف از آیه فوق، بیان این حقیقت است که اساس شخصیت انسان، این اجزای مادی نیست، که تمام فکر شما را به خود مشغول ساخته، بلکه، همان گوهر روحانی است، که از سوی خدا آمده، و به سوی او باز می گردد.

و در یک جمع بندی، می توان چنین گفت: دو آیه فوق به منکران معاد چنین پاسخ می دهد: اگر مشکل شما پراکندگی اجزای جسمانی است، که خودتان قدرت خدا را قبول دارید و منکر آن نیستید، و اگر مشکل اضمحلال و نابودی شخصیت انسان بر اثر این پراکندگی است آن نیز درست نیست، چرا که پایه شخصیت انسان بر روح قرار گرفته.

این ایراد، بی شباهت به شبهه معروف «أكل و مأکول» نیست، همان گونه که

پاسخ آن نیز در دو مورد با یکدیگر شباهت دارد. (۱)
 ضمناً، توجه به این نکته نیز لازم است که: در پاره ای از آیات قرآن، «توفی» و «قبض ارواح»
 به خداوند نسبت داده شده: اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا: «خداوند جانها را به هنگام مرگ
 می گیرد». (۲)

و در بعضی، به مجموعه ای از فرشتگان: الَّذِينَ تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ ظَالِمِي أَنْفُسِهِمْ...: «آنها که
 فرشتگان قبض روحشان می کنند در حالی که به خود ستم کرده اند...». (۳)
 و در آیات مورد بحث، قبض ارواح به «ملک الموت» (فرشته مرگ) نسبت داده شده است.
 ولی در میان این تعبیرات، هیچگونه منافاتی نیست «ملک الموت» معنی جنس را دارد و به همه
 فرشتگان اطلاق می شود، و یا اشاره به رئیس و بزرگتر آنها است، و از آنجا که همه به فرمان
 خدا قبض روح می کنند، به خدا نیز نسبت داده شده است.

پس از آن وضع همین مجرمان کافر و منکران معاد را که در قیامت با مشاهده صحنه های
 مختلف آن، از گذشته خود سخت نادم و پشیمان می شوند، چنین مجسم کرده می گوید: «اگر
 ببینی مجرمان را هنگامی که در پیشگاه پروردگارشان سر به زیر افکنده، می گویند: پروردگارا!
 آنچه وعده کرده بودی دیدیم و شنیدیم ما پشیمانیم، ما را باز گردان تا عمل صالح به جا
 آوریم، ما به این جهان قیامت یقین داریم» (در تعجب فرو خواهی رفت) (وَلَوْ تَرَىٰ إِذِ
 الْمُجْرِمُونَ نَاكِسُوا

۱ - برای توضیح بیشتر در زمینه شبهه «آكل و مأكول» و پاسخ مشروح آن به جلد دوم تفسیر
 «نمونه»، ذیل آیه ۲۶۰ سوره «بقره» مراجعه فرمائید.

۲ - زمر، آیه ۴۲.

۳ - نحل، آیه ۲۸.

رُؤْسِهِمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ رَبَّنَا أَبْصَرْنَا وَسَمِعْنَا فَارْجِعْنَا نَعْمَلْ صَالِحاً إِنَّا مُوقِنُونَ). (۱)

به راستی تعجب می کنی که آیا این افراد سر به زیر، و نادم و پشیمان، همان مغروران سرکش و چموش هستند که در دنیا در برابر هیچ حقیقتی سر فرود نمی آوردند؟ اما اکنون که صحنه های قیامت را می بینند، و به مقام شهود می رسند، به کلی تغییر موضع می دهند، تازه این تغییر موضع، و بیداری زود گذر است، و طبق آیات دیگر قرآن، اگر به این جهان باز گردند به همان روش خود ادامه می دهند. (۲)

«ناکس» از ماده «نکس» (بر وزن عکس) به معنی وارونه شدن چیزی است و در اینجا به معنی سر به زیر افکندن است.

مقدم داشتن «أَبْصَرْنَا» (دیدیم) بر «سَمِعْنَا» (شنیدیم) به خاطر آنست که در قیامت نخست انسان با صحنه ها روبرو می شود، و بعد باز خواست الهی و فرشتگان او را می شنود. ضمناً از آنچه گفتیم معلوم می شود، منظور از «مجرمان» در اینجا، کافران و به خصوص منکران قیامت اند.

به هر حال، این نخستین بار نیست که در آیات قرآن، با این مسأله روبرو می شویم که مجرمان به هنگام مشاهده نتایج اعمال و آثار عذاب الهی، سخت پشیمان می شوند، و تقاضای بازگشت به دنیا می کنند، در حالی که از نظر سنت الهی چنین بازگشتی امکان پذیر نیست، همان گونه که بازگشت نوزاد به رحم مادر، و میوه جدا شده از درخت، به درخت ممکن نخواهد بود.

این نکته نیز قابل توجه است که: تنها تقاضای مجرمان، بازگشت به دنیا

۱ - «لَوْ» در آیه شریفه «شرطیه» است و جمله «تَرَى...» شرط آن می باشد و جزای آن محذوف است، و در تقدیر چنین است: «وَلَوْ تَرَى إِذِ الْمُجْرِمُونَ... لَرَأَيْتَ عَجَباً» - جمله «رَبَّنَا أَبْصَرْنَا» نیز محذوفی دارد و تقدیر آن: «يَقُولُونَ رَبَّنَا أَبْصَرْنَا» می باشد.

۲ - انعام، آیه ۲۸.

برای انجام عمل صالح است، و از این به خوبی روشن می شود که تنها سرمایه نجات در قیامت اعمال صالح است، اعمالی که از قلبی پاک و آکنده از ایمان و با خلوص نیت انجام می گیرد.

و از آنجا که این همه اصرار و تأکید برای پذیرش ایمان، ممکن است این توهم را ایجاد کند که خداوند توانائی ندارد نور ایمان را در قلب آنها پرتوافکن کند، در آیه بعد می افزاید: «اگر ما می خواستیم به هر انسانی (اجباراً) هدایت لازمش را می دادیم» (وَلَوْ شِئْنَا لَآتَيْنَا كُلَّ نَفْسٍ هُدَاهَا).

مسئلاً ما چنین قدرتی داریم، ولی ایمانی که از طریق اجبار و الزام ما تحقق یابد، ارزش چندانی ندارد، اراده ما بر این تعلق گرفته است که: نوع انسان را به این افتخار نائل کنیم که «مختار» باشد، و راه تکامل را با پای خویش بسپرد.

لذا، در پایان آیه می فرماید: «من آنها را آزاد گذاردم ولی مقرر کرده ام که دوزخ را از انسان های بی ایمان و گنهکار از جن و انس همگی، پر کنم» (وَلَكِنْ حَقَّ الْقَوْلُ مِنِّي لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ).

آری، آنها با سوء اختیار خود، این راه را طی کرده اند، و مستحق مجازاتند، و ما هم اراده قاطع داریم بر این که: دوزخ را از آنان پر کنیم.

با توجه به آنچه در بالا گفتیم، و با توجه به صدها آیه قرآن که انسان را موجودی مختار و صاحب اراده، و مکلف به تکالیف، و مسئول در برابر اعمال خویش، و قابل هدایت به وسیله پیامبران و تهذیب نفس و خودسازی، می داند، هرگونه توهم، دائر بر این که: آیه فوق دلیل بر جبر است - آن چنان که «فخر رازی» و امثال او پنداشته اند - متنفی می شود.

ممکن است جمله قاطع و کوبنده فوق اشاره به این باشد که: مبدا تصور

کنید، رحمانیت و رحیمیت خداوند، مانع از مجازات مجرمان آلوده و ستمگر است، مبادا به آیات رحمت مغرور شوید و خود را از مجازات الهی معاف بشمرید که رحمت او جایی دارد و غضب او جایی.

او مسلماً - مخصوصاً با توجه به لام قسم در جمله «لَأْمَلْنَنَّ» و نون تأکید در آخر آن - به این وعده خود وفا خواهد کرد، و دوزخ را از این دوزخیان پر می کند، که اگر نکند بر خلاف حکمت است.

لذا در آیه بعد می گوید: ما به این دوزخیان خواهیم گفت: «بچشید عذاب جهنم را به خاطر این که: لقای امروز خود را فراموش کردید، و ما نیز شما را به دست فراموشی سپردیم!» (فَذُوقُوا بِمَا نَسِيتُمْ لِقَاءَ يَوْمِكُمْ هَذَا إِنَّا نَسِينَاكُمْ).

«و نیز بچشید عذاب همیشگی را به سبب اعمالی که انجام می دادید» (وَذُوقُوا عَذَابَ الْخُلْدِ بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ).

بار دیگر، از این آیه استفاده می شود که: فراموش کردن دادگاه عدل قیامت سرچشمه اصلی بدبختیهای آدمی است، و در این صورت است که خود را در برابر قانون شکنی ها و مظالم آزاد می بیند، و نیز از این آیه، به خوبی روشن می شود که مجازات ابدی در برابر اعمالی است که انسان انجام می دهد، و نه چیز دیگر. (۱)

ضمناً، منظور از فراموش کردن پروردگار، نسبت به بندگانش، بی اعتنائی، و ترک حمایت و فریادرسی است و گر نه همه عالم همیشه نزد پروردگار است و فراموشی درباره او معنی ندارد.

۱ - درباره «فلسفه خلود و عذاب جاویدان» بحث مشروحی در جلد نهم، صفحه ۲۳۹ به بعد، ذیل آیه ۱۰۷ سوره «هود» داشته ایم.

* * *

نکته ها:

۱ - استقلال روح و اصالت آن

دومین آیه از آیات فوق که دلالت بر قبض ارواح به وسیله فرشته مرگ دارد از دلایل استقلال روح آدمی است.

زیرا تعبیر به «توفی» که همان دریافت داشتن و قبض کردن است، نشان می دهد: روح، پس از جدائی از بدن باقی می ماند، و نابود نمی شود، و اصولاً تعبیر از انسان در آیات دیگر به «روح» یا «نفس» گواه دیگری بر این معنی است زیرا طبق عقیده مادیین، روح چیزی جز خواص «فیزیوشیمیائی» سلولهای مغزی نیست که با فنای بدن نابود می شود، درست مانند از بین رفتن حرکات عقربه ساعت بعد از نابودی آن.

طبق این عقیده، روح چیزی نیست که حافظ شخصیت انسان باشد، بلکه جزئی از خواص جسم او است که با متلاشی شدن جسم، از بین می رود.

دلایل فلسفی متعددی بر اصالت و استقلال روح در دست داریم که ما گوشه ای از آن را ذیل آیه ۸۵ سوره «اسراء» (۱) آوردیم، و منظور در اینجا، بیان دلیل نقلی بر این موضوع بود که آیه فوق، از آن آیات دال بر این معنی محسوب می شود.

* * *

۲ - فرشته مرگ (ملک الموت)

از آیات مختلف قرآن مجید استفاده می شود: خداوند امور این جهان را به وسیله گروهی از فرشتگان تدبیر می کند، چنان که در آیه ۵ سوره «نازعات»

می فرماید: فَأَلْمُدْبِرَاتِ أُمْرًا: «سوگند به فرشتگانی که به فرمان خدا تدبیر امور می کنند». می دانیم، سنت الهی بر این است که مشیت خود را از طریق اسباب پیاده کند. و گروهی از این فرشتگان، فرشتگان قبض ارواحند که در آیات ۲۸ و ۳۳ سوره «نحل» و بعضی دیگر از آیات قرآن به آنها اشاره شده است، و در رأس آنها «ملک الموت» قرار دارد. احادیث زیادی در این زمینه، نقل شده که اشاره به بعضی از آنها از جهاتی لازم به نظر می رسد:

۱ - در حدیثی از پیامبر گرامی اسلام (صلی الله علیه وآله) می خوانیم: الْأَمْرَاضُ وَالْأَوْجَاعُ كُلُّهَا بَرِيدٌ لِلْمَوْتِ وَرُسُلٌ لِلْمَوْتِ! فَإِذَا حَانَ الْأَجَلُ أَتَى مَلَكُ الْمَوْتِ بِنَفْسِهِ فَقَالَ يَا أَيُّهَا الْعَبْدُ! كَمْ خَبَرَ بَعْدَ خَبْرٍ؟ وَكَمْ رَسُولٌ بَعْدَ رَسُولٍ؟ وَكَمْ بَرِيدٌ بَعْدَ بَرِيدٍ؟ أَنَا الْخَبْرُ الَّذِي لَيْسَ بَعْدِي خَبْرٌ! «بیماریها و دردها همگی قاصدان مرگ و فرستادگان او هستند، هنگامی که عمر انسان به سر می رسد، فرشته مرگ می آید (بیمار از دیدن فرشته مرگ وحشت می کند و آن را بی مقدمه می پندارد ولی) به او می گوید: ای بنده خدا چه اندازه خبر بعد از خبر، و رسول بعد از رسول، و پیک بعد از پیک، برای تو فرستادم؟ اما من آخرین خبرم، و بعد از من، خبری نیست!»

پس آن گاه می گوید: «دعوت پروردگارت را اجابت کن! خواه از روی میل و خواه از روی اکراه!» و هنگامی که فرشته مرگ روح او را قبض می کند، فریاد بستگان بلند می شود، او صدا می زند: عَلِيٌّ مَنْ تَصْرَحُونَ؟ وَ عَلِيٌّ مَنْ تَبْكُونَ؟ فَوَ اللَّهُ مَا ظَلَمْتُ لَهُ أَجْلاً وَلَا أَكَلْتُ لَهُ رِزْقاً بَلْ دَعَا رَبَّهُ: «بر چه کسی فریاد

می کشید؟ و برای چه کسی اشک می ریزید؟ به خدا سوگند وقت او به پایان رسیده بود، و تمام روزی خود را دریافت داشته بود، پروردگارش از او دعوت کرد و او دعوت حق را اجابت نمود.»

فَلْيُنَبِّئِكَ الْبَاكِيَ عَلَى نَفْسِهِ، فَإِنَّ لِي فِيكُمْ عَوْدَاتٍ وَ عَوْدَاتٍ حَتَّى لَا أَتَقِيَ مِنْكُمْ أَحَدًا: «اگر می خواهید گریه کنید، بر خویشتن بگریید!، من باز هم کراراً به میان شما می آیم! تا یک نفر از شما را باقی نگذاریم!» (۱)

یک بار دیگر این حدیث تکان دهنده را مطالعه کنید که حقایق بسیاری در آن نهفته است.
۲ - در حدیث دیگری از امام باقر (علیه السلام) می خوانیم که پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) برای عیادت مردی از «انصار» به خانه او رفت، فرشته مرگ را بالای سر او دید، فرمود: با این دوست من با مدارا و لطف رفتار کن؛ چرا که او مردی با ایمان است.

عرض کرد: ای محمد! بشارت بر تو باد، که من نسبت به همه مؤمنان با محبتم و بدان ای محمد! به هنگامی که قبض روح بعضی از فرزندان آدم را می کنم خانواده او فریاد می کشند، من در کنار خانه می ایستم، می گویم: من گناهی ندارم (عمر او پایان یافته بود) من باز کراراً به میان شما بر می گردم! به هوش باشید، به هوش!

سپس می افزاید: مَا خَلَقَ اللَّهُ مِنْ أَهْلِ بَيْتِ مَدْرٍ وَلَا شَعْرٍ وَلَا وَبَرٍ، فِي بَرٍّ وَلَا بَحْرٍ إِلَّا وَ أَنَا أَتَصَفَّحُهُمْ فِي كُلِّ يَوْمٍ وَ لَيْلَةٍ خَمْسَ مَرَّاتٍ حَتَّى آتِي لَأَعْرِفَ بِصَغِيرِهِمْ وَ كَبِيرِهِمْ مِنْهُمْ بِأَنْفُسِهِمْ: «خدا هیچ انسانی را از ساکنان شهر و بیابان، خانه و خیمه، در خشکی و دریا، نیافریده، مگر این که من در هر شبانه روز پنج بار دقیقاً به آنها نگاه می کنم تا آنجا که من صغیر و کبیر آنها را بهتر از خودشان

۱ - «مجمع البیان»، جلد ۸، صفحه ۳۲۹، ذیل آیه مورد بحث.

می شناسم»! (۱)

روایات دیگری نیز به همین مضمون، در منابع مختلف اسلامی آمده است که مطالعه مجموع آنها، هشدار است برای همه انسان ها که بدانند میان آنان و مرگ، فاصله زیادی نیست! و در یک لحظه کوتاه، ممکن است همه چیز پایان گیرد.

آیا با این حال، جای این است که، انسان به زرق و برق این جهان مغرور گردد؟ و آلوده انواع ظلم و گناه شود؟ و از عاقبت کار غافل بماند؟

- ۱۵ إِنَّمَا يُؤْمِنُ بِآيَاتِنَا الَّذِينَ إِذَا ذُكِّرُوا بِهَا خَرُّوا سُجَّدًا وَسَبَّحُوا بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَهُمْ لَا يَسْتَكْبِرُونَ
- ۱۶ تَتَجَافَى جُنُوبُهُمْ عَنِ الْمَضَاجِعِ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ خَوْفًا وَطَمَعًا وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنفِقُونَ
- ۱۷ فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَّا أُخْفِيَ لَهُمْ مِنْ قُرَّةِ أَعْيُنٍ جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ
- ۱۸ أَفَمَنْ كَانَ مُؤْمِنًا كَمَنْ كَانَ فَاسِقًا لَا يَسْتَوُونَ
- ۱۹ أَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَلَهُمْ جَنَّاتُ الْمَأْوَى نُزُلًا بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ
- ۲۰ وَ أَمَّا الَّذِينَ فَسَقُوا فَمَأْوَاهُمُ النَّارُ كُلَّمَا أَرَادُوا أَنْ يَخْرُجُوا مِنْهَا أُعِيدُوا فِيهَا وَقِيلَ لَهُمْ ذُوقُوا عَذَابَ النَّارِ الَّتِي كُنتُمْ بِهَا تَكْذِبُونَ

ترجمه:

- ۱۵ - تنها کسانی به آیات ما ایمان می آورند که هر وقت این آیات به آنان یاد آوری شود، به سجده می افتند و تسبیح و حمد پروردگارشان را به جای می آورند، و تکبر نمی کنند.
- ۱۶ - پهلوهایشان از بسترها در دل شب دور می شود (و به پا می خیزند و رو به درگاه خدا می آورند) و پروردگار خود را با بیم و امید می خوانند، و از آنچه به آنان روزی داده ایم انفاق می کنند!
- ۱۷ - هیچ کس نمی داند چه پادشاهای مهمی که مایه روشنی چشمهاست برای آنها

نهفته شده، این پاداش کارهایی است که انجام می دادند!

۱۸ - آیا کسی که با ایمان باشد همچون کسی است که فاسق است؟! نه، هرگز این دو برابر نیستند.

۱۹ - اما کسانی که ایمان آوردند و کارهای شایسته انجام دادند، باغهای بهشت جاویدان از آن آنها خواهد بود، این وسیله پذیرائی از آنهاست به پاداش آنچه انجام می دادند.

۲۰ - و اما کسانی که فاسق شدند، جایگاه همیشگی آنها آتش است؛ هر زمان بخواهند از آن خارج شوند، آنها را به آن باز می گردانند و به آنان گفته می شود: «بچشید عذاب آتشی را که انکار می کردید!».

تفسیر:

پاداشهای عظیمی که هیچ کس از آن آگاه نیست!

می دانیم روش قرآن این است که: بسیاری از حقایق را در مقایسه با یکدیگر بیان می کند، تا کاملاً مفهوم و دلنشین گردد.

در اینجا نیز بعد از شرحی که درباره مجرمان و کافران در آیات پیشین بیان شد، به صفات برجسته مؤمنان راستین می پردازد، و اصول عقیدتی و برنامه های عملی آنها را به طور فشرده، ضمن دو آیه با ذکر هشت صفت، بیان می دارد. (۱)

نخست می فرماید: «تنها کسانی به آیات ما ایمان می آورند که هر وقت این آیات به آنها یاد آوری شود، به سجده می افتند، و تسبیح و حمد پروردگارشان را به جا می آورند و تکبر نمی کنند» (إِنَّمَا يُؤْمِنُ بِآيَاتِنَا الَّذِينَ إِذَا ذُكِرُوا بِهَا خَرُّوا

۱ - باید توجه داشت: آیه نخست، نخستین آیه «سجده واجب» در قرآن مجید است، و چنانکه کسی تمام آن را تلاوت کند یا از دیگری بشنود واجب است سجده کند، البته وضو در آن واجب نیست، ولی احتیاط واجب آنست که پیشانی بر چیزی بگذارند که سجده بر آن صحیح است.

سُجِّدًا وَ سَبَّحُوا بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَ هُمْ لَا يَسْتَكْبِرُونَ).

تعبیر به «انما» که معمولاً برای حصر است، بیانگر این نکته است که: هر گاه کسی دم از ایمان می زند، و دارای ویژگی هائی که در این آیات آمده نیست در صف مؤمنان راستین نمی باشد، او فردی ضعیف الایمان است که نمی توان وی را به حساب آورد. در این آیه چهار قسمت از صفات آنها بیان شده:

۱ - به محض شنیدن آیات الهی به سجده می افتند، تعبیر به «خَرُّوا» به جای «سَجَدُوا» اشاره به نکته لطیفی است که این گروه مؤمنان بیدار دل، به هنگام شنیدن آیات قرآن، چنان شیفته و مجذوب سخنان پروردگار می شوند که بی اختیار به سجده می افتند، و دل و جان را در این راه از دست می دهند. (۱)

آری، نخستین ویژگی آنها همان عشق سوزان و علاقه آتشینشان به کلام محبوب و معبودشان است.

همین ویژگی در بعضی دیگر از آیات قرآن به عنوان یکی از برجسته ترین صفات انبیاء ذکر شده است، چنان که خداوند درباره گروهی از پیامبران بزرگ می گوید: إِذَا تُلِّيَ عَلَيْهِمْ آيَاتُ الرَّحْمَنِ خَرُّوا سُجَّدًا وَ بُكْيًا: «هنگامی که آیات خداوند رحمان بر آنان خوانده می شد، به خاک می افتادند و سجده می کردند و گریه شوق سر می دادند». (۲)

گر چه «آیات» در اینجا به طور مطلق ذکر شده، ولی پیدا است که منظور از آن، بیشتر آیاتی است که دعوت به توحید و مبارزه با شرک می کند.

۱ - «راغب» در «مفردات» می گوید: «خَرُّوا» در اصل از ماده «خریر» است که به معنی صدای آب و مانند آن می باشد که از بلندی به زیر می ریزد، و به کار بردن این تعبیر در مورد سجده کنندگان، اشاره به این است که: آنها در همان لحظه که برای سجده به زمین می افتند، صدایشان به تسبیح بلند است.

۲ - مریم، آیه ۵۸.

۲ و ۳ - نشانه دوم و سوم آنها «تسبیح» و «حمد» پروردگار است، از یکسو، خدا را از نقائص پاک و منزّه می‌شمرند، و از سوی دیگر، او را به خاطر صفات کمال و جمالش، حمد و ستایش می‌نمایند.

۴ - وصف دیگر آنها تواضع و فروتنی و ترک هرگونه استکبار است؛ چرا که کبر و غرور نخستین پله نردبان کفر و بی‌ایمانی است، و تواضع و فروتنی در مقابل حق و حقیقت، نخستین گام ایمان است!

آنها که در راه کبر و خودبینی، گام بر می‌دارند، نه در برابر خدا سجده می‌کنند، نه تسبیح و حمد او را به جا می‌آورند، و نه حق‌بندگان او را به رسمیت می‌شناسند، آنها بت بزرگی دارند و آن خودشان است!

آن‌گاه به اوصاف دیگر آنها اشاره کرده می‌گوید: «پهلوهایشان از بسترها در دل شب دور می‌شود» به پا می‌خیزند و رو به درگاه خدا می‌آورند و به راز و نیاز با او می‌پردازند (تَتَجَافَى جُنُوبُهُمْ عَنِ الْمَضَاجِعِ). (۱)

آری، آنها به هنگامی که چشم غافلان در خواب است، مقداری از شب را بیدار می‌شوند، و در آن هنگام که برنامه‌های عادی زندگی تعطیل است، و شواغل فکری به حداقل می‌رسد، و آرامش و خاموشی، همه جا را گرفته و خطر آلودگی عبادت به ریا کمتر وجود دارد، و خلاصه، بهترین شرائط حضور قلب فراهم است، با تمام وجودشان رو به درگاه معبود می‌آورند، و سر بر آستان معشوق می‌سایند، و آنچه در دل دارند، با او در میان می‌گذارند، با یاد او زنده اند و پیمانانه قلب خود را از مهر او لبریز و سرشار دارند.

۱ - «تَتَجَافَى» از ماده «جفا» در اصل به معنی برداشتن و دور ساختن است «جنوب» جمع «جنب» به معنی پهلو است و «مَضَاجِع» جمع «مَضَج» به معنی بستر است، و دور شدن پهلو از بستر، کنایه از برخاستن از خواب و پرداختن به عبادت پروردگار در دل شب است.

سپس می افزاید: «آنها پروردگار خود را با «بیم» و «امید» می خوانند (يَدْعُونَ رَبَّهُمْ خَوْفًا وَ طَمَعًا).

آری، دو وصف دیگر آنها «خوف» و «رجا» یا «بیم» و «امید» است. نه از غضب و عذاب او ایمن می شوند، و نه از رحمتش مأیوس می گردند، توازن این بیم و امید، که ضامن تکامل و پیشروی آنها در راه خدا است، همواره در وجودشان حکمفرما است. چرا که غلبه خوف بر امید، انسان را به یأس و سستی می کشاند. و غلبه رجاء و طمع، انسان را به غرور و غفلت وا می دارد، و این هر دو دشمن حرکت تکاملی انسان در سیر او به سوی خدا است.

آخرین و هشتمین ویژگی آنها این است که: «از آنچه به آنها روزی داده ایم انفاق می کنند» (وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ).

نه تنها از اموال خویش، به نیازمندان می بخشند که از علم و دانش، نیرو و قدرت، رأی صائب و تجربه و اندوخته های فکری خود، از نیازمندان مضایقه ندارند.

کانونی از خیر و برکتند، و چشمه جوشانی از آب زلال نیکبها که تشنه کامان را سیراب و محتاجان را به اندازه توانائی خویش بی نیاز می سازند.

آری، اوصاف آنها مجموعه ای است از: عقیده محکم، ایمان قوی، عشق سوزان به الله، عبادت و اطاعت، کوشش و حرکت، و کمک در تمام ابعاد به بندگان خدا.

و در آیه بعد به پاداش عظیم و مهم مؤمنان راستین که دارای نشانه های مذکور در دو آیه قبل هستند، پرداخته، با تعبیر جالبی که حکایت از اهمیت

فوق العاده پاداش آنان می کند می فرماید: «هیچ کس نمی داند چه پاداشهای مهمی که مایه روشنی چشمها می گردد برای آنها نهفته شده است!» (فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَّا أُخْفِيَ لَهُمْ مِنْ قُرَّةِ أَعْيُنٍ).

این پاداش فوق العاده عظیم «جزای اعمالی است که انجام می دادند» (جَزَاءٌ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ). تعبیر به «هیچ کس نمی داند» و نیز تعبیر به «قُرَّةِ أَعْيُنٍ» (آنچه مایه روشنی چشمها است) بیانگر عظمت بی حساب این مواهب و پاداشها است، مخصوصاً با توجه به این که: «نفس» به صورت نکره در سیاق نفی آمده، و به معنی عموم است، و همه نفوس را شامل می گردد، حتی فرشتگان مقرب خدا و اولیای پروردگار.

تعبیر به «قُرَّةِ أَعْيُنٍ» بدون اضافه به «نفس» اشاره به این است که: این نعمت های الهی که برای سرای آخرت، به عنوان پاداش مؤمنان راستین تعیین شده، چنان است که: مایه روشنایی چشم همگان می گردد.

«قُرَّةً» از ماده «قُرَّ» (بر وزن حرّ) به معنی سردی و خنکی است، از آنجا که معروف است اشک شوق، همواره سرد و خنک، و اشک غم و حسرت داغ و سوزان است، تعبیر به «قُرَّةِ أَعْيُنٍ» در لغت عرب، به معنی چیزی است که مایه خنک شدن چشم انسان، می گردد، یعنی اشک شوق را از دیدگانش جاری می سازد و این کنایه لطیفی است از نهایت خوشحالی.

ولی، در فارسی این تعبیر وجود ندارد. بلکه می گوئیم: «مایه روشنی چشم او شد»، ممکن است این تعبیر فارسی امروز از داستان «یوسف» و «یعقوب» از قرآن گرفته شده باشد که به گفته قرآن هنگامی که بشارت دهنده نزد «یعقوب» آمد و پیراهن «یوسف» را بر صورت او افکند، چشمان نابینای او ناگهان روشن

شد! (۱) و این تعبیر نیز کنایه از شدت سرور است.

در حدیثی می خوانیم که پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) می گوید: إِنَّ اللَّهَ يَقُولُ أُعِدَّتْ لِعِبَادِي الصَّالِحِينَ مَا لَا عَيْنٌ رَأَتْ، وَلَا أُذُنٌ سَمِعَتْ، وَلَا خَطَرَ عَلَى قَلْبِ بَشَرٍ! «خدا می فرماید: من برای بندگان صالحم نعمت هائی فراهم کرده ام که هیچ چشمی ندیده، و هیچ گوشی نشنیده، و بر فکر کسی نگذشته است»! (۲)

در اینجا سؤالی پیش می آید که: مفسر بزرگ مرحوم «طبرسی» در «مجمع البیان» آن را مطرح کرده، و آن این که: «چرا این پاداش عظیم مخفی نگاهداشته شده است؟» سپس سه جواب را برای این سؤال ذکر می کند:

۱ - امور مهم و بسیار پر ارزش چنان است که با الفاظ و سخن به آسانی حقیقت آن را نمی توان درک کرد، و با این حال گاهی اخفا و ابهام آن نشاط انگیزتر است و از نظر فصاحت بلیغ تر.

۲ - اصولاً، چیزی که مایه روشنی چشمها است آن قدر دامنه اش گسترده است که علم و دانش آدمی به تمام خصوصیات آن نمی رسد.

۳ - چون این پاداش برای نماز شب که مخفی است قرار داده شده است، متناسب این است که جزای عمل نیز، بزرگ و مخفی باشد (توجه داشته باشید که در آیه قبل جمله «تَتَجَانَفِي جُنُوبَهُمْ عَنِ الْمَضَاجِعِ» اشاره است به مسأله نماز شب).

در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم: مَا مِنْ حَسَنَةٍ إِلَّا وَ لَهَا ثَوَابٌ مُبَيَّنٌّ

۱ - یوسف، آیه ۹۶.

۲ - این حدیث را بسیاری از مفسران از جمله «طبرسی» در «مجمع البیان»، جلد ۸، صفحه ۳۳۱ و «آلوسی» در «روح المعانی» و «قرطبی» در تفسیرش نقل کرده اند. محدثان مشهور «بخاری» و «مسلم» نیز آن را در کتب خود آورده اند.

فِي الْقُرْآنِ، إِلَّا صَلَاةَ اللَّيْلِ، فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ اسْمُهُ لَمْ يُبَيِّنْ ثَوَابَهَا لِعِظَمِ خَطَرِهَا، قَالَ: فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَا أُخْفِيَ لَهُمْ مِنْ قُرَّةِ أَعْيُنٍ:

«هیچ عمل نیکی نیست، مگر این که: ثواب روشنی در قرآن برای آن بیان شده، مگر نماز شب که خداوند بزرگ، ثواب آن را به خاطر اهمیت آن روشن نساخته، لذا فرموده است: هیچ کس نمی داند چه ثواب هائی که مایه روشنائی چشمان است برای آنها نهفته شده است.» (۱)

ولی از همه اینها گذشته، به طوری که قبلاً نیز اشاره کرده ایم، عالم قیامت عالمی است فوق العاده گسترده تر از این جهان، و حتی گسترده تر از زندگی دنیا، در برابر زندگی جنین در شکم مادر، و اصولاً برای ما محبوسان در چهار دیوار دنیا ابعادش قابل درک نیست، و برای کسی قابل تصور نمی باشد.

ما تنها سخنی از آن، می شنویم و شبیحی از دور می بینیم، اما تا درک و دید آن جهانی پیدا نکنیم، درک اهمیت آن برای ما ممکن نیست، همان گونه که برای طفل در شکم مادر - به فرض که عقل و هوش کامل می داشت - درک نعمت های این دنیا غیر ممکن است.

همین تعبیر، در مورد شهیدان راه خدا آمده است که: وقتی شهید روی زمین قرار می گیرد، زمین می گوید: آفرین بر روح پاکیزه ای که از بدن پاکیزه ای پرواز می کند، بشارت باد بر تو: «إِنَّ لَكَ مَا لَا عَيْنٌ رَأَتْ، وَلَا أُذُنٌ سَمِعَتْ، وَلَا خَطَرَ عَلَى قَلْبِ بَشَرٍ!» (۲)

آیه بعد، مقایسه ای را که در آیات گذشته بود، به طور صریح تر روشن

۱ - «مجمع البیان»، جلد ۸، صفحه ۳۳۱، ذیل آیات مورد بحث.

۲ - «مجمع البیان»، ذیل آیه ۱۷۱ «آل عمران»، و تفسیر «نمونه»، جلد ۳، صفحه ۱۷۲.

می سازد می گوید: «آیا کسی که مؤمن است همانند کسی است که فاسق است؟! نه هرگز این دو برابر نیستند» (أَفَمَنْ كَانَ مُؤْمِنًا كَمَنْ كَانَ فَاسِقًا لَّيَسْتَوُونَ).

این جمله، به صورت استفهام انکاری مطرح شده، استفهامی که پاسخ آن از عقل و فطرت هر انسانی می جوشد که این دو هرگز برابر نیستند، در عین حال برای تأکید، با ذکر جمله «لَّيَسْتَوُونَ» این نابرابری را مشخص تر می کند.

در این آیه، «فاسق» در مقابل «مؤمن» قرار گرفته، و این دلیل بر آن است که «فسق»، مفهوم گسترده ای دارد که هم «کفر» را شامل می شود، و هم گناهان دیگر را، چرا که این کلمه در اصل، از جمله «فَسَقَتِ الثَّمَرَةُ» (یعنی میوه از پوستش خارج شد و یا در موردی که هسته خرما از گوشت آن جدا می شود و به بیرون می افتد) گرفته شده، سپس، به خارج شدن از اطاعت فرمان خدا و عقل، اطلاق گردیده است، و می دانیم: هر کس کفر می ورزد، و یا مرتکب گناهی می شود، از فرمان پروردگار و خرد، خارج شده است.

این نکته نیز قابل توجه است: میوه مادامی که در پوست خود قرار دارد، سالم است، همین که از پوست خارج شد، فاسد می شود، و بنابراین فاسق شدنش، همان و فاسد شدنش همان!

جمعی از مفسران بزرگ، در ذیل این آیه، نقل کرده اند: روزی «ولید بن عقبه» (۱) به «علی» (علیه السلام) عرض کرد: أَنَا أَبْسَطُ مِنْكَ لِسَانًا وَ أَحَدٌ مِنْكَ سِنَانًا: «من از تو زبانی گسترده تر و فصیح تر و نیزه ای تیزتر دارم!» (اشاره به این که به پندار خودش هم در سخنوری و هم در جنگ جوئی پیشتازتر است).

علی (علیه السلام) در پاسخ او فرمود: لَيْسَ كَمَا تَقُولُ يَا فَاسِقُ! «این چنین نیست که تو می گوئی ای فاسق!» (اشاره به این که تو همان کسی هستی که در داستان جمع

۱ - «عُقْبَةُ» (بر وزن عقده).

آوری زکات از طایفه «بنی المصطلق» آنها را متهم به قیام بر ضد اسلام کردی و خداوند در آیه ۶ سوره «حجرات»: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنِ جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بَنِيًّا فَتَبَيَّنُوا...» تو را تکذیب کرد و فاسق خواند». (۱)

بعضی در اینجا افزوده اند: آیه «أَفَمَنْ كَانَ مُؤْمِنًا كَمَنْ كَانَ فَاسِقًا» بعد از این گفتگو نازل شده، اما با توجه به این که: سوره مورد بحث (سوره سجده) در «مکه» نازل گردیده، و داستان «ولید» و «بنی المصطلق» در «مدینه» اتفاق افتاد، به نظر می رسد این از قبیل تطبیق آیه بر یک مصداق روشن باشد.

ولی بنا بر قول بعضی از مفسران، که آیه فوق و دو آیه بعد از آن را «مدنی» می دانند، مشکلی از این نظر باقی نمی ماند و مانعی ندارد که این سه آیه بعد از گفتگوی فوق نازل شده باشد. به هر حال، نه در ایمان عمیق و ریشه دار امیرمؤمنان علی بن ابیطالب (علیه السلام) بحثی است و نه در فسق «ولید» که به هر دو در آیات قرآن اشاره شده است.

آیه بعد، این عدم مساوات را به صورت گسترده تری بیان می کند، می فرماید: «اما آنها که ایمان آوردند و عمل صالح انجام دادند باغهای بهشت جاویدان از آن آنها خواهد بود» (أَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَلَهُمْ جَنَّاتُ الْمَأْوَى). (۲)

پس از آن، می افزاید: «این جنات مأوی، وسیله پذیرائی خداوند از آنها

۱ - این روایت را مرحوم «طبرسی» در «مجمع البیان» و «قرطبی» در تفسیرش و «فاضل برسوئی» در «روح البیان» آورده اند.

قابل توجه این که: در کتاب «اسد الغابه فی معرفه الصحابه» می خوانیم: در میان آگاهان از تفسیر قرآن، اختلافی نیست که آیه «إِنِ جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بَنِيًّا» در مورد «ولید بن عقبه» در داستان طایفه «بنی المصطلق» نازل شده است.

۲ - «مأوی» از ماده «أوی» (بر وزن قوی) به معنی انضمام چیزی به چیز دیگر است، سپس، به مکان و مسکن و جایگاه گفته شده است.

است در مقابل اعمالی که انجام می دادند» (نُزُلًا بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ).
 تعبیر به «نُزُل» که معمولاً به چیزی گفته می شود که برای پذیرائی میهمان آماده می کنند، اشاره لطیفی است به این جهت که از مؤمنان در بهشت دائماً همچون میهمان پذیرائی می شود، در حالی که دوزخیان - چنان که در آیه بعد خواهد آمد - همچون زندانیانی هستند که هر وقت هوس بیرون آمدن کنند، باز گردانده می شوند!

و اگر می بینیم در آیه ۱۰۲ سوره «کهف» چنین آمده: إِنَّا أَعْتَدْنَا جَهَنَّمَ لِلْكَافِرِينَ نُزُلًا: «ما جهنم را برای پذیرائی کافران آماده ساختیم» در حقیقت از قبیل «فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ» است، کنایه از این که: به جای پذیرائی، آنها را مجازات و به جای بشارت آنها را تهدید می کند.

بعضی معتقدند «نُزُل» نخستین چیزی است که با آن از میهمان تازه وارد، پذیرائی می شود (همان چای و شربت در زمان ما) بنابراین، اشاره لطیفی است به این که: «جنات مأوی» با تمام نعمت ها و برکاتش، نخستین وسیله پذیرائی از این میهمانان الهی است، و به دنبال آن، مواهب و برکات دیگری است که هیچ کس جز خدا نمی داند!

تعبیر به «لَهُمْ جَنَّات»، می تواند اشاره به این نکته نیز باشد که: خداوند باغهای بهشت را عاریتی به آنها نمی دهد، بلکه برای همیشه به آنها تملیک می کند، به گونه ای که هرگز احتمال زوال این نعمت ها آرامش فکر آنها را بر هم نمی زند.

و در آیه بعد، به نقطه مقابل آنها پرداخته می گوید: «اما کسانی که فاسق شدند و از اطاعت پروردگارشان، بیرون رفتند، جایگاه همیشگی آنها آتش دوزخ

است» (وَأَمَّا الَّذِينَ فَسَقُوا فَمَأْوَاهُمُ النَّارُ).

آنها برای همیشه، در این جایگاه وحشتناک زندانی و محبوسند به گونه ای که: «هر زمان بخواهند از آن خارج شوند آنها را باز می گردانند» (كُلَّمَا أَرَادُوا أَنْ يَخْرُجُوا مِنْهَا أُعِيدُوا فِيهَا). و «به آنها گفته می شود: بچشید عذاب آتشی را که پیوسته انکار می کردید» (وَقِيلَ لَهُمْ ذُوقُوا عَذَابَ النَّارِ الَّتِي كُنتُمْ بِهَا تَكذِبُونَ).

بار دیگر، در اینجا می بینیم که عذاب الهی در برابر «کفر و تکذیب» قرار گرفته و ثواب و پاداش او در برابر «عمل».

اشاره به این که: «ایمان» به تنهایی کافی نیست، بلکه باید انگیزه بر عمل باشد ولی «کفر» به تنهایی برای عذاب کافی است هر چند عملی همراه آن نباشد.

نکته:

شب زنده داران!

در توضیح جمله «تَتَجَافَى جُنُوبُهُمْ عَنِ الْمَضَاجِعِ» (شبانگاه پهلوهای آنها از بستر دور می شود) دو تفسیر در روایات اسلامی وارد شده:

تفسیری به نماز «عشاء» و اشاره به این که: مؤمنان راستین بعد از نماز مغرب، و قبل از نماز عشاء، به بستر نمی روند مبدا خواب آنها را بگیرد، و نماز عشایشان از دست برود. (زیرا در آن زمان معمول بوده که در آغاز شب به استراحت می پرداختند و نماز مغرب و عشاء را - طبق دستور استحباب جدائی میان نمازهای پنجگانه - از هم جدا می کردند و هر کدام را در وقت فضیلت خود به جا می آورند) هر گاه بعد از نماز مغرب و قبل از وقت عشا می خوابیدند ممکن بود برای نماز عشا بیدار نشوند.

این تفسیر را «ابن عباس» طبق نقل «در المنتور» از «پیامبر اسلام» (صلی الله علیه وآله) نقل کرده، و در «امالی» شیخ نیز از «امام صادق» (علیه السلام) نقل شده است. (۱)
اما در بیشتر روایات و کلمات مفسران، به برخاستن از بستر، برای اداء نماز شب تفسیر شده است.

در روایتی از امام باقر (علیه السلام) می خوانیم که به یکی از یارانش فرمود: أ لَا أَخْبِرُكَ بِالْإِسْلَامِ أَصْلِهِ وَ فَرْعِهِ وَ ذِرْوَةَ سَنَامِهِ: «آیا ریشه و شاخه و بلندترین قله اسلام را به تو معرفی کنم؟».

راوی عرض کرد: بفرمائید، فدایت شوم!

فرمود: أَمَّا أَصْلُهُ: فَالصَّلَاةُ، وَ فَرْعُهُ الزَّكَاةُ، وَ ذِرْوَةُ سَنَامِهِ الْجِهَادُ! «ریشه اش نماز است و شاخه اش زکات، و قله مرتفعش جهاد».

سپس افزود: اگر بخواهی تمام ابواب خیر را به تو معرفی کنم.

راوی می گوید: بفرمائید فدایت شوم!

امام فرمود: الصَّوْمُ جَنَّةٌ مِنَ النَّارِ، وَ الصَّدَقَةُ تَذْهَبُ بِالْخَطِيئَةِ، وَ قِيَامُ الرَّجُلِ فِي جَوْفِ اللَّيْلِ بِذِكْرِ اللَّهِ، ثُمَّ قَرَأَ: «تَتَجَافَى جُنُوبُهُمْ عَنِ الْمَضَاجِعِ»:

«روزه سپری است در مقابل آتش، و صدقه محو کننده گناه است، و برخاستن انسان در دل شب، او را به یاد خدا می اندازد، سپس آیه «تَتَجَافَى جُنُوبُهُمْ عَنِ الْمَضَاجِعِ» را تلاوت فرمود». (۲)

در تفسیر «مجمع البیان» از «معاذ بن جبل» چنین نقل شده: در غزوه «تبوک» در خدمت رسول خدا (صلی الله علیه وآله) بودم، گرما همه را سخت ناراحت کرده بود، هر کس به گوشه ای پناه می برد، ناگهان دیدم: پیامبر (صلی الله علیه وآله) از همه، به من نزدیکتر

۱ - «در المنتور» و «امالی شیخ» طبق تفسیر «المیزان»، جلد ۱۶، صفحه ۲۸۳.

۲ - «اصول کافی»، جلد ۲، باب دعائم الاسلام، حدیث ۱۵، صفحه ۲۰، و مدرک قبل.

است، خدمتش رفتم، عرض کردم: ای رسول خدا (صلی الله علیه وآله)! عملی به من بیاموز که مرا وارد بهشت کند، و از آتش دوزخ دور سازد.

فرمود: سؤال بزرگی کردی، اما پاسخ آن برای کسی که خدا بر او آسان کرده است، مشکل نیست، سپس افزود: تَعْبُدِ اللَّهَ وَ لَا تُشْرِكْ بِهِ شَيْئاً وَ تُقِيمِ الصَّلَاةَ الْمَكْتُوبَةَ وَ تُؤَدِّي الزَّكَاةَ الْمَفْرُوضَةَ وَ تَصُومُ شَهْرَ رَمَضَانَ: «خدا را پرستش کن، و چیزی را شریک او قرار نده نمازهای واجب را انجام ده و زکات واجب - حق مستمندان - را اداء کن و ماه رمضان را روزه بگیر».

بعد فرمود: و اگر بخواهی از ابواب خیرات به تو خبر می دهم عرض کردم ای پیامبر بفرماید فرمود: الصَّوْمُ جَنَّةٌ مِنَ النَّارِ وَ الصَّدَقَةُ تُكْفِرُ الْخَطِيئَةَ وَ قِيَامُ الرَّجُلِ فِي جَوْفِ اللَّيْلِ يَبْتَغِي وَجْهَ اللَّهِ ثُمَّ قَرَأَ هَذِهِ الْآيَةَ: تَتَجَافَى جُنُوبُهُمْ عَنِ الْمَضَاجِعِ: «روزه سپری است در برابر آتش، و انفاق در راه خدا کفاره گناهان است، و قیام انسان در دل شب برای خشنودی خدا سپس آیه «تَتَجَافَى جُنُوبُهُمْ» را قرائت فرمود» (۱)

گر چه هیچ مانعی ندارد که آیه مفهوم وسیعی داشته باشد، هم بیدار ماندن در آغاز شب را برای نماز عشاء شامل شود، و هم برخاستن در سحرگاه را برای نماز شب، ولی دقت در مفهوم «تَتَجَافَى» معنی دوم را بیشتر در ذهن منعکس می کند، زیرا ظاهر جمله این است که: قبلاً پهلوها در بستر آرام گرفته سپس از آن دور می شود و این مناسب قیام در آخر شب برای انجام نماز است، بنابراین دسته اول از روایات از قبیل توسعه در مفهوم و الغاء خصوصیت است.

گر چه درباره اهمیت این نماز پر برکت، همان چند روایت فوق کافی به نظر می رسد، ولی این نکته قابل ذکر است که در روایات اسلامی آن قدر اهمیت

۱ - «مجمع البیان»، جلد ۸، صفحه ۳۳۱، ذیل آیات مورد بحث، و تفسیر «نور الثقلین»، جلد ۴، صفحه ۲۲۹.

به این عبادت داده شده که، درباره کمتر عبادتی چنین سخن گفته شده است. دوستان حق، و رهروان راه فضیلت به این عبادت بی ریا که قلب را روشنائی، و دل را نور و صفا می بخشد، همواره اهمیت بسیار می دادند. ممکن است بعضی همیشه توفیق بهره گیری از این عبادت پر برکت را نداشته باشند، ولی چه مانعی دارد که در بعضی از شبها که این توفیق حاصل است بهره گیرند، و در آن هنگام که خاموشی همه جا را فرا گرفته، و اشتغالات روزانه همه تعطیل است، کودکان در خواب، و محیط آماده حضور قلب و راز و نیاز با خدا است، بر خیزند و به در خانه خدا روند و دل را به نور عشق دوست روشن سازند. (۱)

* * *

۱ - درباره اهمیت نماز شب و طریقه آن بحث دیگری در جلد ۱۲، صفحه ۲۲۷ به بعد، ذیل آیه ۷۹ سوره «اسراء» داشته ایم.

۲۱ وَ لَنْذِيْقَنَّهُمْ مِنَ الْعَذَابِ الْأَذْيِ دُونَ الْعَذَابِ الْأَكْبَرِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ
 ۲۲ وَ مَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ ذُكِّرَ بِآيَاتِ رَبِّهِ ثُمَّ أَعْرَضَ عَنْهَا إِنَّا مِنَ الْمُجْرِمِينَ
 مُنتَقِمُونَ

ترجمه:

۲۱ - به آنان از عذاب نزدیک (عذاب این دنیا) پیش از عذاب بزرگ (آخرت) می چشانیم، شاید باز گردند!
 ۲۲ - چه کسی ستمکارتر است از آن کس که آیات پروردگارش به او یادآوری داده شده و او از آن اعراض کرده است؟! مسلماً ما از مجرمان انتقام خواهیم گرفت!

تفسیر:

مجازاتهای تربیتی

به دنبال بحثی که پیرامون گنهکاران و مجازات دردناک آنها در آیات قبل گذشت، در آیات مورد بحث، به یکی از الطاف خفیّ الهی در مورد آنان که همان مجازاتهای خفیف دنیوی و بیدار کننده است، اشاره می کند، تا معلوم شود خدا هرگز نمی خواهد بنده ای گرفتار عذاب جاویدان شود، به همین دلیل، از تمام وسائل بیدار کننده برای نجات آنها استفاده می کند: پیامبران الهی می فرستد، کتب آسمانی نازل می کند، نعمت می دهد، به مصیبت گرفتار می سازد، و اگر هیچ یک از اینها سودی نداشت، چنین کسانی جز آتش دوزخ سرنوشتی نخواهند داشت.

می فرماید: «ما آنها را از عذاب نزدیک این دنیا قبل از عذاب بزرگ آخرت

می چشانیم، شاید بیدار شوند و باز گردند» (وَلَنذِيقَنَّهُمْ مِنَ الْعَذَابِ الْأَذْنَىٰ دُونَ الْعَذَابِ الْأَكْبَرِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ).

مسلماً «عذاب ادنی» معنی گسترده ای دارد که غالب احتمالاتی را که مفسران به طور جدا گانه در تفسیر آن نوشته اند، در بر می گیرد.

از جمله این که: منظور مصائب و درد و رنجها است.

یا قحطی و خشکسالی شدید هفت ساله ای که مشرکان در «مکه» به آن گرفتار شدند، تا آنجا که مجبور گشتند از لاشه مردارها تغذیه کنند!

یا ضربه شدیدی است که بر پیکر آنها در جنگ «بدر» وارد شد.

و مانند اینها.

اما این که: بعضی احتمال داده اند منظور: «عذاب قبر» یا «مجازات در رجعت» است، صحیح به نظر نمی رسد، زیرا با جمله «لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ» (شاید از اعمال خود باز گردند) سازگار نیست.

البته، باید به این نکته توجه داشت که: در این دنیا نیز عذاب هائی وجود دارد که به هنگام نزول آن، درهای توبه بسته می شود و آن «عذاب استیصال» است یعنی مجازات هائی که برای نابودی اقوام سرکش به هنگامی که هیچ وسیله بیداری در آنها مؤثر نگردد، نازل می شود، و طبعاً این گونه عذاب نیز از موضوع بحث آیه خارج است.

و اما «عذاب اکبر» به معنی عذاب روز قیامت است که از هر مجازاتی بزرگتر و دردناکتر است.

در این که: چرا «ادنی» (نزدیکتر) در برابر «اکبر» (بزرگتر) قرار گرفته؟ در حالی که یا باید «ادنی» در مقابل «ابعد» (دورتر) و یا «اصغر» در مقابل «اکبر» قرار گیرد، نکته ای دارد که، بعضی

از مفسران به آن اشاره کرده اند و آن این که:

عذاب دنیا دارای دو وصف است «کوچک بودن» و «نزدیک بودن» و به هنگام تهدید مناسب نیست که روی کوچک بودن آن تکیه شود، بلکه باید روی نزدیک بودنش تکیه کرد. و عذاب آخرت، نیز دارای دو وصف است: «دور بودن» و «بزرگ بودن» و در مورد آن نیز مناسب این است که روی «بزرگ بودنش» تکیه شود نه «دور بودنش» (دقت کنید).
تعبیر به «لَعْلٌ» در جمله «لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ» - چنان که قبلاً نیز گفته ایم - به خاطر این است که: چشیدن عذابهای هشدار دهنده، علت تامه برای بیداری نیست، بلکه جزء علت است، و نیاز به زمینه آماده دارد، و بدون این شرط به نتیجه نمی رسد، و کلمه «لَعْلٌ» اشاره به این حقیقت است.

ضمناً، از این آیه یکی از فلسفه های مهم مصائب و بلاها و رنجها که از سؤال انگیزترین مسائل در بحث توحید، خداشناسی و عدل پروردگار است روشن می گردد.
نه تنها در اینجا که در آیات دیگر قرآن نیز، به این حقیقت اشاره شده است، از جمله در آیه ۹۴ سوره «اعراف» می خوانیم: «وَمَا أَرْسَلْنَا فِي قَرْيَةٍ مِّن نَّبِيٍّ إِلَّا أَخَذْنَا أَهْلَهَا بِالْبَأْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ لَعَلَّهُمْ يَضُرَّعُونَ: «ما در هیچ شهر و دیاری پیامبری نفرستادیم مگر این که مردم آنجا را گرفتار مشکلات و زیانها ساختیم تا بیدار شوند و به درگاه خدا روی آورند».

و از آنجا که هر گاه هیچ یک از وسائل بیدار کننده، حتی مجازات الهی سود ندهد، راهی جز انتقام پروردگار از این گروه، که ظالمترین افرادند وجود ندارد، در آیه بعد چنین می فرماید:

«چه کسی ستمکارتر است از آن کس که آیات پروردگارش، به او تذکر داده شده و او از آن اعراض کرده و روی برگردانده است» (وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ ذُكِّرَ بِآيَاتِ رَبِّهِ ثُمَّ أَعْرَضَ عَنْهَا). «مسلماً ما از این مجرمان بی ایمان انتقام خواهیم گرفت» (إِنَّا مِنَ الْمُجْرِمِينَ مُتَتَّبِعُونَ). اینها در حقیقت کسانی هستند که، نه مواهب و نعمت های الهی در آنها مؤثر افتاده، و نه عذاب و بلاى هشدار دهنده او، بنابراین ظالم تر از اینها کسی نیست، و اگر از آنها انتقام گرفته نشود، از چه کسی انتقام گرفته شود؟! روشن است: با توجه به آیات گذشته، منظور از «مجرمان» در اینجا منکران مبدأ یا معاد و گنهکاران بی ایمان است.

در آیات قرآن بارها گروهی به عنوان «أظلم» (ظالمترین افراد) معرفی شده اند، هر چند تعبیرهای آن مختلف است، اما در واقع همه به ریشه کفر و شرک و بی ایمانی باز می گردد، بنابراین مفهوم «ظالم ترین» که به اصطلاح صفت عالی است، خدشه دار نمی شود. تعبیر به «تُمَّ» در آیه فوق که معمولاً برای بیان فاصله می باشد، ممکن است اشاره به این باشد که: به این گونه افراد، مجال کافی برای مطالعه داده می شود، هرگز مخالفت های ابتدائی آنها سبب انتقام الهی نمی گردد، اما بعد از پایان گرفتن فرصت لازم، مستحق انتقام خداوند خواهند شد.

ضمناً باید توجه داشت: تعبیر به «انتقام» از نظر لغت عرب به معنی «مجازات کردن» است، هر چند مفهوم «تَشْفَى قَلْبَ» (فروشناندن سوز درون) در مفهوم این کلمه در استعمالات روزمره افتاده است ولی در معنی اصلی لغوی آن وجود ندارد.

لذا این تعبیر، در مورد خداوند بزرگ در قرآن مجید کراراً به کار رفته، در حالی که او برتر و بالاتر از این مفاهیم است او فقط از روی حکمت کار می کند.

۲۳ وَ لَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ فَلَا تَكُنْ فِي مِرْيَةٍ مِنْ لِقَائِهِ وَ جَعَلْنَاهُ

هُدًى لِبَنِي إِسْرَائِيلَ

۲۴ وَ جَعَلْنَا مِنْهُمْ أُمَّةً يَهْتَدُونَ بِأَمْرِنَا لَمَّا صَبَرُوا وَ كَانُوا بِآيَاتِنَا

يُوقِنُونَ

۲۵ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ يَفْصِلُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِيمَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ

ترجمه:

۲۳ - و ما به موسی کتاب آسمانی دادیم؛ و شک نداشته باش که او آیات الهی را دریافت داشت؛ و ما آن را وسیله هدایت بنی اسرائیل قرار دادیم.

۲۴ - و از آنان امامان (و پیشوایانی) قرار دادیم که به فرمان ما (مردم را) هدایت می کردند؛ چون شکیبائی نمودند، و به آیات ما یقین داشتند.

۲۵ - البته پروردگار تو میان آنان روز قیامت در آنچه اختلاف داشتند داوری می کند (و هر کس را به سزای اعمالش می رساند)!

تفسیر:

صبر و شکیبائی و ایمان، سرمایه امامت

آیات مورد بحث، اشاره کوتاه و زود گذری به داستان «موسی» (علیه السلام) و «بنی اسرائیل» است تا پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) و مؤمنان نخستین را تسلی و دلداری دهد، و در برابر تکذیب و انکار و کارشکنیهای مشرکان که در آیات گذشته به آن اشاره شد، دعوت به صبر و شکیبائی و پایداری کند، و هم بشارتی باشد برای مؤمنان

که سرانجام بر این گروه کافر لجوج پیروز می شوند، همان گونه که «بنی اسرائیل» بر دشمنان خود پیروز شدند، و پیشوایان روی زمین گشتند.

و از آنجا که «موسی» (علیه السلام)، پیامبر بزرگی است که هم یهودیان به او ایمان دارند، و هم مسیحیان، از این نظر می تواند انگیزه ای بر حرکت اهل کتاب به سوی قرآن و اسلام گردد.

نخست می گوید: «ما به موسی، کتاب آسمانی دادیم» (وَ لَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ). «بنابراین شک و تردید به خود راه مده که موسی، آیات الهی را دریافت داشت» (فَلَا تَكُنْ فِي مِرْيَةٍ مِنْ لِقَائِهِ).

«و ما کتاب آسمانی موسی، تورات را وسیله هدایت بنی اسرائیل قرار دادیم» (وَ جَعَلْنَاهُ هُدًى لِبَنِي إِسْرَائِيلَ).

در این که: ضمیر در «مِنْ لِقَائِهِ» به چه چیز باز می گردد؟ در میان مفسران گفتگو بسیار است، و هفت احتمال یا بیشتر، درباره آن داده شده است.

اما آنچه از میان آنها نزدیکتر به نظر می رسد این است که: به «کتاب» (کتاب آسمانی موسی یعنی تورات) باز گردد، و جنبه مفعولی داشته باشد و فاعل آن موسی (علیه السلام) باشد.

بنابراین، معنی مجموع جمله چنین است: «تو شک نداشته باش! که موسی به لقای کتاب آسمانی رسید، و آن را که از درگاه پروردگار به او القا شده بود دریافت داشت».

شاهد گویای این تفسیر این است که: در آیه فوق، سه جمله وارد شده است، جمله اول و آخر، مسلماً درباره تورات سخن می گوید، بنابراین مناسب این است که جمله وسط نیز همین معنی را تعقیب کند، نه این که: سخن از قیامت

یا قرآن مجید بگوید، که در این صورت جمله معترضه خواهد بود، و می دانیم جمله معترضه خلاف ظاهر است، و تا نیازی به آن نباشد نباید به سراغ آن رفت.

تنها سؤالی که در این تفسیر باقی می ماند، مسأله به کار رفتن کلمه «لقاء» در مورد کتاب آسمانی است، چه این که در قرآن غالباً این کلمه با اضافه به «الله» یا «رب» یا «آخرت» و مانند آن به کار رفته، و اشاره به قیامت است.

به همین دلیل، بعضی این احتمال را در اینجا ترجیح داده اند که: بگوئیم آیه فوق، نخست از نزول «تورات» بر موسی (علیه السلام) سخن می گوید، و بعد به پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) دستور می دهد که در «لقاء الله و مسأله معاد» تردید نکند، و باز مجدداً به مسأله «تورات» باز می گردد.

ولی، باید تصدیق کرد که: در این صورت تناسب میان جمله های این آیه به کلی به هم می خورد و انسجام آن را متلاشی می سازد.

اما باید توجه داشت که تعبیر «لقاء» گر چه در قرآن در مورد دریافت کتب آسمانی به کار نرفته، اما «القاء» و «تلقى» کراراً در این معنی استعمال شده است، چنان که در آیه ۲۵ سوره «قمر» می خوانیم: أَلْقَى الدُّكْرُ عَلَيْهِ مِنْ بَيْنِنَا: «آیا از میان همه ما قرآن بر محمد القاء شده است؟!»

و در داستان «سلیمان» و «ملکه سبا» می خوانیم: هنگامی که نامه سلیمان به او رسید گفت: إِنِّي أَلْقَى إِلَيَّ كِتَابٌ كَرِيمٌ: «نامه پر ارزشی به من القاء شده». (۱)

و در همین سوره، آیه ۶ در مورد قرآن مجید، چنین می خوانیم: وَإِنَّكَ لَتَلْقَى الْقُرْآنَ مِنْ لَدُنِّ حَكِيمٍ عَلِيمٍ: «تو قرآن را از سوی خداوند حکیم و علیم تلقی می کنی». بنابراین، فعل «القاء» و «تلقى» به طور مکرر در این مورد، به کار رفته است.

حتی خود فعل «لقاء» در مورد نامه اعمال انسان در قرآن مجید استعمال شده، در آیه ۱۳ سوره «اسراء» می خوانیم: «و نُخْرِجُ لَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ كِتَابًا يَلْقَاهُ مَنْشُورًا: «روز قیامت کتابی برای او (انسان) بیرون می آوریم که آن را گسترده می بیند!»

از مجموع آنچه گفتیم، ترجیح این تفسیر بر سایر احتمالاتی که در آیه فوق داده شده، روشن می شود. (۱)

ولی به هر حال، توجه به این نکته لازم است که: پیامبر (صلی الله علیه وآله) هیچ گونه شک و تردیدی در این گونه مسائل نداشت، بلکه این گونه تعبیرات، معمولاً برای تأکید مطلب و نیز سرمشقی برای دیگران است.

* * *

در آیه بعد، به افتخاراتی که نصیب «بنی اسرائیل» در سایه استقامت و ایمان شد، اشاره می کند، تا درسی برای دیگران باشد، می فرماید: «و از آنها امامان و پیشوایانی قرار دادیم، که به فرمان ما امر هدایت خلق خدا را بر عهده گرفتند

۱ - جمعی از مفسران، مرجع ضمیر در «لِقَائِهِ» را موسی (علیه السلام) دانسته اند، بنابراین معنی چنین می شود: تردید نداشته باش ای محمد! که با موسی ملاقات خواهی کرد، و آن را اشاره به ملاقات با او در شب «معراج» و یا در روز قیامت دانسته اند، این معنی متناسب با مفهوم جمله به نظر نمی رسد.

بعضی دیگر گفته اند: مرجع ضمیر «الکتاب» می باشد و منظور از آن «قرآن» است، یعنی تو ای پیغمبر در این که این قرآن وحی الهی است، تردید به خود راه نده، این معنی هر چند با آیات آغاز این سوره متناسب است، ولی با جمله های دیگری که در خود این آیه می باشد، چندان تناسب ندارد، به علاوه «کتاب» در آیه مورد بحث به معنی «تورات» است و بازگشت ضمیر به قرآن هماهنگی با آن ندارد، و توجیه این معنی به این که منظور: مطلق کتاب آسمانی است از خلاف ظاهر بودن آن نمی کاهد.

بعضی دیگر از مفسران گفته اند:

ضمیر در «لِقَائِهِ» به خداوند باز می گردد و این جمله اشاره به این است که: در امر معاد هیچگونه تردید مکن، این معنی نیز هر چند با آیات گذشته بی تناسب نیست اما با مضمون خود آیه مورد بحث تقریباً هیچگونه تناسبی ندارد.

و از اینجا روشن می شود این که: در بعضی از تفاسیر آیه را اشاره به التقاء دو خط برنامه موسی و پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) دانسته اند، نیز یک مطلب ذوقی است که با مفهوم واقعی الفاظ آیه سازگار نمی باشد، بنابراین روشن ترین تفسیر، همان است که در بالا آوردیم.

زیرا آنها شکیبائی کردند و به آیات ما یقین داشتند» (وَ جَعَلْنَا مِنْهُمْ أُمَّةً يَهْتَدُونَ بِأَمْرِنَا لَمَّا صَبَرُوا وَ كَانُوا بآيَاتِنَا يُوقِنُونَ).

در اینجا رمز پیروزی و شرط پیشوائی و امامت را دو چیز شمرده: یکی «ایمان و یقین» به آیات الهی، و دیگر «صبر و استقامت» و شکیبائی.

این امر، مخصوص بنی اسرائیل نیست، درسی است برای همه امتها و برای مسلمانان دیروز و امروز و فردا که پایه های یقین خود را محکم کنند و از مشکلاتی که در طریق به ثمر رساندن خط توحید است نهراسند، صبر و مقاومت را پیشه خود کنند تا ائمه خلق، و رهبر امتها در تاریخ عالم شوند.

تعبیر به «یَهْتَدُونَ» (هدایت می کنند) به صورت فعل مضارع، و همچنین جمله «يُوقِنُونَ» (یقین دارند) آن هم به صورت فعل مضارع، دلیل بر استمرار این دو وصف در طول زندگی آنها است؛ چرا که مسأله رهبری لحظه ای از مشکلات خالی نیست، و در هر گام، شخص رهبر و پیشوای مردم، با مشکل جدیدی روبرو می شود که باید با نیروی یقین و استقامت مداوم، به مبارزه با آن برخیزد، و خط هدایت به امر الهی را تداوم بخشد.

قابل توجه این که: مسأله هدایت را مقید به «امر الهی» می کند، و می فرماید: «يَهْتَدُونَ بِأَمْرِنَا» و مهم در امر هدایت همین است که از فرمان الهی سرچشمه گیرد، نه از امر مردم و خواهش و تمنای دل، یا تقلید از این و آن.

امام صادق (علیه السلام) در حدیث پرمحتوایش، با استفاده از مضامین قرآن مجید، «ائمه و پیشوایان را بر دو گونه تقسیم می کند: امامانی که به امر خدا نه به امر مردم هدایت را بر عهده می گیرند، امر خدا را بر امر خودشان مقدم می شمرند، و حکم او را برتر از حکم خود قرار می دهند.

و امامانی که دعوت به سوی آتش می کنند، فرمان خود را بر فرمان حق مقدم

می دارند، و حکم خود را قبل از حکم الهی قرار می دهند، و بر طبق هوای نفس خویش و بر ضد کتاب الله عمل می نمایند» (۱).

در این که: منظور از «امر» در اینجا امر تشریحی (دستورات الهی در شرع) است، یا امر تکوینی (نفوذ فرمان الهی در عالم آفرینش) می باشد، ظاهر آیه، همان معنی اول است، و تعبیرات روایات و مفسران نیز، همین معنی را تداعی می کند.

ولی بعضی از مفسران بزرگ، آن را به معنی «امر تکوینی» دانسته اند. توضیح این که: هدایت در آیات و روایات، به دو معنی آمده است: ارائه طریق (نشان دادن راه) و ایصال به مطلوب (رساندن به مقصد).

هدایت پیشوایان الهی نیز از هر دو طریق، صورت می گیرد: گاه، تنها به امر و نهی قناعت می کنند، ولی گاه، با نفوذ باطنی در دل‌های لایق و آماده، آنها را به هدفهای تربیتی و مقامات معنوی می رسانند.

کلمه «امر» در بعضی از آیات قرآن، به معنی «امر تکوینی» به کار رفته است مانند: *إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ*: «هنگامی که چیزی را اراده کند، فرمان او تنها این است که: می گوید: موجود باش! آن هم موجود می شود» (۲).

جمله «يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا» در آیه مورد بحث، نیز اشاره به همین معنی است، یعنی آنها پیشوایانی بودند که به قدرت پروردگار در نفوس آماده نفوذ می کردند، و آنها را به هدفهای عالی تربیتی، و انسانی سوق می دادند (۳).

این معنی فی حد ذاته، معنی قابل ملاحظه ای است و یکی از شئون امامت و

۱ - «إِنَّ الْأئِمَّةَ فِي كِتَابِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ إِمَامَانِ: قَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى: وَ جَعَلْنَاهُمْ أئِمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا، لَا بِأَمْرِ النَّاسِ، يُقَدِّمُونَ أَمْرَ اللَّهِ قَبْلَ أَمْرِهِمْ وَ حُكْمَ اللَّهِ قَبْلَ حُكْمِهِمْ، قَالَ: وَ جَعَلْنَاهُمْ أئِمَّةً يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ، يُقَدِّمُونَ أَمْرَهُمْ قَبْلَ أَمْرِ اللَّهِ، وَ حُكْمَهُمْ قَبْلَ حُكْمِ اللَّهِ، وَ يَأْخُذُونَ بِأَهْوَائِهِمْ خِلَافَ مَا فِي كِتَابِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ» (کافی، جلد اول، صفحه ۱۶۸، باب ان الائمه في كتاب الله امامان).

۲ - یس، آیه ۸۲.

۳ - تفسیر «المیزان»، جلد ۱، صفحه ۲۷۵.

شاخه های هدایت است، اما جمله «يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا» را منحصر به این معنی دانستن، موافق ظاهر آیه نیست، ولی مانعی ندارد که ما «امر» را در این جمله، به معنی وسیع کلمه بگیریم که هم «امر تکوینی» و هم «تشریحی» را در بر گیرد و هر دو معنی هدایت در آیه جمع باشد، این معنی با بعضی از احادیث که در تفسیر آیه به ما رسیده نیز هماهنگ است.

ولی به هر حال، رسیدن امام و پیشوا به این مقام، تنها در پرتو یقین و استقامت امکان پذیر است.

بحثی که در اینجا باقی می ماند، این است که: آیا منظور از این گروه، امامان و پیشوایان در بنی اسرائیل، پیامبرانی هستند که در این قوم وجود داشتند، و یا علماء و دانشمندی که به فرمان الهی مردم را هدایت به نیکی ها می کردند در این زمره واردند؟

آیه از این معنی ساکت است، همین اندازه می گوید: ما جمعی از آنها را امامان هدایت کننده، قرار دادیم، اما با توجه به جمله «جَعَلْنَا» (قرار دادیم) بیشتر، چنین به نظر می رسد: منظور پیامبرانی است، که از سوی خداوند به این مقام منصوب شدند.

و از آنجا که بنی اسرائیل - همچون سائر امم - بعد از این امامان و پیشوایان راستین، باز دست به اختلاف زدند، راههای مختلفی را پیمودند، و منشأ تفرقه در میان مردم شدند، در آخرین آیه مورد بحث، با لحن تهدید آمیزی می گوید: «پروردگار تو میان آنها در روز قیامت در مورد اختلافاتی که داشتند داوری می کند»، و هر کس را به سزای عملش می رساند (إِنَّ رَبَّكَ هُوَ يَفْصِلُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِيمَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ).

آری، سرچشمه اختلاف، همیشه آمیختن «حق» با «هوا و هوس ها» است، و از آنجا که قیامت روزی است که هوا و هوس ها در آن بی رنگ و محو می شود و حق آن چنان که هست ظهور و بروز می یابد، اینجا است که خداوند با فرمان خود به اختلافات پایان می دهد، و این یکی دیگر از فلسفه های معاد است (دقت کنید).

نکته:

شکیبائی و استقامت رهبران الهی

گفتیم، در آیات مورد بحث، دو شرط برای پیشوایان و امامان ذکر شده است: نخست، صبر و پایداری، و دیگر، ایمان و یقین به آیات الهی.

این صبر و شکیبائی شاخه های زیادی دارد: گاه، در مقابل مصائبی است که به شخص انسان می رسد.

گاه، در برابر آزاری است که به دوستان و هوا خواهان او می دهند.

و گاه، در مقابل بدگوئی ها و بدزبانی ها است که نسبت به مقدسات او دارند.

گاهی، از ناحیه کج اندیشان است.

گاه، از سوی بداندیشان.

گاه، از سوی جاهلان نادان.

و گاه، از سوی آگاهان بد خواه!

خلاصه، یک رهبر آگاه، در برابر همه این مشکلات و غیر اینها باید شکیبائی و استقامت کند، هرگز از میدان حوادث در نرود، بی تابی و جزع نکند، زمام اختیار از دست ندهد، مایوس نگردد، مضطرب و پشیمان نشود، تا به هدف بزرگ خود نائل گردد.

در این زمینه، حدیث جامع و جالبی از امام صادق (علیه السلام) نقل شده که ذکر آن لازم به نظر می‌رسد:

او به یکی از دوستانش فرمود: «کسی که صبر کند، مدتی کوتاه صبر می‌کند (و به دنبال آن پیروزی است) و کسی که بی‌تابی می‌کند مدتی کوتاه بی‌تابی می‌کند (و سرانجام آن شکست است).

سپس فرمود: بر تو باد! به صبر و شکیبائی در تمام کارها؛ زیرا خداوند بزرگ، محمد (صلی الله علیه و آله) را مبعوث کرد و به او دستور صبر و مدارا داد و فرمود: در مقابل آنچه آنها می‌گویند، شکیبائی کن، و در صورت لزوم، از آنها جدا شو. اما نه جدا شدنی که مانع دعوت به سوی حق گردد.

و نیز فرمود: با استفاده از نیکی‌ها به مقابله با بدی‌ها برخیز، که در این هنگام آنها که با تو عداوت و دشمنی دارند، همچون دوست گرم و صمیمی خواهند شد، و به این مقام جز صابران، و جز کسانی که بهره عظیمی از ایمان دارند نخواهند رسید.

سپس افزود: پیامبر (صلی الله علیه و آله) صبر و شکیبائی پیشه کرد، تا این که: انواع تیرهای تهمت را به سوی او پرتاب کردند (مجنون و ساحرش خواندند و شاعرش نامیدند و در دعوی نبوت تکذیب کردند) سینه پیامبر (صلی الله علیه و آله) از سخنانشان تنگ شد، خداوند این سخن را بر او نازل کرد: «می‌دانیم که سینه‌ات از سخنان آنها تنگ می‌شود، اما تسبیح و حمد پروردگارت را به جای آور و از سجده کنندگان باش» (که این عبادتها به تو آرامش می‌بخشد).

بار دیگر، او را تکذیب کردند، و متهم ساختند، او اندوهگین شد، خداوند این سخن را بر او نازل کرد: می‌دانیم سخنان آنها تو را غمگین می‌کند، اما بدان هدف آنها تکذیب تو نیست، این ظالمان آیات خدا را تکذیب می‌کنند، پیامبرانی

که پیش از تو بودند آماج تکذیب قرار گرفتند، اما شکیبائی پیشه کردند، آنها را اذیت کردند ولی صبر نمودند، تا یاری ما فرا رسید، پیامبر(صلی الله علیه وآله) باز هم شکیبائی کرد تا این که: آنها از حد گذراندند، نام خدا را به بدی بر زبان جاری کردند و تکذیب نمودند.

پیامبر(صلی الله علیه وآله) عرض کرد: خداوندا! من در مورد خودم و خاندانم و ابرویم شکیبائی کردم، اما در برابر بدگویی به مقام مقدس تو نمی توانم شکیبائی کنم، باز هم خداوند او را امر به صبر کرده فرمود: «در برابر آنچه می گویند شکیبا باش». و می افزاید: به دنبال آن پیامبر(صلی الله علیه وآله) در تمام حالات و در برابر همه مشکلات شکیبا بود، و همین سبب شد که خدا او را بشارت دهد که: در خاندانش امامان و پیشوایان پیدا می شوند، و این امامان را نیز توصیه به صبر کرد... اینجا بود که پیغمبر(صلی الله علیه وآله) فرمود: الصَّبْرُ مِنَ الْإِيمَانِ كَالرَّأْسِ مِنَ الْجَسَدِ: «صبر در برابر ایمان همچون سر است در مقابل تن».

و سر انجام این استقامت و صبر، سبب پیروزی او بر مشرکان شد، و دستور انتقام گرفتن از آن ستمگران، که قابل هدایت نبودند، صادر گردید، و طومار عمر آنها به دست پیامبر(صلی الله علیه وآله) و دوستانش در هم نوردیده شد، این پاداش دنیا بود، علاوه بر پاداش هائی که در آخرت برای او ذخیره شده است.

سپس امام صادق (علیه السلام) افزود: فَمَنْ صَبَرَ وَ احْتَسَبَ لَمْ يَخْرُجْ مِنَ الدُّنْيَا حَتَّى يُقَرَّ اللَّهُ لَهُ عَيْنُهُ فِي أُغْدَائِهِ مَعَ مَا يَدْخِرُ لَهُ فِي الْآخِرَةِ: «کسی که شکیبائی کند و آن را به حساب خدا بگذارد، از دنیا بیرون نمی رود تا خداوند چشمش را با شکست دشمنانش روشن کند، علاوه بر پاداشهائی که برای آخرت او ذخیره خواهد کرد».(۱)

۱ - «اصول کافی»، جلد ۲، صفحه ۸۸، باب الصبر، (با کمی تلخیص).

- ۲۶ أَوَلَمْ يَهْدِ لَهُمْ كَمْ أَهْلَكْنَا مِنْ قَبْلِهِمْ مِنَ الْقُرُونِ يَمْشُونَ فِي مَسَاكِينِهِمْ
 إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ أَفَلَا يَسْمَعُونَ
- ۲۷ أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّا نَسُوقُ الْمَاءَ إِلَى الْأَرْضِ الْجُرُزِ فَنُخْرِجُ بِهِ زَرْعًا تَأْكُلُ
 مِنْهُ أَنْعَامُهُمْ وَأَنْفُسُهُمْ أَفَلَا يُبْصِرُونَ
- ۲۸ وَيَقُولُونَ مَتَى هَذَا الْفَتْحُ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ
- ۲۹ قُلْ يَوْمَ الْفَتْحِ لَا يَنْفَعُ الَّذِينَ كَفَرُوا إِيْمَانُهُمْ وَلَا هُمْ يُنظَرُونَ
- ۳۰ فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ وَانْتَظِرْ إِنَّهُمْ مُنْتَضِرُونَ

ترجمه:

- ۲۶ - آیا برای هدایت آنها همین کافی نیست که نسل های زیادی را که پیش از آنان زندگی داشتند، هلاک کردیم؟! اینها در مساکن (ویران شده) آنان راه می روند؛ در این آیاتی است (از قدرت خداوند و مجازات دردناک مجرمان)؛ آیا نمی شنوند؟!
- ۲۷ - آیا ندیدند که ما آب را به سوی زمینهای خشک می رانیم و به وسیله آن زراعتهایی می رویانیم که هم چهارپایانشان از آن می خورند و هم خودشان تغذیه می کنند؛ آیا نمی بینند؟!
- ۲۸ - آنان می گویند: «اگر راست می گوئید، این پیروزی شما کی خواهد بود»؟!
- ۲۹ - بگو: «روز پیروزی، ایمان آوردن، سودی به حال کافران نخواهد داشت؛ و به آنها هیچ مهلت داده نمی شود»!
- ۳۰ - حال که چنین است، از آنها روی بگردان و منتظر باش؛ آنها نیز منتظرند! (تو منتظر رحمت خدا و آنها منتظر عذاب او!).

تفسیر:

روز پیروزی ما!

آیات گذشته با تهدید مجرمان بی ایمان آمیخته بود، و نخستین آیه مورد بحث، نیز توضیح و تکمیلی بر این تهدید است، می فرماید: «آیا همین برای هدایت آنها کافی نیست که افراد زیادی از مردمی که در قرون پیش از آنها زندگی داشتند هلاک کردیم؟ و آنها را به کیفر اعمالشان رساندیم؟» (أَوَلَمْ يَهْدِ لَهُمْ كَمْ أَهْلَكْنَا مِنْ قَبْلِهِمْ مِنَ الْقُرُونِ). (۱)

«اینها در مساکن و ویران شده آنان راه می روند» و آثار آن اقوام نفرین شده را با چشم خود می بینند (يَمْشُونَ فِي مَسَاكِنِهِمْ). (۲)

سرزمین بلا دیده «عاد» و «ثمود» و شهرهای ویران شده «قوم لوط» در سر راه آنها به «شام» قرار دارد، هر زمان از این سرزمین هائی که یک روز مرکز اقوامی قدرتمند و در عین حال گمراه و آلوده بود، و هر چه پیامبران آنها به آنان هشدار دادند، اثری نبخشید و سرانجام عذاب الهی طومار زندگانشان را در نوردید، عبور می کنند، گوئی تمام سنگریزه های بیابان و کاخهای ویران شده آنها صد زبان دارند، و فریاد می زنند، و نتیجه کفر و آلودگی را بازگو می کنند، اما گوئی گوش شنوا را به کلی از دست داده اند.

لذا، در پایان آیه می افزاید: «در این موضوع نشانه هائی از قدرت خدا، و درسهای عبرتی است آیا نمی شنوند؟» (إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ أَفَلَا يَسْمَعُونَ).

۱ - فاعل «لَمْ يَهْدِ» مفهومی است که از جمله «كَمْ أَهْلَكْنَا مِنْ قَبْلِهِمْ» استفاده می شود، و در تقدیر چنین است: «أَوَلَمْ يَهْدِ لَهُمْ كَثْرَةً مِنْ أَهْلَكْنَا».

۲ - غالب مفسران، تفسیر آیه را همان گونه که در بالا گفتیم ذکر کرده اند، ولی بعضی احتمال داده اند: جمله «يَمْشُونَ» بیان حال هلاک شدگان باشد، یعنی آنها در حالی که از عذاب الهی کاملاً بی خبر بودند، و در مسکن های خود راه می رفتند ناگهان عذاب الهی رسید و آنها را هلاک کرد. ولی این احتمال بعید به نظر می رسد.

* * *

در آیه بعد، به یکی از مهمترین نعمت های الهی که مایه آبادی همه سرزمین ها و وسیله حیات همه موجودات زنده است، اشاره می کند، تا روشن شود، همان گونه که خداوند قدرت بر ویران ساختن سرزمین تبهکاران دارد، قادر بر آباد کردن زمینهای ویران و مرده، و اعطای همه گونه موهبت را به بندگانش دارد.

می فرماید: «آیا ندیدند که ما آب را به سوی زمینهای خشک و بی آب و علف می رانیم، و به وسیله آن زراعت هائی می رویانیم که هم چارپایانشان از آن می خورند، و هم خودشان تغذیه می کنند؟ آیا نمی بینند؟ (أَ وَ لَمْ يَرَوْا أَنَّا نَسُوقُ الْمَاءَ إِلَى الْأَرْضِ الْجُرُزِ فَنُخْرِجُ بِهِ زَرْعًا تَأْكُلُ مِنْهُ أَنْعَامُهُمْ وَ أَنْفُسُهُمْ أَ فَلَا يُبْصِرُونَ).»

«جُرُز» (بر وزن شتر) به معنی زمینی است که گیاه از آن ریشه کن شده، یا به تعبیر دیگر به هیچ وجه گیاهی از آن نمی روید، و در اصل از ماده «جَرَزَ» (بر وزن مرض) به معنی قطع کردن و بریدن است.

گوئی هرگونه گیاه از چنین زمینی بریده شده، و یا زمین خودش، آن گیاهان را قطع کرده است.

جالب این که، در اینجا تعبیر به «نَسُوقُ الْمَاءَ» (آب را می رانیم) شده است، اشاره به این که: طبیعت آب به مقتضای سنگینیش ایجاب می کند که روی زمین و در گودالها باشد، و به مقتضای روان بودنش باید در اعماق زمین فرو رود، ولی هنگامی که فرمان ما فرا رسد طبیعت خود را از دست داده تبدیل به بخار سبکی می شود که با وزش نسیم، به هر سو حرکت می کند.

آری، همین ابرها که بر فراز آسمانند دریاهاى بزرگی از آب شیرین هستند

که به فرمان خدا، به کمک بادها به سوی زمینهای خشک فرستاده می شوند. به راستی، اگر باران نمی بارید بسیاری از زمینها، قطره ای از آب به خود نمی دید حتی اگر فرضاً رودخانه های پر آبی وجود داشت بر آنها مسلط نمی شد، اما اکنون می بینیم که به برکت این رحمت الهی، بر فراز بسیاری از کوه ها و دامنه های صعب العبور، و تپه های مرتفع، جنگلها و درختان فراوان و گیاهان بسیار روئیده است، این قدرت آبیاری عجیب، تنها در باران است و از هیچ چیز دیگر ساخته نیست.

«زَرْع» در اینجا معنی وسیعی دارد که هرگونه گیاه و درخت را شامل می شود، هر چند گاهی در استعمالات در مقابل درخت قرار می گیرد.

مقدم داشتن «چهار پایان» بر «انسان ها» در این آیه، ممکن است به خاطر این باشد که، تمام تغذیه چهار پایان از گیاه است، در حالی که انسان ها، هم از گیاهان تغذیه می کنند و هم از گوشت چهار پایان.

و یا از این جهت که، گیاه به محض روئیدن برای چهار پایان قابل استفاده است، در حالی که استفاده انسان از گیاهان غالباً به زمان بعد موقوف می شود که دانه و ثمره خود را به بار می آورد.

جالب این که: در ذیل آیه مورد بحث، جمله «أَفَلَا يُبْصِرُونَ» (آیا نمی بینند) آمده است، در حالی که در ذیل آیه قبل، که سخن از قصرها و خانه های ویران شده اقوام پیشین است جمله «أَفَلَا يَسْمَعُونَ» (آیا نمی شنوند) آمده.

این تفاوت، به خاطر آن است که منظره زنده شدن زمینهای لمّ يُزْرَع بر اثر نزول باران را همه با چشم می بینند، در حالی که مسائل مربوط به اقوام پیشین را غالباً به صورت اخباری می شنوند.

در یک جمع بندی از مجموع دو آیه فوق، چنین استفاده می شود که:

خداوند به این گروه سرکش، می فرماید: چشم و گوش خود را باز کنید، حقایق را بشنوید و ببینید و بیندیشید که چگونه یک روز به بادها فرمان دادیم، قصرها و کاخهای قوم عاد را در هم بکوبند و ویران کنند، روز دیگر به همین بادها فرمان می دهیم که ابرهای پر بار را به سوی زمینهای مرده و بایر ببرند، و آنها را آباد و سرسبز سازند آیا باز در برابر چنین قدرتی سر تسلیم فرود نمی آورید؟!

و از آنجا که آیات گذشته، مجرمان را تهدید به انتقام، و مؤمنان را بشارت به امامت و پیشوائی و پیروزی می داد، در اینجا کفار، از روی غرور و نخوت این سؤال را مطرح می کنند که: این وعده ها و وعیدها کی عملی خواهد شد؟ چنان که قرآن می فرماید: «آنها می گویند: اگر راست می گوئید: این فتح و پیروزی شما چه زمانی خواهد بود؟! (وَ يَقُولُونَ مَتَى هَذَا الْفَتْحُ إِن كُنْتُمْ صَادِقِينَ).

قرآن بلافاصله، به آنها پاسخ می گوید، و به پیامبر(صلی الله علیه وآله) دستور می دهد: «بگو بالاخره روز پیروزی فرا می رسد، اما در آن روز ایمان آوردن سودی به حال کافران نخواهد داشت، و به آنها هیچ مهلت داده نمی شود!» (قُلْ يَوْمَ الْفَتْحِ لَا يَنْفَعُ الَّذِينَ كَفَرُوا إِيمَانُهُمْ وَلَا هُمْ يُنظَرُونَ).

یعنی اگر منظورتان این است که صدق وعده های الهی را که از زبان پیامبر(صلی الله علیه وآله) شنیده اید، ببینید و ایمان بیاورید، آن روز، دیگر دیر شده است، و ایمان برای شما هیچ فایده ای ندارد.

از آنچه گفتیم روشن می شود: منظور از «یوم الفتح» روز نزول «عذاب استیصال» است، یعنی عذابی که کفار را ریشه کن می سازد و مجال ایمان به آنها

نمی دهد.

و به تعبیر دیگر، عذاب استیصال نوعی از عذاب دنیوی است نه عذاب آخرت، و نه عذابهای معمولی دنیا که بعد از اتمام حجت کامل به زندگی اقوام گنهکار خاتمه می دهد. شاهد این سخن!

الف: اگر منظور، عذاب های معمولی دنیا و یا پیروزی هائی همچون پیروزی مسلمانان در «جنگ بدر» و روز «فتح مکه» باشد - همان گونه که بعضی از مفسران گفته اند - جمله «لَا يَنْفَعُ الَّذِينَ كَفَرُوا إِيمَانُهُمْ» (در آن روز ایمان کافران سودی نمی بخشد) درست نخواهد بود، زیرا هم در روز «فتح بدر»، و هم در روز «فتح مکه» ایمان آوردن مفید، و درهای توبه باز بود. ب: اگر منظور، از «یوم الفتح» روز قیامت بوده باشد آن چنان که، بعضی از مفسران پذیرفته اند، با جمله «وَلَا هُمْ يُنظَرُونَ» (به آنها مهلت داده نمی شود) سازگار نیست، زیرا مهلت دادن یا ندادن غالباً مربوط به زندگی این دنیا است، از این گذشته در هیچ موردی از قرآن «یوم الفتح» به معنی قیامت به کار نرفته است.

ج: تعبیر به «فتح» در مورد «عذاب استیصال» در قرآن مجید کراراً دیده می شود، مانند آیه ۱۱۸ سوره «شعراء» آنجا که «نوح» می گوید: فَافْتَحْ بَيْتِي وَ بَيْنَهُمْ فَتْحًا وَ نَجِّنِي وَ مَنْ مَعِيَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ: «پروردگارا! میان من و آنها داوری کن، و این قوم ستمگر را ریشه کن فرما، و من و تمام مؤمنانی را که با من هستند نجات ده» که اشاره به مجازات طوفان است.

نظیر همین معنی در آیه ۷۷ سوره «مؤمنون» نیز آمده است.

بنابراین، اگر منظور، «عذاب استیصال» در دنیا بوده باشد، با آنچه در بالا گفتیم می سازد و با تمام قرائن فوق، هماهنگ است، و در واقع تهدیدی است

برای کافران و ظالمان که این قدر در خواست وعده پیروزی مؤمنان و عذاب استیصال برای کفار نکنید، که اگر این درخواست شما عملی شود، دیگر نه مجالی به شما داده می شود، و نه اگر مجال پیدا کنید و ایمان آورید، پذیرفته خواهد شد.

این معنی، مخصوصاً تناسب بسیار زیادی با آیات گذشته در مورد هلاک اقوام سرکشی که در قرون پیشین زندگی می کردند و گرفتار مجازات الهی شدند و نابود گشتند، دارد. زیرا کفار «مکه» با شنیدن این سخن که در دو آیه قبل آمده، طبعاً از روی لجاجت، تقاضای چنین موضوعی را درباره خود می کردند، اما قرآن به آنها هشدار می دهد که: هرگز تقاضای چنین مطلبی را نکنند، که اگر عذاب نازل شود چیزی برای شما باقی نمی ماند.

سرانجام در آخرین آیه این سوره (سوره سجده) با یک تهدید گویا و پر معنی سخن را پایان داده، چنین می گوید: «ای پیامبر! اکنون که چنین است از آنها روی بگردان و منتظر باش، آنها نیز منتظرند» (فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ وَانْتَظِرْ إِنَّهُمْ مُنْتَضِرُونَ).

حالا که، نه بشارت در آنها اثر می کند، و نه انداز، نه اهل منطق و استدلالند تا با مشاهده آثار الهی در پهنه آفرینش، او را بشناسند و غیر او را پرستش نکنند، و نه وجدانی بیدار دارند که از درون جان به نغمه توحید گوش فرا دهند، از آنها روی بگردان. تو منتظر رحمت خدا باش! و آنها منتظر عذاب او، که آنها فقط لایق عذابند!

پروردگارا! ما را از کسانی قرار ده که با دیدن نخستین نشانه های حق تسلیم می شوند و ایمان می آورند!

بارالها! روح کبر و غرور و لجابت را از همه ما دور فرما!

خداوندا! پیروزی کامل لشکر اسلام را بر لشکر کفر و استکبار و استعمار هر چه زودتر فراهم کن!

آمِنَ يَا رَبَّ الْعَالَمِينَ

پایان سوره سجده (۱)

۳ / محرم الحرام / ۱۴۰۴

۱۸ / ۷ / ۱۳۶۲

سوره احزاب

این سوره، در «مدینه» نازل شده و دارای ۷۳ آیه است

تاریخ شروع

۴ / محرم الحرام / ۱۴۰۴

۱۹ / ۷ / ۱۳۶۲

نامگذاری و فضیلت سوره احزاب

این سوره، به اتفاق دانشمندان اسلام در «مدینه» نازل شده، و چنان که گفتیم مجموع آیات آن ۷۳ آیه است، و از آنجا که بخش مهمی از این سوره به ماجرای «جنگ احزاب» (خندق) می پردازد این نام برای آن انتخاب شده است.

در فضیلت این سوره، همین بس که در حدیثی از پیامبر گرامی اسلام (صلی الله علیه وآله) می خوانیم: مَنْ قَرَأَ سُورَةَ الْأَحْزَابِ وَعَلَّمَهَا أَهْلَهُ... أُعْطِيَ الْأَمَانَ مِنَ عَذَابِ الْقَبْرِ: «کسی که سوره «احزاب» را تلاوت کند و به خانواده خود تعلیم دهد... از عذاب قبر در امان خواهد بود». (۱)

و از امام صادق (علیه السلام) نقل شده: مَنْ كَانَ كَثِيرَ الْقِرَاءَةِ لِسُورَةِ الْأَحْزَابِ كَانَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِي جِوَارِ مُحَمَّدٍ (صلی الله علیه وآله) وَآلِهِ وَآزْوَاجِهِ: «کسی که سوره احزاب را بسیار تلاوت کند، در قیامت در جوار پیامبر (صلی الله علیه وآله) و خاندان او خواهد بود». (۲)

کراراً گفته ایم، این گونه فضائل و افتخارات، تنها با تلاوت بی روح و عاری از هر نوع اندیشه و عمل به دست نمی آید، تلاوتی لازم است که مبدأ اندیشه، و اندیشه ای که افق فکر انسان را چنان روشن سازد که پرتوش در اعمال او ظاهر گردد.

محتوای سوره احزاب

این سوره، یکی از پربارترین سوره های قرآن مجید است، و مسائل متنوع و بسیار مهمی را در زمینه اصول و فروع اسلام، تعقیب می کند.

بخشهایی که در این سوره آمده است می توان به هفت بخش تقسیم کرد:

بخش اول - سرآغاز سوره است که پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) را به اطاعت خداوند و ترک تبعیت از کافران و پیشنهادهای منافقان دعوت می کند، و به او اطمینان می دهد: در برابر کارشکنی های آنها از وی حمایت خواهد فرمود.

بخش دوم - به پاره ای از خرافات زمان جاهلیت، مانند مسأله «ظهار» که آن را وسیله طلاق و جدائی زن و مرد از هم می دانستند، و همچنین مسأله پسرخواندگی (تبئی) اشاره کرده، و قلم بطلان بر آنها می کشد، و پیوندهای خویشاوندی را در پیوندهای واقعی و طبیعی منحصر می سازد.

بخش سوم - که مهمترین بخش این سوره است مربوط به جنگ احزاب و حوادث تکان دهنده آن، و پیروزی اعجاز آمیز مسلمین، بر کفار، و کارشکنی ها، و بهانه جوئی های گوناگون منافقان، و پیمان شکنی آنان می باشد، و در این زمینه دستورهای جامع و جالبی بیان شده است.

بخش چهارم - مربوط به همسران پیامبر است که: باید در همه چیز الگو و اسوه برای زنان مسلمان باشند، و در این زمینه دستورات مهمی به آنها می دهد.

بخش پنجم - به داستان «زینب» دختر «جحش» که روزی همسر پسر خوانده پیغمبر (صلی الله علیه وآله) «زید» بود و از او جدا شد، به فرمان خدا با پیامبر (صلی الله علیه وآله) ازدواج کرد می پردازد، که دستاویزی برای منافقان گشت، و قرآن در این زمینه پاسخ

کافی به بهانه جویان داد.

بخش ششم - از مسأله حجاب سخن می گوید که با بخشهای گذشته نیز رابطه نزدیک دارد و همه زنان با ایمان را به رعایت این دستور اسلامی توصیه می کند.

بخش هفتم - که آخرین بخش را تشکیل می دهد، اشاره ای به مسأله مهم «معاد» دارد، و راه نجات در آن عرصه عظیم و همچنین مسأله امانت داری بزرگ انسان، یعنی مسأله تعهد و تعهد و تکلیف و مسئولیت او را شرح می دهد.

- ۱ یا أَيُّهَا النَّبِيُّ اتَّقِ اللَّهَ وَلَا تُطِعِ الْكَافِرِينَ وَالْمُنَافِقِينَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا
- ۲ وَاتَّبِعْ مَا يُوحَىٰ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا
- ۳ وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ وَكَفَىٰ بِاللَّهِ وَكِيلًا

ترجمه:

به نام خداوند بخشنده بخشایشگر

۱ - ای پیامبر! تقوای الهی پیشه کن و از کافران و منافقان اطاعت مکن که خداوند عالم و حکیم است.

۲ - و از آنچه از سوی پروردگارت به تو وحی می شود، پیروی کن که خداوند به آنچه انجام می دهد آگاه است.

۳ - و بر خدا توکل کن، و همین بس که خداوند حافظ و مدافع (انسان) باشد.

شأن نزول:

مفسران در اینجا، شأن نزول های مختلفی نقل کرده اند که تقریباً همه، یک موضوع را تعقیب می کند.

از جمله این که گفته اند: این آیات در مورد «ابوسفیان» و بعضی دیگر از سران کفر و شرک نازل شد، که بعد از جنگ «احد» از «پیامبر اسلام» (صلی الله علیه وآله) امان

گرفتند و وارد «مدینه» شدند، و به اتفاق «عبدالله بن ابی» و بعضی دیگر از دوستانشان خدمت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) آمده، و عرض کردند: «ای محمد! بیا و از بدگوئی به خدایان ما - بت های لات و عزی و منات - صرف نظر کن، و بگو آنها برای پرستش کنندگانشان شفاعت می کنند، تا ما هم از تو دست بر داریم، و هر چه می خواهی درباره خدایت توصیف کن، آزاد هستی».

این پیشنهاد پیامبر (صلی الله علیه و آله) را ناراحت کرد، «عمر» برخاسته گفت: اجازه ده تا آنها را از دم شمشیر بگذرانم! پیغمبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: «من به آنها امان دادم، چنین چیزی ممکن نیست» اما دستور داد آنها را از «مدینه» بیرون کنند، آیات فوق نازل شد، و به پیامبر (صلی الله علیه و آله) دستور داد: به این گونه پیشنهادها اعتنا نکند. (۱)

تفسیر:

تنها از وحی الهی پیروی کن

از خطرناکترین پرتگاه هائی که بر سر راه رهبران بزرگ قرار دارد، مسأله پیشنهادهای سازشکارانه ای است که از ناحیه مخالفان مطرح می گردد، و در اینجا است که خطوط انحرافی، بر سر راه رهبران ایجاد می شود، و سعی دارد آنها را از مسیر اصلی بیرون برد، و این آزمون بزرگی برای آنها است.

مشرکان «مکه» و منافقان «مدینه» بارها کوشیدند: با طرح پیشنهادهای سازشکارانه، پیامبر گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله) را از خط «توحید» منحرف سازند، از جمله همان که در شأن نزول فوق خواندیم.

اما نخستین آیات سوره «احزاب» نازل شد و به توطئه آنها پایان داد و پیامبر (صلی الله علیه و آله) را به ادامه روش قاطعانه اش در خط توحید، بدون کمترین سازش

۱ - «مجمع البیان»، جلد ۸، صفحه ۳۳۵، ذیل آیات مورد بحث و تفاسیر دیگر.

دعوت نمود.

این آیات مجموعاً چهار دستور مهم به پیامبر (صلی الله علیه و آله) می دهد: دستور اول، در زمینه تقوا و پرهیزکاری است که زمینه ساز هر برنامه دیگری می باشد، می فرماید: «ای پیامبر تقوای الهی پیشه کن» (یا أَيُّهَا النَّبِيُّ اتَّقِ اللَّهَ).

حقیقت «تقوا» همان احساس مسئولیت درونی است و تا این احساس مسئولیت نباشد، انسان به دنبال هیچ برنامه سازنده ای حرکت نمی کند.

تقوا انگیزه هدایت، و بهره گیری از آیات الهی است، چنان که در آیه دوم سوره «بقره» می خوانیم: هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ: «این قرآن مایه هدایت پرهیزکاران است».

درست است که مرحله نهائی تقوا، بعد از ایمان و عمل به دستورات خدا حاصل می شود، ولی مرحله ابتدائی آن، قبل از همه این مسائل قرار داد؛ چرا که انسان اگر احساس مسئولیتی در خود نکند، نه به دنبال تحقیق از دعوت پیامبران می رود، و نه گوش به سخنان آنها فرا می دهد، حتی مسأله «دفع ضرر محتمل» را که علمای کلام و عقائد، آن را پایه تلاش برای معرفه الله ذکر کرده اند در حقیقت شاخه ای از تقوا است.

دستور دوم، نفی اطاعت کافران و منافقان است، می فرماید: «از کافران و منافقان اطاعت مکن!» (وَلَا تُطِيعُوا الْكٰفِرِيْنَ وَ الْمُتٰنٰفِقِيْنَ).

و در پایان این آیه، برای تأکید این موضوع، می گوید: «خداوند عالم و حکیم است» (إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيماً حَكِيماً).

اگر فرمان ترک پیروی آنها را به تو می دهد، روی علم و حکمت بی پایان او است، زیرا می داند در این تبعیت و سازشکاری چه مصائب دردناک و مفسد بی شماری نهفته است.

به هر حال، بعد از تقوا و احساس مسئولیت، نخستین وظیفه، شستشوی صفحه دل از اغیار، و ریشه کن نمودن خارهای مزاحم از این سرزمین است.

در سومین، دستور مسأله بذر افشانی توحید و تبعیت از وحی الهی را مطرح می کند، می گوید: «از آنچه از طرف پروردگارت به تو وحی می شود، پیروی کن» (وَ أَتَّبِعْ مَا يُوحَىٰ إِيَّاكَ مِنْ رَبِّكَ).

و مراقب باش و بدان که: «خداوند به آنچه انجام می دهید آگاه است» (إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا).

بنابراین، نخست، باید دیو را از درون جان بیرون راند، تا فرشته در آید. خارها را بر چید تا بذر گلها بروید.

باید طاغوت زدائی کرد، تا حکومت الله و نظام الهی جانشین آن گردد.

و از آنجا که در ادامه این راه، مشکلات فراوان است و تهدید و توطئه و کار شکنی بسیار زیاد، چهارمین دستور را به این صورت صادر می کند: «بر خدا توکل کن، و از توطئه هاشان نترس!» (وَ تَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ).

«و همین بس، که خداوند ولی و حافظ و مدافع انسان باشد» (وَ كَفَى بِاللَّهِ وَكِيلاً).

اگر هزار دشمن قصد هلاکت تو را دارند، چون من دوست و یاور توام، از دشمنان باکی نداشته باش!

گر چه مخاطب در این آیات، شخص پیامبر است، ولی پیدا است، دستوری است برای همه مؤمنان، و همه مسلمانان جهان، نسخه ای است نجات بخش و معجونی است حیات آفرین، برای هر عصر و هر زمان.

بعضی از مفسران گفته اند: خطاب «یا ائیها» مخصوص مواردی است که هدف، جلب توجه عموم به مطلب است، هر چند مخاطب یک نفر باشد، به خلاف خطاب به «یا» که معمولاً در مواردی گفته می شود که: منظور شخص مخاطب است. (۱)

و چون در آیات مورد بحث خطاب با «یا ائیها» شروع شده، عمومیت هدف این آیات را تأکید می کند.

شاهد دیگر برای تعمیم این است که: جمله «إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا» به صورت جمع آمده، می گوید: «خدا به اعمال همه شما آگاه است» و اگر تنها پیامبر (صلی الله علیه وآله) مخاطب بود می بایست گفته شود: خدا به عمل تو آگاه است (دقت کنید).

ناگفته پیدا است، مفهوم این دستورات به پیامبر این نیست که او در مسأله تقوا و ترک اطاعت کافران و منافقان کوتاهی داشته، بلکه این بیانات از یکسو، جنبه تأکید در مورد وظائف پیغمبر (صلی الله علیه وآله) دارد، و از سوی دیگر، درسی است برای همه مؤمنان.

۱ - تفسیر «فخر رازی»، جلد ۲۵، صفحه ۱۹۰، ذیل آیات مورد بحث.

- ۴ ما جَعَلَ اللَّهُ لِرَجُلٍ مِنْ قَلْبَيْنِ فِي جَوْفِهِ وَ مَا جَعَلَ أَزْوَاجَكُمُ اللَّائِي تُظَاهِرُونَ مِنْهُنَّ أُمَّهَاتِكُمْ وَ مَا جَعَلَ أَدْعِيَاءَكُمْ أَبْنَاءَكُمْ ذَلِكُمْ قَوْلُكُمْ بِأَفْوَاهِكُمْ وَ اللَّهُ يَقُولُ الْحَقَّ وَ هُوَ يَهْدِي السَّبِيلَ
- ۵ ادْعُوهُمْ لِآبَائِهِمْ هُوَ أَقْسَطُ عِنْدَ اللَّهِ فَإِنْ لَمْ تَعْلَمُوا آبَاءَهُمْ فَإِخْوَانُكُمْ فِي الدِّينِ وَ مَوَالِيكُمْ وَ لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ فِيمَا أَخْطَأْتُمْ بِهِ وَ لَكِنْ مَا تَعَمَّدَتْ قُلُوبُكُمْ وَ كَانَ اللَّهُ غَفُوراً رَحِيماً
- ۶ النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ وَ أَزْوَاجُهُ أُمَّهَاتُهُمْ وَ أَوْلُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُهَاجِرِينَ إِلَّا أَنْ تَفْعَلُوا إِلَىٰ أَوْلِيَائِكُمْ مَعْرُوفاً كَانَ ذَلِكُمْ فِي الْكِتَابِ مَسْطُوراً

ترجمه:

۴ - خداوند برای هیچ کس دو دل در درونش نیافریده؛ و هرگز همسرانتان را که مورد «ظهار» قرار می دهید مادران شما قرار نداده؛ و (نیز) فرزندان خوانده های شما را فرزند حقیقی شما قرار نداده است؛ این سخن شماسست که به دهان خود می گوئید (سخنی باطل و بی پایه)؛ اما خداوند حق را می گوید، و او به راه راست هدایت می کند.

۵ - آنها را به نام پدرانشان بخوانید که این کار نزد خدا عادلانه تر است؛ و اگر پدرانشان را نمی شناسید، آنها برادران دینی و موالی شما هستند؛ اما گناهی بر شما نیست در خطاهائی که (اشتباهاً) از شما سر می زند ولی آنچه را از روی عمد می گوئید

(مورد حساب قرار خواهد داد)؛ و خداوند آمرزنده و رحیم است.
 ۶ - پیامبر نسبت به مؤمنان از خودشان سزاوارتر است، و همسران او مادران آنها [= مؤمنان] محسوب می شوند؛ و خویشاوندان نسبت به یکدیگر از مؤمنان و مهاجران در آنچه خدا مقرر داشته اولی هستند، مگر این که بخواهید نسبت به دوستانان نیکی کنید (و سهمی از اموال خود را به آنها بدهید)؛ این حکم در کتاب (الهی) نوشته شده است.

تفسیر:

ادعاهای بیهوده

در تعقیب آیات گذشته که، به پیامبر (صلی الله علیه وآله) دستور می داد: تنها از وحی الهی تبعیت کند، نه از کافران و منافقان، در آیات مورد بحث، نتیجه تبعیت از آنها را منعکس می کند که، پیروی از آنان انسان را به یک مشت خرافات، باطیل و انحرافات دعوت می نماید که: سه مورد آن در نخستین آیه مورد بحث، بیان شده است:

نخست می فرماید: «خداوند برای هیچ کس دو قلب در درون وجودش قرار نداده است!» (ما جَعَلَ اللَّهُ لِرَجُلٍ مِنْ قَلْبَيْنِ فِي جَوْفِهِ).

جمعی از مفسران، در شأن نزول این قسمت از آیه، نوشته اند: در زمان جاهلیت مردی بود به نام «جمیل بن معمر» دارای حافظه بسیار قوی، او ادعا می کرد: در درون وجود من «دو قلب»! است که با هر کدام از آنها بهتر از محمد (صلی الله علیه وآله) می فهمد! لذا مشرکان قریش او را «ذو القلبین»! (صاحب دو قلب) می نامیدند.

در روز جنگ «بدر» که مشرکان فرار کردند، «جمیل بن معمر» نیز در میان آنها بود، «ابوسفیان» او را در حالی دید که، یک لنگه کفشش در پایش بود و لنگه

دیگر را به دست گرفته بود و فرار می کرد.

«ابوسفیان» به او گفت: چه خبر؟!.

گفت: لشکر فرار کرد.

گفت: پس چرا لنگه کفشی را در دست داری و دیگری را در پا؟!.

جمیل بن معمر گفت: به راستی متوجه نبودم، گمان می کردم هر دو لنگه در پای من است (معلوم شد با آن همه ادعا چنان دست و پای خود را گم کرده که به اندازه یک قلب هم چیزی

نمی فهمد، البته منظور از قلب، در این موارد عقل است). (۱)

به هر حال، پیروی از کفار و منافقان و ترک تبعیت از وحی الهی، انسان را به این گونه مطالب خرافی دعوت می کند.

ولی گذشته از اینها، این جمله معنی عمیق تری نیز دارد و آن این که انسان یک قلب بیشتر ندارد، و در این قلب جز عشق یک معبود نمی گنجد، آنها که دعوت به شرک و معبودهای

متعدد می کنند، باید قلبهای متعددی داشته باشند تا هر یک را کانون عشق معبودی سازند!

اصولاً، شخصیت یک انسان سالم، شخصیت واحد، و خط فکری او خط واحدی است، در تنهایی و اجتماع، در ظاهر و باطن، در درون و برون، در فکر و عمل، همه، باید یکی باشد، هرگونه نفاق و دوگانگی در وجود انسان امری است تحمیلی و بر خلاف اقتضای طبیعت او.

انسان، به حکم این که یک قلب بیشتر ندارد باید دارای یک کانون عاطفی و تسلیم در برابر یک قانون باشد.

مهر یک معشوق در دل بگیرد.

۱ - «مجمع البیان»، جلد ۸، صفحه ۳۳۵، ذیل آیه مورد بحث، و تفسیر «قرطبی».

یک مسیر معین را در زندگی تعقیب کند.

با یک گروه و یک جمعیت هماهنگ گردد، و گر نه تشتت و تعدد، و راههای مختلف، و اهداف پراکنده، او را به بیهودگی، و انحراف از مسیر توحیدی فطری می کشاند.

لذا در حدیثی از امیرمؤمنان علی (علیه السلام) در تفسیر این آیه می خوانیم: لَا يَجْتَمِعُ حُبُّنَا وَ حُبُّ عَدُوِّنَا فِي جَوْفِ إِنْسَانٍ، إِنَّ اللَّهَ لَمْ يَجْعَلْ لِرَجُلٍ قَلْبَيْنِ فِي جَوْفِهِ، فَيُحِبُّ بِهَذَا وَيُبْغِضُ بِهَذَا فَأَمَّا مُحِبُّنَا فَيُحْلِصُ الْحُبَّ لَنَا كَمَا يُحْلِصُ الذَّهَبُ بِالنَّارِ لَا كَدِرَ فِيهِ فَمَنْ أَرَادَ أَنْ يَعْلَمَ فَلْيَمْتَحِنْ قَلْبَهُ فَإِنَّ شَارَكَ فِي حُبِّنَا حُبَّ عَدُوِّنَا فَلَيْسَ مِنَّا وَكُنَّا مِنَهُ:

«دوستی ما و دوستی دشمن ما در یک قلب نمی گنجد؛ چرا که خدا برای یک انسان دو قلب قرار نداده است که با یکی دوست بدارد و با دیگری دشمن، دوستان ما در دوستی ما خالصند، همان گونه که طلا در کوره خالص می شود و هیچ تیرگی در آن وجود ندارد، هر کس می خواهد این حقیقت را بداند، قلب خود را آزمایش کند، اگر چیزی از محبت دشمنان ما در قلبش با محبت ما آمیخته است، از ما نیست و ما هم از او نیستیم.» (۱)

بنابراین، قلب واحد کانون اعتقاد واحدی است و آن هم برنامه عملی واحدی را اجراء می کند، چرا که انسان نمی تواند حقیقتاً معتقد به چیزی باشد اما در عمل از آن جدا شود، و این که: بعضی در عصر ما برای خود شخصیت‌های متعددی قائل هستند و می گویند: فلان عمل را از جنبه سیاسی انجام دادم و فلان کار را از جنبه دینی و کار دیگر را از نظر جنبه اجتماعی و به این ترتیب، اعمال متضاد خود را توجیه می کنند، منافقان زشت سیرتی هستند که، می خواهند قانون

۱ - تفسیر «علی بن ابراهیم»، طبق نقل «نور الثقلین»، جلد ۴، صفحه ۲۳۴.

آفرینش را با این سخن زیرا پا بگذارند.

درست است که جنبه های زندگی انسان مختلف است ولی باید خط واحدی بر همه آنها حاکم باشد.

قرآن، سپس به خرافه دیگری از عصر جاهلیت می پردازد و آن خرافه «ظهار» است، آنها هنگامی که از همسر خود ناراحت می شدند و می خواستند نسبت به او اظهار تنفر کنند به او می گفتند: *أَنْتِ عَلَيَّ كَظْهَرِ أُمِّي*: «تو نسبت به من، مانند پشت مادر منی!» و با این گفته او را به منزله مادر خود می پنداشتند و این سخن را به منزله طلاق!

قرآن در دنباله این آیه، می گوید: «خداوند هرگز همسرانتان را که مورد «ظهار» قرار می دهید، مداران شما قرار نداده است»، و احکام مادر را، در مورد آنان مقرر نکرده است (وَمَا جَعَلَ أَزْوَاجَكُمُ اللَّائِي تُظَاهِرُونَ مِنْهُنَّ أُمَّهَاتِكُمْ).

اسلام، این برنامه جاهلی را امضاء نکرد، بلکه برای آن مجازاتی قرار داد و آن این که: شخصی که این سخن را می گوید، حق ندارد، با همسرش نزدیکی کند تا این که کفاره لازم را بپردازد، و اگر کفاره نداد، و به سراغ همسر خود نیز نیامد همسر می تواند با توسل به «حاکم شرع» او را وادار به یکی از دو کار کند یا رسماً و طبق قانون اسلام او را طلاق دهد، و از او جدا شود، و یا کفاره دهد و به زندگی زناشویی همچون سابق ادامه دهد. (۱)

آخر این چه سخنی است که انسان با گفتن این جمله، به همسرش که: «تو همچون مادر منی»، به حکم مادر او در آید، ارتباط مادر و فرزند یک ارتباط طبیعی است و با لفظ هرگز درست نمی شود، و لذا در سوره «مجادله» آیه ۲

۱ - توضیح بیشتر درباره مسائل مربوط به «ظهار» به خواست خدا در ذیل آیات مناسب در سوره «مجادله» خواهد آمد.

صریحاً می گوید: **إِنَّ أُمَّهَاتُهُمْ إِلَّا اللَّائِي وَكَذَنَّهُمْ وَإِنَّهُمْ لَيَقُولُونَ مُنْكَرًا مِنَ الْقَوْلِ وَ زُورًا**: «مادران آنها کسانی هستند که آنها را متولد ساخته اند و آنها سخنی زشت و باطل می گویند»!

و اگر هدف آنها از گفتن این سخن، جدا شدن از زن بوده است - که در عصر جاهلیت چنین بوده، و از آن به جای طلاق استفاده می کردند - جدا شدن از زن نیازی به این حرف زشت و زننده ندارد، آیا نمی توان با تعبیر درستی مسأله جدائی را بازگو کرد؟

بعضی از مفسران گفته اند: ظهار در جاهلیت، باعث جدائی زن و مرد از یکدیگر نمی شد، بلکه زن را در یک حال بلا تکلیفی مطلق، قرار می داد، اگر مسأله چنین باشد، جنایت بار بودن این عمل روشن تر می شود؛ زیرا با گفتن یک لفظ بی معنی، رابطه زناشوئی را با همسر خود به کلی بر خود تحریم می کرد، بی آن که زن مطلقه شده باشد. (۱)

آن گاه به سومین خرافه جاهلی پرداخته می گوید: «خداوند فرزند خوانده های شما را، فرزند حقیقی شما قرار نداده است» **(وَمَا جَعَلَ أَدْعِيَاءَكُمْ أَبْنَاءَكُمْ)**.

توضیح این که: در عصر جاهلیت معمول بوده: بعضی از کودکان را به عنوان فرزند خود انتخاب می کردند، و آن را پسر خود می خواندند و به دنبال این نامگذاری تمام حقوقی را که یک پسر از پدر داشت برای او قائل می شدند: از پدرخوانده اش ارث می برد، و پدر خوانده نیز وارث او می شد، و تحریم زن پدر یا همسر فرزند در مورد آنها حاکم بود.

اسلام، این مقررات غیرمنطقی و خرافی را به شدت نفی کرد، و حتی چنان

۱ - تفسیر «فی ظلال»، جلد ۶، صفحه ۵۳۴، ذیل آیه مورد بحث.

که خواهیم دید، پیامبر (صلی الله علیه وآله) برای کوبیدن این سنت غلط، همسر پسرخوانده اش «زید بن حارثه» را بعد از آن که از «زید» طلاق گرفت، به ازدواج خود درآورد تا روشن شود، این الفاظ تو خالی نمی تواند واقعیتها را دگرگون سازد؛ چرا که رابطه پدری و فرزندی، یک رابطه طبیعی است و با الفاظ و قرار دادها و شعارها هرگز حاصل نمی شود.

گر چه بعداً خواهیم گفت: ازدواج پیامبر (صلی الله علیه وآله) با همسر مطلقه «زید» جنجال بزرگی در میان دشمنان اسلام بر پا کرد، و دستاویزی برای تبلیغات سوء آنها شد ولی، این جنجالها به کوبیدن این سنت جاهلی ارزش داشت.

لذا، قرآن بعد از این جمله می افزاید: «این سخنی است که شما به زبان می گوئید» (ذَلِكُمْ قَوْلُكُمْ بِأَفْوَاهِكُمْ).

می گوئید: فلان کس پسر من است، در حالی که در دل می دانید، قطعاً چنین نیست، این امواج صوتی، فقط در فضای دهان شما می پیچد و خارج می شود، و هرگز از اعتقاد قلبی سرچشمه نمی گیرد.

اینها سخنان باطلی بیش نیست «اما خداوند حق می گوید و به راه راست هدایت می کند» (وَ اللَّهُ يَقُولُ الْحَقَّ وَ هُوَ يَهْدِي السَّبِيلَ).

سخن حق، به سخنی گفته می شود که: با واقعیت عینی تطبیق کند، یا اگر یک مطلب قراردادی است، هماهنگ با مصالح همه اطراف قضیه باشد، و می دانیم مسأله ناپسند «ظهار» در عصر جاهلیت، و یا «پسرخواندگی» که حقوق فرزندان دیگر را تا حد زیادی پایمال می کرد، نه واقعیت عینی داشت و نه قرار دادی حافظ مصلحت عموم بود.

سپس قرآن، برای تأکید بیشتر و روشن ساختن خط صحیح و منطقی اسلام،

چنین می افزاید: «آنها را به نام پدرانشان بخوانید که این کار نزد خدا عادلانه تر است» (ادْعُوهُمْ لِآبَائِهِمْ هُوَ أَقْسَطُ عِنْدَ اللَّهِ).

تعبیر به «أَقْسَطُ» (عادلانه تر) مفهومی این نیست که اگر آنها را به نام پدرخوانده ها صدا بزنند عادلانه است و به نام پدران واقعی عادلانه تر، بلکه همان گونه که بارها گفته ایم، صیغه «افعل تفضیل» گاه در مواردی به کار می رود که وصف در طرف مقابل به هیچ وجه وجود ندارد، مثلاً گفته می شود: «انسان احتیاط کند و جان خود را به خطر نیندازد بهتر است»، مفهوم این سخن آن نیست که به خطر انداختن جان، خوب است ولی احتیاط کردن از آن بهتر می باشد، بلکه، منظور مقایسه «خوب» و «بد» با یکدیگر است.

و برای رفع بهانه ها اضافه می کند: «اگر پدران آنها را نمی شناسید آنها برادران دینی و موالی شما هستند» (فَإِنْ لَمْ تَعْلَمُوا آبَاءَهُمْ فَاِخْوَانُكُمْ فِي الدِّينِ وَ مَوَالِيكُمْ).

یعنی عدم شناخت پدران آنها، دلیل بر این نمی شود که نام شخص دیگری را به عنوان «پدر» بر آنها بگذارید، بلکه می توانید آنها را به عنوان برادر دینی یا دوست و هم پیمان، خطاب کنید. «موالی» جمع «مولا» است، و مفسران برای آن معانی متعددی ذکر کرده اند: بعضی آن را در اینجا به معنی دوست، و بعضی به معنی غلام آزاد شده دانسته اند، (زیرا بعضی از پسرخوانده ها بردگانی بودند که خریداری می شدند، سپس آزاد می گشتند و چون مورد توجه صاحبانشان بودند آنها را به عنوان پسر خویش می خواندند).

توجه به این نکته نیز لازم است که: تعبیر «مولا» در این گونه موارد - که طرف برده آزاد شده بود - از این جهت بود که: آنها بعد از آزادی، رابطه خود را با

مالک خود حفظ می کردند، رابطه ای که از نظر حقوقی در پاره ای از جهات، جانشین خویشاوندی می شد و از آن، تعبیر به «ولاء عتق» می نمودند.

لذا، در روایات اسلامی می خوانیم: «زید بن حارثه» بعد از آن که پیامبر (صلی الله علیه وآله) او را آزاد کرد، به عنوان «زید بن محمد» خوانده می شد، تا این که قرآن نازل شد، و دستور فوق را آورد، از آن به بعد، پیامبر (صلی الله علیه وآله) به او فرمود: تو «زید بن حارثه» ای، و مردم او را «مولی رسول الله» (صلی الله علیه وآله) می خواندند. (۱)

و نیز گفته اند: «ابو حذیفه» غلامی به نام «سالم» داشت، او را آزاد کرد، و فرزند خود نامید، هنگامی که آیه فوق نازل شد، او را به نام «سالم» مولی «ابی حذیفه» نامیدند. (۲)

ولی، از آنجا که گاه، انسان بر اثر عادت گذشته، یا سبق لسان، و یا اشتباه در تشخیص نسب افراد، ممکن است کسی را به غیر پدرش نسبت دهد و این از حوزه اختیار انسان بیرون است، خداوند عادل و حکیم، چنین کسی را مجازات نخواهد کرد، لذا در ذیل آیه می افزاید: «هر گاه خطائی در این مورد مرتکب شوید گناهی بر شما نیست» (وَ لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ فِيمَا أَخْطَأْتُمْ بِهِ).

«ولی آنچه را از روی عمد و اختیار می گوئید، مورد مجازات قرار خواهد گرفت» (وَ لَكِنْ مَا تَعَمَّدَتْ قُلُوبُكُمْ). (۳)

(و همیشه خداوند، غفور و رحیم است) (وَ كَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا).

گذشته ها را بر شما می بخشد، سهو و نسیان و اشتباه و خطا را مورد عفو قرار می دهد، اما هر گاه، بعد از نزول این حکم، از روی عمد و اختیار مخالفت کنید و

۱ - «روح المعانی»، جلد ۲۱، صفحه ۱۳۱، ذیل آیه مورد بحث.

۲ - «روح البیان»، ذیل آیه مورد بحث.

۳ - مفسران گفته اند کلمه «ما» در اینجا «موصوله» است و از نظر اعراب، «مبتدا» است و «خبر» آن محذوف است، و در تقدیر چنین بوده: «وَ لَكِنْ مَا تَعَمَّدَتْ قُلُوبُكُمْ فَإِنَّكُمْ تُؤْخَذُونَ بِهِ».

افراد را به غیر نام پدرانشان بخوانید، و رسم نادرست «پسرخواندگی» و «پدرخواندگی» را ادامه دهید، خداوند بر شما نخواهد بخشید.

بعضی از مفسران گفته اند: موضوع خطا، شامل مواردی می شود که: انسان از روی محبت به کسی می گوید: پسر!، یا به خاطر احترام می گوید: پدرم!

البته این سخن، صحیح است که این تعبیرات گناه نیست، اما نه به خاطر عنوان خطا، بلکه به خاطر این که: این تعبیرات جنبه کنایه و مجاز دارد و معمولاً قرینه آن همراه آن است، قرآن تعبیرات حقیقی را در این زمینه نفی می کند نه مجازی را.

آیه بعد به مسأله مهم دیگری یعنی ابطال «نظام مؤاخات» می پردازد.

با این توضیح: هنگامی که مسلمانان از «مکه» به «مدینه» هجرت کردند، و اسلام پیوند و رابطه آنها را با بستگان مشرکشان که در مکه بودند، به کلی برید پیامبر (صلی الله علیه و آله) به فرمان الهی، مسأله «عقد اخوت» و پیمان برادری را در میان آنها برقرار ساخت.

به این ترتیب که میان «مهاجران» و «انصار» (دو به دو) پیمان اخوت و برادری منعقد شد، و آنها همچون دو برادر حقیقی از یکدیگر ارث می بردند، ولی، این یک حکم موقت و مخصوص به این حالت فوق العاده بود، هنگامی که اسلام گسترش پیدا کرد، و ارتباطات گذشته تدریجاً برقرار شد، دیگر ضرورتی برای ادامه این حکم نبود.

آیه فوق نازل شد و «نظام مؤاخات» را به طوری که جانشین نسب شود ابطال کرد، و حکم ارث و مانند آن را مخصوص خویشاوندان حقیقی قرار داد.

بنابراین، نظام اخوت و برادری، هر چند یک نظام اسلامی بود، (بر خلاف

نظام پسرخواندگی که یک نظام جاهلی بود) اما می بایست پس از برطرف شدن حالت فوق العاده، ابطال گردد و چنین شد.

منتهی، در آیه مورد بحث، قبل از ذکر این نکته، به دو حکم دیگر، یعنی «اولویت پیامبر(صلی الله علیه و آله) نسبت به مؤمنین»، و «بودن زنان پیامبر(صلی الله علیه و آله) به منزله مادر» به عنوان مقدمه، ذکر شده است:

می فرماید: «پیامبر، نسبت به مؤمنان از خود آنها اولی است» (النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ).

«و همسران او مادران مؤمنین محسوب می شوند» (وَ أَزْوَاجُهُ أُمَّهَاتُهُمْ).

با این که پیامبر(صلی الله علیه و آله) به منزله پدر، و همسران او به منزله مادران مؤمنین هستند، هیچ گاه از آنها ارث نمی برند، چگونه می توان انتظار داشت که پسر خوانده ها وارث گردند. پس از آن می افزاید: «خویشاوندان نسبت به یکدیگر، از مؤمنان و مهاجرین، در آنچه خدا مقرر داشته است اولی هستند» (وَ أَوْلُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُهَاجِرِينَ).

ولی، با این حال برای این که راه را به کلی به روی مسلمانان نبندد، و بتوانند برای دوستان و کسانی که مورد علاقه آنها هستند، چیزی به ارث بگذارند - هر چند از طریق وصیت نسبت به ثلث مال باشد - در پایان آیه، اضافه می کند: «مگر این که بخواهید نسبت به دوستانتان کار نیکی انجام دهید» این مانعی ندارد (إِلَّا أَنْ تَفْعَلُوا إِلَىٰ أَوْلِيَائِكُمْ مَعْرُوفًا).

و در آخرین جمله، برای تأکید همه احکام گذشته، یا حکم اخیر، می فرماید: «این حکم، در کتاب الهی (در لوح محفوظ یا در قرآن مجید) نوشته شده است» (كَانَ ذَلِكَ فِي الْكِتَابِ مَسْطُورًا).

* * *

این بود، خلاصه تفسیر آیه فوق اکنون باید به شرح هر یک از احکام چهار گانه ای که در این آیه آمده است پردازیم:

الف - منظور از اولویت پیامبر نسبت به مؤمنان چیست؟

قرآن، در این آیه «اولویت پیامبر» (صلی الله علیه وآله) را نسبت به مسلمانان به طور مطلق ذکر کرده است و مفهومش این است که در کلیه اختیاراتی که «انسان» نسبت به خویشتن دارد «پیامبر» (صلی الله علیه وآله) از خود او نیز اولی است. گرچه بعضی از مفسران آن را به مسأله «تدبیر امور اجتماعی» و یا «اولویت در مسأله قضاوت» و یا «اطاعت فرمان» تفسیر کرده اند، اما در واقع هیچ دلیلی بر انحصار در یکی از این امور سه گانه نداریم.

و اگر می بینیم، در بعضی از روایات اسلامی، اولویت به مسأله «حکومت» تفسیر شده، در حقیقت بیان یکی از شاخه های این اولویت است. (۱)

لذا باید گفت: پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) هم در مسائل اجتماعی، هم فردی و خصوصی، هم در مسائل مربوط به حکومت، و هم قضاوت و دعوت، از هر انسانی نسبت به خودش اولی است، و اراده و خواست او، مقدم بر اراده و خواست وی می باشد.

از این مسأله نباید تعجب کرد؛ چرا که پیامبر (صلی الله علیه وآله) معصوم است و نماینده خدا، جز خیر و صلاح جامعه و فرد را در نظر نمی گیرد، هرگز تابع هوا و هوس نیست، و هیچ گاه منافع خود را بر دیگران مقدم نمی شمرد، بلکه به عکس برنامه او در تضاد منافع، همواره ایثارگری و فداکاری برای امت است.

۱ - این روایات در «اصول کافی» و کتاب «علل الشرایع» آمده است (به تفسیر «نور الثقلین»، جلد ۴، صفحات ۲۳۸ و ۲۳۹ مراجعه فرمائید).

این اولویت، در حقیقت شاخه ای از اولویت مشیت الهی است، زیرا ما هر چه داریم از خدا است.

اضافه بر این، انسان هنگامی می تواند، به اوج ایمان برسد که نیرومندترین علاقه او یعنی عشق به ذات خود را تحت الشعاع عشق به ذات خدا و نمایندگان او قرار دهد.

لذا، در حدیثی می خوانیم: لَا يُؤْمِنُ أَحَدُكُمْ حَتَّىٰ يَكُونَ هَوَاهُ تَبَعاً لِمَا جِئْتُ بِهِ: «هیچ یک از شما به حقیقت ایمان نمی رسد، مگر زمانی که خواست او تابع آنچه من از سوی خدا آورده ام باشد!» (۱)

و نیز در حدیث دیگری چنین آمده: وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَا يُؤْمِنُ أَحَدُكُمْ حَتَّىٰ أَكُونَ أَحَبَّ إِلَيْهِ مِنْ نَفْسِهِ وَمَالِهِ وَوَلَدِهِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ: «قسم به آن کسی که جانم در دست او است، هیچ یک از شما به حقیقت ایمان نمی رسد، مگر زمانی که من نزد او محبوب تر از خودش، مالش، فرزندش و تمام مردم باشم.» (۲)

و باز، از خود آن حضرت نقل شده که فرمود: مَا مِنْ مُؤْمِنٍ إِلَّا وَ أَنَا أَوْلَى النَّاسِ بِهِ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ: «هیچ مؤمنی نیست مگر این که من در دنیا و آخرت از او نسبت به خودش اولی هستم.» (۳)

قرآن نیز، در آیه ۳۶ همین سوره (احزاب) می گوید: وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا لِمُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ: «هیچ مرد با ایمان و زن با ایمانی نمی تواند، هنگامی که خدا و پیامبرش حکمی کند در برابر آن از خودشان اختیاری داشته باشند».

باز، تأکید می کنیم، این سخن مفهومی این نیست که خداوند بندگانش را در

۱ و ۲ - تفسیر «فی ظلال»، جلد ۶، صفحه ۵۴۰، ذیل آیات مورد بحث.

۳ - «صحیح بخاری»، جلد ۶، صفحه ۱۴۵ (تفسیر سوره احزاب) و «مسند احمد حنبل»، جلد ۲، صفحه ۳۳۴.

بست تسلیم تمایلات یک فرد کرده باشد، بلکه با توجه به این که پیامبر(صلی الله علیه وآله) دارای مقام عصمت است و به مصداق: «وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ * إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ» (۱) هر چه می گوید سخن خدا است، و از ناحیه او است، و حتی از پدر هم دلسوزتر و مهربان تر است.

این اولویت، در حقیقت در مسیر منافع مردم، هم در جنبه های حکومت و تدبیر جامعه اسلامی، و هم در مسائل شخصی و فردی است.

به همین دلیل، بسیار می شود این اولویت، مسئولیت های سنگینی بر دوش پیامبر می گذارد، لذا در روایت معروفی که در منابع شیعه و اهل سنت وارد شده می خوانیم: پیامبر فرمود: أَنَا أَوْلَىٰ بِكُلِّ مُؤْمِنٍ مِنْ نَفْسِهِ، وَ مَنْ تَرَكَ مَالًا فَلِلْوَارِثِ وَ مَنْ تَرَكَ دِينًا أَوْ ضِيَاعًا فَلِإِلَىٰ وَ عَلَيَّ: «من از هر مؤمنی نسبت به او اولی هستم، کسی که مالی از خود بگذارد، برای وارث او است، و کسی که بدهکار از دنیا برود و یا فرزند و عیالی بگذارد کفالت آنها بر عهده من است» (۲) باید توجه داشت که «ضیاع» در اینجا به معنی فرزندان و یا عیالی است که بدون سرپرست مانده اند، و تعبیر به «دین» قبل از آن نیز قرینه روشنی بر این معنی می باشد، زیرا منظور داشتن بدهی بدون مال است).

ب - حکم دوم در زمینه همسران پیامبر است که: آنها به منزله مادر برای همه مؤمنان محسوب می شوند، البته مادر معنوی و روحانی، همان گونه که پیامبر(صلی الله علیه وآله) پدر روحانی و معنوی امت است.

این ارتباط و پیوند معنوی، تنها تأثیرش مسأله «حفظ احترام» و «حرمت

۱ - نجم، آیات ۳ و ۴.

۲ - در «وسائل الشیعه»، جلد ۱۷، صفحه ۵۵۱، این سخن را از امام صادق(علیه السلام) از پیامبر گرامی اسلام(صلی الله علیه وآله) نقل شده، و همین مضمون با تفاوت مختصری در تفسیر «قرطبی» و «روح المعانی»، ذیل آیات مورد بحث آمده است، در «صحیح بخاری» نیز جلد ۶، صفحه ۱۴۵ (تفسیر سوره احزاب) آمده.

ازدواج» با زنان پیامبر بود، چنان که در آیات همین سوره، حکم صریح تحریم ازدواج با آنها بعد از رحلت پیامبر (صلی الله علیه وآله) آمده است، و گر نه از نظر مسأله ارث و همچنین سایر محرمات «نسبی» و «سببی»، کمترین اثری ندارد، یعنی مسلمانان حق داشتند، با دختران پیامبر ازدواج کنند، در حالی که هیچ کس با دختر مادر خود نمی تواند ازدواج کند، و نیز مسأله محرمیت و نگاه کردن به همسران پیامبر برای هیچ کس جز محارم آنها مجاز نبود. در حدیثی می خوانیم: زنی به «عایشه» گفت: یا اُمّه! «ای مادر!» عایشه پاسخ داد: کَسْتُ لَکِ بِأُمِّ، إِنَّمَا أَنَا أُمُّ رِجَالِكُمْ! «من مادر تو نیستم مادر مردان شما هستم». (۱)

اشاره به این که: هدف از این تعبیر، حرمت تزویج است، و این تنها در مورد مردان امت صادق است.

ولی، همان گونه که گفتیم: غیر از مسأله ازدواج موضوع احترام و بزرگداشت نیز مطرح است، و لذا زنان مسلمان نیز می توانستند به عنوان احترام، همسران پیامبر (صلی الله علیه وآله) را مادر خود خطاب کنند.

شاهد این سخن آن که: قرآن می گوید: «النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ» اولویت پیامبر نسبت به همه زنان و مردان است و ضمیر جمله بعد نیز به همین عنوان بر می گردد که مفهوم گسترده ای دارد، لذا در عبارتی که از «ام سلمه» (یکی دیگر از همسران پیامبر نقل شده) می خوانیم که می گوید: أَنَا أُمُّ الرَّجَالِ مِنْكُمْ وَالنِّسَاءِ: «من مادر مردان و زنان شما هستم». (۲)

در اینجا سؤالی مطرح است و آن این که: آیا تعبیر «أَزْوَاجُهُ أُمَّهَاتُهُمْ»:

۱ - «مجمع البیان»، جلد ۸، صفحه ۳۳۸، و «روح المعانی»، ذیل آیات مورد بحث.

۲ - «روح المعانی»، ذیل آیات مورد بحث.

«همسران پیامبر مادران مؤمنین محسوب می شوند» با چیزی که در چند آیه قبل گذشت، تضاد ندارد؛ زیرا در آنجا می فرماید: «کسانی که گاهی همسرانشان را به منزله مادر خود قرار می دهند، سخن باطلی می گویند، مادر آنها فقط کسی است که از او متولد شده اند» پس چگونه همسران پیامبر که مسلمانان از آنان متولد نشده اند مادر محسوب می شوند؟

در پاسخ این سؤال، باید به این نکته توجه کرد که: خطاب مادر به یک زن یا باید از نظر جسمانی باشد، یا روحانی، اما از نظر جسمانی تنها در صورتی این معنی واقعیت دارد که: انسان از او متولد شده باشد، و این همان است که در آیات پیشین آمده، که مادر جسمانی انسان تنها کسی است که از او متولد شده است، و اما پدر یا مادر روحانی، کسی است که یک نوع حق معنوی بر او داشته باشد، همچون پیامبر که پدر روحانی امت محسوب می شود، و هم به خاطر او همسرانش، احترام مادر را دارند.

ایرادی که به اعراب جاهلی در مورد «ظهار» متوجه می شد این بود که: وقتی همسران خود را مادر خطاب می کردند، مسلماً منظور آنها مادر معنوی نبود، بلکه منظورشان این بود که: آنها به منزله مادر جسمانی هستند، لذا آن را یک نوع طلاق می شمردند، و می دانیم: مادر جسمانی با الفاظ درست نمی شود، بلکه شرط آن، تولد جسمانی است، بنابراین، سخن آنها سخن منکر و زور و باطل بود. ولی، در مورد همسران پیامبر (صلی الله علیه و آله) اگر چه آنها مادر جسمانی نیستند، اما به احترام پیامبر (صلی الله علیه و آله) مادر روحانیند، و احترام یک مادر را دارند.

و اگر می بینیم: قرآن در آیات آینده ازدواج با همسران پیامبر (صلی الله علیه و آله) را تحریم کرده، آن نیز یکی از شئون احترام آنها و احترام پیامبر (صلی الله علیه و آله) است، چنان که توضیح آن به طور مشروح به خواست خدا خواهد آمد.

البته نوع سومی از مادر در اسلام به عنوان مادر رضاعی، وجود دارد که در آیه ۲۳ سوره «نساء» به آن اشاره شده (وَ أُمَّهَاتُكُمُ اللَّائِي أَرْضَعْنَكُمْ...) ولی آن، در حقیقت یکی از شاخه های مادر جسمانی می باشد.

ج - سومین حکم، مسأله «اولویت خویشاوندان در مورد ارث» نسبت به دیگران است، زیرا در آغاز اسلام، که مسلمانان بر اثر هجرت پیوند خود را با بستگانشان گسسته بودند، قانون ارث بر اساس «هجرت» و «مؤاخات» تنظیم شد، یعنی «مهاجرین» از یکدیگر، و یا از «انصار» که با آنها پیوند برادری بسته بودند ارث می بردند، این یک حکم موقتی بود، که با وسعت یافتن اسلام و برقرار شدن بسیاری از ارتباطات گذشته خویشاوندی، بر اثر اسلام آوردن آنها، دیگر ادامه این حکم ضرورتی نداشت (توجه داشته باشید، سوره «احزاب» در سال پنجم هجرت سال جنگ احزاب نازل شده).

لذا، آیه فوق نازل شد، و اولویت «اولوا الارحام» (خویشاوندان) را نسبت به دیگران تثبیت کرد. البته قرائنی، در دست است که: منظور از اولویت، در اینجا اولویت الزامی است، نه استجابی، زیرا هم اجماع علمای اسلام، بر این معنی است، و هم روایات زیادی، که در منابع اسلامی وارد شده، این موضوع را اثبات می کند.

در اینجا به این نکته نیز باید دقیقاً توجه کرد، که: این آیه در صدد بیان اولویت خویشاوندان در برابر بیگانگان است، نه بیان اولویت طبقات سه گانه ارث نسبت به یکدیگر، و به تعبیر دیگر، در اینجا «مُفَضَّلٌ عَلَيْهِمْ» مؤمنان و مهاجرانند که در متن قرآن آمده (مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُهَاجِرِينَ). بنابراین، مفهوم آیه چنین می شود: خویشاوندان از نظر ارث بردن، بعضی از بعضی دیگر اولی، از غیر خویشاوندانند، و اما این که خویشاوندان چگونه ارث

می برند؟ و بر چه معیار و ضابطه ای است؟ قرآن در اینجا از این معنی ساکت است، هر چند در آیات سوره «نساء» از آن مشروحاً بحث نموده است. (۱)

د - چهارمین حکمی که به صورت یک استثناء در آیه فوق آمده، مسأله بهره مند نمودن دوستان و افراد مورد علاقه، از اموالی است که انسان از خود به یادگار می گذارد، که با جمله «إِلَّا أَنْ تَفْعَلُوا إِلَىٰ أَوْلِيَاءِكُمْ مَعْرُوفًا» (مگر این که بخواهید به دوستانان نیکی کنید) بیان شده است، و مصداق روشن آن همان حکم وصیت است که: انسان می تواند در یک سوم از اموالش درباره هر کس مایل باشد انجام دهد.

به این ترتیب، هنگامی که اساس ارث بر پایه خویشاوندی گذارده شد و جانشین پیوندهای گذشته گردید، باز ارتباط انسان به کلی از دوستان مورد علاقه و برادران مسلمان او قطع نمی شود، منتها از نظر کیفیت و کمیت، بسته به میل خود انسان است، ولی در هر حال مشروط به این می باشد که زائد بر ثلث مال نگردد، و البته اگر انسان از وصیت کردن صرف نظر کند، همه اموال او بین خویشاوندانش طبق قانون ارث تقسیم می گردد، و ثلثی برای او منظور نخواهد شد. (۲)

۱ - بنابراین، استدلال بعضی از فقهاء به این تعبیر، برای اولویت طبقات ارث نسبت به یکدیگر، درست به نظر نمی رسد، گویا حرف «ب» در «أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ» سبب چنین اشتباهی شده، و گمان کرده اند «مُفَضَّلٌ عَلَيْهِمْ» در اینجا همان بعض است، در حالی که قرآن صریحاً «مُفَضَّلٌ عَلَيْهِمْ» را «مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُهَاجِرِينَ» آورده است، آری تعبیر به «أَوْلُوا الْأَرْحَامَ» به تنهایی می تواند این اشعار را داشته باشد که معیار ارث، خویشاوندی است، و هر قدر درجه خویشاوندی بالا برود حق تقدم خواهد بود (دقت کنید).

۲ - جمعی از مفسران معتقدند: استثناء در جمله «إِلَّا أَنْ تَفْعَلُوا...» استثناء منقطع است، چرا که حکم «وصیت» از حکم «ارث» جدا است، ولی به عقیده ما مانعی ندارد که استثناء در اینجا متصل بوده باشد؛ چرا که جمله «وَ أَوْلُوا الْأَرْحَامَ...» دلیل بر این است که خویشاوندان نسبت به اموالی که از میت باقی می ماند نسبت به بیگانگان اولی هستند، مگر در صورتی که وصیتی کرده باشد در این صورت، «موصی له» در محدوده ثلث از خویشاوندان اولی است، این در حقیقت شبیه استثنائاتی است که در آیات ارث به صورت «مِن بَعْدِ وَصِيَّةٍ...» آمده است.

* * *

نکته:

روایات زیادی از ائمه اهل بیت (علیهم السلام) در تفسیر آیه فوق در مورد «أولوا الأرحام» نقل شده که: در قسمتی از آنها این آیه به مسأله «ارث اموال» تفسیر شده، همان گونه که معروف در میان مفسران است، در حالی که در قسمت دیگر به مسأله «ارث خلافت و حکومت» در خاندان پیامبر و ائمه اهل بیت (علیهم السلام) تفسیر گردیده.

از جمله در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم: وقتی از تفسیر این آیه سؤال کردند، امام (علیه السلام) فرمود: «این درباره فرزندان حسین (علیه السلام) نازل شده، و هنگامی که راوی سؤال کرد، آیا این درباره ارث اموال نیست؟ امام فرمود: نه، درباره حکومت و ولایت است.» (۱)

بدیهی است، منظور از این احادیث، نفی مسأله ارث اموال نیست، بلکه منظور، توجه دادن به این نکته است که: ارث مفهوم وسیعی دارد که هم ارث اموال را شامل می شود، و هم ارث خلافت و ولایت را.

این توارث، هیچگونه شباهتی با مسأله توارث سلطنت در سلسله پادشاهان ندارد، اینجا توارثی است به خاطر شایستگی ها و لیاقتها و لذا در میان فرزندان امامان تنها شامل حال کسانی می شد که دارای این شایستگی بودند، درست شبیه آنچه ابراهیم (علیه السلام) برای فرزندان خود از خدا می خواهد، و خداوند به او می گوید: امامت و ولایت من، به آن گروه از فرزندان تو که در صف ظالمان قرار داشته اند نمی رسد، بلکه مخصوص پاکان آنها است.

۱ - این احادیث را مرحوم سید هاشم بحرانی در تفسیر «برهان»، جلد ۳، صفحات ۲۹۲ و ۲۹۳ نقل کرده از جمله حدیث فوق و حدیث ۱۶ از این سلسله احادیث است.

و نیز شبیه چیزی است که در زیارات در مقابل قبور شهیدان راه خدا از جمله در مقابل قبر امام حسین(علیه السلام) می گوئیم: سلام بر تو ای حسینی که وارث آدم، وارث نوح، وارث ابراهیم، و وارث موسی و عیسی و محمدی... که این ارثی است در جنبه های اعتقادی و اخلاقی و معنوی و روحانی.

- ۷ وَإِذْ أَخَذْنَا مِنَ النَّبِيِّينَ مِيثَاقَهُمْ وَمِنْكَ وَمِنْ نُوحٍ وَإِبْرَاهِيمَ
وَمُوسَىٰ وَعِيسَىٰ ابْنِ مَرْيَمَ وَأَخَذْنَا مِنْهُم مِّيثَاقًا غَلِيظًا
- ۸ لِيَسْئَلَ الصَّادِقِينَ عَنْ صِدْقِهِمْ وَأَعَدَّ لِلْكَافِرِينَ عَذَابًا أَلِيمًا

ترجمه:

۷ - (به خاطر آور) هنگامی را که از پیامبران پیمان گرفتیم، و (همچنین) از تو و از نوح و ابراهیم و موسی و عیسی بن مریم، و ما از همه آنان پیمان محکمی گرفتیم (که در ادای مسئولیت کوتاهی نکنند)!

۸ - به این منظور که خدا راستگویان را از صدقشان (در ایمان و عمل صالح) سؤال کند، و برای کافران عذابی دردناک آماده ساخته است.

تفسیر:

پیمان محکم الهی

از آنجا که در آیات گذشته اختیارات وسیع و گسترده پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) تحت عنوان «النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ» بیان شد، آیات مورد بحث وظائف سنگین پیامبر (صلی الله علیه وآله) و سائر پیامبران بزرگ را بیان می کند؛ زیرا می دانیم همواره اختیارات توأم با مسئولیتها است، و هر جا «حقی» وجود دارد «تکلیفی» در مقابل آن نیز هست که این دو، هرگز از هم جدا نمی شوند، بنابراین، اگر پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) حق وسیعی دارد، تکلیف و مسئولیت سنگینی نیز در برابر آن قرار داده شده.

نخست می فرماید: «به خاطر بیاور هنگامی را که از پیامبران پیمان گرفتیم و

همچنین از تو و از «نوح» و «ابراهیم» و «موسی» و «عیسی بن مریم»، آری، از همه آنها پیمان شدید و محکمی گرفتیم» (وَ إِذْ أَخَذْنَا مِنَ النَّبِيِّينَ مِيثَاقَهُمْ وَ مِنْكَ وَ مِنْ نُوحٍ وَ إِبرَاهِيمَ وَ مُوسَى وَ عِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ وَ أَخَذْنَا مِنْهُمْ مِيثَاقاً غَلِيظاً).

به این ترتیب، نخست تمام پیامبران را در مسأله «ميثاق» مطرح می کند، سپس از پنج پیامبر اولوا العزم نام می برد که در آغاز آنها شخص پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) به خاطر شرافت و عظمتی که دارد، آمده است، و بعد از او چهار پیامبر «اولوا العزم» دیگر، به ترتیب زمان ظهور (نوح و ابراهیم و موسی و عیسی (علیهم السلام)) ذکر شده اند.

این، نشان می دهد که پیمان مزبور، پیمانی همگانی بوده که از تمام انبیاء گرفته شده، هر چند پیامبران اولوا العزم به طور مؤکدتری در برابر این پیمان متعهد بوده اند، پیمانی که با جمله «أَخَذْنَا مِنْهُمْ مِيثَاقاً غَلِيظاً» تأکید فوق العاده آن بیان شده است. (۱)

مهم این است، بدانیم این چه پیمان مؤکدی بوده که پیامبران همه، زیر بار آن هستند، در اینجا مفسران سخنان گوناگونی دارند، که می توان گفت همه آنها شاخه های مختلف یک اصل کلی است، و آن: ادا کردن مسئولیت تبلیغ و رسالت و رهبری و هدایت مردم در تمام زمینه ها و ابعاد است.

آنها موظف بودند، همه انسانها را قبل از هر چیز، به سوی توحید دعوت کنند. و نیز موظف بودند یکدیگر را تأیید نمایند، و پیامبران پیشین امتهای خود را برای پذیرش پیامبران بعد، آماده سازند، همان گونه که پیامبران بعد، دعوت

۱ - «ميثاق» چنانکه «راغب» در «مفردات» می گوید: به معنی پیمان مؤکدی است که توأم با سوگند و عهد بوده باشد، بنابراین ذکر «غلیظاً» در آیه تأکیدی است افزون بر این معنی.

پیامبران پیشین را تصدیق، و تأکید نمایند.

خلاصه، دعوت همه، به یک سو باشد، و همگی یک حقیقت را تبلیغ کنند، و امتها را زیر پرچم واحدی گرد آورند.

شاهد این سخن را در سائر آیات قرآن نیز می توان یافت، در آیه ۸۱ سوره «آل عمران» می خوانیم: **وَ إِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ لَمَا آتَيْتُكُمْ مِنْ كِتَابٍ وَ حِكْمَةٍ ثُمَّ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَكُمْ لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ وَ لَتَنْصُرُنَّهُ قَالَ أَ أَقْرَرْتُمْ وَ أَخَذْتُمْ عَلَىٰ ذَلِكُمْ إِصْرِي قَالُوا أَقْرَرْنَا قَالَ فَاشْهَدُوا وَ أَنَا مَعَكُمْ مِنَ الشَّاهِدِينَ:**

«(به خاطر بیاورید) هنگامی را که خداوند پیمان مؤکد از پیامبران (و پیروان آنها) گرفت که، هر گاه کتاب و دانش به شما دادم، آن گاه پیامبری به سوی شما آمد که آنچه را با شما است تصدیق می کند، به او ایمان بیاورید، و او را یاری کنید، سپس (خداوند) به آنها گفت: آیا اقرار به این موضوع دارید؟ و پیمان مؤکد بر آن بسته اید؟ گفتند: (آری) اقرار داریم، (خداوند به آنها) فرمود: (بر این پیمان مقدس) گواه باشید من هم با شما گواهم!».

نظیر همین معنی در آیه ۱۸۷ سوره «آل عمران» آمده است و در آن صریحاً می گوید: خداوند از اهل کتاب پیمان گرفته بود، که آیات الهی را برای مردم تبیین کنند، و هرگز آن را کتمان ننمایند.

به این ترتیب، خداوند هم از پیامبران پیمان مؤکد گرفته، که مردم را دعوت به توحید الله، و توحید آئین حق و ادیان آسمانی نمایند، و هم از علمای اهل کتاب، که آنان نیز تا آنجا که در توان دارند، در تبیین آئین الهی بکوشند، و از کتمان بپرهیزند.

آیه بعد، هدف از بعثت انبیاء و پیمان مؤکدی را که از آنها گرفته شده است چنین بیان می کند: «هدف این است که خداوند از صدق راستگویان پرسش کند،

و برای کافران عذاب دردناک آماده ساخته است» (لَيْسَتِلَّ الصَّادِقِينَ عَنْ صِدْقِهِمْ وَأَعَدَّ لِلْكَافِرِينَ عَذَابًا أَلِيمًا).

در این که، منظور از «صادقین» در اینجا چه کسانی هستند؟ و این سؤال چه سؤالی است؟ مفسران، تفسیرهای فراوانی دارند، اما آنچه هماهنگ با آیات این سوره و آیات دیگر قرآن به نظر می رسد، این است که: منظور، مؤمنانی است که صدق ادعای خود را در عمل اثبات کرده اند، و به تعبیر دیگر از میدان آزمایش و امتحان الهی سرفراز به در آمده اند. شاهد این سخن این که:

اولاً - «صادقین» در اینجا در مقابل «کافرین» قرار گرفته و از قرینه مقابله این معنی به خوبی استفاده می شود.

ثانیاً - در آیه ۲۳ همین سوره (احزاب) چنین می خوانیم: مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ: «گروهی از مؤمنان کسانی هستند که در عهد و پیمانی که با خدا بسته اند صادقند و بر سر پیمان خود ایستادند» بلافاصله در آیه ۲۴ می فرماید: لِيَجْزِيَ اللَّهُ الصَّادِقِينَ بِصِدْقِهِمْ وَيُعَذِّبَ الْمُنَافِقِينَ إِنْ شَاءَ أَوْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ: «هدف این است که صادقین را در برابر صدقشان پاداش دهد، و منافقین را هرگاه بخواهد، عذاب کند و یا توبه آنها را بپذیرد».

ثالثاً - در آیه ۱۵ «حجرات» و ۸ «حشر»، «صادقین» به خوبی معرفی شده اند در «حجرات» چنین می خوانیم: إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ لَمْ يَرْتَابُوا وَجَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ: «مؤمنان واقعی کسانی هستند که ایمان به خدا و رسولش آورده اند و شک و تردید در خود راه نداده اند با مال و جان در راه خدا جهاد کرده اند، اینها صادقین هستند».

و در سوره «حشر» می فرماید: لِلْفُقَرَاءِ الْمُهَاجِرِينَ الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ

دِيَارِهِمْ وَأَمْوَالِهِمْ يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا وَيَنْصُرُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ: «غنائمی که بدون جنگ، به دست مسلمانان می افتد متعلق به فقراى مهاجرین است، همانها که از خانه ها و اموالشان بیرون رانده شدند، در حالی که خواستار فضل پروردگار، و رضای او بودند، همانها که خدا و رسولش را یاری می کنند، آنها صادقین هستند».

به این ترتیب، روشن است: منظور از «صادقین» کسانی می باشند که در میدان حمایت از آئین خدا، و جهاد و ایستادگی در برابر مشکلات، و بذل جان و مال، صداقت و راستگویی خود را به اثبات رسانده اند. (۱)

اما این که منظور، از «سؤال کردن از صدق صادقین» چیست؟ با توجه به آنچه در بالا گفتیم روشن است، منظور این است که: آیا در اعمال خود اخلاص نیت و صدق ادعای خویش را به ثبوت می رسانند یا نه؟ در انفاق، در جهاد، در شکیبائی در برابر مشکلات، و مخصوصاً سختیهای میدان جنگ.

اما این سؤال، در کجا صورت می گیرد؟ ظاهر آیه این است که: در قیامت در دادگاه عدل پروردگار، آیات متعددی از قرآن نیز از تحقق چنین سؤالی در قیامت به طور کلی خبر می دهد.

ولی، این احتمال نیز وجود دارد که: سؤال، جنبه سؤال عملی داشته باشد، و در دنیا صورت گیرد؛ چرا که با بعثت انبیاء، همه مدعیان ایمان زیر سؤال قرار می گیرند، و عمل آنها پاسخی است به این سؤال که: آیا در دعوی خود صادق هستند؟!

۱ - جمعی از مفسران، احتمال دیگری در معنی آیه داده اند که: منظور از «صادقین» در اینجا خود «پیامبران» هستند که از آنان در قیامت سؤال می شود تا چه اندازه به پیمان خود عمل کردند؟ ولی، شواهد سه گانه ای که در بالا ذکر کردیم، این تفسیر را نفی می کند. این احتمال نیز داده شده که: منظور اعم از «پیامبران» و «مؤمنان» می باشد، اما تفسیری که در بالا ذکر شد با آیات این سوره و سایر آیات قرآن هماهنگ تر است.

۹ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ جَاءَتْكُمْ جُنُودٌ
فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِيحًا وَجُنُودًا لَمْ تَرَوْهَا وَكَانَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ
بَصِيرًا

۱۰ إِذْ جَاءُوكُمْ مِنْ فَوْقِكُمْ وَمِنْ أَسْفَلَ مِنْكُمْ وَإِذْ زَاغَتِ الْأَبْصَارُ وَبَلَغَتِ
الْقُلُوبُ الْحَنَاجِرَ وَتَظُنُّونَ بِاللَّهِ الظُّنُونًا

۱۱ هُنَالِكَ ابْتُلِيَ الْمُؤْمِنُونَ وَزُلْزِلُوا زِلْزَالًا شَدِيدًا

ترجمه:

۹ - ای کسانی که ایمان آورده اید! نعمت خدا را بر خود به یاد آورید آن گاه که لشکرهایی به سراغ شما آمدند؛ ولی ما طوفان سختی بر آنان فرستادیم و لشکریانی که آنها را نمی دیدید؛ و خداوند همیشه به آنچه انجام می دهید بینا بوده است.

۱۰ - (به خاطر بیاورید) زمانی را که آنها از طرف بالا و پائین (شهر) بر شما وارد شدند (و مدینه را محاصره کردند) و زمانی را که چشمها از شدت وحشت خیره شده، و جانها به لب رسیده بود، و گمانهای گوناگون بدی به خدا می بردید.

۱۱ - آنجا بود که مؤمنان آزمایش شدند و تکان سختی خوردند!

تفسیر:

آزمایش بزرگ الهی، در میدان احزاب

این آیات و چندین آیه بعد از آن، که مجموعاً هفده آیه را تشکیل می دهد پیرامون یکی از بزرگترین آزمونهای الهی در مورد «مؤمنان» و «منافقان» و

امتحان صدق گفتار آنها در عمل - که در آیات گذشته از آن بحث شد - سخن می گوید. این آیات، از یکی از مهمترین حوادث تاریخ اسلام، یعنی «جنگ احزاب»، بحث می کند، جنگی که در حقیقت نقطه عطفی در تاریخ اسلام بود، و کفه موازنه قوا را در میان اسلام و کفر، به نفع مسلمین بر هم زد و پیروزی در آن، کلیدی بود برای پیروزیهای بزرگ آینده، و در حقیقت کمر دشمنان در این غزوه شکست و بعد از آن نتوانستند کار مهمی صورت دهند. «جنگ احزاب» چنان که از نامش پیدا است مبارزه همه جانبه ای از ناحیه عموم دشمنان اسلام، و گروههای مختلفی بود که با پیشرفت این آئین منافع نامشروعشان به خطر می افتاد. نخستین جرقه جنگ، از ناحیه گروهی از یهود «بنی نضیر» زده شد که به «مکه» آمدند، طایفه «قریش» را به جنگ با پیامبر (صلی الله علیه و آله) تشویق کردند و به آنها قول دادند، تا آخرین نفس در کنارشان می ایستند، سپس به سراغ قبیله «غطفان» رفتند، و آنها را نیز آماده کارزار کردند.

این قبائل، از هم پیمانان خود مانند قبیله «بنی اسد» و «بنی سلیم»، نیز دعوت کردند، و چون همگی خطر را احساس کرده بودند، دست به دست هم دادند تا کار اسلام را برای همیشه یکسره کنند: پیامبر (صلی الله علیه و آله) را به قتل برسانند، مسلمین را در هم بکوبند، «مدینه» را غارت کنند، و چراغ اسلام را خاموش سازند.

مسلمانان که خود را در برابر این گروه عظیم دیدند، به فرمان پیامبر (صلی الله علیه و آله) به شور نشستند و قبل از هر چیز، با پیشنهاد «سلمان فارسی» در اطراف «مدینه» خندقی کردند، تا دشمن به آسانی نتواند از آن عبور کند، و شهر را مورد تاخت و

تاز قرار دهد (و به همین جهت یکی از نامهای این جنگ، «جنگ خندق» است). لحظات بسیار سخت و خطرناکی بر مسلمانان گذشت، جانها به لب رسیده بود، منافقین در میان لشکر اسلام، سخت به تکاپو افتاده بودند، جمعیت انبوه دشمن، کمی لشگریان اسلام، در مقابل آنها (تعداد لشکر کفر را ده هزار، و لشکر اسلام را سه هزار نفر نوشته اند) و آمادگی آنها از نظر تجهیزات جنگی و فراهم کردن وسائل لازم، آینده سخت و دردناکی را در برابر چشم مسلمانان مجسم می ساخت.

ولی خدا می خواست در اینجا آخرین ضربه بر پیکر کفر فرود آید، صف منافقین را نیز از صفوف مسلمین مشخص سازد، توطئه گران را افشا کند، و مسلمانان راستین را سخت در بوته آزمایش قرار دهد.

سرانجام این غزوه - چنان که شرح آن خواهد آمد - به پیروزی مسلمانان تمام شد، طوفانی سخت به فرمان خدا وزیدن گرفت، خیمه و خرگاه و زندگی کفار را در هم ریخت، رعب و وحشت شدیدی در قلب آنها افکند، و نیروهای غیبی فرشتگان، به یاری مسلمانان شتافتند. قدرت نمایی های شگرفی همچون قدرت نمایی امیرمؤمنان علی (علیه السلام) در برابر «عمرو بن عبدود»، بر آن افزوده شد، و مشرکان بی آن که بتوانند کاری انجام دهند پا به فرار گذاردند. آیات هفده گانه فوق، نازل شد و با تحلیلهای کوبنده و افشاگرانه خود به عالیتین وجه از این حادثه مهم برای پیروزی نهائی اسلام و کوبیدن منافقان، بهره گیری کرد. این، دورنمایی بود از «جنگ احزاب»، که در سال پنجم هجری واقع شد. (۱)

۱ - آنچه در بالا گفته شد فشرده بحث مشروحی است که مورخان اسلامی از جمله «ابن اثیر»

از اینجا به سراغ تفسیر آیات می رویم و سایر جزئیات این «غزوه» را به بحث نکات وا می گذاریم.

قرآن این ماجرا را نخست، در یک آیه، خلاصه می کند سپس در ۱۶ آیه دیگر به بیان خصوصیات آن می پردازد.

می گوید: «ای کسانی که ایمان آورده اید، نعمت بزرگ خدا را بر خودتان به یاد آورید، در آن هنگام که لشکرهای (عظیمی) به سراغ شما آمدند» (یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ جَاءَتْكُمْ جُنُودٌ).

«ولی ما باد و طوفانی بر آنها فرستادیم و لشکریانی که آنها را نمی دیدید، و به این وسیله، آنها را در هم کوبیدیم» (فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِيحًا وَجُنُودًا لَمْ تَرَوْهَا).

«و خداوند به تمام کارهائی که انجام می دهید (و کارهائی که هر گروه در این میدان بزرگ انجام دادند) بصیر و بینا است» (وَكَانَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرًا).

در اینجا چند مطلب قابل دقت است:

۱ - تعبیر به «أذْكُرُوا» نشان می دهد: این آیات بعد از پایان جنگ و گذشتن مقداری از زمان که به مسلمانان اجازه داد، آنچه را دیده بودند، در فکر خود مورد تحلیل قرار دهند، نازل گردید تا تأثیر عمیق تری بخشد.

۲ - تعبیر به «جُنُودٌ» اشاره به احزاب مختلف جاهلی (مانند قریش، غطفان بنی سلیم، و بنی اسد، و بنی فزاره و بنی اشجع و بنی مره) و طایفه یهود داخل مدینه است.

۳ - منظور از «جُنُودًا لَمْ تَرَوْهَا» که به یاری مسلمانان آمدند، همان فرشتگانی است که یاری آنها نسبت به مؤمنان در «غزوه بدر» نیز صریحاً در قرآن مجید آمده است، ولی همان گونه که در ذیل آیه ۹ سوره «انفال» بیان کردیم،

دلیلی در دست نیست که فرشتگان، این جنود الهی نا پیدا، رسماً وارد میدان و مشغول جنگ شده باشند، بلکه قرآنی در دست است که: نشان می دهد آنها برای تقویت روحیه مؤمنان و دلگرمی آنان نازل گشته اند. (۱)

آیه بعد که ترسیمی از وضع بحرانی «جنگ احزاب»، و قدرت عظیم جنگی دشمنان، و نگرانی شدید بسیاری از مسلمانان است، چنین می گوید: «به خاطر بیاورید، زمانی را که آنها از طرف بالا و پائین شهر شما وارد شدند (و مدینه را در محاصره خود قرار دادند) و هنگامی را که چشمها از شدت وحشت خیره شده بود، جانها به لب رسیده بود، و گمانهای گوناگون بدی به خدا می بردید!» (إِذْ جَاؤُكُمْ مِنْ فَوْقِكُمْ وَمِنْ أَسْفَلَ مِنْكُمْ وَإِذْ زَاغَتِ الْأَبْصَارُ وَبَلَغَتِ الْقُلُوبُ الْحَنَاجِرَ وَتَظُنُّونَ بِاللَّهِ الظُّنُونًا).

بسیاری از مفسران کلمه «فَوْق» را در این آیه، اشاره به جانب «شرق مدینه» می دانند که قبیله «غطفان» از آنجا وارد شدند، و «أَسْفَلَ» را اشاره به «غرب» که قبیله «قریش» و همراهان آنها از آنجا ورود کردند.

البته، با توجه به این که «مکه» درست در جنوب «مدینه» واقع شده، قبائل مشرکین «مکه»، باید از جنوب آمده باشند، ولی شاید وضع جاده و مدخل «مدینه» چنان بوده که، آنها کمی شهر را دور زده و از غرب وارد شده اند، و به هر حال، جمله بالا، اشاره به محاصره این شهر، از سوی دشمنان مختلف اسلام است.

جمله «زَاغَتِ الْأَبْصَارُ» با توجه به این که: «زَاغَت» از ماده «زیغ» به معنی تمایل به یکسو است، اشاره به حالتی است که انسان به هنگام ترس و وحشت

۱ - برای توضیح بیشتر در این زمینه به جلد «هفتم» تفسیر «نمونه»، صفحه ۱۰۳ به بعد مراجعه نمایید.

شدید، پیدا می‌کند که چشمان او به یک سمت منحرف، و روی نقطه معینی ثابت و خیره می‌شود.

جمله «بَلَّغَتِ الْقُلُوبُ الْحَنَاجِرَ» (قلبها به گلوگاه رسیده بود) کنایه جالبی است، شبیه آنچه در زبان فارسی داریم که می‌گوئیم «جاننش به لب رسید» و گرنه هرگز، «قلب»، به معنی عضو مخصوص، مرکز پخش خون از جای خود حرکت نمی‌کند، و هیچ‌گاه به گلوگاه نمی‌رسد. جمله «تَطْنُونُ بِاللَّهِ الطُّنُونَا» اشاره به این است که: در این حالت، گمانهای ناجوری برای جمعی از مسلمانان پیدا شده بود، چرا که، هنوز از نظر نیروی ایمان، به مرحله کمال نرسیده بودند، اینها همان کسانی بودند که در آیه بعد می‌گوید: شدیداً متزلزل شدند.

شاید بعضی، فکر می‌کردند: ما سرانجام شکست خواهیم خورد، و ارتش دشمن با این قدرت و قوت پیروز می‌شود، روزهای آخر عمر اسلام، فرا رسیده است و وعده‌های پیامبر در زمینه پیروزی، مطلقاً تحقق نخواهد یافت!

البته، این افکار نه به صورت یک عقیده که به صورت یک وسوسه در اعماق دلهای بعضی پیدا شده بود، این شبیه همانست که در «جنگ احد»، قرآن مجید از آن یاد کرده می‌گوید: وَ طَائِفَةٌ قَدْ أَهَمَّتْهُمْ أَنفُسُهُمْ يَظُنُّونَ بِاللَّهِ غَيْرَ الْحَقِّ ظَنَّ الْجَاهِلِيَّةِ: «گروهی از شما در آن لحظات بحرانی جنگ، تنها به فکر جان خود بودند و گمانهای نادرست همانند گمانهای دوران جاهلیت داشتند!» (۱)

مخاطب در آیه مورد بحث، مسلماً مؤمنانند، و جمله «يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا» در آیه قبل، دلیل روشنی بر این معنی است، و کسانی که مخاطب را منافقان دانسته‌اند، گویا به این نکته توجه نکرده‌اند، و یا پنداشته‌اند که این قبیل گمانها با

ایمان و اسلام سازگار نیست، در حالی که بروز این قبیل افکار، در حد یک وسوسه، آن هم در شرائط بسیار سخت و بحرانی، برای افراد ضعیف الایمان، و تازه مسلمان، یک امر طبیعی است! (۱)

اینجا بود که کوره امتحان الهی سخت داغ شد، چنان که در آیه بعد می گوید: «در آنجا مؤمنان آزمایش شدند و تکان سختی خوردند» (هُنَالِكَ ابْتُلِيَ الْمُؤْمِنُونَ وَ زُلُّوا زُلْالًا شَدِيدًا). طبیعی است، هنگامی که: انسان گرفتار طوفانهای فکری می شود، جسم او نیز از این طوفان بر کنار نمی ماند، و در اضطراب و تزلزل فرو می رود، بسیار دیده ایم افرادی که ناراحتی فکری دارند، در همان جای خود که نشسته اند مرتباً تکان می خورند، دست بر دست می مالند، و اضطراب خود را در حرکات خود کاملاً مشخص می نمایند.

یکی از شواهد این وحشت شدید، این بود که نقل کرده اند: پنج قهرمان معروف عرب، که «عمرو بن عبدود» سرآمد آنها بود، لباس جنگ پوشیده و با غرور خاصی به میدان آمدند و «هَلْ مِنْ مُبَارِزٍ» گفتند، مخصوصاً «عمرو بن عبدود» رجز می خواند و بهشت و آخرت را به مسخره گرفته بود، و می گفت: «مگر نمی گوئید مقتولین شما در بهشت خواهند بود؟ آیا کسی از شما شوق دیدار بهشت در سر ندارد؟!

ولی در برابر نعره های او سکوت بر لشکر حکمفرما بود، و کسی جرأت مقابله را نداشت، جز علی بن ابیطالب (علیه السلام) که به مقابله برخاست، و پیروزی

۱ - جمعی از مفسران، «ظنون» را در اینجا به معنی اعم از گمان بد و خوب گرفته اند، ولی قرائن موجود در این آیه و آیه بعد نشان می دهد که مراد گمانهای بد است.

بزرگی نصیب مسلمانان نمود، که در بحث نکات مشروحاً خواهد آمد.
آری، فولاد را در کوره داغ می‌برند، تا آبدیده شود، مسلمانان نخستین نیز باید در کوره
حوادث سخت، مخصوصاً غزواتی همچون «غزوه احزاب»، قرار گیرند تا آبدیده و مقاوم شوند.

- ۱۲ وَ إِذْ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ مَا وَعَدَنَا اللَّهُ وَ رَسُولُهُ إِلَّا غُرُورًا
- ۱۳ وَ إِذْ قَالَتْ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ يَا أَهْلَ يَثْرِبَ لَا مُقَامَ لَكُمْ فَارْجِعُوا وَ يَسْتَأْذِنُ فَرِيقٌ مِنْهُمْ النَّبِيَّ يَقُولُونَ إِنَّ بُيُوتَنَا عَوْرَةٌ وَ مَا هِيَ بِعَوْرَةٍ إِنْ يُرِيدُونَ إِلَّا فِرَارًا
- ۱۴ وَ لَوْ دَخَلَتْ عَلَيْهِمْ مِنْ أَقْطَارِهَا ثُمَّ سُئِلُوا الْفِتْنَةَ لآتَوْهَا وَ مَا تَلَبَّثُوا بِهَا إِلَّا يَسِيرًا
- ۱۵ وَ لَقَدْ كَانُوا عَاهِدُوا اللَّهَ مِنْ قَبْلُ لَا يُؤَلُّونَ الْأَذْبَارَ وَ كَانَ عَهْدُ اللَّهِ مَسْئُولًا
- ۱۶ قُلْ لَنْ يَنْفَعَكُمْ الْفِرَارُ إِنْ فَرَرْتُمْ مِنَ الْمَوْتِ أَوِ الْقَتْلِ إِذَا لَا تُمَتِّعُونَ إِلَّا قَلِيلًا
- ۱۷ قُلْ مَنْ ذَا الَّذِي يَعْصِمُكُمْ مِنَ اللَّهِ إِنْ أَرَادَ بِكُمْ سُوءًا أَوْ أَرَادَ بِكُمْ رَحْمَةً وَ لَا يَجِدُونَ لَهُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلِيًّا وَ لَا نَصِيرًا

ترجمه:

- ۱۲ - و (نیز به خاطر آورید) زمانی را که منافقان و بیماردلان می گفتند: «خدا و پیامبرش جز وعده های دروغین به ما نداده اند»!
- ۱۳ - و (نیز به خاطر آورید) زمانی را که گروهی از آنها گفتند: «ای اهل یثرب (ای مردم مدینه)! اینجا جای توقف شما نیست؛ به خانه های خود باز گردید!» و گروهی از

آنان از پیامبر اجازه می خواستند و می گفتند: «خانه های ما بی حفاظ است!» در حالی که بی حفاظ نبود؛ آنها فقط می خواستند (از جنگ) فرار کنند.

۱۴ - و اگر دشمنان از اطراف مدینه بر آنان وارد می شدند و پیشنهاد بازگشت به سوی شرک به آنان می کردند می پذیرفتند، و جز مدت کمی (برای انتخاب این راه) درنگ نمی کردند.

۱۵ - (در حالی که) آنان قبل از این با خدا عهد کرده بودند که پشت به دشمن نکنند؛ و عهد الهی مورد سؤال قرار خواهد گرفت (و در برابر آن مسئولند)!

۱۶ - بگو: «اگر از مرگ یا کشته شدن فرار کنید، سودی به حال شما نخواهد داشت؛ و در آن هنگام جز بهره کمی از زندگانی نخواهید گرفت!»

۱۷ - بگو: «چه کسی می تواند شما را در برابر اراده خدا حفظ کند، اگر او بدی یا رحمتی را برای شما اراده کند؟!، و آنها جز خدا هیچ سرپرست و یآوری برای خود نخواهند یافت.

تفسیر:

منافقان و ضعیف الایمان ها در صحنه احزاب

گفتیم: کوره امتحان «جنگ احزاب» داغ شد، و همگی در این امتحان بزرگ درگیر شدند، روشن است در این گونه موارد بحرانی، مردمی که در شرائط عادی ظاهراً در یک صف قرار دارند به صفوف مختلفی تقسیم می شوند، در اینجا نیز مسلمانان به گروههای مختلفی تقسیم شدند: جمعی مؤمنان راستین بودند، گروهی خواص مؤمنان، جمعی افراد ضعیف الایمان، جمعی منافق، جمعی منافق لجوج و سرسخت، گروهی در فکر خانه و زندگی خویشان، و در فکر فرار، جمعی سعی داشتند دیگران را از جهاد باز دارند، و گروهی تلاش

می کردند، رشته اتحاد خود را با منافقین محکم کنند.

خلاصه، هر کس اسرار باطنی خویش را در این رستاخیز عجیب و «یوم البروز» آشکار ساخت. در آیات گذشته از جمعیت مسلمانان ضعیف الایمان، و وسوسه ها، و گمانهای بدی که با آن دست به گریبان بودند، سخن در میان بود، و در نخستین آیات مورد بحث، گفتگوی منافقان، و بیمار دلان منعکس شده است.

می فرماید: «به خاطر بیاورید هنگامی را که منافقان، و آنها که دلی بیمار داشتند می گفتند: خدا و پیامبرش چیزی جز وعده های دروغین به ما نداده اند!» (وَ إِذْ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ مَا وَعَدَنَا اللَّهُ وَرَسُولُهُ إِلَّا غُرُورًا).

در تاریخ «جنگ احزاب» چنین آمده است: در اثنای حفر «خندق» که مسلمانان هر یک مشغول کندن بخشی از خندق بودند، روزی به قطعه سنگ سخت و بزرگی برخورد کردند که هیچ کلنگی در آن اثر نمی کرد، خبر به پیامبر (صلی الله علیه و آله) دادند، پیامبر (صلی الله علیه و آله) شخصاً وارد «خندق» شد، و در کنار سنگ قرار گرفت، کلنگی را به دست گرفت و نخستین ضربه محکم را بر مغز سنگ فرود آورد، قسمتی از آن متلاشی شد و برقی از آن جستن کرد، پیامبر (صلی الله علیه و آله) تکبیر پیروزی گفت، مسلمانان نیز همگی تکبیر گفتند.

بار دوم ضربه شدید دیگری بر سنگ فرو کوفت، قسمت دیگری در هم شکست، و برقی از آن جستن نمود، پیامبر (صلی الله علیه و آله) تکبیر گفت، و مسلمانان نیز تکبیر گفتند.

سرانجام، پیامبر (صلی الله علیه و آله) سومین ضربه را بر سنگ فرود آورد، و برق جستن کرد، و باقیمانده سنگ متلاشی شد، حضرت (صلی الله علیه و آله) باز تکبیر گفت، و مسلمانان

نیز صدا به تکبیر بلند کردند، «سلمان» از این ماجرا سؤال کرد، پیامبر فرمود: «در میان برق اول، سرزمین «حیره» و قصرهای پادشاهان «ایران» را دیدم، و «جبرئیل» به من بشارت داد که: امت من بر آنها پیروز می شوند! و در برق دوم قصرهای سرخ فام «شام» و روم» نمایان گشت، و «جبرئیل» به من بشارت داد که: امت من بر آنها نیز پیروز خواهند شد! در برق سوم قصرهای «صنعا و یمن» را دیدم و «جبرئیل» باز به من خبر داد که: امتم باز بر آنها پیروز خواهند شد، بشارت باد بر شما ای مسلمانان!.

منافقان نگاهی به یکدیگر کرده گفتند: چه سخنان عجیبی؟ و چه حرفهای باطل و بی اساسی؟ او از «مدینه» دارد سرزمین «حیره» و «مدائن کسری» را می بیند، و خبر فتح آن را به شما می دهد، در حالی که هم اکنون شما در چنگال یک مشیت عرب گرفتارید (و حالت دفاعی به خود گرفته اید، چه خیال باطل و پندار خامی؟!).

آیه فوق نازل شد و گفت: که این منافقان و بیماردلان می گویند: خدا و پیغمبرش جز فریب و دروغ وعده ای به ما نداده اند، آنها از قدرت بی پایان پروردگار بی خبرند. (۱)

و راستی در آن روز، چنین اخبار و بشارتی جز در نظر مؤمنان آگاه، فریب و غروری بیش نبود، اما دیده ملکوتی پیامبر (صلی الله علیه و آله) در لابلای جرقه های آتشی که از برخورد کلنگ هائی که برای حفر «خندق» بر زمین کوبیده می شد، جستن می کرده، می توانست گشوده شدن درهای قصرهای پادشاهان «ایران»، «روم» و «یمن» را ببیند، و به امت جان بر کفش، بشارت دهد، و از اسرار آینده پرده

۱ - «کامل ابن اثیر»، جلد ۲، صفحه ۱۷۹. در «سیره ابن هشام» همین جریان با مختصر تفاوتی آمده و آن این که پیامبر فرمود: «در برق اول، فتح یمن را دیدم، و در برق دوم فتح شام و مغرب، و در برق سوم پیروزی بر شرق (سرزمین ایران) را مشاهده کردم که با ترتیب تاریخی فتح این سه منطقه هماهنگ است.

بردارد.

شاید نیاز به تذکر نداشته باشد که: منظور از «الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ» همان منافقان است، و ذکر این جمله در واقع توضیحی است برای کلمه «منافقین» که قبل از آن آمده است، و چه بیماری بدتر از بیماری نفاق؟! چرا که انسان سالم و دارای فطرت الهی، یک چهره بیشتر ندارد، انسان های دو چهره، و چند چهره بیمارانی هستند که دائماً در اضطراب، تضاد، و تناقض گرفتارند.

شاهد این سخن، چیزی است که در آغاز سوره «بقره» آمده است که در توصیف منافقین می گوید: فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزَادَهُمُ اللَّهُ مَرَضًا: «در دل‌های آنها یک نوع بیماری است و خدا (به خاطر اعمالشان) بر بیماری آنها می افزاید»! (۱)

در آیه بعد، به شرح حال گروه خطرناکی از همین منافقان بیمار دل، که نسبت به دیگران خباثت و آلودگی بیشتری داشتند، پرداخته می گوید: «و نیز به خاطر بی‌اورید، هنگامی را که گروهی از آنها گفتند: ای مردم یثرب! (مدینه) اینجا جای توقف شما نیست، به خانه های خود بازگردید» (وَ إِذْ قَالَتْ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ يَا أَهْلَ يَثْرِبَ لَا مُقَامَ لَكُمْ فَارْجِعُوا).

خلاصه، در برابر این انبوه دشمن، کاری از شما ساخته نیست، خود را از معرکه بیرون کشیده، و خویشان را به هلاکت، و زن و فرزندتان را به دست اسارت نسپارید.

و به این ترتیب، می خواستند: جمعیت انصار را از لشکر اسلام جدا کنند، این از یکسو.

از سوی دیگر «گروهی از همین منافقین که در «مدینه» خانه داشتند از

پیامبر(صلی الله علیه وآله) اجازه می خواستند که باز گردند، و برای بازگشت خود عذرتراشی می کردند، از جمله، می گفتند: خانه های ما دیوار، و در و پیکر درستی ندارد، در حالی که چنین نبود، آنها فقط می خواستند: صحنه را خالی کرده فرار کنند» (وَ يَسْتَأْذِنُ فَرِيقٌ مِنْهُمْ النَّبِيَّ يَقُولُونَ إِنَّ بُيُوتَنَا عَوْرَةٌ وَمَا هِيَ بِعَوْرَةٍ إِنْ يُرِيدُونَ إِلَّا فِرَارًا).

واژه «عَوْرَةٌ» در اصل از ماده «عار» است، و به چیزی گفته می شود که: آشکار ساختنش موجب عار باشد، به شکاف هائی که در لباس یا دیوار خانه ظاهر می شود، و همچنین به نقاط آسیب پذیر مرزها، و آنچه انسان از آن بیم و وحشت دارد نیز «عوره» گفته می شود، در اینجا منظور خانه هائی است که در و دیوار مطمئنی ندارد، و بیم حمله دشمن به آن می رود.

«منافقان» با مطرح ساختن این عذرها، می خواستند: میدان جنگ را ترک کرده، و به خانه های خود پناه برند.

در روایتی آمده است: طایفه «بنی حارثه» کسی را خدمت پیامبر(صلی الله علیه وآله) فرستاده گفتند: خانه های ما بدون حفاظ است و هیچ یک از خانه های «انصار» همچون خانه های ما نیست، و میان ما و طایفه «غطفان» که از شرق «مدینه» هجوم آورده اند، حایل و مانعی وجود ندارد، اجازه فرما به خانه های خود باز گردیم، و از زنان و فرزندانمان دفاع کنیم، پیامبر(صلی الله علیه وآله) به آنها اجازه داد. (۱)

این موضوع، به گوش «سعد بن معاذ»، بزرگ انصار رسید، به پیامبر(صلی الله علیه وآله) عرض کرد: به آنها اجازه نفرما، به خدا سوگند! تاکنون هر مشکلی برای ما پیش آمده، این گروه، همین بهانه را پیش کشیده اند، اینها دروغ می گویند، پیامبر(صلی الله علیه وآله) دستور داد باز گردند.

«یثرب» نام قدیمی «مدینه»، پیش از آن که پیامبر(صلی الله علیه وآله) به آنجا هجرت کند بوده، بعد از آن کم کم نام «مدینه الرسول» (شهر پیغمبر) بر آن گذارده شد، که مخفف آن همان «مدینه» بود.

این شهر نامهای متعددی دارد، «سید مرتضی» (رحمة الله علیه) علاوه بر این دو نام، (یثرب و مدینه) یازده نام دیگر برای این شهر ذکر کرده، از جمله: «طیبه» و «طابه» و «سکینه» و «محبوبه» و «مرحومه» و «قاصمه» است (بعضی یثرب را نام زمین این شهر می دانند). (۱)

در پاره ای از روایات آمده است: پیامبر(صلی الله علیه وآله) فرمود: «این شهر را «یثرب» ننماید» شاید به این جهت که: «یثرب» در اصل از ماده «ثرب» (بر وزن حرب) به معنی ملامت کردن است، و پیامبر(صلی الله علیه وآله) چنین نامی را برای این شهر پر برکت نمی پسندید.

به هر حال، این که، منافقان اهل «مدینه» را با عنوان «یا اهل یثرب» خطاب کردند، بی دلیل نیست، شاید به خاطر این بوده که می دانستند، پیامبر(صلی الله علیه وآله) از این نام متنفر است، و یا می خواستند: عدم رسمیت اسلام و عنوان «مدینه الرسول» را اعلام دارند، و یا آنها را به دوران جاهلیت توجه دهند!

آیه بعد، به سستی ایمان این گروه اشاره کرده می گوید: «آنها در اظهار اسلام آن قدر سست و ضعیفند که اگر دشمنان از اطراف و جوانب «مدینه» وارد آن شوند، و این شهر را اشغال نظامی کنند، و به آنها پیشنهاد نمایند که به سوی آئین شرک و کفر باز گردید، به سرعت می پذیرند، و جز مدت کمی (برای انتخاب این راه) درنگ نخواهند کرد!» (وَلَوْ دَخَلَتْ عَلَيْهِمْ مِنْ أَقْطَارِهَا ثُمَّ سَأَلُوا الْفِتْنَةَ لَأْتَوْهَا

وَمَا تَلَبَّثُوا بِهَا إِلَّا يَسِيرًا).

پیدا است، مردمی که این چنین ضعیف و بی پاشنه اند، نه آماده پیکار با دشمن اند، و نه پذیرای شهادت در راه خدا، به سرعت تسلیم می شوند، و تغییر مسیر می دهند. بنابراین، منظور از کلمه «فتنه» در اینجا همان شرک و کفر است (همان گونه که در آیات دیگر قرآن از قبیل آیه ۱۹۳ سوره «بقره» آمده است).

ولی بعضی از مفسران، احتمال داده اند که: مراد از «فتنه» در اینجا جنگ بر ضد مسلمانان است که اگر به این گروه منافق، پیشنهاد شود، به زودی این دعوت را اجابت کرده و با فتنه جویان همکاری می کنند!

اما این تفسیر، با ظاهر جمله «وَلَوْ دَخَلَتْ عَلَيْهِمْ مِنْ أَقْطَارِهَا» (اگر از اطراف، بر مدینه هجوم آورند...) سازگار نیست، و شاید به همین دلیل اکثر مفسران، همان معنی اول را انتخاب کرده اند.

سپس قرآن، این گروه منافق را به محاکمه می کشد و می گوید: «أَنهَآ قِبَلَآ بِآ خدآ عهء و پیمان بسته بودند که پشت به دشمن نکنند، و بر سر عهد خود در دفاع از توحید و اسلام و پیامبر بایستند، مگر آنها نمی دانند که عهد الهی مورد سؤال قرار خواهد گرفت» و آنها در برابر آن مسئولند (وَلَقَدْ كَانُوا عَاهِدُوا اللّٰهَ مِنْ قَبْلُ لَا يُؤْتُونَ الْأَذْيَارَ وَ كَانَ عَهْدُ اللّٰهِ مَسْئُولًا).

بعضی گفته اند: منظور از این عهد و پیمان، همان تعهدی است که طایفه «بنی حارثه» در روز «جنگ احد» با خدا و پیامبر کردند، در آن هنگام که تصمیم به مراجعت از میدان گرفتند، و بعد پشیمان شدند، عهد بستند که: دیگر هرگز گرد این امور نروند، اما همانها در میدان «جنگ احزاب» باز به فکر پیمان شکنی

افتادند. (۱)

بعضی نیز، آن را اشاره به عهدی می دانند که: در «جنگ بدر» و یا در «عقبه» قبل از هجرت پیامبر، با آن حضرت بستند. (۲)

ولی به نظر می رسد: آیه فوق مفهوم وسیع و گسترده ای دارد که هم این عهد و پیمانها و هم سایر عهد و پیمانهای آنها را شامل می شود.

اصولاً - هر کسی ایمان می آورد، و با پیامبر (صلی الله علیه وآله) بیعت می کند، این عهد را با او بسته، که از اسلام و قرآن تا سر حد جان دفاع کند.

تکیه بر عهد و پیمان در اینجا به خاطر این است که: حتی عرب جاهلی به مسأله عهد و پیمان احترام می گذاشت، چگونه ممکن است کسی بعد از ادعای اسلام، پیمان خود را زیر پا بگذارد؟

بعد از آن که، خداوند نیت منافقان را افشاء کرد که: منظورشان حفظ خانه هایشان نیست، بلکه فرار از صحنه جنگ است، با دو دلیل به آنها پاسخ می گوید:

نخست، به پیامبر (صلی الله علیه وآله) می فرماید: «بگو اگر از مرگ یا کشته شدن فرار کنید، این فرار سودی به حال شما نخواهد داشت، و بیش از چند روزی از زندگی دنیا بهره نخواهید گرفت» (قُلْ لَنْ يَنْفَعَكُمُ الْفِرَارُ إِنْ فَرَرْتُمْ مِنَ الْمَوْتِ أَوِ الْقَتْلِ وَإِذَا لَا تُمَتَّعُونَ إِلَّا قَلِيلًا).

گیرم، موفق به فرار شدید، از دو حال خارج نیست:

یا اجلتان سر آمده و مرگ حتمی شما فرا رسیده است، - هر جا باشید مرگ

۱ - تفسیر «قرطبی»، و تفسیر «فی ظلال»، ذیل آیات مورد بحث.

۲ - «آلوسی» در «روح المعانی» این قول را نقل کرده است.

گریبان شما را می گیرد، حتی در خانه ها، و در کنار زن و فرزندان، و حادثه ای از درون یا از برون به زندگی شما پایان می دهد - .

و اگر اجل شما فرا نرسیده باشد، چهار روزی در این دنیا زندگی توأم با ذلت و خفت خواهید داشت، و اسیر چنگال دشمنان، و سپس عذاب الهی، خواهید شد.

در حقیقت، این بیان شبیه همان چیزی است که در «جنگ احد»، خطاب به گروه دیگری از منافقان سست عنصر، نازل گردید: **قُلْ لَوْ كُنْتُمْ فِي بُيُوتِكُمْ لَبَرَزَ الَّذِينَ كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقَتْلُ إِلَى مَضَاجِعِهِمْ**: «بگو: اگر هم در خانه های خود بودید، آنها که کشته شدن بر آنها مقدر شده بود قطعاً به سوی آرامگاه های خود بیرون می آمدند». (۱)

دیگر این که: مگر نمی دانید تمام سرنوشت شما به دست خدا است، و هرگز نمی توانید از حوزه قدرت و مشیت او فرار کنید.

«ای پیامبر! به آنها بگو! چه کسی می تواند، شما را در برابر اراده خدا حفظ کند، اگر او مصیبت یا رحمتی را برای شما بخواهد؟! (قُلْ مَنْ ذَا الَّذِي يَعْصِمُكُم مِّنَ اللَّهِ إِنْ أَرَادَ بِكُمْ سُوءًا أَوْ أَرَادَ بِكُمْ رَحْمَةً)».

آری، «آنها غیر از خدا هیچ سرپرست و یآوری نخواهند یافت» (وَلَا يَجِدُونَ لَهُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلِيًّا وَلَا نَصِيرًا).

بنابراین، اکنون که همه مقدرات شما به دست او است، فرمان او را در زمینه جهاد که مایه عزت و سربلندی در دنیا و در پیشگاه خدا است، به جان بپذیرید، و حتی اگر شهادت در این راه به سراغ شما آید، با آغوش باز از آن استقبال کنید.

- ۱۸ قَدْ يَعْلَمُ اللَّهُ الْمُعَوِّقِينَ مِنْكُمْ وَالْقَائِلِينَ لِإِخْوَانِهِمْ هَلُمَّ إِلَيْنَا
وَلَا يَأْتُونَ الْبَأْسَ إِلَّا قَلِيلًا
- ۱۹ أَشِحَّةً عَلَيْكُمْ فَإِذَا جَاءَ الْخَوْفُ رَأَيْتَهُمْ يُنظَرُونَ إِلَيْكَ تَدُورُ أَعْيُنُهُمْ
كَالَّذِي يُغْشَى عَلَيْهِ مِنَ الْمَوْتِ فَإِذَا ذَهَبَ الْخَوْفُ سَلَقُوكُمْ بِالسِّنَةِ
حَدَادٍ أَشِحَّةً عَلَى الْخَيْرِ أُولَئِكَ لَمْ يُؤْمِنُوا فَأَحْبَطَ اللَّهُ أَعْمَالَهُمْ وَكَانَ
ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا
- ۲۰ يَحْسَبُونَ الْأَحْزَابَ لَمْ يَذْهَبُوا وَإِنْ يَأْتِ الْأَحْزَابُ يَوَدُّوا لَوْ أَنَّهُمْ
بَادُونَ فِي الْأَعْرَابِ يَسْتَأْذِنُونَ عَنْ أَنْبَائِكُمْ وَلَوْ كَانُوا فِيكُمْ مَا
قَاتَلُوا إِلَّا قَلِيلًا

ترجمه:

۱۸ - خداوند کسانی که مردم را از جنگ باز می داشتند و کسانی را که به برادران خود می گفتند: «به سوی ما بیایید» به خوبی می شناسد؛ و آنها (مردمی ضعیفند و) جز اندکی پیکار نمی کنند.

۱۹ - آنها در همه چیز نسبت به شما بخیلند؛ و هنگامی که ترس (و بحرانی) پیش آید می بینی آن چنان به تو نگاه می کنند، و چشمهایشان در حدقه می چرخد، که گویی می خواهند قالب تهی کنند! اما وقتی حالت خوف و ترس فرو نشست، زبانهای تند خود را از خشم بر شما می گشایند (و سهم خود را از غنائم مطالبه می کنند) در حالی که در مال حریص اند؛ آنها ایمان نیآورده اند، و خداوند اعمالشان را نابود کرده؛ و این کار بر خدا

آسان است.

۲۰ - آنها گمان می کنند هنوز لشکر احزاب نرفته اند؛ و اگر برگردند (از ترس آنان) دوست می دارند در میان اعراب بادیه نشین پراکنده (و پنهان) شوند و از اخبار شما جويا گردند؛ و اگر در میان شما باشند جز اندکی پیکار نمی کنند.

تفسیر:

گروه باز دارندگان

سپس، به وضع گروهی دیگر از منافقین که از میدان «جنگ احزاب» کناره گیری کردند، و دیگران را نیز دعوت به کناره گیری می نمودند، اشاره کرده، می گوید: «خداوند آن گروهی از شما را که کوشش داشتند، مردم را از جنگ منصرف سازند می داند» (قَدْ يَعْلَمُ اللَّهُ الْمُعَوِّقِينَ مِنْكُمْ).

«و همچنین کسانی را که به برادرانشان می گفتند: به سوی ما بیایید» و دست از این پیکار خطرناک بردارید! (وَ الْقَائِلِينَ لِإِخْوَانِهِمْ هَلُمَّ إِلَيْنَا).

«همان کسانی که اهل جنگ و پیکار نیستند و جز مقدار کمی - آن هم از روی اکراه و یا ریا - به سراغ جنگ نمی روند» (وَ لَا يَأْتُونَ الْبَأْسَ إِلَّا قَلِيلًا).

«مُعَوِّقِينَ» از ماده «عوق» (بر وزن شوق) به معنی باز داشتن و منصرف کردن از چیزی است و «بأس» در اصل به معنی شدت، و در اینجا منظور از آن «جنگ» است.

آیه فوق، احتمالاً اشاره به دو دسته می کند: دسته ای از منافقین، که در لابلای صفوف مسلمانان بودند (و تعبیر «مِنْكُمْ» گواه بر این است) و سعی داشتند مسلمانان ضعیف الایمان را از جنگ باز دارند، اینها همان «مُعَوِّقِينَ» بودند.

گروه دیگری، که بیرون از صحنه نشسته بودند، از منافقین، و یا یهود، و

هنگامی که با سربازان پیامبر(صلی الله علیه وآله) برخورد می کردند، می گفتند: به سراغ ما بیایید، و خود را از این معرکه بیرون بکشید (اینها همانها هستند که در جمله دوم اشاره شده است).

این احتمال نیز وجود دارد که: این آیه بیان دو حالت مختلف از یک گروه باشد، کسانی که وقتی در میان مردم هستند آنها را از جنگ باز می دارند، و هنگامی که به کنار می روند دیگران را به سوی خود دعوت می کنند.

در روایتی می خوانیم: یکی از یاران پیامبر(صلی الله علیه وآله) از میدان «احزاب» به درون شهر، برای حاجتی آمده بود، برادرش را دید که نان و گوشت بریان و شراب پیش روی خود نهاده، گفت: تو اینجا به خوشگذرانی مشغولی و پیامبر خدا(صلی الله علیه وآله) در میان شمشیرها و نیزه ها مشغول پیکار است؟!

در جوابش گفت: ای ابله! تو نیز بیا با ما بنشین و خوش باش! به خدائی که «محمد» به او قسم یاد می کند، که او هرگز از این میدان باز نخواهد گشت! و این لشکر عظیمی که جمع شده اند، او و اصحابش را زنده نخواهند گذاشت!

برادرش گفت: دروغ می گوئی، به خدا سوگند می روم و رسول خدا(صلی الله علیه وآله) را از آنچه گفתי باخبر می سازم، خدمت پیامبر(صلی الله علیه وآله) آمد، و جریان را گفت، در اینجا آیه فوق نازل شد.

بنابراین، شأن نزول واژه «إِخْوَانِهِمْ» (برادرانشان) ممکن است به معنی برادران حقیقی باشد، و یا به معنی هم مسلکان، همان گونه که در آیه ۲۷ سوره «اسراء» تبتذیر کنندگان را برادران شیاطین نامیده است (إِنَّ الْمُبْتَدِرِينَ كَانُوا إِخْوَانَ الشَّيَاطِينِ).

در آیه بعد می افزاید: «انگیزه تمام این کارشکنی ها این است که آنها در همه

چیز نسبت به شما بخیل اند» (أَشِحَّةٌ عَلَيْكُمْ). (۱)

نه تنها در بذل جان در میدان نبرد، که در کمکهای مالی برای تهیه وسائل جنگ، و در کمکهای بدنی برای حفر «خندق»، و حتی در کمکهای فکری نیز بخل می‌ورزند، بخلی توأم با حرص، و حرصی روز افزون!

بعد از بیان بخل آنها و مضایقه از هرگونه ایثارگری، به بیان اوصاف دیگری از آنها که تقریباً جنبه عمومی در همه منافقان، در تمام اعصار و قرون دارد، پرداخته، چنین می‌گوید: «هنگامی که لحظات ترسناک و بحرانی پیش می‌آید آن چنان جان و ترسو هستند، که می‌بینی به تو نگاه می‌کنند در حالی که چشمهایشان بی اختیار در حدقه به گردش آمده، همانند کسی که در حال جان دادن است!» (فَإِذَا جَاءَ الْخَوْفُ رَأَيْتَهُمْ يَنْظُرُونَ إِلَيْكَ تَدُورُ أَعْيُنُهُمْ كَالَّذِي يُغْشَى عَلَيْهِ مِنَ الْمَوْتِ).

آنها چون از ایمان درستی برخوردار نیستند، و تکیه گاه محکمی در زندگی ندارند، هنگامی که در برابر حادثه سختی قرار گیرند، کنترل خود را به کلی از دست می‌دهند، گوئی می‌خواهند قبض روحشان کنند.

سپس می‌افزاید: «اما همین‌ها هنگامی که طوفان فرو نشست و حال عادی پیدا کردند، به سراغ شما می‌آیند، آن چنان پر توقعند که گوئی فاتح اصلی جنگ آنها هستند، و همچون طلبکاران، فریاد می‌کشند و با الفاظی درشت و خشن، سهم خود را از غنیمت، مطالبه می‌کنند، و در آن نیز سختگیر و بخیل و حریص اند!» (فَإِذَا ذَهَبَ الْخَوْفُ سَلَقُوكُمْ بِالسِّنَةِ جِدَادِ أَشِحَّةً عَلَى الْخَيْرِ).

«سَلَقُوكُمْ» از ماده «سَلَقَ» (بر وزن خلق) در اصل، به معنی گشودن چیزی با

۱ - «أَشِحَّةٌ» جمع «شَحِيحٌ» از ماده «شَح» به معنی بخلی است که توأم با حرص باشد، و این کلمه در اینجا به گفته اکثر مفسران از نظر اعراب «حال» است اما منافات ندارد که «حال» در مقام بیان علت باشد (دقت کنید).

خشم و عصبانیت است، خواه گشودن دست باشد، یا زبان، این تعبیر در مورد کسانی که با لحنی آمرانه و طلبکارانه فریاد می‌کشند، و چیزی را می‌طلبند به کار می‌رود. «الْأَسِنَّةُ حِدَادٌ»، به معنی زبانهای تیز و تند است، و در اینجا کنایه از خشونت در سخن می‌باشد. در پایان آیه، به آخرین توصیف آنها که در واقع ریشه همه بدبختیهایشان می‌باشد، اشاره کرده، می‌فرماید: «أَنَّهُا هَرَّكَزٌ أَيْمَانٌ نِيَاوْرِدَةٌ أُنْدُ» (أُولَئِكَ لَمْ يُؤْمِنُوا). «و به همین دلیل، خداوند اعمالشان را حبط و نابود کرده» چرا که اعمالشان هرگز توأم با انگیزه الهی و اخلاص نبوده است (فَأَحْبَطَ اللَّهُ أَعْمَالَهُمْ). «و این کار برای خدا سهل و آسان است» (وَ كَانَ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا). در یک جمع بندی، چنین نتیجه می‌گیریم که: «مُعَوِّظِينَ» (باز دارندگان) منافقانی بودند با این اوصاف:

- ۱ - هرگز اهل جنگ نبودند جز به مقدار بسیار کم.
- ۲ - آنها هیچ‌گاه اهل ایثار و فداکاری از نظر جان و مال نبوده و تحمل کمترین ناراحتیها را نمی‌کردند.
- ۳ - در لحظات طوفانی و بحرانی، از شدت ترس، خود را به کلی می‌باختند.
- ۴ - به هنگام پیروزی، خود را وارث همه افتخارات می‌پنداشتند!
- ۵ - آنها افراد بی‌ایمانی بودند، و اعمالشان نیز در پیشگاه خدا بی‌ارزش بود. و چنین است راه و رسم منافقان، در هر عصر و زمان، و در هر جامعه و گروه. چه توصیف دقیقی قرآن از آنها کرده که، به وسیله آن می‌توان همفکران آنها

را شناخت، و چقدر در عصر و زمان خود، نمونه های بسیاری از آنها را با چشم می بینیم!

آیه بعد، ترسیم گویاتری از حالت جبن و ترس این گروه است، می گوید: «آنها به قدری وحشت زده شده اند که بعد از پراکنده شدن احزاب و لشکریان دشمن تصور می کنند هنوز آنها نرفته اند!» (يَحْسِبُونَ الْأَحْزَابَ لَمْ يَذْهَبُوا).

کابوس وحشتناکی بر فکر آنها سایه افکنده، گوئی سربازان کفر مرتباً از مقابل چشمانشان رژه می روند، شمشیرها را برهنه کرده و نیزه ها را به آنها حواله می کنند! این جنگاوران ترسو، این منافقان بزدل، از سایه خود نیز وحشت دارند، هر صدای اسبی بشنوند، هر نعره شتری به گوششان رسد، از ترس به خود می پیچند به گمان این که لشکریان احزاب برگشته اند!

سپس اضافه می کند: «اگر بار دیگر احزاب، برگردند، آنها دوست می دارند سر به بیابان بگذارند، و در میان اعراب بادیه نشین پراکنده، و پنهان شوند» (وَإِنْ يَأْتِ الْأَحْزَابُ يَوَدُّوا لَوْ أَنَّهُمْ بَادُونَ فِي الْأَعْرَابِ).

آری، بروند و در آنجا بمانند «و مرتباً از اخبار شما جويا باشند» (يَسْتَلُونَ عَنْ أَنْبَائِكُمْ). لحظه، به لحظه، از هر مسافری جویای آخرین خبر شوند، مبادا احزاب به منطقه آنها نزدیک شده باشند، و سایه آنها به دیوار خانه آنها بیفتد! و این منت را بر سر شما بگذارند که، همواره جویای حال و وضع شما بودیم!

و در آخرین جمله، می افزاید: «به فرض که آنها فرار هم نمی کردند، و در میان شما بودند جز به مقدار کم نمی جنگیدند» (وَلَوْ كَانُوا فِيكُمْ مَا قَاتَلُوا إِلَّا

قَالُوا).

نه از رفتن آنها نگران باشید، نه از وجودشان خوشحال، که افرادی بی ارزش و بی خاصیتند، و نبودنشان از بودنشان بهتر!

همین مقدار پیکار مختصر نیز برای خدا نیست، از ترس سرزنش و ملامت مردم، و برای تظاهر، و ریا کاری است؛ چرا که اگر برای خدا بود، حدّ و مرزی نداشت، و تا پای جان در این میدان ایستاده بودند.

- ۲۱ لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِمَنْ كَانَ يَرْجُوا اللَّهَ وَ
الْيَوْمَ الْآخِرَ وَ ذَكَرَ اللَّهَ كَثِيرًا
- ۲۲ وَ كَمَا رَأَى الْمُؤْمِنُونَ الْأَحْزَابَ قَالُوا هَذَا مَا وَعَدَنَا اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ
صَدَقَ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ مَا زَادَهُمْ إِلَّا إِيمَانًا وَ تَسْلِيمًا
- ۲۳ مِنْ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ فَمِنْهُمْ مَنْ قَضَى
نَحْبَهُ وَ مِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ وَ مَا بَدَّلُوا تَبْدِيلًا
- ۲۴ لِيَجْزِيَ اللَّهُ الصَّادِقِينَ بِصِدْقِهِمْ وَ يُعَذِّبَ الْمُنَافِقِينَ إِنْ شَاءَ أَوْ
يَتُوبَ عَلَيْهِمْ إِنْ اللَّهُ كَانَ غَفُورًا رَحِيمًا
- ۲۵ وَ رَدَّ اللَّهُ الَّذِينَ كَفَرُوا بِغَيْظِهِمْ لَمْ يَنَالُوا خَيْرًا وَ كَفَى اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ
الْقِتَالَ وَ كَانَ اللَّهُ قَوِيًّا عَزِيمًا

ترجمه:

- ۲۱ - مسلماً برای شما در زندگی رسول خدا سرمشق نیکویی بود، برای آن‌ها که امید به رحمت خدا و روز رستاخیز دارند و خدا را بسیار یاد می کنند.
- ۲۲ - (اما) مؤمنان وقتی لشکر احزاب را دیدند، گفتند: «این همان است که خدا و رسولش به ما وعده داده، و خدا و رسولش راست گفته اند!» و این موضوع جز بر ایمان و تسلیم آنان نیفزود.
- ۲۳ - در میان مؤمنان مردانی هستند که بر سر عهده‌ای که با خدا بستند صادقانه ایستاده اند؛ بعضی پیمان خود را به آخر بردند (و در راه او شربت شهادت نوشیدند)، و

بعضی دیگر در انتظارند؛ و هرگز تغییری در پیمان خود ندادند.

۲۴ - هدف این است که خداوند صادقان را به خاطر صدقشان پاداش دهد، و منافقان را هرگاه اراده کند عذاب نماید، یا (اگر توبه کنند) توبه آنها را بپذیرد؛ چرا که خداوند آمرزنده و مهربان است.

۲۵ - و خدا کافران را با دلی پر از خشم باز گرداند؛ بی آن که نتیجه ای از کار خود گرفته باشند؛ و خداوند، مؤمنان را از جنگ بی نیاز ساخت، (و پیروزی را نصیبشان کرد)؛ و خدا قوی و شکست ناپذیر است!

تفسیر:

نقش مؤمنان راستین در جنگ احزاب

تاکنون از گروه‌های مختلف و برنامه‌های آنها در «غزوه احزاب» سخن به میان آمده، از جمله افراد ضعیف‌الایمان، منافقین، سران کفر و نفاق، و باز - دارندگان از جهاد.

قرآن مجید، در پایان این سخن، از «مؤمنان راستین»، و روحیه عالی، و پایمردی، و استقامت، و سایر ویژگی‌های آنان در این جهاد بزرگ، سخن می‌گوید.

و مقدمه این بحث را از شخص پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) که پیشوا و بزرگ و اسوه آنان بود، شروع می‌کند، می‌گوید: «برای شما در زندگی رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و عملکرد او (در میدان احزاب) سرمشق نیکویی بود، برای آنها که امید به رحمت خدا، و روز رستاخیز دارند، و خدا را بسیار یاد می‌کنند» (لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِّمَن كَانَ يَرْجُوا اللَّهَ وَ الْيَوْمَ الْآخِرَ وَ ذَكَرَ اللَّهَ كَثِيرًا).

بهترین الگو، برای شما نه تنها در این میدان که در تمام زندگی، شخص پیامبر (صلی الله علیه و آله) است، روحیات عالی او، استقامت و شکیبائی او، هوشیاری و

درایت، اخلاص و توجه به خدا، تسلط او بر حوادث، و زانو نزدن در برابر سختیها و مشکلات، هر کدام می تواند الگو و سرمشقی برای همه مسلمین باشد.

این ناخدای بزرگ، به هنگامی که سفینه اش گرفتار سخت ترین طوفانها می شود، کمترین ضعف و سستی و دستپاچگی به خود راه نمی دهد، او، هم ناخدا است، هم لنگر مطمئن این کشتی، هم چراغ هدایت است، و هم مایه آرامش و راحت روح و جان سرنشینان.

همراه دیگر مؤمنان، کلنگ به دست می گیرد، «خندق» می کند، با بیل جمع آوری کرده، و با ظرف از خندق بیرون می برد، برای حفظ روحیه و خونسردی یارانش با آنها مزاح می کند، و برای گرم کردن دل و جان، آنها را به خواندن اشعار حماسی تشویق می نماید، مرتباً آنان را به یاد خدا می اندازد و به آینده درخشان و فتوحات بزرگ، نوید می دهد.

از توطئه منافقان بر حذر می دارد و هوشیاری لازم را به آنها می دهد.

از آرایش جنگی صحیح، و انتخاب بهترین روشهای نظامی لحظه ای غافل نمی ماند، و در عین حال از راههای مختلف برای ایجاد شکاف در میان صفوف دشمن از پای نمی نشیند.

آری، او بهترین مقتدا و اسوه مؤمنان در این میدان و در همه میدانها است.

«أُسْوَةٌ» (بر وزن عروه) در اصل، به معنی آن حالتی است که انسان به هنگام پیروی از دیگری به خود می گیرد، و به تعبیری دیگر، همان تأسّی کردن و اقتدا نمودن است.

بنابراین، معنی مصدری دارد، نه معنی وصفی، و جمله «لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ» مفهومی این است که برای شما در پیامبر (صلی الله علیه وآله) تأسّی و

پیروی خوبی است، می توانید با اقتدا کردن به او خطوط خود را اصلاح و در مسیر «صراط مستقیم» قرار گیرید.

جالب این که: قرآن در آیه فوق این اسوه حسنه را مخصوص کسانی می داند که دارای سه ویژگی هستند، امید به «الله» و امید به روز قیامت دارند، و خدا را بسیار یاد می کنند.

در حقیقت، ایمان به مبدأ و معاد، انگیزه این حرکت است، و ذکر خداوند تداوم بخش آن، زیرا بدون شک، کسی که از چنین ایمانی قلبش سرشار نباشد، قادر به قدم گذاشتن در جای قدمهای پیامبر نیست، و در ادامه این راه نیز اگر پیوسته ذکر خدا نکند، و شیاطین را از خود نراند، قادر به ادامه تاسی و اقتدا نخواهد بود.

این نکته نیز، قابل توجه است که: علی(علیه السلام) با آن شهادت و شجاعتش در همه میدانهای جنگ - که یک نمونه زنده آن «غزوه احزاب» است و بعد اشاره خواهد شد - در سخنی در «نهج البلاغه» می فرماید: كُنَّا إِذَا احْمَرَّ الْبَأْسُ اتَّقَيْنَا بِرَسُولِ اللَّهِ (صلی الله علیه وآله) فَلَمْ يَكُنْ أَحَدٌ مِنَّا أَقْرَبَ إِلَى الْعَدُوِّ مِنْهُ: «هر گاه آتش جنگ، سخت شعله‌ور می شد، ما به رسول الله(صلی الله علیه وآله) پناه می بردیم و هیچ یک از ما به دشمن نزدیکتر از او نبود». (۱)

* * *

بعد از ذکر این مقدمه، به بیان حال مؤمنان راستین پرداخته، چنین می گوید: «هنگامی که مؤمنان، لشگریان احزاب را دیدند، نه تنها تزلزلی به دل راه ندادند بلکه گفتند: این همان است که خدا و رسولش به ما وعده فرموده، و طلایه آن آشکار گشته، و خدا و رسولش راست گفته اند، و این ماجرا جز بر ایمان و تسلیم

۱ - «نهج البلاغه»، کلمات قصار، فصل غرائب، جمله ۹.

«وَلَمَّا رَأَى الْمُؤْمِنُونَ الْأَحْزَابَ قَالُوا هَذَا مَا وَعَدَنَا اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَصَدَقَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَمَا زَادَهُمْ إِلَّا إِيمَانًا وَتَسْلِيمًا».

این کدام وعده بود که خدا و پیامبر (صلی الله علیه وآله) داده بودند؟ بعضی گفته اند: اشاره به سخنی است که قبلاً پیامبر (صلی الله علیه وآله) گفته بود که به زودی قبائل عرب و دشمنان مختلف شما، دست به دست هم می دهند و به سراغ شما می آیند، اما بدانید سرانجام پیروزی با شما است.

مؤمنان هنگامی که هجوم «احزاب» را مشاهده کردند، یقین پیدا کردند: این همان وعده پیامبر (صلی الله علیه وآله) است گفتند: اکنون که قسمت اول وعده به وقوع پیوسته، قسمت دوم یعنی پیروزی نیز مسلماً به دنبال آن است، لذا بر ایمان و تسلیمشان افزود.

دیگر این که: خداوند در سوره «بقره»، آیه ۲۱۴ به مسلمانان فرموده بود: «أَيَا گمان می کنید به سادگی وارد بهشت خواهید شد، بی آن که حوادثی همچون حوادث گذشتگان برای شما رخ دهد؟ همانها که گرفتار ناراحتیهای شدید شدند و آن چنان عرصه به آنان تنگ شد که گفتند: یاری خدا چه وقت است؟»

خلاصه این که: به آنها گفته شده بود: شما در بوتہ های آزمایش سختی آزموده خواهید شد، و آنها با مشاهده احزاب متوجه صدق گفتار خدا و پیامبر (صلی الله علیه وآله) شدند و بر ایمانشان افزود.

البته، این دو تفسیر، با هم منافاتی ندارد، مخصوصاً با توجه به این که: یکی در اصل وعده خدا، و دیگری وعده پیامبر (صلی الله علیه وآله) است، و این دو در آیه مورد بحث با هم آمده، جمع میان این دو کاملاً مناسب به نظر می رسد.

آیه بعد، اشاره به گروه خاصی از مؤمنان است که: در تاسی به پیامبر (صلی الله علیه وآله) از

همه، پیشگام تر بودند، و بر سر عهد و پیمانشان با خدا، یعنی فدا کاری تا آخرین نفس و آخرین قطره خون، ایستادند، می فرماید:

«در میان مؤمنان مردانی هستند که بر سر عهدی که با خدا بسته اند ایستاده اند، بعضی از آنها به عهد خود وفا کرده، جان را به جان آفرین تسلیم نمودند و در میدان جهاد شربت شهادت نوشیدند، و بعضی نیز در انتظارند» (مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ فَمِنْهُمْ مَنْ قَضَىٰ نَحْبَهُ وَمِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ).

«و هیچگونه تغییر و تبدیلی در عهد و پیمان خود ندادند» و کمترین انحراف و تزلزلی در کار خود پیدا نکردند (وَمَا بَدَلُوا تَبْدِيلًا).

به عکس منافقان، و یا مؤمنان ضعیف الایمان که طوفان حوادث آنها را به این طرف، و آن طرف می افکند، و هر روز فکر شوم و تازه ای در مغز ناتوان خود می پروراندند، اینان همچون کوه، ثابت و استوار ایستادند، و اثبات کردند «عهدی که با او بستند هرگز گسستنی نیست»!

واژه «نَحْبٌ» (بر وزن عهد) به معنی عهد و نذر و پیمان است، و گاه، به معنی مرگ، یا خطر، یا سرعت سیر، و یا گریه با صدای بلند نیز آمده. (۱)

در میان مفسران، گفتگو است که: این آیه ناظر به چه افرادی است؟

دانشمند معروف اهل سنت، «حاکم ابو القاسم حسکانی» با سند از علی (علیه السلام) نقل می کند که فرمود: فِينَا نَزَلَتْ: «مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ» فَأَنَا وَاللَّهِ الْمُنْتَظَرُ و ما بدلت تبدیلاً! «آیه رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ درباره ما نازل شده است، و من به خدا همان کسی هستم که انتظار (شهادت) را می کشم، (و قبلاً مردانی از ما همچون حمزه سید الشهدا) (علیه السلام) شربت

۱ - «مفردات راغب»، «مجمع البیان» و «لسان العرب» (نحب).

شهادت نوشیدند) و من هرگز در روش خود تغییر نداده، بر سر پیمانم ایستاده ام». (۱)
 بعضی دیگر، گفته اند: جمله «مَنْ قَضَى نَحْبَهُ» اشاره به شهیدان «بدر» و «احد» است، و جمله
 «وَمِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ» اشاره به مسلمانان راستین دیگری است که در انتظار پیروزی یا شهادت
 بودند.

از «انس بن مالک» نیز نقل شده که: عمویش «انس بن نصر» در روز جنگ «بدر» حاضر نبود،
 بعداً که آگاه شد، در حالی که جنگ پایان یافته بود تأسف خورد که: چرا در این جهاد شرکت
 نداشت، با خدا عهد و پیمان بست که اگر نبرد دیگری رخ دهد، در آن شرکت جوید و تا پای
 جان بایستد، لذا در جنگ «احد» شرکت کرد و به هنگامی که گروهی فرار کردند، او فرار نکرد،
 آن قدر مقاومت نمود که مجروح شد، سپس به افتخار شهادت نائل گشت. (۲)

و از «ابن عباس» نقل شده که: جمله «مِنْهُمْ مَنْ قَضَى نَحْبَهُ» اشاره به «حمزه بن عبدالمطلب» و
 بقیه شهیدان «احد» و «انس بن نصر» و یاران او است. (۳)

در میان این تفسیرها، هیچ منافاتی نیست، چرا که آیه مفهوم وسیعی دارد و همه شهدای اسلام
 را که قبل از ماجرای جنگ «احزاب» شربت شهادت نوشیده بودند شامل می شود، و منتظران
 نیز تمام کسانی بودند که در انتظار پیروزی و شهادت به سر می بردند، و افرادی همچون
 «حمزه سید الشهداء» (علیه السلام) و «علی» (علیه السلام) در رأس این دو گروه قرار داشتند.

لذا در تفسیر «صافی» چنین آمده است: إِنَّ أَصْحَابَ الْحُسَيْنِ بِكَرْبَلَا كَانُوا

۱ - «مجمع البیان»، جلد ۸، صفحه ۳۵۰، ذیل آیه مورد بحث.

۲ - تفسیر «قرطبی»، و «فی ظلال» و «مجمع البیان»، جلد ۸، صفحه ۳۵۰ (با مختصر تفاوتی)
 این روایت را آورده اند.

۳ - «مجمع البیان»، جلد ۸، صفحه ۳۵۰، ذیل آیه مورد بحث.

كُلُّ مَنْ أَرَادَ الْخُرُوجَ وَدَعَّ الْحُسَيْنَ (عليه السلام) وَ قَالَ: السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله)! فَيَجِيبُهُ: وَ عَلَيْكَ السَّلَامُ وَ نَحْنُ خَلْفُكَ، وَ يَقْرَأُ: «فَمِنْهُمْ مَنْ قَضَى نَجْبَهُ وَ مِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ»: «ياران امام حسين (عليه السلام) در كربلا، هر کدام که می خواستند به میدان بروند، با امام (عليه السلام) وداع می کردند، و می گفتند: سلام بر تو ای پسر رسول خدا (صلى الله عليه وآله) و آله (سلام وداع)، امام (عليه السلام) نیز به آنها پاسخ می گفت و سپس این آیه را تلاوت می فرمود: فَمِنْهُمْ مَنْ قَضَى نَجْبَهُ وَ مِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ». (۱)

از کتب مقاتل، استفاده می شود: امام حسین (عليه السلام) این آیه را بر کنار جنازه شهیدان دیگری، همچون «مسلم بن عوسجه» و به هنگامی که خبر شهادت «عبدالله بن یقطر» به او رسید، نیز تلاوت فرمود. (۲)

و از اینجا روشن می شود: آیه، چنان مفهوم وسیعی دارد که تمام مؤمنان راستین را در هر عصر و هر زمان شامل می شود، چه آنها که جامه شهادت در راه خدا بر تن پوشیدند، و چه آنها که بدون هیچگونه تزلزل بر سر عهد و پیمان با خدای خویش ایستادند و آماده جهاد و شهادت بودند.

آیه بعد، نتیجه و هدف نهائی عمل کردهای مؤمنان و منافقان را در یک جمله کوتاه، چنین بازگو می کند: «هدف این است که: خداوند صادقان را به خاطر صدقشان، پاداش دهد، و منافقان را، هر گاه بخواهد، عذاب کند و یا (اگر توبه کنند) ببخشد و توبه آنها را بپذیرد، چرا که خداوند غفور و رحیم است» (لِيَجْزِيَ اللَّهُ الصَّادِقِينَ بِصِدْقِهِمْ وَيُعَذِّبَ الْمُنَافِقِينَ إِنْ شَاءَ أَوْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ إِنْ أَلَّهَ كَانَ غَفُوراً رَحِيماً).

نه صدق و راستی و وفاداری مؤمنان مخلص، بدون پاداش می ماند، و نه

۱ - تفسیر «صافی»، ذیل آیه مورد بحث.

۲ - «نور الثقلین»، جلد ۴، صفحه ۲۵۹.

سستی ها و کارشکنیهای منافقان بدون کیفر.

منتها برای این که، راه بازگشت حتی به روی این منافقان لجوج بسته نشود با جمله «أَوْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ»، درهای توبه را به روی آنها می گشاید و خود را با اوصاف «غفور و رحیم» توصیف می کند، تا انگیزه حرکت به سوی ایمان و صدق و راستی و عمل به تعهدات الهی را در آنها زنده کند.

از آنجا که این جمله، به عنوان نتیجه ای برای کارهای زشت منافقان ذکر شده، بعضی از بزرگان مفسرین، چنین استفاده کرده اند که: گاه ممکن است یک گناه بزرگ در دلهای آماده، منشأ حرکت و انقلاب و بازگشت به سوی حق و حقیقت شود، و شری باشد که سرآغاز خیری گردد! (۱)

آخرین آیه مورد بحث، که آخرین سخن را درباره «جنگ احزاب» می گوید، و به این بحث خاتمه می دهد، در عباراتی کوتاه، جمع بندی روشنی از این ماجرا کرده، در جمله اول می گوید: «خداوند کافران را در حالی که از خشم و غضب لبریز بودند، و اندوهی عظیم بر قلبشان سایه افکنده بود، باز گرداند در حالی که به هیچ یک از نتایجی که در نظر داشتند نرسیدند» (وَرَدَّ اللَّهُ الَّذِينَ كَفَرُوا بِغَيْظِهِمْ لَمْ يَنَالُوا خَيْرًا).

«غَيْظًا» به معنی «خشم» و گاه به معنی «غم» آمده است، و در اینجا آمیزه ای از هر دو می باشد، لشکریان «احزاب» که آخرین تلاش و کوشش خود را برای پیروزی بر ارتش اسلام، به کار گرفته بودند و ناکام ماندند، غمگین و خشمگین به سرزمین های خود بازگشتند. منظور از «خَيْرًا» در اینجا، پیروزی در جنگ است، البته پیروزی لشکر کفر،

۱ - تفسیر «المیزان»، ذیل آیات مورد بحث.

هرگز خیر نبود، بلکه شرّ بود، اما قرآن که از دریچه فکر آنها سخن می گوید، از آن تعبیر به «خَیْر» کرده اشاره به این که آنها به هیچ نوع پیروزی در این میدان نائل نشدند.

بعضی نیز گفته اند: منظور از «خَیْر» در اینجا «مال» است؛ چرا که این کلمه در بعضی از موارد دیگر، نیز به مال اطلاق شده است (از جمله در آیه وصیت، آیه ۱۸۰ سوره «بقره»): *إِنْ تَرَكَ خَيْرًا الْوَصِيَّةُ لِلْوَالِدَيْنِ*.

چه این که: یکی از انگیزه های اصلی لشکر کفر، رسیدن به غنائم «مدینه» و غارت این سرزمین بود، اصولاً در عصر جاهلیت، مهمترین انگیزه جنگ، همین انگیزه بود.

ولی، ما هیچ دلیلی بر محدود کردن مفهوم «خَیْر» به «مال» در اینجا نداریم بلکه، هر نوع پیروزی را که آنها در نظر داشتند شامل می شود، مال هم یکی از آنها بود که از همه محروم ماندند.

در جمله بعد می افزاید: «خداوند در این میدان، مؤمنان را از جنگ بی نیاز ساخت» (*وَكَفَى اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ الْقِتَالَ*).

آن چنان عواملی فراهم کرد که، بدون احتیاج به درگیری وسیع و گسترده و تحمل خسارات و ضایعات زیاد، جنگ پایان گرفت، زیرا از یکسو، طوفان شدید، و سردی، اوضاع مشرکان را به هم ریخت، و از سوی دیگر، رعب و ترس، و وحشت - که آن هم از لشکرهای نامرئی خدا است - بر قلب آنها افکند، و از سوی سوم، ضربه ای که «علی بن ابیطالب» (علیه السلام) بر پیکر بزرگترین قهرمان دشمن «عمرو بن عبدود» وارد ساخت، و او را به دیار عدم فرستاد، سبب فرو ریختن پایه های امید آنها شد، دست و پای خود را جمع کردند، محاصره «مدینه» را رها و ناکام به قبائل خود باز گشتند.

و در آخرین جمله می فرماید: «خداوند قوی و شکست ناپذیر است» (وَ كَانَ اللَّهُ قَوِيًّا عَزِيًّا). ممکن است، کسانی «قوی» باشند اما «عزیز» و شکست ناپذیر نباشند، یعنی شخص قویتری بر آنان پیروز شود، ولی تنها «قوی شکست ناپذیر» در عالم خدا است که قوت و قدرتش بی انتها است، هم او بود که در چنین میدان بسیار سخت و خطرناکی، آن چنان پیروزی نصیب مؤمنان کرد که، حتی نیاز به درگیری و دادن تلفات هم پیدا نکردند!

* * *

نکته ها:

۱ - نکات مهمی از جنگ احزاب

الف - جنگ «احزاب» چنان که از نامش پیدا است، نبردی بود که در آن تمام قبائل و گروههای مختلف دشمنان اسلام، برای کوبیدن «اسلام جوان» متحد شده بودند. جنگ «احزاب» آخرین تلاش، آخرین تیر ترکش کفر، و آخرین قدرت نمائی شرک بود، به همین دلیل، هنگامی که بزرگترین قهرمان دشمن، یعنی «عمرو بن عبدود» در برابر افسر رشید جهان اسلام «امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب» (علیه السلام) قرار گرفت، پیامبر (صلی الله علیه وآله) فرمود: *بَرَزَ الْإِيمَانُ كُلَّهُ إِلَى الشُّرْكِ كُلِّهِ*: «تمام ایمان در برابر تمام کفر قرار گرفت». (۱) چرا که پیروزی یکی از این دو نفر بر دیگری، پیروزی کفر بر ایمان یا ایمان بر کفر بود، و به تعبیر دیگر، کارزاری بود سرنوشت ساز، که آینده اسلام و شرک را مشخص می کرد، به همین دلیل، بعد از ناکامی دشمنان در این پیکار عظیم،

۱ - «بحار الانوار»، در جلد ۲۰، صفحه ۲۱۵ این حدیث را از «کراجکی» نقل می کند.

دیگر کمر راست نکردند، و ابتکار عمل بعد از این، همیشه در دست مسلمانان بود. ستاره اقبال دشمن، رو به افول گذاشت، و پایه های قدرت آنها در هم شکست و لذا در حدیثی می خوانیم، پیامبر(صلی الله علیه وآله) بعد از پایان جنگ «احزاب» فرمود: «الآن نَغزُوهُمْ وَلَا يَغزُونَا: اکنون دیگر ما با آنها می جنگیم و آنها قدرت جنگ با ما نخواهند داشت».(۱)

* * *

ب - بعضی از مورخان، نفرات سپاه «کفر» را بیش از «ده هزار نفر» نوشته اند، «مقریزی» در «الامتاع» می گوید: تنها «قریش» با چهار هزار سرباز، سیصد رأس اسب، و هزار و پانصد شتر، بر لب خندق اردو زد، قبیله «بنی سلیم» با هفتصد نفر، در منطقه «مرالظهران» به آنها پیوستند، قبیله «بنی فزاره» با هزار نفر، و قبائل «بنی اشجع» و «بنی مره» هر کدام با چهارصد نفر، و قبائل دیگر، هر کدام نفراتی فرستادند که مجموع آنها از «ده هزار تن» تجاوز می کردند. در حالی که عده مسلمانان از «سه هزار» نفر تجاوز نمی کرد، دامنه «کوه سلع» نقطه مرتفعی (در کنار مدینه) را اردوگاه اصلی خود انتخاب کردند، که بر خندق مشرف بود، و می توانستند: به وسیله تیراندازان خود عبور و مرور از «خندق» را کنترل کنند. به هر حال، لشکر کفر، مسلمانان را از هر سو محاصره کردند، و این محاصره، «۱۵ روز»، به روایتی «بیست روز» و به روایت دیگر، «۲۵ روز» و مطابق بعضی از روایات حدود «یک ماه» به طول انجامید.(۲)

و با این که دشمن، از جهات مختلفی نسبت به مسلمانان برتری داشت، سر

۱ - «تاریخ کامل ابن اثیر»، جلد ۲، صفحه ۱۸۴.

۲ - «بحار الانوار»، جلد ۲۰، صفحه ۲۲۸ (و پاورقی).

انجام چنان که گفتیم، ناکام به دیار خود باز گشتند.

ج - مسأله حفر خندق، چنان که می دانیم به مشورت «سلمان فارسی» صورت گرفت، این مسأله که به عنوان یک وسیله دفاعی در کشور «ایران» در آن روز معمول بود، تا آن وقت در جزیره عربستان سابقه نداشت، و پدیده تازه ای محسوب می شد، و ایجاد آن، در اطراف «مدینه»، هم از لحاظ نظامی حائز اهمیت بود، و هم از نظر تضعیف روحیه دشمن و تقویت روانی مسلمین.

از مشخصات خندق، اطلاعات دقیقی، در دست نیست، مورخان نوشته اند پهنای آن به قدری بود که سواران دشمن نتوانند از آن با پرش بگذرند، عمق آن نیز حتماً به اندازه ای بوده که اگر کسی وارد آن می شد به آسانی نمی توانست از طرف مقابل بیرون آید. به علاوه، تسلط تیراندازان اسلام بر منطقه خندق به آنها امکان می داد که، اگر کسی قصد عبور داشت، او را در همان وسط خندق هدف قرار دهند.

و اما از نظر طول، بعضی با توجه به این روایت معروف که پیغمبر هر ده نفر را مأمور حفر چهل ذراع (حدود ۲۰ متر) از خندق کرده بود، و با توجه به این که مطابق مشهور عدد لشکر اسلام بالغ بر سه هزار نفر بود، طول مجموع آن را به دوازده هزار ذراع (۶ هزار متر) تخمین زده اند.

و باید اعتراف کرد که با وسائل بسیار ابتدائی آن روز، حفر چنین خندقی بسیار طاقت فرسا بوده است، به خصوص این که مسلمانان از نظر آذوقه و وسائل دیگر، نیز سخت در مضیقه بودند.

مسلماناً حفر خندق، مدت قابل توجهی به طول انجامید و این نشان می دهد که لشکر «اسلام» با هوشیاری کامل قبل از آن که دشمن هجوم آورد،

پیش بینی های لازم را کرده بود، به گونه ای که سه روز قبل از رسیدن لشکر کفر به «مدینه» کار حفر خندق پایان یافته بود.

د - میدان بزرگ آزمایش

جنگ «احزاب»، محک آزمون عجیبی بود، برای همه مسلمانان، و آنها که دعوی اسلام داشتند، و همچنین کسانی که گاه ادعای بی طرفی می کردند و در باطن با دشمنان اسلام، سر و سر داشتند و همکاری می کردند.

موضع گروههای سه گانه (مؤمنان راستین، مؤمنان ضعیف و منافقان) در عملکردهای آنها کاملاً مشخص شد، و ارزشهای اسلامی کاملاً آشکار گشت.

هر یک از این گروههای سه گانه در کوره داغ جنگ «احزاب»، سره و ناسره بودن خود را نشان دادند.

طوفان حادثه، به قدری تند بود که هیچ کس نمی توانست آنچه را در دل دارد پنهان کند، و مطالبی که شاید سالیان دراز، در شرایط عادی برای کشف آن، وقت لازم بود، در مدتی کمتر از یک ماه به ظهور و بروز پیوست!

این نکته، نیز قابل توجه است که: شخص پیامبر(صلی الله علیه وآله) با مقاومت و ایستادگی سرسختانه خود، حفظ خونسردی، توکل بر خدا، اعتماد به نفس، و همچنین مواسات، و همکاری با مسلمانان در حفر خندق، و تحمل مشکلات جنگ، عملاً ثابت کرد که به آنچه در تعلیماتش قبلاً آورده است، کاملاً مؤمن و وفادار می باشد. و آنچه را به مردم می گوید، قبل از هر کس خود عمل می کند.

ه - پیکار تاریخی «علی»(علیه السلام) با «عمر و بن عبدود»

از فرازهای حساس و تاریخی این جنگ، مقابله علی(علیه السلام) با قهرمان بزرگ

لشگر دشمن، «عمرو بن عبدود» است.

در تواریخ آمده است: لشگر «احزاب» زورمندترین دلاوران عرب را به همکاری در این جنگ دعوت کرده بود، از میان آنها پنج نفر از همه مشهورتر بودند: «عمرو بن عبدود»، «عکرمه بن ابی جهل»، «هبیره»، «نوفل» و «ضرار».

آنها در یکی از روزهای جنگ، برای نبرد تن به تن، آماده شدند، لباس رزم پوشیدند و از نقطه باریکی از خندق که از تیر رس سپاهیان اسلام نسبتاً دور بود، با اسب خود، به جانب دیگر «خندق» پرش کردند، و در برابر لشکر اسلام حاضر شدند، از میان اینها «عمرو بن عبدود» از همه نام آورتر بود.

او که مغزش از غرور خاصی لبریز بود، و سابقه زیادی در جنگ داشت، جلو آمد و مبارز طلبید، صدای خود را بلند کرده نعره بر آورد.

طین فریاد «هَلْ مِنْ مُبَارِزٍ» او در میدان احزاب پیچید، و چون کسی از مسلمانان آماده مقابله با او نشد، جسورتر گشت، عقائد مسلمین را به باد سخریه گرفته، گفت: شما که می گوئید: کشتگانتان در بهشت هستند، و مقتولین ما در دوزخ، آیا یکی از شما نیست که من او را به بهشت بفرستم، یا او مرا به دوزخ اعزام کند؟!

و در اینجا اشعار معروفش را خواند.

وَلَقَدْ بَحَحْتُ مِنَ النَّدَاءِ بِجَمْعِكُمْ هَلْ مِنْ مُبَارِزٍ!
وَوَقَفْتُ إِذْ جَبْنَ الْمُشَجَّعُ *** مَوْقِفَ الْبَطْلِ الْمُنَاجِزِ!
إِنَّ السَّمَاحَةَ وَالشَّجَاعَةَ *** فِي الْفَتَى خَيْرُ الْغَرَائِزِ!

«بس که فریاد کشیدم در میان جمعیت شما و مبارز طلبیدم صدایم گرفت!

من هم اکنون در جایی ایستاده ام که شبه قهرمانان از ایستادن در موقف قهرمانان جنگجو ترس دارند!

آری بزرگواری و شجاعت در جوانمردان، بهترین غرائز است!»
 در اینجا پیامبر (صلی الله علیه وآله) فرمان داد، یک نفر برخیزد، و شرّ این مرد را از سر مسلمانان کم کند، اما هیچ کس جز علی بن ابیطالب (علیه السلام) آماده این جنگ نشد.
 پیامبر (صلی الله علیه وآله) به او فرمود: این «عمرو بن عبدود» است، علی (علیه السلام) عرض کرد: من آماده ام هر چند «عمرو» باشد.

پیامبر (صلی الله علیه وآله) به او فرمود: نزدیک بیا، عمامه بر سرش پیچید و شمشیر مخصوصش ذو الفقار را به او بخشید، و برای او دعا کرد: اللَّهُمَّ احْفَظْهُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَ مِنْ خَلْفِهِ وَ عَنْ يَمِينِهِ وَ عَنْ شِمَالِهِ وَ مِنْ فَوْقِ رَأْسِهِ وَ مِنْ تَحْتِ قَدَمَيْهِ: «خداوندا! او را از پیش رو، و پشت سر و از راست و چپ، و از بالا و پائین حفظ کن».

علی (علیه السلام) به سرعت به وسط میدان آمد، در حالی که این اشعار را در پاسخ اشعار «عمرو» می خواند:

لَا تَعْجَلَنَّ فَقَدْ أَتَاكَ مُجِيبُ صَوْتِكَ غَيْرَ عَاجِزٍ!
 ذُو نَبِيٍّ وَ بَصِيرَةٍ *** وَ الصَّدَقُ مُنْجِي كُلِّ فَائِزٍ
 إِنِّي لَأَرْجُو أَنْ أُفِيَمَ *** عَلَيْكَ نَائِحَةُ الْجَنَائِزِ!
 مِنْ ضَرْبِهِ نَجْلَاءَ يَتَقَى *** ذِكْرُهَا عِنْدَ الْهَزَاهِزِ:

«شتاب مکن که پاسخگوی نیرومند دعوت تو فرا رسید!

آن کس که نیتی پاک و بصیرتی شایسته دارد، و صداقت نجات بخش هر انسان پیروز است.

من امیدوارم که فریاد نوحه گران را بر کنار جنازه تو بلند کنم.

از ضربه آشکاری که صدای آن بعد از میدانهای جنگ باقی می ماند و در همه جا می پیچد!»!

و در اینجا بود که پیامبر (صلی الله علیه وآله) جمله معروف: «بَرَزَ الْإِيمَانُ كُلَّهُ إِلَى الشَّرْكِ كُلِّهِ» را فرمود. (۱)

امیرمؤمنان علی (علیه السلام) نخست او را دعوت به اسلام کرد، او نپذیرفت، آن گاه، دعوت به ترک میدان نمود، از آن هم ابا کرد، و این را برای خود ننگ و عار دانست، سومین پیشنهادش این بود، از مرکب پیاده شود، و جنگ تن به تن به صورت پیاده انجام گیرد.

«عمرو» خشمگین شده گفت: من باور نمی کردم کسی از عرب چنین پیشنهادی به من کند، از اسب پیاده شد، و با شمشیر خود، ضربه ای بر سر علی (علیه السلام) فرود آورد، اما امیرمؤمنان (علیه السلام) با چابکی مخصوص، به وسیله سپر آن را دفع کرد، ولی شمشیر از سپر گذشت و سر علی (علیه السلام) را آزرده ساخت.

در اینجا علی (علیه السلام) از روش خاصی استفاده نمود، فرمود: تو مرد قهرمان عرب هستی و من با تو جنگ تن به تن دارم، اینها که پشت سر تو هستند برای چه آمده اند؟ و تا «عمرو» نگاهی به پشت سر کرد، علی (علیه السلام) شمشیر را در ساق پای او جای داد، اینجا بود که قامت رشید «عمرو» به روی زمین در غلطید، گرد و غباری سخت فضای معرکه را فرا گرفته بود، جمعی از منافقان فکر می کردند علی (علیه السلام) به دست «عمرو» کشته شد، اما هنگامی که صدای تکبیر را شنیدند پیروزی علی (علیه السلام) مسجل گشت، ناگهان علی (علیه السلام) را دیدند در حالی که خون از سرش می چکید، آرام، آرام به سوی لشکر گاه باز می گردد، لبخند پیروزی بر لب دارد، و پیکر «عمرو» بی سر، در گوشه ای از میدان افتاده بود. کشته شدن قهرمان معروف عرب، ضربه غیر قابل جبرانی بر لشکر

۱ - «بحار الانوار»، جلد ۲۰، صفحه ۲۰۳ - «ابن ابی الحدید» در «شرح نهج البلاغه»، جلد ۴، صفحه ۳۴۴ طبق نقل «احقاق الحق»، جلد ۶، صفحه ۹.

احزاب، و امید و آرزوهای آنان وارد ساخت، ضربه ای بود که روحیه آنان را سخت تضعیف کرد، و آنها را از پیروزی مأیوس نمود، و به همین دلیل، پیامبر(صلی الله علیه وآله) درباره آن فرمود: لَوْ وُزِنَ الْيَوْمَ عَمَلُكَ بِعَمَلِ جَمِيعِ أُمَّةٍ مُّحَمَّدٌ لَرَجَحَ عَمَلُكَ عَلَى عَمَلِهِمْ وَ ذَاكَ أَنَّهُ لَمْ يَبْقَ بَيْتٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ إِلَّا وَقَدْ دَخَلَهُ ذُلٌّ بِقَتْلِ عَمْرٍو وَ لَمْ يَبْقَ بَيْتٌ مِنَ الْمُسْلِمِينَ إِلَّا وَقَدْ دَخَلَهُ عِزٌّ بِقَتْلِ عَمْرٍو!

«اگر این کار تو را امروز با اعمال جمیع امت محمد مقایسه کنند، بر آنها برتری خواهد داشت؛ چرا که با کشته شدن عمرو، خانه ای از خانه های مشرکان نماند، مگر این که ذلتی در آن داخل شد، و خانه ای از خانه های مسلمین نماند، مگر این که عزتی در آن وارد گشت»! (۱)

دانشمند معروف اهل سنت «حاکم نیشابوری» همین سخن را، منتها با تعبیر دیگری آورده است: «لَمُبَارَزَةُ عَلِيٍّ بْنِ أَبِيطَالِبٍ لِعَمْرٍو بْنِ عَبْدِوَدٍّ يَوْمَ الْخَنْدَقِ أَفْضَلُ مِنْ أَعْمَالِ أُمَّتِي إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ». (۲)

فلسفه این سخن، پیدا است؛ چرا که در آن روز، اسلام و قرآن ظاهراً بر لب پرتگاه قرار گرفته بود، و بحرانی ترین لحظات خود را می پیمود، کسی که با فداکاری خود، بیشترین فداکاری را بعد از پیامبر(صلی الله علیه وآله) در این میدان نشان داد، اسلام را از خطر حفظ کرد، و تداوم آن را تا روز قیامت تضمین نمود، و اسلام از برکت فداکاری او ریشه گرفت، و شاخ و برگ، بر سر جهانیان گسترده، عبادت همگان، مرهون او است.

بعضی نوشته اند: مشرکان کسی را خدمت پیامبر(صلی الله علیه وآله) فرستادند، تا جنازه «عمرو» را به ده هزار درهم خریداری کند (شاید تصور می کردند مسلمانان با بدن عمرو همان خواهند کرد که سنگدلان در جنگ احد با پیکر حمزه کردند)

۱ - «بحار الانوار»، جلد ۲۰، صفحه ۲۱۶.

۲ - «مستدرک حاکم»، جلد ۳، صفحه ۳۲.

پیامبر(صلی الله علیه وآله) فرمود جنازه او برای شما، ما هرگز بهائی در برابر مردگان نخواهیم گرفت!

این نکته نیز قابل توجه است که: وقتی خواهر «عمرو» بر کنار کشته برادر رسید، و زره گران قیمت او را دید، که علی(علیه السلام) از تن او بیرون نیاورده است گفت: ما قَتَلَهُ إِلَّا كُفُوًا كَرِيمًا. «من اعتراف می کنم که هم‌آورد و کشنده او مرد بزرگواری بوده است»! (۱)

و - اقدامات نظامی و سیاسی پیامبر(صلی الله علیه وآله) در این میدان عوامل پیروزی پیامبر(صلی الله علیه وآله) و مسلمانان در میدان احزاب، علاوه بر تأیید الهی به وسیله باد و طوفان شدیدی که دستگاه احزاب را به هم ریخت، و نیز علاوه بر لشگریان نامرئی پروردگار، مجموعه ای از عوامل مختلف، از روشهای نظامی، سیاسی، و عامل مهم اعتقادی و ایمانی بود:

۱ - پیامبر(صلی الله علیه وآله) با قبول پیشنهاد حفر خندق، عامل تازه ای را در جنگهای عرب که تا آن زمان وجود نداشت وارد کرد، که در تقویت روحیه سپاه اسلام و تضعیف سپاه کفر، بسیار مؤثر بود.

۲ - مواضع حساب شده لشکر اسلام، و تاکتیکهای نظامی مناسب، عامل مؤثری برای عدم نفوذ دشمن به داخل «مدینه» بود.

۳ - کشته شدن «عمرو بن عبدود» به دست قهرمان بزرگ اسلام علی بن ابیطالب(علیه السلام)، و فرو ریختن امیدهای لشکر احزاب با مرگ وی، عامل دیگری بود.

۴ - ایمان به پروردگار و توکل بر ذات پاک او که بذر آن در دلهای مسلمانان

۱ - در این بخش از کتابهای «احقاق الحق»، جلد ۶ - «بحار الانوار»، جلد ۲۰ - تفسیر «المیزان»، جلد ۱۶ - «حبيب السیر»، جلد اول و «فروغ ابدیت»، جلد دوم استفاده شده است.

به وسیله پیامبر(صلی الله علیه وآله)، افشاندن شده بود، و مرتباً در طول جنگ به وسیله تلاوت آیات قرآن، و سخنان دلنشین پیامبر(صلی الله علیه وآله) آبیاری می شد، نیز یک عامل بزرگ محسوب می گردید.

۵ - روش پیامبر(صلی الله علیه وآله)، روح بزرگ و اعتماد به نفس او به مسلمانان، قوت قلب و آرامش می بخشید.

۶ - افزون بر اینها داستان «نعیم بن مسعود» یک عامل مؤثر برای ایجاد تفرقه در میان لشکر احزاب و تضعیف آنان شد.

ز - داستان نعیم بن مسعود و نفاق افکنی در لشکر دشمن!

«نعیم» که تازه مسلمان شده بود، و قبیله اش طایفه «غطفان» از اسلام او آگاه نبودند، خدمت پیامبر(صلی الله علیه وآله) رسیده عرض کرد: هر دستوری به من بدهید برای پیروزی نهائی به کار می بندم.

فرمود: مثل تو در میان ما یک نفر بیش نیست، اگر می توانی در میان لشکر دشمن اختلافی بیفکن که: «جنگ مجموعه ای از نقشه های پنهانی است».

«نعیم بن مسعود» طرح جالبی ریخت، به سراغ یهود «بنی قریظه» آمد که در جاهلیت با آنها دوستی داشت، گفت: شما «بنی قریظه» می دانید: من نسبت به شما علاقمندم!

گفتند: راست می گوئی، ما هرگز تو را متهم نمی کنیم.

گفت: طایفه «قریش» و «غطفان» مثل شما نیستند، این شهر، شهر شما است، اموال و فرزندان و زنان شما در اینجا هستند، و شما هرگز قادر نیستید از اینجا نقل مکان کنید.

«قریش» و طایفه «غطفان» برای جنگ با محمد(صلی الله علیه وآله) و یارانش آمده اند، و

شما از آنها حمایت کرده اید، در حالی که شهرشان جای دیگر است، و اموال و زنانشان در غیر این منطقه، آنها اگر فرصتی دست دهد، غارتی می کنند و با خود می برند، و اگر مشکلی پیش آید، به شهرشان باز می گردند و شما در این شهر می مانید و محمد(صلی الله علیه وآله)، و مسلماً به تنهایی قادر به مقابله با او نیستید، شما دست به اسلحه نبرید، تا از «قریش و غطفان» وثیقه ای بگیرید، گروهی از اشراف خود را به شما بسپارند، که گروهان باشند تا در جنگ، کوتاهی نکنند.

یهود «بنی قریظه» این پیشنهاد را پسندیدند.

«نعیم» مخفیانه به سراغ قریش آمد، به «ابوسفیان» و گروهی از رجال قریش گفت:

شما مراتب دوستی من را نسبت به خود به خوبی می دانید، مطلبی به گوش من رسیده است که خود را مدیون به ابلاغ آن می دانم، تا مراتب خیر خواهی را انجام داده باشم، اما خواهشم این است که از من نقل نکنید!

گفتند: مطمئن باش!

گفت: آیا می دانید جماعت یهود، از ماجرای شما با محمد(صلی الله علیه وآله) پشیمان شده اند، و رسولی نزد او فرستاده اند که ما از کار خود پشیمانیم، آیا کافی است که ما گروهی از اشراف قبیله «قریش» و «غطفان» را برای تو گروهان بگیریم، دست بسته به تو بسپاریم، تا گردن آنها را بزنی، سپس در کنار تو خواهیم بود، تا آنها را ریشه کن کنیم، محمد(صلی الله علیه وآله) نیز با این پیشنهاد موافقت کرده است، بنابراین اگر یهود، به سراغ شما بفرستند و گروهان هائی بخواهند، حتی یک نفر هم به آنها ندهید که خطر جدی است!

سپس، به سراغ طایفه «غطفان» که طایفه خود او بودند آمد، گفت: شما اصل و نسب مرا به خوبی می دانید، من به شما عشق می ورزم و فکر نمی کنم کمترین

تردیدی در خلوص نیت من داشته باشید.

گفتند: راست می گوئی، حتماً چنین است!

گفت: سخنی دارم به شما می گویم، اما از من نشنیده باشید!

گفتند: مطمئن باش! حتماً چنین خواهد بود، چه خبر؟

«نعیم» همان مطلبی را که برای قریش گفته بود، دائر به پشیمانی یهود و تصمیم بر گروگان گیری، مو به مو، برای آنها شرح داد و آنها را از عاقبت این کار بر حذر داشت.

اتفاقاً شب شنبه ای بود. (از ماه شوال سال ۵ هجری) «ابوسفیان» و سران «غطفان» گروهی را نزد یهود «بنی قریظه» فرستاده گفتند: حیوانات ما در اینجا دارند تلف می شوند، و اینجا برای ما جای توقف نیست، فردا صبح حمله را باید آغاز کنیم، تا کار یکسره شود.

یهود در پاسخ گفتند: فردا شنبه است، و ما دست به هیچ کاری نمی زنیم، به علاوه ما از این بیم داریم که اگر جنگ به شما فشار آورد، به شهرهای خود باز گردید، و ما را در اینجا تنها بگذارید، شرط همکاری ما آنست که گروهی را به عنوان گروگان به دست ما بسپارید.

هنگامی که این خبر به طایفه «قریش» و «غطفان» رسید گفتند: به خدا سوگند معلوم می شود «نعیم بن مسعود» راست می گفت، خبری در کار است!

رسولانی به سوی یهود، فرستادند و گفتند: به خدا حتی یک نفر را هم به شما نخواهیم داد اگر مایل به جنگ هستید، بسم الله!

«بنی قریظه» هنگامی که از این خبر آگاه شدند، گفتند: راستی «نعیم بن مسعود» چه حرف حقی زد؟ اینها قصد جنگ ندارند، حيله ای در کار است، می خواهند غارتی کنند، و به شهرهای خود باز گردند، و شما را در برابر محمد

تنها بگذارند، سپس پیام دادند که حرف همان است که گفتیم، به خدا تا گروگان نسپارید، جنگ نخواهیم کرد، «قریش» و «غطفان» هم بر سر حرف خود اصرار ورزیدند، و در میان آنها اختلاف افتاد، و در همان ایام بود که شبانه طوفان سرد زمستانی در گرفت، آن چنان که خیمه های آنها را به هم ریخت، و دیگرها را از اجاق به روی زمین افکند. این عوامل، دست به دست هم داد، و همگی دست و پا را جمع کردند و فرار را بر قرار ترجیح دادند، به گونه ای که حتی یک نفر از آنها در میدان جنگ باقی نماند. (۱)

ح - داستان حدیفه

در بسیاری از تواریخ آمده است «حدیفه یمانی» می گوید: ما در روز «جنگ خندق» آن قدر گرسنگی و خستگی و وحشت دیدیم که خدا می داند، شبی از شبها (بعد از آن که در میان لشکر احزاب اختلاف افتاد) پیامبر (صلی الله علیه وآله) فرمود: آیا کسی از شما هست مخفیانه به لشکرگاه دشمن برود، و خبری از آنان بیاورد، تا رفیق من در بهشت باشد؟ حدیفه می گوید: به خدا سوگند! هیچ کس، به خاطر شدت وحشت و خستگی و گرسنگی از جا برنخاست.

هنگامی که پیامبر (صلی الله علیه وآله) چنین دید: مرا صدا زد، من خدمتش رفتم فرمود: برو، خبر این گروه را برای من بیاور، ولی هیچ کار دیگری در آنجا انجام مده تا بازگردی. من آمدم در حالی که طوفان سختی می وزید و این لشکر الهی آنها را در هم

۱ - «سیره ابن هشام»، جلد ۳، صفحه ۲۴۰ (با کمی تلخیص).

می‌کوبید، خیمه‌ها در برابر تند باد، فرو می‌ریخت، آتشها در بیابان پراکنده می‌شد، ظرفهای غذا واژگون می‌گشت، ناگهان شیخ «ابوسفیان» را دیدم که در میان آن ظلمت و تاریکی فریاد می‌زند: ای قریش! هر کدام دقت کند، کنار دستی خود را بشناسد، بیگانه‌ای در اینجا نباشد، من پیشدستی کردم و به کسی که در کنارم بود گفتم: تو کیستی؟

گفت: من فلانی هستم، گفتم: بسیار خوب.

سپس «ابوسفیان» گفت: به خدا سوگند اینجا جای توقف نیست، شترها و اسبهای ما از دست رفتند، یهود «بنی قریظه» پیمان خود را شکستند، و این باد و طوفان، چیزی برای ما نگذاشت. پس از آن با سرعت، به سراغ مرکب خود رفت و آن را از زمین بلند کرد، تا سوار شود به قدری شتاب زده بود که مرکب روی سه پای خود ایستاد هنوز عقال از پای دیگرش نگشوده بود، من فکر کردم با یک تیر حساب او را برسم، تیر را به چله کمان گذاردم، همین که خواستم، رها کنم، به یاد سخن پیامبر (صلی الله علیه وآله) افتادم که فرمود: دست از پا خطا مکن و برگرد، و تنها خبر برای من بیاور، من باز گشتم و ماجرا را عرض کردم.

پیامبر (صلی الله علیه وآله) عرض کرد: اللَّهُمَّ أَنْتَ مُنْزِلُ الْكِتَابِ، سَرِيعُ الْحِسَابِ، إِهْزِمِ الْأَحْزَابَ اللَّهُمَّ اهْزِمْهُمْ وَ زَلْزِلْهُمْ: «خداوندا تو نازل کننده کتاب، و سریع الحسابی، خودت احزاب را نابود کن، خداوندا آنها را نابود و متزلزل فرمای.» (۱)

ط - پیامدهای جنگ احزاب

جنگ «احزاب» نقطه عطفی در تاریخ اسلام بود، و توازن نظامی و سیاسی

را برای همیشه به نفع مسلمانان به هم زد، به طور خلاصه، می توان پیامدهای پربار این جنگ را در چند جمله بیان کرد:

الف - ناکام ماندن آخرین تلاش دشمن، و در هم شکسته شدن برترین قدرت نهائی آنها.

ب - رو شدن دست منافقین، و افشاگری کامل در مورد این دشمنان خطرناک داخلی.

ج - جبران خاطره دردناک شکست «احد».

د - ورزیدگی مسلمانان، و افزایش هیبت آنان در قلوب دشمنان.

ه - بالا رفتن سطح روحیه و معنویت مسلمین به خاطر معجزات بزرگی که در آن میدان مشاهده کردند.

و - تثبیت موقعیت پیامبر (صلی الله علیه وآله) در داخل و خارج «مدینه».

ز - فراهم شدن زمینه برای تصفیه «مدینه» از شرّ یهود «بنی قریظه».

۲ - پیامبر (صلی الله علیه وآله) «اسوه» و «قدوه» بود

می دانیم انتخاب فرستادگان خدا از میان انسان ها به خاطر آنست که: بتوانند سرمشق عملی برای امتها باشند، چرا که مهمترین و مؤثرترین بخش تبلیغ و دعوت انبیاء، دعوتهای عملی آنها است، و به همین دلیل دانشمندان اسلام، معصوم بودن را شرط قطعی مقام نبوت دانسته اند، و یکی از براهین آن، همین است که آنها باید «اسوه ناس» و «قدوه خلق» باشند.

قابل توجه این که: تأسی به پیامبر (صلی الله علیه وآله) که در آیات مورد بحث آمده، به صورت مطلق ذکر شده، که تأسی در همه زمینه ها را شامل می شود، هر چند شأن نزول آن، جنگ «احزاب» است، و می دانیم، شأن نزولها هرگز، مفاهیم آیات را

محدود به خود نمی کند.

و لذا، در احادیث اسلامی می بینیم: در مسأله تاسی، «مهمترین» و «ساده ترین» مسائل مطرح شده است.

در حدیثی از امیرمؤمنان علی (علیه السلام) می خوانیم: إِنَّ الصَّبْرَ عَلَى وِلاَةِ الأَمْرِ مَفْرُوضٌ لِقَوْلِ اللّهِ عَزَّوَجَلَّ لِنَبِيِّهِ (صلی الله علیه وآله) فَاصْبِرْ كَمَا صَبَرَ أَوْلُوا العِزْمِ مِنَ الرُّسُلِ، وَ إِنْجَابُهُ مِثْلَ ذَلِكَ عَلَى أَوْلِيائِهِ وَ أَهْلِ طَاعَتِهِ، بِقَوْلِهِ لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللّهِ (صلی الله علیه وآله) أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ:

«صبر و شکیبائی بر حاکمان اسلامی واجب است، چرا که خداوند به پیامبرش دستور می دهد: شکیبائی کن آن چنان که پیامبران اولوا العزم شکیبائی کردند، و همین معنی را بر دوستان و اهل طاعتش با دستور به تاسی جستن به پیامبر، واجب فرموده است.» (۱)

در حدیث دیگری از امام صادق (علیه السلام) آمده است: پیامبر (صلی الله علیه وآله) هنگامی که نماز عشا را می خواند، آب وضو و مسواکش را بالای سرش می گذاشت، و سر آن را می پوشانید... سپس کیفیت خواندن نماز شب پیامبر (صلی الله علیه وآله) را بیان می فرماید و در آخر آن می گوید: «لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللّهِ (صلی الله علیه وآله) أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ.» (۲)

و به راستی اگر پیامبر (صلی الله علیه وآله) در زندگی ما، اسوه باشد، در ایمان و توکلش، در اخلاص و شجاعتش، در نظم و نظافتش، و در زهد و تقوایش، به کلی برنامه های زندگی ما دگرگون خواهد شد، و نور و روشنائی، سراسر زندگی ما را فرا خواهد گرفت.

امروز، بر همه مسلمانان، مخصوصاً جوانان با ایمان و پرجوش، فرض

۱ - «احتجاج طبرسی»، مطابق نقل «نور الثقلین»، جلد ۴، صفحه ۲۵۵.

۲ - «وسائل الشیعه»، جلد ۱، صفحه ۳۵۶.

است که سیره پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) را مو به مو بخوانند، و به خاطر بسپارند، و او را در همه چیز، قدوه و اسوه خود سازند، که مهمترین وسیله سعادت، و کلید فتح و پیروزی همین است.

۳ - بسیار یاد خدا کنید

توصیه به یاد کردن خداوند و مخصوصاً «ذکر کثیر» کراراً در آیات قرآن وارد شده است، و در اخبار اسلامی نیز اهمیت فراوان به آن داده شده، تا آنجا که در حدیثی از «ابوذر» می خوانیم می گوید: وارد مسجد شدم و به حضور پیامبر (صلی الله علیه وآله) رسیدم... به من فرمود: عَلَيكَ بِتِلَاوَةِ كِتَابِ اللَّهِ وَ ذِكْرِ اللَّهِ كَثِيراً فَإِنَّهُ ذِكْرٌ لَكَ فِي السَّمَاءِ وَ نُورٌ لَكَ فِي الْأَرْضِ!:

«بر تو باد که قرآن را تلاوت کنی، و خدا را بسیار یاد نمایی، این سبب می شود که در آسمانها (فرشتگان) یاد تو کنند و نوری است برای تو در زمین».(۱)

در حدیث دیگری از امام صادق (علیه السلام) چنین آمده: إِذَا ذَكَرَ الْعَبْدُ رَبَّهُ فِي الْيَوْمِ مِائَةً مَرَّةً كَانَ ذَلِكَ كَثِيراً: «هنگامی که انسان خدا را در روز یک صد بار یاد کند، این ذکر کثیر محسوب می شود».(۲)

و نیز در حدیثی از پیامبر گرامی اسلام (صلی الله علیه وآله) نقل شده که، به یارانش فرمود: أَلَا أُخْبِرُكُمْ بِخَيْرِ أَعْمَالِكُمْ وَ أَزْكَاهَا عِنْدَ مَلِيكِكُمْ، وَ أَرْفَعَهَا فِي دَرَجَاتِكُمْ، وَ خَيْرَ لَكُمْ مِنَ الدِّيْنَارِ وَ الدَّرْهَمِ، وَ خَيْرَ لَكُمْ مِنْ أَنْ تَلْفَوْا عَدُوَّكُمْ فَتَقْتُلُوهُمْ وَ يَقْتُلُونَكُمْ؟ قَالُوا: بَلَى يَا رَسُولَ اللَّهِ (صلی الله علیه وآله)! قَالَ: ذِكْرُ اللَّهِ كَثِيراً: «آیا بهترین اعمال و پاکیزه ترین کارهای شما را نزد پروردگار به شما بگویم؟، عملی که برترین

۱ - «خصال»، مطابق نقل «نور الثقلین»، جلد ۴، صفحه ۲۵۷.

۲ - «سفینه البحار»، جلد ۱، صفحه ۴۸۴.

درجه شما است، و بهتر از دینار و درهم، و حتی بهتر از جهاد و شهادت در راه خدا است؟ عرض کردند: آری، فرمود: خدا را بسیار یاد کردن» (۱).

ولی، هرگز نباید تصور کرد: منظور از ذکر پروردگار، با این همه فضیلت، تنها ذکر زبانی است، بلکه در روایات اسلامی، تصریح شده: منظور علاوه بر این، ذکر قلبی و عملی است، یعنی هنگامی که انسان در برابر کار حرامی قرار می‌گیرد به یاد خدا بیفتد و آن را ترک گوید.

هدف این است که: خدا در تمام زندگی انسان حضور داشته باشد، و نور پروردگار تمام زندگی او را فرا گیرد، همواره به او بیندیشد، و فرمان او را نصب العین سازد.

مجالس ذکر، مجالسی نیست که گروهی بی‌خبر گرد هم آیند و به عیش و نوش پردازند و در ضمن مشتی اذکار اختراعی عنوان کنند و بدعت‌هایی را رواج دهند و اگر در حدیث می‌خوانیم (۲) که پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: *بَادِرُوا إِلَى رِيَاضِ الْجَنَّةِ؟* «به سوی باغهای بهشت بشتابید».

یاران عرض کردند: *وَمَا رِيَاضُ الْجَنَّةِ؟* «باغهای بهشت چیست»؟.

فرمود: *حَلَقُ الذُّكْرِ*: «مجالس ذکر است» (۳).

منظور جلساتی است که در آن علوم اسلامی احیا شود، و بحثهای آموزنده و تربیت‌کننده مطرح گردد، انسان‌ها در آن ساخته شوند، و گنهکاران پاک گردند، و به راه خدا آیند. (۴)

۱ - «سفینه البحار»، جلد ۱، صفحه ۴۸۴.

۲ و ۳ - «سفینه البحار»، جلد ۱، صفحه ۴۸۶.

۴ - درباره اهمیت «ذکر الله» و مفهوم آن در جلد ۱۰، صفحه ۲۱۴ به بعد بحث دیگری داشته ایم.

۲۶ وَ أَنْزَلَ الَّذِينَ ظَاهَرُوهُمْ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ مِنْ صَيَاصِيهِمْ وَقَذَفَ فِي قُلُوبِهِمُ الرُّعْبَ فَرِيقًا تَقْتُلُونَ وَ تَأْسِرُونَ فَرِيقًا
 ۲۷ وَ أَوْزَتَكُمْ أَرْضَهُمْ وَ دِيَارَهُمْ وَ أَمْوَالَهُمْ وَ أَرْضاً لَمْ تَطُؤُهَا وَ كَانَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرًا

ترجمه:

۲۶ - و خداوند گروهی از اهل کتاب [= یهود] را که از آنان [= مشرکان عرب] حمایت کردند از قلعه های محکمشان پائین کشید و در دلهایشان رعب افکند؛ (و کارشان به جایی رسید که) گروهی را به قتل می رساندید و گروهی را اسیر می کردید!
 ۲۷ - و زمینها و خانه ها و اموالشان را در اختیار شما گذاشت، و (همچنین) زمینی را که هرگز در آن گام ننهاده بودید؛ و خداوند بر هر چیزی تواناست!

تفسیر:

غزوه بنی قریظه، یک پیروزی بزرگ دیگر در «مدینه» سه طایفه معروف از یهود زندگی می کردند: «بنی قریظه»، «بنی النضیر» و «بنی قینقاع». هر سه گروه، با پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) پیمان بسته بودند که، با دشمنان او همکاری و به نفع آنها جاسوسی نکنند، و با مسلمانان همزیستی مسالمت آمیز داشته باشند ولی طایفه «بنی قینقاع» در سال دوم هجرت، و طایفه «بنی نضیر» در سال چهارم هجرت، هر کدام به بهانه ای پیمان خود را شکستند، و به مبارزه رویاروی

با پیامبر (صلی الله علیه وآله) دست زدند، سرانجام مقاومت آنها در هم شکست، و از «مدینه» بیرون رانده شدند.

«بنی قینقاع» به سوی «اذرعات شام» رفتند، و «بنی نضیر»، قسمتی به سوی «خیبر» و بخشی به سوی «شام» رانده شدند. (۱)

بنابراین، در سال پنجم هجرت که غزوه «احزاب» رخ داد، تنها طایفه «بنی قریظه» در «مدینه» باقی مانده بودند، و همان گونه که در تفسیر آیات هفده گانه «جنگ احزاب» گفتیم، آنها در این میدان پیمان خود را شکستند، به مشرکان عرب پیوستند و به روی مسلمانان شمشیر کشیدند.

پس از پایان «غزوه احزاب» و عقب نشینی رسوای «قریش» و «غطفان» و سایر قبائل عرب از «مدینه»، طبق روایات اسلامی، پیامبر (صلی الله علیه وآله) به منزل بازگشت، لباس جنگ از تن در آورد و به شستشوی خویشتن مشغول شد، در این هنگام «جبرئیل» به فرمان خدا بر او وارد شد، و گفت: چرا سلاح بر زمین گذاری؟ فرشتگان آماده پیکارند، هم اکنون باید به سوی «بنی قریظه» حرکت کنی، و کار آنها را یکسره نمایی.

به راستی، هیچ فرصتی برای رسیدن به حساب «بنی قریظه» بهتر از این فرصت نبود، مسلمانان، گرم پیروزی، و «بنی قریظه»، گرفتار وحشت شدید شکست، و دوستان آنها از طوائف عرب خسته و کوفته و با روحیه ای بسیار ضعیف در حال هزیمت به شهر و دیار خود بودند، کسی نبود که از آنها حمایت کند.

به هر حال، منادی از طرف پیامبر (صلی الله علیه وآله) صدا زد که: پیش از خواندن نماز عصر به سوی «بنی قریظه» حرکت کنید، مسلمانان به سرعت آماده جنگ شدند، و

۱ - «کامل ابن اثیر»، جلد ۲، صفحات ۱۳۷ - ۱۷۳.

تازه آفتاب غروب کرده بود که قلعه های محکم «بنی قریظه» را در حلقه محاصره خود در آوردند.

بیست و پنج روز، این محاصره به طول انجامید و بعداً چنان که در نکته ها خواهد آمد، همگی تسلیم شدند، گروهی به قتل رسیدند، و پیروزی بزرگ دیگری بر پیروزی مسلمانان افزوده شده و سرزمین «مدینه» برای همیشه از لوٹ وجود این اقوام منافق و دشمنان سرسخت لجوج، پاک گردید.

آیات مورد بحث، اشاره فشرده و دقیقی به این ماجرا است و همان گونه که گفتیم، این آیات، بعد از حصول پیروزی نازل شد، و خاطره این ماجرا را به صورت یک نعمت و موهبت بزرگ الهی شرح داد.

نخست می فرماید: «خداوند گروهی از اهل کتاب را که از مشرکان عرب حمایت کردند، از قلعه های محکمشان پائین کشید» (وَ أَنْزَلَ الَّذِينَ ظَاهَرُوهُمْ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ مِنْ صَيَاصِيهِمْ). «صیاصی» جمع «صیصیه» به معنی قلعه های محکم است، سپس به هر وسیله دفاعی نیز اطلاق شده است، مانند شاخ گاو و شاخکی که در پای خروس است.

از اینجا روشن می شود که: یهود قلعه های خود را در کنار «مدینه» در نقطه مرتفعی ساخته بودند، و بر فراز برجهای آنها به دفاع از خویشان مشغول می شدند. (تعبیر به «أَنْزَلَ» پائین آورد) نیز ناظر به همین معنی است).

آن گاه می افزاید: «خداوند در دلهای آنها ترس و رعب افکند» (وَ قَذَفَ فِي قُلُوبِهِمُ الرُّعْبَ). و سرانجام کارشان به جایی رسید که: «گروهی را به قتل می رساندید و گروهی را اسیر می کردید» (فَرِيقًا تَقْتُلُونَ وَ تَأْسِرُونَ فَرِيقًا).

* * *

«و زمینها و خانه ها و اموال آنها را در اختیار شما گذارد» (وَ أَوْزَنَّاكُمْ أَرْضَهُمْ وَ دِيَارَهُمْ وَ أَمْوَالَهُمْ).

این چند جمله، فشرده ای از تمام نتایج غزوه «بنی قریظه» است که: گروهی از این خیانتکاران به دست مسلمانان کشته شدند، و گروهی به اسارت در آمدند و غنائم فراوانی از جمله زمینها و خانه و اموالشان به مسلمانان رسید.

تعبیر به «ارث» از این غنائم، به خاطر آنست که، مسلمانان زحمت چندانی برای آن نکشیدند، و به آسانی آن همه غنیمت که نتیجه سالیان دراز ظلم و بیدادگری یهود و استثمار آنها در «مدینه» بود، به دست مسلمین افتاد.

و در پایان آیه می فرماید: «همچنین زمینی در اختیار شما قرار داد که هرگز در آن گام ننهاده بودید» (وَ أَرْضاً لَمْ تَطُوهَا).

«و خداوند بر هر چیزی قادر و توانا است» (وَ كَانَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرًا).

در این که منظور، از «أَرْضاً لَمْ تَطُوهَا» کدام سرزمین است؟ در میان مفسران گفتگو است:

بعضی، آن را اشاره به سرزمین «خیبر» دانسته اند که بعداً به دست مسلمانان فتح شد.

بعضی، اشاره به سرزمین «مکه».

بعضی، آن را سرزمین «روم» و «ایران» می دانند.

و بعضی، آن را اشاره به تمام سرزمینهایی می دانند که از آن روز به بعد تا روز قیامت در قلمرو مسلمین قرار گرفت.

ولی، هیچ یک از این احتمالات با ظاهر آیه سازگار نیست، چرا که آیه به

قرینه فعل ماضی که در آن آمده (أُورِثَكُمُ) شاهد بر این است که، این زمین در همین ماجرای جنگ «بنی قریظه» به تصرف مسلمین در آمد، به علاوه، سرزمین «مکه» که یکی از تفاسیر است، سرزمینی نبود که مسلمانان در آن گام نهاده باشند در حالی که قرآن می گوید: زمینی را در اختیارتان گذارد که در آن گام نهاده بودید.

ظاهراً این جمله، اشاره به باغات و اراضی مخصوصی است که در اختیار «بنی قریظه» بود، و احدی حق ورود به آن را نداشت، چرا که یهود در حفظ و انحصار اموال خود، سخت می کوشیدند.

و اگر از ماضی بودن این فتح و پیروزی صرف نظر کنیم، تناسب بیشتری با سرزمین «خیبر» دارد که به فاصله نه چندان زیادی از طایفه «یهود» گرفته شد، و در اختیار مسلمین قرار گرفت (جنگ خیبر در سال هفتم هجرت واقع شد).

نکته ها:

۱ - ریشه اصلی غزوه «بنی قریظه»

قرآن مجید، گواه بر این است که: عامل اصلی این جنگ، همان پشتیبانی یهود «بنی قریظه» از مشرکان عرب، در «جنگ احزاب» بود (زیرا می فرماید: الَّذِينَ ظَاهَرُواهُمْ... کسانی که از آنها پشتیبانی کردند...).

علاوه بر این، اصولاً یهود در «مدینه» ستون پنجمی برای دشمنان اسلام محسوب می شدند، در تبلیغات ضد اسلامی کوشا بودند، و هر فرصت مناسبی را که برای ضربه زدن به مسلمین، پیش می آمد، غنیمت می شمردند.

همان گونه که گفتیم: از طوائف سه گانه یهود (بنی قینقاع، بنی نضیر و بنی قریظه) تنها گروه سوم، به هنگام جنگ «احزاب» باقی مانده بودند، و گروه اول و

دوم به ترتیب در سالهای دو، و چهار هجری بر اثر پیمان شکنی، محکوم و از «مدینه» رانده شدند، و می بایست این گروه سوم که از همه آشکارتر به پیمان شکنی و پیوستن به دشمنان اسلام، دست زدند به کیفر اعمال ناجوانمردانه خود برسند، و کیفر جنایات خود را ببینند.

۲ - ماجرای غزوه بنی قریظه

گفتیم: پیامبر(صلی الله علیه وآله) بلافاصله بعد از پایان «جنگ احزاب»، مأمور شد، حساب یهود «بنی قریظه» را روشن سازد، می نویسند: آن چنان مسلمانان برای حضور در منطقه دژهای «بنی قریظه» عجله کردند که حتی بعضی، از نماز عصرشان غافل شدند و به ناچار آن را بعداً قضا کردند، پیامبر(صلی الله علیه وآله) دستور محاصره دژهای آنها را صادر کرد، بیست و پنج روز محاصره به طول کشید، خداوند رعب و وحشت شدیدی - همان گونه که قرآن می گوید - در دلهای آنها افکند.

«کعب بن اسد» که از سران یهود بود، گفت: من یقین دارم که محمد(صلی الله علیه وآله) ما را رها نخواهد کرد، تا با ما پیکار کند، من به شما یکی از سه پیشنهاد را می کنم، هر کدام را خواستید برگزینید:

پیشنهاد اولم این است که: دست در دست این مرد بگذاریم، و به او ایمان بیاوریم، و پیروی کنیم، زیرا برای شما ثابت شده است که او پیامبر خدا است، و نشانه های او را در کتب خود می یابید، در این صورت جان و مال و فرزندان و زنان شما محفوظ خواهد بود.

گفتند: ما هرگز دست از حکم «تورات» بر نخواهیم داشت، و چیزی به جای آن نخواهیم پذیرفت.

گفت: اکنون که این پیشنهاد را نپذیرفتید، بیائید کودکان و زنان خود را با

دست خود به قتل برسانید، تا فکر ما از ناحیه آنها راحت شود! سپس شمشیر بر کشید و با محمد(صلی الله علیه وآله) و یارانش بجنگیم، تا ببینیم خدا چه می خواهد؟ اگر کشته شدیم، از ناحیه زن و فرزند نگرانی نداریم، و اگر پیروز شویم، زن و فرزند بسیار است! گفتند: ما این بیچاره ها را با دست خود بقتل برسانیم؟! بعد از اینها زندگی برای ما ارزش ندارد.

«کعب بن اسد» گفت: حال که این را هم نپذیرفتید، امشب شب شنبه است محمد و یارانش گمان می کنند، امشب حمله ای نخواهیم کرد، بیائیم و آنها را غافلگیر کنیم، شاید پیروز شویم. گفتند: این کار را هم نخواهیم کرد، ما هرگز احترام شنبه را ضایع نمی کنیم. «کعب» گفت: هیچ یک از شما از آن روزی که از مادر متولد شده حتی یک شب آدم عاقلی نبوده است!

بعد از این ماجرا، آنها از پیامبر(صلی الله علیه وآله) تقاضا کردند «ابو لبابه» را نزد آنان فرستد، تا با او مشورت کنند.

هنگامی که «ابو لبابه» نزد آنان آمد، زنان و بچه های یهود در مقابل او به گریه افتادند، او تحت تأثیر قرار گرفت، مردان گفتند: صلاح می دانی ما تسلیم حکم محمد شویم؟ «ابو لبابه» گفت: آری، ولی در همین حال اشاره به گلوی خود کرد، یعنی همه شما را خواهد کشت!

«ابو لبابه» می گوید: همین که از آنجا حرکت کردم، به خیانت خود متوجه شدم، به سوی پیامبر(صلی الله علیه وآله) نیامد، مستقیماً به مسجد رفت، و خود را به یکی از ستونهای مسجد بست و گفت: از جای خود حرکت نمی کنم تا خداوند توبه مرا

پذیرد.

سرانجام، خداوند گناه او را به خاطر صداقتش بخشید و آیه (وَ آخِرُونَ اعْتَرَفُوا بِذُنُوبِهِمْ...) در این باره نازل شد. (۱)

سرانجام، یهود «بنی قریظه» ناچار، بدون قید و شرط تسلیم شدند، پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: آیا راضی هستید هر چه «سعد بن معاذ» درباره شما حکم کند، اجرا نمایم؟ (آنها راضی شدند).

«سعد بن معاذ» گفت: اکنون موقعی رسیده که «سعد» بدون در نظر گرفتن ملامت ملامت کنندگان، حکم خدا را بیان کند.

«سعد» هنگامی که از یهود مجدداً اقرار گرفت که: هر چه او حکم کند، خواهند پذیرفت، چشم خود را بر هم نهاد و رو به سوی آن طرف که پیامبر (صلی الله علیه و آله) ایستاده بود کرده، عرض کرد: شما هم حکم مرا می پذیرید؟ فرمود: آری.

گفت: من می گویم آنها که آماده جنگ با مسلمانان بودند (مردان بنی قریظه) باید کشته شوند، و فرزندان و زنانشان اسیر و اموالشان تقسیم گردد.

اما گروهی از آنان اسلام را پذیرفتند و نجات یافتند. (۲)

۳ - پیامدهای غزوه بنی قریظه

پیروزی بر این گروه ستمگر و لجوج، نتایج پر باری برای مسلمانان داشت از جمله:

الف - پاک شدن جبهه داخلی «مدینه» و آسوده شدن خاطر مسلمانان از جاسوسهای یهود.

۱ - توبه، آیه ۱۰۲.

۲ - «سیره ابن هشام»، جلد ۳، صفحه ۲۴۴ به بعد، و «کامل ابن اثیر»، جلد ۲، صفحه ۱۸۵ به بعد (با تلخیص).

- ب - فرو ریختن پایگاه مشرکان عرب در «مدینه» و قطع امید آنان از شورش از درون.
 ج - تقویت بنیه مالی مسلمین به وسیله غنائم این جنگ.
 د - هموار شدن راه پیروزیهای آینده، مخصوصاً فتح «خیبر»!
 ه - تثبیت موقعیت حکومت اسلامی، در نظر دوست و دشمن در داخل و خارج «مدینه».

* * *

۴ - تعبیرات پر معنی آیات

از جمله تعبیراتی که در آیات فوق به چشم می خورد، این است که: در مورد کشته شدگان این جنگ، می گوید: «فَرِيقًا تَقْتُلُونَ» یعنی «فَرِيقًا» را مقدم بر «تَقْتُلُونَ» می دارد، در حالی که در مورد اسیران «فَرِيقًا» را از فعل آن، یعنی «تَأْسِرُونَ» مؤخر داشته است، بعضی از مفسران، در تفسیر آن گفته اند: این به خاطر آن است که در مسأله کشته شدگان، تکیه بیشتر روی اشخاص است؛ چرا که سران بزرگ آنها در این گروه بودند، ولی، در مورد اسارت، افراد سرشناسی نبودند که روی آنها تکیه کند.

به علاوه این تقدیم و تأخیر، سبب شده که «قتل» و «اسر» (کشتن و اسارت) که دو عامل پیروزی بر دشمن است، در کنار هم قرار گیرند و تناسب در میان آنها رعایت شود.
 و نیز، در نخستین آیه مورد بحث، پائین آوردن یهود را از قلعه هایشان، قبل از جمله «قَذَفَ فِي قُلُوبِهِمُ الرُّعْبَ» (خداوند در دلهای آنها رعب وحشت افکند) ذکر کرده است، در حالی که ترتیب طبیعی بر خلاف این است، یعنی نخست ایجاد رعب می شود، سپس پائین آمدن از آن قلعه های محکم، این به

خاطر آنست که: آنچه به حال مسلمانان، مهم و شادی بخش بوده، و هدف اصلی را تشکیل می‌داده است، در هم شکستن قلعه‌های بسیار مستحکم آنها بوده است. تعبیر به «أَوْزَتَكُمْ أَرْضَهُمْ وَ دِيَارَهُمْ وَ أَمْوَالَهُمْ» نیز بیانگر این حقیقت است که: شما بی آن که زحمت چندانی برای این جنگ متحمل شوید، خداوند زمینها و خانه‌ها و اموال آنان را در اختیارتان قرار داد.

و بالاخره، تکیه بر قدرت خداوند، در آخرین آیه (وَ كَانَ اللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرًا) اشاره به این است که: او یک روز، به وسیله باد و طوفان و لشکر نامرئی، احزاب را شکست داد، و روز دیگر، با لشکر رعب و وحشت، حامیان آنها یعنی یهود «بنی قریظه» را در هم شکست.

آغاز جزء ۲۲ قرآن مجید

آیه ۲۸ سوره «احزاب»

- ۲۸ یا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لِمَ زَوَّجَكَ إِن كُنْتَن تَرْضَن الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَ زِيَّتَهَا
فَتَعَالَيْنَ أُمْتَعُكُنَّ وَ أَسْرَحُكُنَّ سَرَا حاً جَمِيلاً
- ۲۹ وَ إِن كُنْتَن تَرْضَن اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ الدَّارَ الْآخِرَةَ فَإِنَّ اللَّهَ أَعَدَّ
لِلْمُحْسِنَاتِ مِنْكُنَّ أَجْراً عَظِيماً
- ۳۰ یا نِسَاءَ النَّبِيِّ مَنْ يَأْتِ مِنْكُنَّ بِفَاحِشَةٍ مُّبِينَةٍ يُضَاعَفْ لَهَا الْعَذَابُ
ضِعْفَيْنِ وَ كَانَ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيراً
- ۳۱ وَ مَنْ يَقْتَنِ مِنْكُنَّ لِلَّهِ وَ رَسُولِهِ وَ تَعْمَلْ صَالِحاً نُؤْتِيهَا أَجْرَهَا
مَرَّتَيْنِ وَ أَعْتَدْنَا لَهَا رِزْقاً كَرِيماً

ترجمه:

- ۲۸ - ای پیامبر! به همسرانت بگو: «اگر شما زندگی دنیا و زرق و برق آن را می خواهید بیایید
با هدیه ای شما را بهره مند سازم و شما را به طرز نیکویی رها سازم
- ۲۹ - و اگر شما خدا و پیامبرش و سرای آخرت را می خواهید، خداوند برای نیکوکاران شما
پاداش عظیمی آماده ساخته است».
- ۳۰ - ای همسران پیامبر! هر کدام از شما گناه آشکار و فاحشی مرتکب شود، عذاب او دو
چندان خواهد بود. و این برای خدا آسان است.
- ۳۱ - و هر کس از شما برای خدا و پیامبرش خضوع کند، و عمل صالح انجام دهد، پاداش او
را دو چندان خواهیم ساخت، و روزی پر ارزشی برای او آماده کردیم.

شأن نزول:

مفسران، شأن نزولهای متعددی برای آیات فوق، ذکر کرده اند که، از نظر نتیجه چندان تفاوتی با هم ندارند.

از این شأن نزولها استفاده می شود: همسران پیامبر(صلی الله علیه وآله) بعد از پاره ای از غزوات که غنائم سرشاری در اختیار مسلمین قرار گرفت، تقاضاهای مختلفی از پیامبر(صلی الله علیه وآله) در مورد افزایش نفقه، یا لوازم گوناگون زندگی داشتند.

طبق نقل بعضی از تفاسیر، «ام سلمه» از «پیامبر»(صلی الله علیه وآله) کنیز خدمتگزاری تقاضا کرد، «میمونه» حله ای خواست، و «زینب» بنت جحش پارچه مخصوص یمنی، و «حفصه» جامه مصری، «جویریة» لباس مخصوص خواست، و «سوده» گلیم خیبری! خلاصه، هر کدام درخواستی نمودند.

پیامبر(صلی الله علیه وآله) که می دانست، تسلیم شدن در برابر این گونه درخواستها که معمولاً پایانی ندارد، چه عواقبی برای «بیت نبوت» در بر خواهد داشت، از انجام این خواسته ها سر باز زد، و یک ماه تمام از آنها کناره گیری نمود، تا این که آیات فوق نازل شد، و با لحن قاطع، و در عین حال توأم با رأفت و رحمت، به آنها هشدار داد که: اگر زندگی پر زرق و برق دنیا را می خواهید می توانید از پیامبر(صلی الله علیه وآله) جدا شوید، و به هر کجا می خواهید بروید، و اگر به خدا و رسول خدا(صلی الله علیه وآله) و روز جزا دل بسته اید، و به زندگی ساده و افتخار آمیز خانه پیامبر(صلی الله علیه وآله) قانع هستید، بمانید و از پادشاهای بزرگ پروردگار، برخوردار شوید.

به این ترتیب، پاسخ محکم و قاطعی به همسران پیامبر(صلی الله علیه وآله) که دامنه توقع را گسترده بودند، داد، و آنها را میان «ماندن» و «جدا شدن» از او مخیر ساخت!

تفسیر:

یا سعادت جاودان، یا زرق و برق دنیا!

فراموش نکرده اید که، در آیات نخست این سوره، خداوند تاج افتخاری بر سر زنان پیامبر(صلی الله علیه وآله) زده، و آنها را به عنوان «ام المؤمنین» (مادر مؤمنان) معرفی نموده، بدیهی است همیشه مقامات حساس و افتخار آفرین، وظایف سنگینی نیز همراه دارد، چگونه زنان پیامبر(صلی الله علیه وآله) می توانند «ام المؤمنین» باشند، ولی فکر و قلبشان در گرو زرق و برق دنیا باشد؟ و چنین پندارند که اگر غنائمی نصیب مسلمانان شده است، همچون همسران پادشاهان، بهترین قسمتهای غنائم را به خود اختصاص دهند، و چیزی که با جانبازی و خونهای پاک شهیدان به دست آمده تحویل آنان گردد، در حالی که در گوشه و کنار افرادی، در نهایت عسرت زندگی می کنند.

از این گذشته، نه تنها پیامبر(صلی الله علیه وآله) به مقتضای آیات پیشین «اسوه» مردم است که خانواده او نیز باید اسوه خانواده ها، و زنانش مقتدای زنان با ایمان تا دامنه قیامت، گردد.

پیامبر(صلی الله علیه وآله) پادشاه نیست که حرم سرائی داشته باشد پر زرق و برق، و زنانش غرق جواهرات گران قیمت، و وسائل تجملاتی باشند.

شاید، هنوز گروهی از مسلمانان «مکه» که به عنوان «مهاجر» به «مدینه» آمده بودند، بر «صفه» (همان سکوی مخصوصی که در کنار مسجد پیغمبر قرار داشت) شب را تا به صبح می گذراندند، و خانه و کاشانه ای در آن شهر نداشتند، در چنین شرائطی هرگز، پیامبر(صلی الله علیه وآله) اجازه نخواهد داد، زنانش چنین توقعاتی داشته باشند.

از پاره ای از روایات استفاده می شود: حتی بعضی از آنان خشونت سخن را

با پیامبر (صلی الله علیه وآله) به آن حد رساندند که، گفتند: لَعَلَّكَ تَظُنُّ إِنَّ طَلَقْتَنَا لِأَنْجِدَ زَوْجًا مِنْ قَوْمِنَا غَيْرِكَ: «تو گمان می کنی که اگر ما را طلاق دهی همسری غیر از تو در میان قوم و قبیله خود، نخواهیم یافت؟!» (۱).

اینجا است که پیامبر (صلی الله علیه وآله) به فرمان خدا مأمور می شود، با قاطعیت تمام با این مسأله برخورد کند، و برای همیشه وضع خود را با آنها روشن سازد.

به هر حال، نخستین آیه، از آیات فوق، پیامبر (صلی الله علیه وآله) را مخاطب ساخته می گوید: «ای پیامبر! به همسرانت بگو: اگر شما زندگی دنیا را می خواهید، و طالب زینت آن هستید، بیایید، هدیه ای به شما دهم، و شما را به طرز نیکوئی رها کنم، بی آن که خصومت و مشاجره ای در کار باشد» (یا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لَأُزْوَاجِكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تُرِيدُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَ زِينَتَهَا فَتَعَالَيْنَ أُمْتَعُكُنَّ وَأَسْرَحُكُنَّ سَرَاحًا جَمِيلًا).

«أُمْتَعُكُنَّ» از ماده «متع» است، و چنان که در آیه ۲۳۶ سوره «بقره» گفته ایم منظور از آن: «هدیه» ای است که با شئون زن، متناسب باشد.

در اینجا منظور این است که: مقدار مناسبی بر مهر بیفزاید و یا اگر مهریه ای تعیین نشده، هدیه شایسته ای به آنها بدهد، به طوری که راضی و خشنود گردند، و جدائی آنها در محیط دوستانه انجام پذیرد.

«سَرَاح» در اصل از ماده «سرح» (بر وزن شرح) به معنی گیاه و درختی است که برگ و میوه دارد، و «سَرَاحُ الْإِبِلِ» یعنی شتر را رها کردم، تا از گیاهان و برگ درختان بهره گیرند، سپس به معنی وسیعتر، به معنی هرگونه رها کردن هر چیز و هر شخص اطلاق شده، و گاه، به عنوان کنایه از طلاق دادن نیز می آید، «تَسْرِیحُ الشَّعْرِ» به شانه زدن مو گفته می شود، که در آن نیز معنی رهائی افتاده است.

منظور از، «سَراح جمیل» در آیه مورد بحث، رها کردن زنان توأم با نیکی و خوبی، و بدون نزاع و قهر است.

در اینجا مفسران و فقهای اسلامی، بحث مشروحی دارند که: آیا منظور از این سخن، در آیه فوق این است که: پیامبر(صلی الله علیه وآله) زنان خود را مخیر میان ماندن و جدا شدن کرد؟ و اگر آنها جدائی را انتخاب می کردند، خود طلاق محسوب می شد؟ و نیازی به اجرای صیغه طلاق نداشت؟

یا این که: منظور این بوده که، آنها یکی از دو راه را انتخاب کنند، اگر جدائی را انتخاب می کردند، پیامبر(صلی الله علیه وآله) اقدام به اجرای صیغه طلاق می فرمود، و گرنه به حال خود باقی می ماندند.

البته آیه فوق دلالتی بر هیچ یک از این دو امر ندارد، و این که: بعضی تصور کرده اند، آیه گواه بر تخییر زنان پیامبر(صلی الله علیه وآله) است، و این حکم را از مختصات پیامبر(صلی الله علیه وآله) شمرده اند؛ - زیرا در حق سایر مردم، جاری نمی شود، - درست به نظر نمی رسد. بلکه، جمع میان آیه فوق، و آیات طلاق، ایجاب می کند که: منظور جدا شدن از طریق طلاق است.

به هر حال، این مسأله در میان فقهای شیعه و اهل سنت، مورد گفتگو است هر چند قول دوم، یعنی جدا شدن از طریق طلاق، نزدیکتر به ظواهر آیات می باشد.

به علاوه تعبیر «أَسْرَحَ حُنَّ» (من شما را رها سازم) ظهور در این دارد که پیامبر(صلی الله علیه وآله) اقدام به جدا ساختن آنها می فرمود، به خصوص این که: ماده «تسریح» به معنی طلاق در جای دیگر، از قرآن مجید به کار رفته است. (۱) - (۲)

۱ - توضیح بیشتر در این زمینه را در کتب فقهی مخصوصاً کتاب «جواهر»، جلد ۲۹، صفحه

۱۲۲ به ۲

بعد مطالعه فرمائید.

۲ - بقره، آیه ۲۲۹.

در آیه بعد، می افزاید: «اما اگر شما خدا و پیامبرش را می خواهید، و سرای آخرت را، و به زندگی ساده از نظر مادی و احیاناً محرومیتها قانع هستید، خداوند برای نیکوکاران شما، پاداش عظیم آماده ساخته است» (وَإِنْ كُنْتُمْ تُرِيدُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالْدارَ الْآخِرَةَ فَإِنَّ اللَّهَ أَعَدَّ لِلْمُحْسِنَاتِ مِنْكُمْ أَجْرًا عَظِيمًا).

در حقیقت، در این چند جمله، تمام پایه های ایمان و برنامه های مؤمن، جمع است، از یکسو، ایمان و اعتقاد به خدا و پیامبر و روز قیامت و طالب این اصول بودن، و از سوی دیگر، در برنامه های عملی نیز در صف نیکوکاران و محسنین و محسنات قرار گرفتن.

بنابراین، تنها اظهار عشق و علاقه به خدا، و سرای دیگر، و پیامبر(صلی الله علیه وآله) کافی نیست، برنامه های عملی نیز باید هماهنگ با آن باشد.

و به این ترتیب، خداوند تکلیف همسران پیامبر(صلی الله علیه وآله) را که باید: الگو و اسوه زنان با ایمان باشند برای همیشه روشن ساخت، داشتن زهد و پارسائی و بی اعتنائی به زرق و برق و تجملات دنیا، و توجه خاص به ایمان و عمل صالح و معنویت، اگر چنین هستند، بمانند و مشمول افتخار بزرگ همسری رسول خدا(صلی الله علیه وآله) باشند، و گرنه راه خود را در پیش گیرند، و از او جدا شوند!

گر چه مخاطب، در این سخنان، همسران پیامبرند، ولی محتوای آیات و نتیجه آن، همگان را شامل می شود، مخصوصاً کسانی که در مقام رهبری خلق و پیشوائی و تأسی مردم، قرار گرفته اند، آنها همیشه بر سر دو راهی قرار دارند، یا استفاده از موقعیت ظاهری خویش برای رسیدن به زندگی مرفه مادی، و یا تن دادن به محرومیتها برای نیل به رضای خدا و هدایت خلق.

* * *

سپس در آیه بعد، به بیان موقعیت زنان پیامبر(صلی الله علیه وآله) در برابر کارهای نیک و بد، و همچنین مقام ممتاز و مسئولیت سنگین آنها، با عباراتی روشن، پرداخته می‌گوید: «ای زنان پیامبر! هر کدام از شما گناه آشکار و معصیت فاحشی انجام دهد، عذاب او دو چندان خواهد بود، و این برای خدا آسان است!» (یا نساء النَّبِيِّ مَنْ يَأْتِ مِنْكُنَّ بِفَاحِشَةٍ مُّبَيَّنَةٍ يُضاعَفْ لَهَا الْعَذَابُ ضِعْفَيْنِ وَكَانَ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا).

شما در خانه وحی، و مرکز نبوت زندگی می‌کنید، آگاهی شما در زمینه مسائل اسلامی، با توجه به تماس دائم با پیامبر خدا(صلی الله علیه وآله) از توده مردم بیشتر است، به علاوه دیگران، به شما نگاه می‌کنند، و اعمالتان سرمشقی است برای آنها.

بنابراین، گناهتان در پیشگاه خدا عظیمتر است؛ چرا که هم ثواب و هم عذاب بر طبق معرفت و میزان آگاهی، و همچنین تأثیر آن در محیط، داده می‌شود، شما هم سهم بیشتری از آگاهی دارید، و هم موقعیت حساستری از نظر تأثیر گذاردن روی جامعه.

از همه اینها گذشته، اعمال خلاف شما از یک سو، پیامبر را آزرده خاطر می‌سازد، و از سوی دیگر، به حیثیت او لطمه می‌زند، و این خود گناه دیگری محسوب می‌شود، و مستوجب عذاب دیگری است.

منظور از «فاحشه مُّبَيَّنَةٌ» گناهان آشکار است و می‌دانیم مفسد گناهانی که از افراد با شخصیت، سر می‌زند بیشتر در زمانی خواهد بود که آشکارا باشد.

در مورد «ضعف» و «مضاعف» سخنی داریم که در بحث نکات خواهد آمد.

اما این که: می‌فرماید: «این کار بر خدا آسان است اشاره به این است که:

هرگز گمان نکنید: مجازات کردن شما برای خداوند مشکلی دارد، و ارتباطتان با پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) مانع از آن خواهد بود، آنگونه که در میان مردم معمول است که گناهان دوستان و نزدیکان خود را نادیده یا کم اهمیت می گیرند، نه چنین نیست، این حکم با قاطعیت در مورد شما اجرا خواهد شد.

اما در نقطه مقابل نیز، «و هر کس از شما در برابر خدا و پیامبر، خضوع و اطاعت کند و عمل صالحی به جا آورد، پاداش او را دو چندان خواهیم داد، و روزی پر ارزشی را برای او فراهم ساخته ایم» (وَ مَنْ يَقْنُتْ مِنْكُمْ لِلَّهِ وَ رَسُولِهِ وَ تَعْمَلُ صَالِحاً نُؤْتِيهَا أَجْرَهَا مَرَّتَيْنِ وَ أَعْتَدْنَا لَهَا رِزْقاً كَرِيماً).

«يَقْنُتْ» از ماده «قنوت» به معنی اطاعت توأم با خضوع و ادب است (۱) و قرآن با این تعبیر، به آنها گوشزد می کند که: هم مطیع فرمان خدا و پیامبر باشند، و هم شرط ادب را کاملاً رعایت کنند.

در اینجا باز به این نکته بر خورد می کنیم که: تنها ادعای ایمان و اطاعت کافی نیست، بلکه باید به مقتضای «وَ تَعْمَلُ صَالِحاً» آثار آن، در عمل نیز هویدا گردد.

«رزق کریم» معنی گسترده ای دارد که تمام مواهب معنوی و مادی را در بر می گیرد، و تفسیر آن به بهشت، به خاطر آن است که، بهشت کانون همه این مواهب است.

نکته:

چرا گناه و ثواب افراد با شخصیت، مضاعف است؟
گفتیم، گر چه آیات فوق، پیرامون همسران پیامبر (صلی الله علیه وآله) سخن می گوید که: اگر اطاعت خدا کنند پاداشی مضاعف دارند، و اگر گناه آشکاری مرتکب شوند، کیفر مضاعف خواهند داشت، ولی، از آنجا که ملاک و معیار اصلی، همان داشتن مقام و شخصیت و موقعیت اجتماعی است، این حکم درباره افراد دیگر که موقعیتی در جامعه دارند نیز صادق است. این گونه افراد، تنها متعلق به خویشان نیستند، بلکه وجود آنها دارای دو بُعد است، بُعدی تعلق به خودشان دارد، و بُعدی تعلق به جامعه، و برنامه زندگی آنها می تواند، جمعی را هدایت یا عده ای را گمراه کند.

بنابراین، اعمال آنها دو اثر دارد، یک اثر فردی و دیگر اثر اجتماعی، و از این لحاظ، هر یک دارای پاداش و کیفری است.

لذا، در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم که فرمود: *يُعْفَرُ لِلْجَاهِلِ سَبْعُونَ ذَنْبًا قَبْلَ أَنْ يُعْفَرَ لِلْعَالِمِ ذَنْبٌ وَاحِدًا!*: «هفتاد گناه جاهل بخشوده می شود، پیش از آن که یک گناه از عالم بخشوده شود»! (۱)

از این گذشته، همواره رابطه نزدیکی میان سطح علم و معرفت، با پاداش و کیفر است، همان گونه که در بعضی از احادیث اسلامی می خوانیم: *إِنَّ الثَّوَابَ عَلَى قَدْرِ الْعَقْلِ*: «پاداش به اندازه عقل و آگاهی انسان است» (۲).

و در حدیث دیگری از امام باقر (علیه السلام) آمده است: *إِنَّمَا يُدَاقُ اللَّهُ الْعِبَادَ فِي الْحِسَابِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَلَى قَدْرِ مَا آتَاهُمْ مِنَ الْعُقُولِ فِي الدُّنْيَا*: «خداوند در روز

۱ - «اصول کافی»، جلد ۱، صفحه ۳۷، باب لزوم الحجته علی العالم.

۲ - «اصول کافی»، جلد ۱، صفحه ۹، کتاب العقل و الجهل.

قیامت، در حساب بندگان به اندازه عقلی که به آنها در دنیا داده، دقت و سختگیری می کند» (۱).

حتی در روایتی از امام صادق (علیه السلام) آمده است: توبه عالم در بعضی از مراحل پذیرفته نخواهد شد، سپس به این آیه شریفه استناد فرمود: *إِنَّمَا التَّوْبَةُ عَلَى اللَّهِ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السُّوءَ بِجَهَالَةٍ: «توبه، تنها برای کسانی است که از روی جهل و نادانی کار بدی انجام می دهند»* (۲) - (۳)

و از اینجا روشن می شود که، ممکن است مفهوم «مضاعف» یا «مرتین» در اینجا افزایش ثواب و عقاب باشد، گاه، دو برابر و گاه، بیشتر، درست همانند اعدادی که جنبه «تکثیر» دارد، به خصوص این که: «راغب» در «مفردات» در معنی «ضعف» می گوید: *ضَاعَفْتُهُ ضَمَمْتُ إِلَيْهِ مِثْلَهُ فَضَاعِدًا: «آن را مضاعف ساختم یعنی همانندش و یا بیشتر و چند برابر بر آن افزودم»* (دقت کنید).

روایتی که در بالا درباره تفاوت گناه عالم و جاهل تا هفتاد برابر، ذکر کردیم گواه دیگری بر این مدعا است.

اصولاً سلسله مراتب اشخاص، و تفاوت آن بر اثر موقعیت اجتماعی، و الگو و اسوه بودن نیز، ایجاب می کند که: پاداش و کیفر الهی نیز به همین نسبت باشد.

این بحث را با حدیثی از امام سجّاد علی بن الحسین (علیه السلام) پایان می دهیم: کسی به امام عرض کرد: *إِنَّكُمْ أَهْلَ بَيْتِ مَغْفُورٍ لَكُمْ: «شما خانواده ای هستید که خداوند، شما را مشمول آمرزش خود قرار داده»*.

امام در غضب شد فرمود: *نَحْنُ أُخْرَى أَنْ يَجْرِيَ فِيْنَا مَا أُجْرَى اللَّهُ فِي*

۱ - «اصول کافی»، جلد ۱، صفحه ۹، کتاب العقل و الجهل.

۲ - «اصول کافی»، جلد ۱، صفحه ۳۸، باب لزوم الحجّة علی العالم.

۳ - نساء، آیه ۱۷.

أَزْوَاجِ النَّبِيِّ (صلى الله عليه وآله) مِنْ أَنْ نَكُونَ كَمَا تَقُولُ، إِنَّا نَرَى لِمُحْسِنِينَ ضِعْفَيْنِ مِنَ الْأَجْرِ وَ
لِمُسِيئِينَ ضِعْفَيْنِ مِنَ الْعَذَابِ، ثُمَّ قَرَأَ الْآيَتَيْنِ:

«ما سزاوارتریم که آنچه را خدا درباره همسران پیامبر(صلى الله عليه وآله) جاری کرده، در
مورد ما جاری شود، نه چنان که تو می گوئی، ما برای نیکوکارانمان دو پاداش، و برای
بدکارانمان دو کیفر و عذاب قائل هستیم، سپس دو آیه فوق را به عنوان شاهد تلاوت
فرمود.» (۱)

۳۲ یا نِسَاءَ النَّبِيِّ لَسْتُنَّ كَأَحَدٍ مِنَ النِّسَاءِ إِنْ اتَّقَيْتُنَّ فَلَا تَخْضَعْنَ
 بِالْقَوْلِ فَيَطْمَعَ الَّذِي فِي قَلْبِهِ مَرَضٌ وَقُلْنَ قَوْلًا مَعْرُوفًا
 ۳۳ وَقُرْآنَ فِي بُيُوتِكُنَّ وَلَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَىٰ وَأَقِمْنَ
 الصَّلَاةَ وَآتِينَ الزَّكَاةَ وَأَطِعْنَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ
 عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا
 ۳۴ وَادْكُرْنَ مَا يُتْلَىٰ فِي بُيُوتِكُنَّ مِنْ آيَاتِ اللَّهِ وَالْحِكْمَةِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ
 لَطِيفًا خَبِيرًا

ترجمه:

۳۲ - ای همسران پیامبر! شما همچون یکی از زنان معمولی نیستید اگر تقوا پیشه کنید؛ پس به
 گونه ای هوس انگیز سخن نگوئید که بیمار دلان در شما طمع کنند، و سخن شایسته بگوئید.
 ۳۳ - و در خانه های خود بمانید، و همچون دوران جاهلیت نخستین (در میان مردم) ظاهر
 نشوید، و نماز را بر پا دارید، و زکات را بپردازید، و خدا و رسولش را اطاعت کنید؛ خداوند
 فقط می خواهد پلیدی و گناه را از شما اهل بیت دور کند و کاملاً شما را پاک سازد.
 ۳۴ - و آنچه را در خانه های شما از آیات خداوند و حکمت دانش خوانده می شود یاد کنید؛
 خداوند لطیف و خبیر است!

تفسیر:

همسران پیامبر باید چنین باشند!

در آیات گذشته، سخن از موقعیت و مسئولیت سنگین همسران پیامبر (صلی الله علیه وآله) بود، در آیات مورد بحث این موضوع همچنان ادامه می یابد و طی آیاتی، هفت دستور مهم به همسران پیامبر (صلی الله علیه وآله) می دهد.

نخست در مقدمه کوتاهی می فرماید: «ای همسران پیامبر! شما همچون یکی از زنان عادی نیستید اگر تقوا پیشه کنید» (یا نِسَاءَ النَّبِيِّ لَسُنُنٌ كَأَحَدٍ مِنَ النِّسَاءِ إِنْ اتَّقَيْتُنَّ).

شما به خاطر انتسابتان به پیامبر (صلی الله علیه وآله) از یک سو، و قرار گرفتنتان در کانون وحی، و شنیدن آیات قرآن، و تعلیمات اسلام از سوی دیگر، دارای موقعیت خاصی هستید که می توانید سرمشقی برای همه زنان باشید، چه در مسیر تقوا و چه در مسیر گناه.

بنابراین، موقعیت خود را درک کنید، و مسئولیت سنگین خویش را به فراموشی نسپارید، و بدانید که اگر تقوا پیشه کنید در پیشگاه خدا مقام بسیار ممتازی خواهید داشت.

و به دنبال این مقدمه که طرف را برای پذیرش مسئولیتها آماده می سازد، و به آنها شخصیت می دهد، نخستین دستور در زمینه عفت، صادر می کند و مخصوصاً به سراغ یک نکته باریک می رود، تا مسائل دیگر در این رابطه خود به خود روشن گردد، می فرماید:

«بنابراین به گونه ای هوس انگیز سخن نگوئید که، بیمار دلان در شما طمع کنند» (فَلَا تَخْضَعْنَ بِالْقَوْلِ فَيَطْمَعَ الَّذِي فِي قَلْبِهِ مَرَضٌ).

بلکه، به هنگام سخن گفتن، جدی و خشک و به طور معمولی سخن

بگوئید، نه همچون زنان کم شخصیت که سعی دارند، با تعبیرات تحریک کننده، که گاه توأم با ادا و اطوار مخصوصی است که افراد شهوت ران را به فکر گناه می افکند سخن بگوئید. تعبیر به «الَّذِي فِي قَلْبِهِ مَرَضٌ» (کسی که در دل او بیماری است) تعبیر بسیار گویا و رسائی است از این حقیقت که، غریزه جنسی در حد تعادل و مشروع عین سلامت است، اما هنگامی که از این حد بگذرد، نوعی بیماری خواهد بود تا آنجا که گاه، به سر حد جنون می رسد که از آن تعبیر به «جنون جنسی» می کنند، و امروز دانشمندان، انواع و اقسامی از این بیماری روانی را که بر اثر طغیان این غریزه، و تن در دادن به انواع آلودگیهای جنسی، و محیطهای کثیف به وجود می آید، در کتب خود شرح داده اند.

در پایان آیه، دومین دستور را این گونه شرح می دهد: «شما باید به صورت شایسته ای که مورد رضای خدا و پیامبر و توأم با حق و عدالت باشد، سخن بگوئید» (وَقُلْنَ قَوْلًا مَعْرُوفًا). در حقیقت جمله «لَا تَخْضَعْنَ بِالْقَوْلِ» اشاره به کیفیت سخن گفتن دارد، و جمله «قُلْنَ قَوْلًا مَعْرُوفًا» اشاره به محتوای سخن.

البته «قول معروف» (گفتار نیک و شایسته)، معنی وسیعی دارد که علاوه بر آنچه گفته شد، هرگونه گفتار باطل، و بیهوده، و گناه آلود، و مخالف حق را نفی می کند. ضمناً، جمله اخیر می تواند، توضیحی برای جمله نخست باشد، مبدا کسی تصور کند که: باید برخورد زنان پیامبر(صلی الله علیه وآله) با مردان بیگانه موذیان یا دور از ادب باشد، بلکه، باید برخورد شایسته و مؤدبانه، و در عین حال، بدون هیچگونه جنبه های تحریک آمیز باشند.

* * *

سپس، سومین دستور را که آن در زمینه رعایت عفت است چنین بیان می‌کند: «شما در خانه‌های خود بمانید و همچون جاهلیت نخستین، در میان جمعیت ظاهر نشوید» و اندام و وسائل زینت خود را در معرض تماشای دیگران قرار ندهید (وَ قَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ وَلَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَى).

«قَرْنَ» از ماده «وقار» به معنی سنگینی است، و کنایه از قرار گرفتن در خانه‌ها است، بعضی نیز احتمال داده‌اند: از ماده «قرار» بوده باشد که، از نظر نتیجه تفاوت چندانی با معنی اول نخواهد داشت. (۱)

«تَبَرَّجَ» به معنی آشکار ساختن زینت در برابر مردم است، و از ماده «برج» گرفته شده که در برابر دیدگان همه ظاهر است.

اما این که منظور از «جاهلیت اولی» چیست؟ ظاهراً همان جاهلیتی است که مقارن عصر پیامبر (صلی الله علیه وآله) بوده، و به طوری که در تواریخ آمده، در آن موقع زنان حجاب درستی نداشتند، و دنباله روسری‌های خود را به پشت سر می‌انداختند به طوری که گلو و قسمتی از سینه و گردن‌بند و گوشواره‌های آنها نمایان بود، و به این ترتیب، قرآن همسران پیامبر (صلی الله علیه وآله) را از این گونه اعمال باز می‌دارد.

بدون شک، این یک حکم عام است، و تکیه آیات بر زنان پیامبر (صلی الله علیه وآله) به عنوان تأکید بیشتر است، درست مثل این که: به شخص دانشمندی بگوئیم: تو که دانشمندی دروغ مگو! مفهومی این نیست که دروغ گفتن برای دیگران مجاز است، بلکه منظور این است که: یک مرد عالم باید به صورت مؤکدتر و جدی‌تری از این کار پرهیز کند.

۱ - البته در صورتی که از ماده «قرار» بوده باشد، فعل امر آن «اقررن» می‌شود که راء اول به عنوان تخفیف حذف شده و فتحه آن به قاف منتقل می‌گردد و با وجود آن از همزه وصل بی‌نیاز می‌شویم و «قرن» می‌شود (دقت کنید).

به هر حال، این تعبیر نشان می‌دهد که: جاهلیت دیگری همچون جاهلیت عرب در پیش است که ما امروز در عصر خود، آثار این پیشگویی قرآن در دنیای متمدن مادی را می‌بینیم. ولی مفسران، پیشین نظر به این که، چنین امری را پیش بینی نمی‌کردند، برای تفسیر این کلمه، به زحمت افتاده بودند، لذا «جاهلیت اولی» را به فاصله میان «آدم و نوح»، و یا فاصله میان عصر «داود و سلیمان» که زنان با پیراهنهای بدن نما بیرون می‌آمدند، تفسیر کرده اند، تا جاهلیت قبل از اسلام را «جاهلیت ثانیه» بدانند!

ولی، چنان که گفتیم، نیازی به این سخنان نیست، بلکه ظاهر این است «جاهلیت اولی» همان جاهلیت قبل از اسلام است که در جای دیگر قرآن نیز به آن اشاره شده است (سوره «آل عمران»، آیه ۱۵۴ و سوره «مائده»، آیه ۵۰ و سوره «فتح»، آیه ۲۶) و «جاهلیت ثانیه»، جاهلیتی است که بعداً پیدا خواهد شد (همچون عصر ما) شرح بیشتر این موضوع را در بحث نکات خواهیم داد.

بالاخره، دستور «چهارم» و «پنجم» و «ششم» را به این صورت بیان می‌فرماید: «شما زنان پیامبر نماز را بر پا دارید، زکات را اداء کنید، و خدا و رسولش را اطاعت نمائید» (وَ أَقِمْنَ الصَّلَاةَ وَ آتِينَ الزَّكَاةَ وَ أُطِعْنَ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ).

اگر در میان عبادات، روی نماز و زکات، تکیه می‌کند به خاطر آنست که: نماز، مهمترین راه ارتباط و پیوند با خالق است، و زکات هم در عین این که عبادت بزرگی است، پیوند محکمی با خلق خدا محسوب می‌شود.

و اما جمله «أَطِعْنَ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ» یک حکم کلی است که تمام برنامه های الهی را فرا می‌گیرد. این دستورات سه گانه نیز نشان می‌دهد که، احکام فوق، مخصوص به زنان

پیامبر(صلی الله علیه وآله) نیست، بلکه برای همگان است، هر چند، در مورد آنان تأکید بیشتری دارد.

در پایان آیه می افزاید: «خداوند فقط می خواهد پلیدی و گناه را از شما اهل بیت دور کند و کاملاً شما را پاک سازد» (إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً).
تعبیر به «انما» که معمولاً برای حصر است، دلیل بر این است که این موهبت ویژه خاندان پیامبر(صلی الله علیه وآله) است.

جمله «یُرِيدُ» اشاره به «اراده تکوینی» پروردگار است، و گرنه اراده تشریحی، و به تعبیر دیگر لزوم پاک نگاهداشتن خویش، انحصاری به خاندان پیامبر(صلی الله علیه وآله) ندارد، و همه مردم، بدون استثناء، به حکم شرع موظفند از هرگونه گناه و پلیدی پاک باشند.

ممکن است گفته شود: اراده تکوینی موجب یک نوع جبر است، ولی با توجه به بحثهایی که در مسأله معصوم بودن انبیاء و امامان(علیهم السلام) داشته ایم، پاسخ این سخن روشن می شود، و در اینجا به طور خلاصه، می توان گفت:

معصومان دارای یک نوع شایستگی اکتسابی از طریق اعمال خویشند، و یک نوع لیاقت ذاتی و موهبتی از سوی پروردگار، تا بتوانند الگو و اسوه مردم بوده باشند.

به تعبیر دیگر، معصومان به خاطر تأییدات الهی، و اعمال پاک خویش، چنان هستند که در عین داشتن قدرت و اختیار، برای گناه کردن، به سراغ گناه نمی روند درست همان گونه که هیچ فرد عاقلی حاضر نیست، قطعه آتشی را بر دارد و به دهان خویش بگذارد، با این که نه اجباری در این کار است و نه اکراهی، این حالتی است که از درون وجود خود انسان بر اثر آگاهیها و مبادی فطری و

طبیعی می جوشد، بی آن که جبر و اجباری در کار باشد. واژه «رجس» به معنی شیء ناپاک است، خواه ناپاک از نظر طبع آدمی باشد، یا به حکم عقل یا شرع و یا همه اینها. (۱)

و این که: در بعضی از کلمات، «رجس» به معنی «گناه»، یا «شرک»، یا «بخل و حسد» و یا «اعتقاد باطل» و مانند آن تفسیر شده، در حقیقت بیان مصداق‌هایی از آن است، و گرنه مفهوم این کلمه، مفهومی عام و فراگیر است، و همه انواع پلیدیها را به حکم این که الف و لام در اینجا به اصطلاح «الف و لام جنس» است شامل می شود.

«تَطْهِیر» به معنی پاک ساختن، و در حقیقت تأکیدی است بر مسأله «اذهاب رجس» و نفی پلیدیها، و ذکر آن به صورت «مفعول مطلق» در اینجا نیز تأکید دیگری بر این معنی محسوب می شود.

و اما تعبیر «اهل البیت» به اتفاق همه علمای اسلام، و مفسران، اشاره به اهل بیت پیامبر (علیهم السلام) است، و این چیزی است که از ظاهر خود آیه نیز فهمیده می شود، چرا که «بیت»، گرچه به صورت مطلق در اینجا ذکر شده، اما به قرینه آیات قبل و بعد، منظور از آن، بیت و خانه پیامبر (صلی الله علیه و آله) است. (۲)

اما این که مقصود از «اهل بیت پیامبر» (علیهم السلام) در اینجا چه اشخاصی می باشد؟ در میان مفسران گفتگو است: بعضی آن را مخصوص همسران پیامبر (صلی الله علیه و آله) دانسته اند، و آیات قبل و بعد را که درباره ازواج رسول خدا (صلی الله علیه و آله) سخن می گوید، قرینه این معنی شمرده اند.

۱ - «راغب» در کتاب «مفردات» در ماده «رجس» معنی فوق و چهار نوع مصداق آن را بیان کرده است.

۲ - این که: بعضی «بیت» را در اینجا اشاره به «بیت الله الحرام» و کعبه دانسته اند و اهل آن را «متقون» شمرده اند، بسیار با سیاق آیات نامتناسب است، چرا که در این آیات سخن از پیامبر (صلی الله علیه و آله) و بیت او در میان است، نه بیت الله الحرام و هیچگونه قرینه ای بر آنچه گفته اند وجود ندارد.

ولی با توجه به یک مطلب، این عقیده نفی می شود، و آن این که: ضمیرهایی که در آیات قبل و بعد آمده، عموماً به صورت ضمیر «جمع مؤنث» است، در حالی که ضمائر این قسمت از آیه (إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً) همه به صورت «جمع مذکر» است، و این نشان می دهد، معنی دیگری در نظر بوده است.

لذا بعضی دیگر از مفسران، از این مرحله گام فراتر نهاده و آیه را شامل همه خاندان پیامبر اعم از مردان و همسران او دانسته اند.

از سوی دیگر، روایات بسیار زیادی که در منابع اهل سنت و شیعه وارد شده، معنی دوم یعنی شمول همه خاندان پیامبر (صلی الله علیه وآله) را نیز نفی می کند و می گوید: مخاطب در آیه فوق منحصرأً پنج نفرند: پیامبر (صلی الله علیه وآله)، علی (علیه السلام) و فاطمه (علیها السلام) و حسن (علیه السلام) و حسین (علیه السلام).

با وجود این نصوص فراوان که قرینه روشنی بر تفسیر مفهوم آیه است تنها تفسیر قابل قبول، برای این آیه، همان معنی سوم یعنی اختصاص به «خمس طیبه» است.

تنها سؤالی که در اینجا باقی می ماند این است که: چگونه در لابلای بحث از وظایف زنان پیامبر (صلی الله علیه وآله)، مطلبی گفته شده است که شامل زنان پیامبر (صلی الله علیه وآله) نمی شود.

پاسخ این سؤال را مفسر بزرگ مرحوم «طبرسی» در «مجمع البیان» چنین می گوید: «این اولین بار نیست که در آیات قرآن، به آیاتی برخورد می کنیم که در کنار هم قرار دارند، و اما از موضوعات مختلفی سخن می گویند، قرآن پر است از این گونه بحثها، همچنین در کلام فصحای عرب و اشعار آنان نیز نمونه های فراوانی برای این موضوع موجود است».

مفسر بزرگ، نویسنده «المیزان» پاسخ دیگری بر آن افزوده که خلاصه اش

چنین است: «ما هیچ دلیلی در دست نداریم که جمله «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ...» همراه این آیات نازل شده است، بلکه از روایات به خوبی استفاده می شود که: این قسمت جداگانه نازل گردیده، اما به هنگام جمع آوری آیات قرآن در عصر پیامبر (صلی الله علیه وآله)، یا بعد از آن، در کنار این آیات قرار داده شده است.

پاسخ سومی که می توان از سؤال داد، این است که: قرآن می خواهد به همسران پیامبر (صلی الله علیه وآله) بگوید: شما در میان خانواده ای قرار دارید که گروهی از آنان معصومند، کسی که در زیر سایه درخت عصمت و در کانون معصومان قرار گرفته، سزاوار است که بیش از دیگران مراقب خود باشد، و فراموش نکند که انتساب او به خانواده ای که پنج معصوم پاک در آن است مسئولیت‌های سنگینی برای او ایجاد می کند، و خدا و خلق خدا انتظارات فراوانی از او دارند.

در بحث نکات به خواست خدا از روایات اهل سنت و شیعه که در تفسیر این آیه وارد شده است، مشروحاً سخن خواهیم گفت.

در آخرین آیه مورد بحث، «هفتمین» و آخرین وظیفه همسران پیامبر بیان شده است، و هشدار می است به همه آنان برای استفاده کردن از بهترین فرصتی که در اختیار آنان برای آگاهی بر حقایق اسلام قرار گرفته، می فرماید: «آنچه را در خانه های شما از آیات خداوند و حکمت و دانش خوانده می شود، یاد کنید» و خود را در پرتو آن بسازید که بهترین فرصت را در اختیار دارید (وَ اذْكُرْنَ مَا يُتْلَىٰ فِي بُيُوتِكُنَّ مِنْ آيَاتِ اللَّهِ وَالْحِكْمَةِ).

شما در خاستگاه وحی، قرار گرفته اید و در مرکز و کانون نور قرآن، حتی اگر در خانه نشسته اید، می توانید از آیاتی که در فضای خانه شما از زبان مبارک

پیامبر(صلی الله علیه وآله) طنین افکن است، به طور شایسته از تعلیمات اسلام و سخنان پیامبر(صلی الله علیه وآله) بهره مند شوید که هر نفسش درسی است و هر سخنش برنامه ای! در این که: میان «آیات الله» و «حکمت» چه فرقی است؟ بعضی از مفسران گفته اند: هر دو اشاره به قرآن است، منتهی تعبیر به «آیات» جنبه اعجاز آن را بیان می کند و تعبیر به «حکمت» محتوای عمیق و دانشی را که در آن نهفته است باز می گوید.

بعضی دیگر گفته اند: «آیات الله» اشاره به آیات قرآن است و «حکمت» اشاره به سنت پیامبر(صلی الله علیه وآله) و اندرزهای حکیمانه او.

گر چه هر دو تفسیر، مناسب مقام و الفاظ آیه است، اما تفسیر اول، نزدیکتر به نظر می رسد؛ چرا که تعبیر به «تلاوت» با آیات الهی مناسبتر است، به علاوه، در آیات متعددی از قرآن، تعبیر «نزل» در مورد آیات و حکمت، هر دو آمده است، مانند آیه ۲۳۱ «بقره»: «وَمَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ مِنَ الْكِتَابِ وَالْحِكْمَةَ» شبیه همین تعبیر در آیه ۱۱۳ سوره «نساء» نیز آمده است.

سرانجام، در پایان آیه می فرماید: «خداوند لطیف و خبیر است» (إِنَّ اللَّهَ كَانَ لَطِيفًا خَبِيرًا). اشاره به این که: او از دقیقترین و باریکترین مسائل با خبر و آگاه است، و نیت شما را به خوبی می داند، و از اسرار درون سینه های شما با خبر است.

این، در صورتی است که «لطیف» را به معنی کسی که از دقایق آگاه است تفسیر کنیم، و اگر به معنی «صاحب لطف» تفسیر شود، اشاره به این است که: خداوند هم نسبت به شما همسران پیامبر، لطف و رحمت دارد، و هم نسبت به اعمالتان «خبیر» و آگاه است.

این احتمال نیز وجود دارد که: تکیه بر عنوان «لطیف» به خاطر اعجاز آیات

قرآن، و تکیه بر «خبیر» به خاطر محتوای حکمت آمیز آن، باشد، در عین حال این معانی هم، با هم منافات ندارند و قابل جمعند.

نکته ها:

۱ - آیه تطهیر، برهان روشن عصمت

بعضی از مفسران، «رجس» را در آیه فوق، تنها اشاره به شرک و یا «گناهان کبیره زشت» همچون «زنا» دانسته اند، در حالی که هیچ دلیلی بر این محدودیت در دست نیست، بلکه اطلاق «الرجس» (با توجه به این که الف و لام آن «الف و لام جنس» است) هرگونه پلیدی و گناه را شامل می شود؛ چرا که گناهان همه رجسند، و لذا این کلمه در قرآن به «شرک»، «مشروبات الکلی»، «قمار»، «نفاق»، «گوشتهای حرام و ناپاک» و مانند آن اطلاق شده است. (۱) و با توجه به این که اراده الهی تخلف ناپذیر است، و جمله «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ» دلیل بر اراده حتمی او می باشد، - مخصوصاً با توجه به کلمه «إِنَّمَا» که برای حصر و تأکید است - روشن می شود اراده قطعی خداوند بر این قرار گرفته که: اهلبیت (علیهم السلام) از هرگونه رجس و پلیدی و گناه پاک باشند، و این همان مقام عصمت است.

این نکته نیز، قابل توجه است که: منظور از «اراده الهی» در این آیه، دستورات و احکام او در مورد حلال و حرام نیست؛ چرا که این دستورات، شامل همگان می شود، و اختصاص به «اهل بیت» (علیهم السلام) ندارد، بنابراین، با مفهوم کلمه «إِنَّمَا» سازگار نمی باشد. پس، این اراده مستمر، اشاره به یک نوع امداد الهی است که اهل بیت را بر

۱ - حج، آیه ۳۰ - مائده، آیه ۹۰ - توبه، آیه ۱۲۵ - انعام، آیه ۱۴۵.

عصمت، و ادامه آن یاری می دهد، و در عین حال، منافات با آزادی اراده و اختیار ندارد (چنان که قبلاً شرح دادیم).

در حقیقت، مفهوم آیه همان چیزی است که در «زیارت جامعه» نیز آمده است: *عَصَمَكُمُ اللّٰهُ مِنَ الزَّلَلِ وَ اَمْنَكُمُ مِنَ الْفِتَنِ، وَ طَهَّرَكُمُ مِنَ الدَّنَسِ، وَ اَذْهَبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ، وَ طَهَّرَكُمُ تَطْهِيراً:* «خداوند شما را از لغزشها حفظ کرد، از فتنه انحرافات در امان داشت، از آلودگیها پاک ساخت و پلیدی را از شما دور کرد، و کاملاً تطهیر نمود».

با این توضیح، در دلالت آیه فوق بر مقام عصمت اهل بیت نباید تردید کرد.

* * *

۲ - آیه تطهیر درباره چه کسانی است؟

گفتیم: این آیه گرچه در لابلای آیات مربوط به همسران پیامبر (صلی الله علیه و آله) آمده، اما تغییر سیاق آن (تبدیل ضمیرهای «جمع مؤنث» به «جمع مذکر») دلیل بر این است که: این آیه محتوایی جدای از آن آیات دارد.

به همین دلیل، حتی کسانی که آیه را مخصوص به پیامبر (صلی الله علیه و آله) و علی و فاطمه و حسن و حسین (علیهم السلام) ندانسته اند، معنی وسیعی برای آن قائل شده اند که هم این بزرگواران را شامل می شود، و هم همسران پیامبر (صلی الله علیه و آله) را. ولی، روایات فراوانی در دست داریم که: نشان می دهد آیه، مخصوص این بزرگواران است، و همسران، در این معنی داخل نیستند، هر چند از احترام متناسب برخوردارند. اینک بخشی از آن روایات را ذیلاً از نظر می گذرانیم:

الف: روایاتی که از خود همسران پیامبر (صلی الله علیه و آله) نقل شده و می گوید: «هنگامی که پیامبر (صلی الله علیه و آله) سخن از این آیه شریفه می گفت، ما از او سؤال کردیم که جزء آن هستیم فرمود: «شما خوبید اما مشمول این آیه نیستید!»

از آن جمله روایتی است که «ثعلبی» در تفسیر خود، از «ام سلمه» نقل کرده که: پیامبر (صلی الله علیه وآله) در خانه خود بود که فاطمه (علیها السلام) «حریره ای» (نوعی غذا) نزد آن حضرت آورد، پیامبر (صلی الله علیه وآله) فرمود: «همسر» و دو فرزندان «حسن» و «حسین» را صدا کن، آنها را آورد، سپس غذا خوردند بعد پیامبر (صلی الله علیه وآله) عبائی بر آنها افکند، گفت: اللَّهُمَّ هَؤُلَاءِ أَهْلُ بَيْتِي وَعِترَتِي فَأَذْهَبْ عَنْهُمْ الرَّجْسَ وَطَهِّرْهُمْ تَطْهِيراً: «خداوندا اینها خاندان منند، پلیدی را از آنها دور کن، و از هر آلودگی پاکشان گردان».

و در اینجا آیه «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ» نازل شد... من گفتم: آیا من هم با شما هستم ای رسول خدا! فرمود: إِنَّكَ إِلَى خَيْرٍ: «تو بر خیر و نیکی هستی» (اما در زمره این گروه نیستی). (۱)

و نیز «ثعلبی» از «مجمع البیان» نقل می کند: وقتی مادرم از «عایشه» درباره جنگ «جمل» و دخالت او در آن جنگ ویرانگر سؤال کرد (با تأسف) گفت: این یک تقدیر الهی بود! و هنگامی که درباره علی (علیه السلام) از او سؤال کردند، چنین گفت: تَسْتَأْنِي عَنْ أَحَبِّ النَّاسِ كَانَ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ (صلی الله علیه وآله) وَ زَوْجِ أَحَبِّ النَّاسِ، كَانَ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ (صلی الله علیه وآله) وَالْهَمُّ عَلِيًّا وَ فَاطِمَةَ وَ حَسَنًا وَ حُسَيْنًا عَلَيْهِمُ السَّلَامُ وَ جَمَعَ رَسُولُ اللَّهِ (صلی الله علیه وآله) وَالْهَمُّ عَلِيًّا وَ فَاطِمَةَ وَ حَسَنًا وَ حُسَيْنًا عَلَيْهِمُ السَّلَامُ وَ جَمَعَ رَسُولُ اللَّهِ (صلی الله علیه وآله) وَ حَمَّتِي فَأَذْهَبْ عَنْهُمْ الرَّجْسَ وَ طَهِّرْهُمْ تَطْهِيراً، قَالَتْ: فَقُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ! (صلی الله علیه وآله) أَنَا مِنْ أَهْلِكَ قَالَ: تَنَحَّى فَأَنَّكَ إِلَى خَيْرٍ!:

«آیا از من درباره کسی سؤال می کنی که محبوبترین مردم نزد پیامبر (صلی الله علیه وآله) بود، و از کسی می پرسی که همسر محبوبترین مردم نزد رسول خدا (صلی الله علیه وآله) بود؟ من با

۱ - «طبرسی» در «مجمع البیان»، جلد ۸، صفحه ۳۵۷، ذیل آیه مورد بحث - این حدیث به طرق دیگر نیز از «ام سلمه» به همین مضمون نیز نقل شده است (به «شواهد التنزیل» حاکم حسکانی، جلد ۲، صفحه ۵۶ به بعد مراجعه شود).

چشم خود، «علی» و «فاطمه» و «حسن» و «حسین» را دیدم که پیامبر (صلی الله علیه وآله) آنها را در زیر لباسی جمع کرده بود، و فرمود: خداوندا! اینها خاندان منند، و حامیان من، رجس را از آنها ببر و از آلودگیها پاکشان فرما، من عرض کردم: ای رسول خدا آیا من هم از آنها هستم؟ فرمود: دور باش! تو بر خیر و نیکی هستی» (اما جزء این جمع نمی باشی). (۱)

این گونه روایات، با صراحت می گوید، که: همسران پیامبر جزء عنوان اهلیت در این آیه نیستند.

* * *

ب: روایات بسیار فراوانی در مورد «حدیث کساء» به طور اجمال وارد شده که از همه آنها استفاده می شود، پیامبر (صلی الله علیه وآله)، «علی» و «فاطمه» و «حسن» و «حسین» (علیهم السلام) را فرا خواند - و یا به خدمت او آمدند - پیامبر (صلی الله علیه وآله) عبائی بر آنها افکند گفت: خداوندا! اینها خاندان منند، رجس و آلودگی را از آنها دور کن، در این هنگام آیه «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ» نازل گردید.

دانشمند معروف «حاکم حسکانی نیشابوری» در «شواهد التنزیل» این روایات را به طرق متعدد از راویان مختلفی گرد آوری کرده است. (۲)

در اینجا این سؤال جلب توجه می کند که: هدف از جمع کردن آنها در زیر «کساء» چه بوده؟ گویا پیامبر (صلی الله علیه وآله) می خواسته است: کاملاً آنها را مشخص کند و بگوید آیه فوق، تنها درباره این گروه است، مبادا کسی مخاطب را در این آیه، تمام بیوتات پیامبر (صلی الله علیه وآله) و همه کسانی که جزء خاندان او هستند بداند!

۱ - «مجمع البیان»، جلد ۸، صفحه ۳۵۷، ذیل آیه مورد بحث.

۲ - «شواهد التنزیل»، جلد ۲، صفحه ۳۱ به بعد.

حتی، در بعضی از روایات آمده است: پیامبر (صلی الله علیه وآله) سه بار این جمله را تکرار کرد: «خداوندا اهل بیت من اینها هستند، پلیدی را از آنها دور کن» (اللَّهِمَّ هُوَلاءِ أَهْلِ بَيْتِي وَ خَاصَّتِي فَادْهَبْ عَنْهُمْ الرَّجْسَ وَ طَهِّرْهُمْ تَطْهِيراً). (۱)

ج: در روایات فراوان دیگری می خوانیم: بعد از نزول آیه فوق، پیامبر (صلی الله علیه وآله) مدت شش ماه، هنگامی که برای نماز صبح از کنار خانه «فاطمه» (علیها السلام) می گذشت، صدا می زد: الصَّلَاةُ يَا أَهْلَ الْبَيْتِ! إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ وَ يُطَهِّرَكُم تَطْهِيراً: «هنگام نماز است ای اهل بیت!، خداوند، می خواهد پلیدی را از شما اهل بیت دور کند، و شما را پاک سازد».

این حدیث را «حاکم حسکانی» از «انس بن مالک» نقل کرده است. (۲)
در روایت دیگری که از «ابو سعید خدری» از پیامبر (صلی الله علیه وآله) نقل شده می خوانیم:
«پیامبر این برنامه را تا هشت یا نه ماه ادامه داد». (۳)

حدیث فوق را «ابن عباس» نیز از پیامبر (صلی الله علیه وآله) نقل کرده است. (۴)
این نکته قابل توجه است که: تکرار این مسأله در مدت شش یا هشت یا نه ماه، به طور مداوم در کنار خانه «فاطمه» (علیها السلام) برای این است که: مطلب را کاملاً مشخص کند تا در آینده تردیدی برای هیچ کس باقی نماند، که این آیه، تنها در شأن این گروه نازل شده است، به خصوص این که تنها خانه ای که در ورودی آن، در مسجد پیامبر (صلی الله علیه وآله) باز می شد، - بعد از آن که دستور داد درهای خانه های دیگران به سوی مسجد بسته شود - در خانه «فاطمه» بود، و طبعاً همیشه، جمعی از مردم به هنگام نماز این سخن را در آنجا از پیامبر می شنیدند (دقت کنید).

۱ - «در المثنور»، ذیل آیه مورد بحث.

۲ - «شواهد التنزیل»، جلد ۲، صفحه ۱۱.

۳ - «شواهد التنزیل»، جلد ۲، صفحات ۲۸ و ۲۹.

۴ - «در المثنور»، ذیل آیه مورد بحث.

با این حال، جای تعجب است: بعضی از مفسران اصرار دارند که آیه مفهوم عامی دارد و همسران پیامبر (صلی الله علیه وآله) نیز در آن وارد هستند، هر چند اکثریت علمای اسلام اعم از شیعه و اهل سنت، آن را محدود به این پنج تن می دانند. قابل توجه این که: «عایشه» همسر پیامبر (صلی الله علیه وآله) که طبق گواهی روایات اسلامی در بازگو کردن فضائل خود، و ریزه کاریهای ارتباطش با پیامبر چیزی فروگذار نمی کرد، اگر این آیه شامل او می شد، قطعاً در لابلائی سخنانش به مناسبتهایی از آن سخن می گفت، در حالی که هرگز چنین چیزی از او نقل نشده است.

د: روایات متعددی از «ابو سعید خدری» صحابی معروف نقل شده که با صراحت گواهی می دهد: «این آیه تنها درباره همان پنج تن نازل شده است» (نُزِلَتْ فِي خَمْسَةٍ: فِي رَسُولِ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) وَ عَلِيٍّ وَ فَاطِمَةَ وَ الْحَسَنَ وَ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ)). (۱) این روایات، به قدری زیاد است که بعضی از محققین آن را متواتر می دانند. از مجموع آنچه گفتیم، چنین نتیجه می گیریم که منابع و راویان احادیثی که دلالت بر انحصار آیه، به پنج تن می کند، به قدری زیاد است که جای تردید در آن باقی نمی گذارد، تا آنجا که در «احقاق الحق» بیش از هفتاد منبع از منابع معروف اهل سنت گرد آوری شده، و منابع شیعه در این زمینه از هزار هم می گذرد. (۲) نویسنده کتاب «شواهد التنزیل» که از علمای معروف برادران اهل سنت است بیش از ۱۳۰ حدیث در این زمینه نقل کرده است. (۳)

۱ - «شواهد التنزیل»، جلد ۲، صفحه ۲۵.

۲ - به جلد دوم «احقاق الحق» و پاورقی های آن مراجعه شود.

۳ - به جلد دوم «شواهد التنزیل» از صفحه ۱۰ تا ۹۲ مراجعه شود.

از همه اینها گذشته، پاره ای از همسران پیامبر(صلی الله علیه وآله) در طول زندگی خود به کارهایی دست زدند که هرگز با مقام معصوم بودن، سازگار نیست، مانند ماجرای «جنگ جمل» که قیامی بود بر ضد امام وقت، که سبب خونریزی فراوانی گردید و به گفته بعضی از مورخان تعداد کشتگان این جنگ به هفده هزار نفر بالغ می شد.

بدون شک، این ماجرا به هیچ وجه قابل توجیه نیست و حتی می بینیم خود «عایشه» نیز بعد از این حادثه، اظهار ندامت می کند که نمونه ای از آن در بحثهای پیشین گذشت.

عیب جوئی «عایشه» از «خدیجه» که از بزرگترین و فداکارترین و با فضیلتترین زنان اسلام است در تاریخ اسلام مشهور است، این سخن به قدری بر پیامبر(صلی الله علیه وآله) ناگوار آمد که، از شدت غضب مو بر تنش راست شد، فرمود: «به خدا سوگند که هرگز همسری بهتر از او نداشتم، او زمانی ایمان آورد که مردم کافر بودند، و زمانی اموالش را در اختیار من گذاشت که مردم همه از من بریده بودند!» (۱)

۳- آیا اراده الهی در اینجا تکوینی است یا تشریحی؟

در لابلای تفسیر آیه، اشاره ای به این موضوع داشتیم که «اراده» در جمله «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ» اراده تکوینی است، نه تشریحی.

برای توضیح بیشتر، باید یادآور شویم که: منظور از اراده تشریحی، همان اوامر و نواهی الهی است، فی المثل، خداوند از ما نماز و روزه و حج و جهاد خواسته، این اراده تشریحی است.

۱- «استیعاب» و «صحیح بخاری» و «مسلم»، طبق نقل «المراجعات»، صفحه ۲۲۹، نامه ۷۲.

معلوم است اراده تشریحی به افعال ما تعلق می‌گیرد، نه افعال خداوند، در حالی که در آیه فوق، متعلق اراده، افعال خدا است، می‌گوید: خدا اراده کرده است که پلیدی را از شما ببرد، بنابراین، چنین اراده ای باید تکوینی باشد، و مربوط به خواست خداوند در عالم تکوین. افزون بر این، مسأله «اراده تشریحی» نسبت به پاکی و تقوا، انحصار به اهل بیت (علیهم السلام) ندارد؛ چرا که خدا به همه دستور داده است: پاک باشند و با تقوا، و این مزیتی برای آنها نخواهد بود؛ زیرا همه مکلفان مشمول این فرمانند.

به هر حال، این موضوع یعنی «اراده تشریحی» نه تنها با ظاهر آیه سازگار نیست که با احادیث گذشته به هیچ وجه تناسبی ندارد، زیرا همه این احادیث سخن از یک مزیت والا و ارزش مهم ویژه دارد که مخصوص اهل بیت (علیهم السلام) است.

این نیز مسلم است که «رجس» در اینجا به معنی پلیدی ظاهری نمی‌باشد، بلکه، اشاره به پلیدیهای باطنی است و اطلاق این کلمه، هرگونه انحصار و محدودیت را در شرک، کفر و اعمال منافی عفت و مانند آن نفی می‌کند، و همه گناهان و آلودگیهای عقیدتی و اخلاقی و عملی را شامل می‌شود.

نکته دیگری که، باید به دقت متوجه آن بود این است که: اراده تکوینی که به معنی خلقت و آفرینش است، در اینجا به معنی مقتضی است نه علت تامه، تا موجب جبر و سلب اختیار گردد.

توضیح این که: مقام عصمت، به معنی یک حالت تقوای الهی است که به امداد پروردگار، در پیامبران و امامان ایجاد می‌شود اما با وجود این حالت، چنان نیست که آنها نتوانند گناه کنند، بلکه قدرت این کار را دارند، و با اختیار خود از گناه چشم می‌پوشند. درست همانند یک طبیب بسیار آگاه که هرگز یک ماده بسیار سمی را که

خطرات جدی آن را می‌داند نمی‌خورد، با این که قدرت بر این کار دارد، اما آگاهیها و مبادی فکری و روحی او سبب می‌شود که با میل و اراده خود از این کار چشم‌پوشد. این نکته نیز لازم به یادآوری است که: این تقوای الهی موهبت ویژه‌ای است که به پیغمبران داده شده، نه به دیگران، ولی باید توجه داشت که خداوند این امتیاز را به خاطر مسئولیت سنگین رهبری به آنها داده.

بنابراین، امتیازی است که بهره‌آن عاید همگان می‌شود و این عین عدالت است، درست مانند امتیاز خاصی که خداوند به پرده‌های ظریف و بسیار حساس چشم داده که تمام بدن از آن بهره‌می‌گیرد.

از این گذشته، به همان نسبت که پیامبران امتیاز دارند و مشمول مواهب الهی هستند، مسئولیتشان نیز سنگین است و یک ترک اولای آنها معادل یک گناه بزرگ افراد عادی است، و این مشخص‌کننده خط عدالت است.

نتیجه این که: این اراده یک اراده تکوینی است در سر حد یک مقتضی (نه علت تامه) و در عین حال نه موجب جبر است و نه سلب مزیت و افتخار.

۴ - جاهلیت قرن بیستم!

همان گونه که اشاره شد، جمعی از مفسران در تفسیر «الجاهلیة الاولى» در آیات مورد بحث، گرفتار شک و تردید شدند، گوئی نتوانستند باور کنند که بعد از ظهور اسلام، نوعی دیگر جاهلیت در جهان پا به عرصه وجود خواهد گذاشت که جاهلیت عرب قبل از اسلام در مقابل آن، موضوع کم‌اهمیتی خواهد بود.

ولی امروز، این امر برای ما که شاهد مظاهر جاهلیت وحشتناک قرن بیستم هستیم، کاملاً حل شده است، و باید آن را به حساب یکی از پیشگوئیهای اعجاز

آمیز قرآن مجید گذارد.

اگر عرب در عصر جاهلیت اولی، جنگ و غارتگری داشت، و فی المثل چندین بار، «بازار عکاظ» صحنه خونریزیهای احمقانه گردید که چند تن کشته شدند، در جاهلیت عصر ما جنگهای جهانی رخ می دهد که گاه بیست میلیون نفر در آن قربانی و بیش از آن مجروح و ناقص الخلقه می شوند!

اگر در جاهلیت عرب، زنان، «تبرج به زینت» می کردند، و روسری های خود را کنار می زدند، به گونه ای که مقداری از سینه و گلو و گردن بند و گوشواره آنها نمایان می گشت، در عصر ما کلوپهائی تشکیل می شود به نام کلوپ برهنگان (که نمونه آن در انگلستان معروف است) که با نهایت معذرت افراد در آن برهنه مادرزاد می شوند، رسواییهای پلاژهای کنار دریا، استخرها و حتی معابر عمومی نگفتنی است.

اگر در جاهلیت عرب، «زنان آلوده ذوات الاعلام» بودند که پرچم بر در خانه خود می زدند، تا افراد را به سوی خود دعوت کنند!، در جاهلیت قرن ما افرادی هستند که در روزنامه های مخصوص مطالبی را در این زمینه مطرح می کنند، که قلم از ذکر آن جداً شرم دارد، و جاهلیت عرب، بر آن صد شرف دارد.

خلاصه، چه گوئیم از وضع مفاسدی که در تمدن مادی ماشینی منهای ایمان عصر ما وجود دارد، که ناگفتنش بهتر است، و نباید این تفسیر را با آن آلوده کرد.

آنچه گفتیم، فقط مشتی از خروار، برای نشان دادن زندگی کسانی بود که از خدا فاصله می گیرند، و با داشتن هزاران دانشگاه و مراکز علمی و دانشمندان معروف، در منجلاب فساد غوطهور می شوند، و حتی گاهی همین مراکز علمی و دانشمندانشان در اختیار همان فجایع و مفاسد قرار می گیرند.

۳۵ إِنَّ الْمُسْلِمِينَ وَالْمُسْلِمَاتِ وَالْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ وَالْقَانِتِينَ
 وَالْقَانِتَاتِ وَالصَّادِقِينَ وَالصَّادِقَاتِ وَالصَّابِرِينَ وَالصَّابِرَاتِ
 وَالْخَاشِعِينَ وَالْخَاشِعَاتِ وَالْمُتَصَدِّقِينَ وَالْمُتَصَدِّقَاتِ
 وَالصَّائِمِينَ وَالصَّائِمَاتِ وَالْحَافِظِينَ فُرُوجَهُمْ وَالْحَافِظَاتِ
 وَالذَّاكِرِينَ اللَّهَ كَثِيراً وَالذَّاكِرَاتِ أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْراً عَظِماً

ترجمه:

۳۵ - به یقین مردان مسلمان و زنان مسلمان، مردان با ایمان و زنان با ایمان، مردان مطیع فرمان خدا و زنان مطیع فرمان خدا، مردان راستگو و زنان راستگو، مردان صابر و شکیبا و زنان صابر و شکیبا، مردان با خشوع و زنان با خشوع، مردان انفاق کننده و زنان انفاق کننده، مردان روزه دار و زنان روزه دار، مردان پاکدامن و زنان پاکدامن، و مردانی که بسیار به یاد خدا هستند و زنانی که بسیار یاد خدا می کنند، خداوند برای همه آنان مغفرت و پاداش عظیمی فراهم ساخته است.

شأن نزول:

جمعی از مفسران گفته اند: هنگامی که «اسماء بنت عمیس» همسر «جعفر بن ابیطالب» با شوهرش از «حبشه» بازگشت، به دیدن همسران پیامبر (صلی الله علیه وآله) آمد، یکی از نخستین سؤالاتی که مطرح کرد، این بود: آیا چیزی از آیات قرآن درباره زنان نازل شده است؟ آنها در پاسخ گفتند: نه!

«اسماء» به خدمت پیامبر (صلی الله علیه وآله) آمده عرض کرد: «ای رسول خدا، جنس زن

گرفتار خسران و زیان است!»؛ پیامبر(صلی الله علیه وآله) فرمود: «چرا؟»
 عرض کرد: «به خاطر این که در اسلام و قرآن فضیلتی درباره آنها همانند مردان نیامده است».
 اینجا بود که آیه فوق نازل شد (و به آنها اطمینان داد که زن و مرد در پیشگاه خدا از نظر قرب
 و منزلت یکسانند، مهم آنست که از نظر اعتقاد و عمل و اخلاق اسلامی واجد فضیلت باشند).

تفسیر:

شخصیت و ارزش مقام زن در اسلام

به دنبال بحثهایی که درباره وظائف همسران پیامبر(صلی الله علیه وآله) در آیات گذشته ذکر
 شد، در آیه مورد بحث، سخنی جامع و پر محتوا درباره همه زنان و مردان و صفات برجسته
 آنها، بیان شده است، و ضمن بر شمردن ده وصف از اوصاف اعتقادی و اخلاقی و عملی آنان،
 پاداش عظیم آنها را در پایان آیه بر شمرده است.

بخشی از این اوصاف دهگانه از مراحل ایمان سخن می گوید (اقرار به زبان، تصدیق به قلب و
 جان، و عمل به ارکان).

قسمت دیگری، پیرامون کنترل زبان و شکم و شهوت جنسی که سه عامل سرنوشت ساز در
 زندگی و اخلاق انسان ها می باشد بحث می کند.

و در بخش دیگری از مسأله حمایت از محرومان و ایستادگی در برابر حوادث سخت و
 سنگین، یعنی صبر، که ریشه ایمان است و سرانجام از عامل تداوم این صفات، یعنی ذکر
 پروردگار، سخن به میان می آورد.

می گوید: «مردان مسلمان و زنان مسلمان» (إِنَّ الْمُسْلِمِينَ وَالْمُسْلِمَاتِ).

«و مردان مؤمن و زنان مؤمنه» (و الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ).

«و مردانی که مطیع فرمان خدا هستند و زنانی که از فرمان حق اطاعت می کنند» (وَ الْأَقَانِيتِ وَ الْأَقَانِيتَاتِ).

گرچه بعضی از مفسران، «اسلام» و «ایمان» را در آیه فوق به یک معنی گرفته اند، ولی این تکرار نشان می دهد، منظور از آنها دو چیز متفاوت است، و اشاره به همان مطلبی است که در آیه ۱۴ سوره «حجرات» آمده: قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَ لَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا وَ لَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ: «اعراب گفتند: ما ایمان آورده ایم، بگو: هنوز ایمان نیاورده اید، بلکه بگوئید اسلام آورده ایم، و ایمان هنوز در اعماق قلب شما نفوذ نکرده است!».

اشاره به این که، «اسلام» همان اقرار به زبان است که انسان را در صف مسلمین قرار می دهد، و مشمول احکام آنها می کند، ولی «ایمان»، تصدیق به قلب و دل است. در روایات اسلامی نیز به همین تفاوت اشاره شده است.

در روایتی چنین می خوانیم: «یکی از یاران امام صادق (علیه السلام) درباره «اسلام» و «ایمان» از آن حضرت سؤال کرد پرسید: آیا اینها با هم مختلفند؟ امام در پاسخ فرمود: آری، ایمان با اسلام همراه است، اما اسلام ممکن است همراه ایمان نباشد».

او توضیح بیشتر خواست امام (علیه السلام) فرمود: الْإِسْلَامُ شَهَادَةٌ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ التَّصَدِيقُ بِرَسُولِ اللَّهِ (صلی الله علیه وآله) بِهِ حُقِّقَتِ الدَّمَاءُ، وَ عَلَيْهِ جَرَّتِ الْمَنَاجِحُ وَ الْمَوَارِيثُ، وَ عَلَى ظَاهِرِهِ جَمَاعَةُ النَّاسِ، وَ الْإِيمَانُ الْهُدَى وَ مَا يَثْبُتُ فِي الْقُلُوبِ مِنْ صِفَةِ الْإِسْلَامِ، وَ مَا ظَهَرَ مِنْ الْعَمَلِ بِهِ: «اسلام شهادت به توحید و تصدیق به رسالت پیامبر است، هر کس اقرار به این دو کند جاننش (در پناه

حکومت اسلامی) محفوظ خواهد بود، و ازدواج مسلمانان با او جایز، و می تواند از مسلمین ارث ببرد، و گروهی از مردم مشمول همین ظاهر اسلامند، اما «ایمان» نور هدایت و حقیقتی است که در دل، از وصف اسلام جای می گیرد، و اعمالی است که به دنبال آن می آید». (۱)

«قانت» از ماده «قنوت» چنان که قبلاً هم گفته ایم، به معنی اطاعت توأم با خضوع است، اطاعتی که از ایمان و اعتقاد سرزند، و این اشاره به جنبه های عملی و آثار ایمان می باشد. سپس، به یکی دیگر از مهمترین صفات مؤمنان راستین، یعنی حفظ زبان پرداخته می گوید: «و مردان راستگو و زنان راستگو» (وَ الصَّادِقِينَ وَ الصَّادِقَاتِ).

از روایات اسلامی استفاده می شود که: استقامت و درستی ایمان انسان، به استقامت و درستی زبان او است: لَا يَسْتَقِيمُ إِيمَانُ امْرِءٍ حَتَّى يَسْتَقِيمَ قَلْبُهُ، وَ لَا يَسْتَقِيمُ قَلْبُهُ حَتَّى يَسْتَقِيمَ لِسَانُهُ: «ایمان انسان به درستی نمی گراید تا قلبش درست شود، و قلبش درست نمی شود تا زبانش درست شود»! (۲)

و از آنجا که ریشه ایمان، صبر و شکیبائی در مقابل مشکلات است، و نقش آن در معنویات انسان، همچون نقش «سر» است در برابر «تن»، پنجمین وصف آنها را این گونه بازگو می کند: «و مردان صابر و شکیبا و زنان صابر و شکیبا» (وَ الصَّابِرِينَ وَ الصَّابِرَاتِ).

از طرفی می دانیم، یکی از بدترین آفات اخلاقی، کبر و غرور و حبّ جاه است، و نقطه مقابل آن «خشوع»، لذا در ششمین توصیف می فرماید: «و مردان با خشوع و زنان با خشوع» (وَ الْخَاشِعِينَ وَ الْخَاشِعَاتِ).

۱ - «اصول کافی»، جلد ۲، صفحه ۲۱، باب ان الایمان یشرک الاسلام.

۲ - «محجة البیضاء»، جلد ۵، صفحه ۱۹۳.

گذشته از حبّ جاه، حبّ مال، نیز آفت بزرگی است، و اسارت در چنگال آن، اسارتی است دردناک، و نقطه مقابل آن انفاق و کمک کردن به نیازمندان است، لذا در هفتمین توصیف می گوید: «و مردان انفاق گر و زنان انفاق کننده» (وَ الْمُتَصَدِّقِينَ وَ الْمُتَصَدِّقَاتِ).

گفتیم، سه چیز است که اگر انسان از شر آن در امان بماند، از بسیاری از شرور و آفات اخلاقی در امان است، زبان و شکم و شهوت جنسی، به قسمت اول در چهارمین توصیف اشاره شد، اما به قسمت دوم و سوم در هشتمین و نهمین وصف مؤمنان راستین اشاره کرده، می گوید: «و مردانی که روزه می دارند و زنانی که روزه می دارند» (وَ الصَّائِمِينَ وَ الصَّائِمَاتِ). «و مردانی که دامان خود را از آلودگی به بی عفتی حفظ می کنند، و زنانی که عفیف و پاکند» (وَ الْحَافِظِينَ فُرُوجَهُمْ وَ الْحَافِظَاتِ).

سرانجام به دهمین و آخرین صفت که تداوم تمام اوصاف پیشین، به آن بستگی دارد پرداخته می گوید: «و مردانی که بسیار به یاد خدا هستند، و زنانی که بسیار یاد خدا می کنند» (وَ الذَّاكِرِينَ اللَّهَ كَثِيرًا وَ الذَّاكِرَاتِ).

آری، آنها با یاد خدا در هر حال و در هر شرایط، پرده های غفلت و بی خبری را از قلب خود کنار می زنند، وسوسه ها و همزات شیاطین را دور می سازند و اگر لغزشی از آنان سر زده، فوراً در مقام جبران بر می آیند، تا از صراط مستقیم الهی فاصله نگیرند. در این که منظور از «ذکر کثیر» چیست؟ در روایات اسلامی و کلمات مفسرین، تفسیرهای گوناگونی ذکر شده که ظاهراً همه از قبیل ذکر مصداق است و مفهوم وسیع این کلمه، شامل همه آنها می شود.

از جمله در حدیثی از پیغمبر گرامی اسلام (صلی الله علیه وآله) می خوانیم: إِذَا أُيْقِظَ الرَّجُلُ

أَهْلُهُ مِنَ اللَّيْلِ فَتَوَضَّأَ وَ صَلَّى، كُتِبَا مِنَ الذَّاكِرِينَ اللَّهَ كَثِيرًا وَ الذَّاكِرَاتِ: «هنگامی که مرد همسرش را شبانگاه بیدار کند و هر دو وضو بگیرند و نماز (شب) بخوانند از مردان و زنانی خواهند بود که بسیار یاد خدا می کنند» (۱).

و در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم: «هر کس تسبیح فاطمه زهراء (علیها السلام) را در شب بگوید، مشمول این آیه است» (۲). بعضی از مفسران گفته اند: «ذکر کثیر» آن است که در حال قیام و قعود و به هنگامی که به بستر می رود یاد خدا کند.

اما به هر حال، ذکر نشانه فکر است، و فکر مقدمه عمل، هدف، هرگز ذکر خالی از فکر و عمل نیست.

در پایان آیه، پاداش بزرگ این گروه از مردان و زنانی را که دارای ویژگیهای دهگانه فوق هستند چنین بیان می کند: «خداوند برای آنها مغفرت و پاداش عظیمی فراهم ساخته است» (أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ مَغْفِرَةً وَ أَجْرًا عَظِيمًا).

نخست با آب مغفرت گناهان آنها را که موجب آلودگی روح و جان آنها است می شوید، سپس، پاداش عظیمی که عظمتش را جز او کسی نمی داند در اختیارشان می نهد، در واقع یکی از این دو، جنبه نفی ناملایمات دارد و دیگر، جلب ملایمات.

تعبیر به «أَجْرًا» خود دلیل بر عظمت آن است، و توصیف آن با وصف «عظیم» تأکیدی بر این عظمت است، و مطلق بودن این عظمت، دلیل دیگری است بر وسعت دامنه آن، بدیهی است چیزی را که خداوند بزرگ، بزرگ بشمرد فوق العاده عظمت دارد.

۱ - «مجمع البیان»، جلد ۸، صفحه ۳۵۸، و تفسیر «قرطبی»، ذیل آیه مورد بحث.

۲ - «مجمع البیان»، جلد ۸، صفحه ۳۵۸.

این نکته نیز، قابل توجه است که جمله «أعدَّ» (آماده کرده است) با فعل ماضی، بیانی است برای قطعی بودن این اجر و پاداش و عدم وجود تخلف، و یا اشاره ای به این که بهشت و نعمت هایش از هم اکنون برای مؤمنان آماده است.

نکته:

مساوات مرد و زن در پیشگاه خدا

گاه، بعضی چنین تصور می کنند که: اسلام کفه سنگین شخصیت را برای مردان قرار داده، و زنان در برنامه اسلام، چندان جایی ندارند، شاید منشأ اشتباه آنها پاره ای از تفاوت‌های حقوقی است که هر کدام دلیل و فلسفه خاصی دارد.

ولی، بدون شک قطع نظر از این گونه تفاوتها که ارتباط با موقعیت اجتماعی و شرائط طبیعی آنها دارد هیچگونه فرقی از نظر جنبه های انسانی و مقامات معنوی میان زن و مرد در برنامه های اسلام وجود ندارد.

آیه فوق، دلیل روشنی برای این واقعیت است زیرا به هنگام بیان ویژگیهای مؤمنان، و اساسی ترین مسائل اعتقادی، و اخلاقی، و عملی، زن و مرد را در کنار یکدیگر، همچون دو کفه یک ترازو، قرار می دهد، و برای هر دو پاداشی یکسان، بدون کمترین تفاوت قائل می شود.

به تعبیر دیگر، تفاوت جسمی مرد و زن را همچون تفاوت روحی آنها نمی توان انکار کرد، و بدیهی است که این تفاوت، برای ادامه نظام جامعه انسانی ضروری است و آثار و پیامدهائی در بعضی از قوانین حقوقی زن و مرد ایجاد می کند، ولی اسلام هرگز شخصیت انسانی زن را - همچون جمعی از روحانیین مسیحی در قرون پیشین - زیر سؤال نمی برد، که آیا زن واقعاً انسان است و آیا روح انسانی دارد یا نه؟!، نه تنها زیر سؤال نمی برد بلکه هیچگونه تفاوتی از نظر

روح انسانی در میان این دو قائل نیست، لذا در سوره «نحل» آیه ۹۷ می خوانیم: مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيَاةً طَيِّبَةً وَ لَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ:

«هر کس عمل صالح کند، خواه مرد باشد، خواه زن، در حالی که ایمان داشته باشد، ما او را زنده می کنیم و حیات پاکیزه ای به او می بخشیم و پاداش وی را به بهترین اعمالی که انجام می داده، می دهیم.»

اسلام برای زن، همان استقلال اقتصادی را قائل شده که برای مرد (بر خلاف بسیاری از قوانین دنیای گذشته و حتی امروز که برای زن مطلقاً استقلال اقتصادی قائل نیستند).

به همین دلیل، در «علم رجال» اسلامی، به بخش خاصی مربوط به زنان دانشمندی که در صف روات و فقهاء بودند، برخورد می کنیم که از آنها به عنوان شخصیت هائی فراموش ناشدنی یاد کرده است.

اگر به تاریخ عرب قبل از اسلام باز گردیم و وضع زنان را در آن جامعه بررسی کنیم که چگونه از ابتدائی ترین حقوق انسانی محروم بودند، و حتی گاهی حق حیات برای آنها قائل نمی شدند، و پس از تولد آنها را زنده به گور می کردند، و نیز اگر به وضع زن در دنیای امروز که به صورت عروسک بلا اراده ای در دست گروهی از انسان نماهای مدعی تمدن، در آمده بنگریم تصدیق خواهیم کرد که اسلام چه خدمت بزرگی به جنس زن کرده، و چه حق عظیمی بر آنها دارد؟! (۱)

۱ - بحث دیگری در این زمینه در جلد دوم، صفحه ۱۱۲، ذیل آیه ۲۲۸ «بقره» داشته ایم و نیز در جلد یازدهم، صفحه ۳۹۱، ذیل آیه ۹۷ از سوره «نحل» بحث دیگری آمده است.

۳۶ وَ مَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا لِمُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا مُبِينًا

۳۷ وَإِذْ تَقُولُ لِلَّذِي أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَأَنْعَمْتَ عَلَيْهِ أَمْسِكْ عَلَيْكَ زَوْجَكَ وَاتَّقِ اللَّهَ وَتُخْفِي فِي نَفْسِكَ مَا اللَّهُ مُبْدِيهِ وَتَخْشَى النَّاسَ وَاللَّهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَاهُ فَلَمَّا قَضَى زَيْنًا مِنْهَا وَطَرًا زَوَّجْنَاكَهَا لِكَيْ لَا يَكُونَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ حَرَجٌ فِي أَزْوَاجِ أَدْعِيَائِهِمْ إِذَا قَضَوْا مِنْهُنَّ وَطَرًا وَكَانَ أَمْرُ اللَّهِ مَفْعُولًا

۳۸ مَا كَانَ عَلَى النَّبِيِّ مِنْ حَرَجٍ فِيمَا فَرَضَ اللَّهُ لَهُ سِنَّةَ اللَّهِ فِي الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلُ وَكَانَ أَمْرُ اللَّهِ قَدَرًا مَقْدُورًا

ترجمه:

۳۶ - هیچ مرد و زن با ایمانی حق ندارد هنگامی که خدا و پیامبرش امری را لازم بدانند، اختیاری (در برابر فرمان خدا) داشته باشد؛ و هر کس نافرمانی خدا و رسولش را کند، به گمراهی آشکاری گرفتار شده است!

۳۷ - (به خاطر بیاور) زمانی را که به آن کس که خداوند به او نعمت داده بود و تو نیز به او نعمت داده بودی به [=] فرزند خوانده ات «زید» [می گفتی: «همسرت را نگاه دار و از خدا بپرهیز!» و در دل چیزی را پنهان می داشتی که خداوند آن را آشکار می کند؛ و از مردم می ترسیدی در حالی که خداوند سزاوارتر است که از او بترسی! هنگامی که زید

نیازش را از آن زن به سر آورد (و از او جدا شد) ما او را به همسری تو در آوردیم تا مشکلی برای مؤمنان در ازدواج با همسران پسرخوانده هایشان - هنگامی که طلاق گیرند - نباشد؛ و فرمان خدا انجام شدنی است (و سنت غلط تحریم این زنان باید شکسته شود).

۳۸ - هیچگونه منعی بر پیامبر در آنچه خدا بر او واجب کرده نیست، این سنت الهی در مورد کسانی که پیش از این بوده اند نیز جاری بوده؛ و فرمان خدا روی حساب و برنامه دقیقی است!

شان نزول:

آیات فوق - به گفته غالب مفسران و مورخان اسلامی - در مورد داستان ازدواج «زینب بنت جحش» (دختر عمه پیامبر گرامی اسلام (صلی الله علیه وآله)) با «زید بن حارثه» برده آزاد شده پیامبر (صلی الله علیه وآله) نازل شده است.

ماجرا از این قرار بود که: قبل از زمان بعثت و بعد از آن که «خدیجه» با پیامبر (صلی الله علیه وآله) ازدواج کرد، «خدیجه» برده ای به نام «زید» خریداری نمود که بعداً آن را به پیامبر (صلی الله علیه وآله) بخشید، و پیامبر (صلی الله علیه وآله) او را آزاد فرمود، و چون طائفه اش او را از خود راندند، پیامبر (صلی الله علیه وآله) نام «فرزند خود» بر او نهاد و به اصطلاح او را «تَبَّیُّ» کرد.

بعد از ظهور اسلام «زید» مسلمانی مخلص و پیشتاز شد، و موقعیت ممتازی در اسلام پیدا کرد، و چنان که می دانیم سرانجام یکی از فرماندهان لشکر اسلام در جنگ «موته» شد که در همان جنگ شربت شهادت نوشید.

هنگامی که پیامبر (صلی الله علیه وآله) تصمیم گرفت، برای «زید» همسری برگزیند از «زینب بنت جحش» که دختر «امیه» دختر «عبدالمطلب» (دختر عمه اش) بود، برای او خواستگاری نمود «زینب» نخست چنین تصور می کرد که پیامبر (صلی الله علیه وآله)

می خواهد او را برای خود انتخاب کند، خوشحال شد و رضایت داد، ولی بعداً که فهمید خواستگاری از او برای «زید» است، سخت ناراحت شد و سر باز زد، برادرش که «عبدالله» نام داشت او نیز با این امر به سختی مخالفت نمود.

در اینجا بود که نخستین آیه از آیات مورد بحث نازل شد، و به امثال «زینب» و «عبدالله» هشدار داد که، آنها نمی توانند هنگامی که خدا و پیامبرش کاری را لازم می دانند، مخالفت کنند، آنها این مسأله را که شنیدند در برابر فرمان خدا تسلیم شدند (البته چنان که خواهیم دید این ازدواج، ازدواج ساده ای نبود و مقدمه ای بود برای شکستن یک سنت غلط جاهلی، زیرا در عصر جاهلیت هیچ زن با شخصیت و سرشناسی حاضر نبود، با برده ای ازدواج کند، هر چند دارای ارزشهای والای انسانی باشد).

اما این ازدواج دیری نپائید و بر اثر ناسازگاریهای اخلاقی میان طرفین، منجر به طلاق شد، هر چند پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) اصرار داشت که این طلاق رخ ندهد اما رخ داد. سپس، پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) برای جبران این شکست «زینب» در ازدواج، او را به فرمان خدا به همسری خود برگزید، و این قضیه در اینجا خاتمه یافت، ولی گفتگوهای دیگری در میان مردم پدید آمد که قرآن با بعضی از آیات مورد بحث آنها را بر چید که شرح آن به خواست خدا خواهد آمد. (۱)

۱ - اقتباس از تفسیر «مجمع البیان» و تفسیر «قرطبی» و «المیزان» و تفسیر «فخر رازی» و «فی ظلال» و تفسیرهای دیگر ذیل آیات مورد بحث، و همچنین «سیره ابن هشام»، جلد اول، صفحه ۲۶۴ و «کامل ابن اثیر»، جلد ۲، صفحه ۱۷۷.

تفسیر:

سنت شکنی بزرگ

می دانیم، روح اسلام «تسلیم» است، آن هم «تسلیم بی قید و شرط در برابر فرمان خدا» این معنی در آیات مختلفی از قرآن با عبارات گوناگون منعکس شده است، از جمله آیه فوق است که می فرماید: «هیچ مرد و زن با ایمانی حق ندارد، هنگامی که خدا و پیامبرش مطلبی را لازم بدانند اختیاری از خود در برابر فرمان خدا داشته باشند» (وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا لِمُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ).

آنها باید اراده خود را تابع اراده حق کنند، همان گونه که سر تا پای وجودشان وابسته به او است.

«قَضَى» در اینجا به معنی «قضای تشریحی» و قانون و فرمان و داوری است و بدیهی است که نه خدا نیازی به اطاعت و تسلیم مردم دارد، و نه پیامبر چشم داشتی، در حقیقت، مصالح خود آنها است که گاهی بر اثر محدود بودن آگاهی‌شان از آن با خبر نمی شوند، ولی خدا می داند، و به پیامبرش دستور می دهد.

این درست، به آن می ماند که: یک طبیب ماهر به بیمار می گوید، در صورتی به درمان تو می پردازم که در برابر دستوراتم تسلیم محض شوی، و از خود اراده ای نداشته باشی، این نهایت دلسوزی طبیب را نسبت به بیمار نشان می دهد، و خدا از چنین طبیبی برتر و بالاتر است.

لذا، در پایان آیه، به همین نکته اشاره کرده می فرماید: «کسی که نافرمانی خدا و پیامبرش را کند، گرفتار گمراهی آشکاری شده است» (وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا مُّبِينًا).

راه سعادت گم می کند، و به بیراهه و بدبختی کشیده می شود؛ چرا که فرمان

خداوند عالم، مهربان و فرستاده او را که ضامن خیر و سعادت او است نادیده گرفته و چه ضلالتی از این آشکارتر؟!*

سپس، به داستان معروف «زید» و همسرش «زینب» که یکی از مسائل حساس زندگانی پیامبر گرامی اسلام (صلی الله علیه وآله) است و ارتباط با مسأله همسران پیامبر (صلی الله علیه وآله) که در آیات پیشین گذشت، دارد، پرداخته چنین می گوید: «به خاطر بیاور زمانی را که به آن کس که، خداوند به او نعمت داده بود، و تو نیز به او نعمت بخشیده بودی می گفتم: همسرت را نگاهدار و از خدا بپرهیز» (وَ إِذِ تَقُولُ لِلَّذِي أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَأَنْعَمْتَ عَلَيْهِ أَمْسِكْ عَلَيْكَ زَوْجَكَ وَ اتَّقِ اللَّهَ).

منظور از نعمت خداوند، همان نعمت هدایت و ایمان است که نصیب «زید بن حارثه» کرده بود، و نعمت پیامبر (صلی الله علیه وآله) این بود که، وی را آزاد کرد و همچون فرزند خویش گرامیش داشت.

از این آیه استفاده می شود که، میان «زید» و «زینب»، مشاجره ای در گرفته بود و این مشاجره ادامه یافت و در آستانه جدائی و طلاق قرار گرفت، و با توجه به جمله «تَقُولُ» که فعل مضارع است، پیامبر (صلی الله علیه وآله) کراراً و مستمراً او را نصیحت می کرد و از جدائی و طلاق باز می داشت.

آیا این مشاجره، به خاطر عدم توافق وضع اجتماعی «زینب» با «زید» بود که او از یک قبیله سرشناس و این یک برده آزاد شده بود؟

یا به خاطر پاره ای از خشونت‌های اخلاقی «زید»؟

و یا هیچکدام؟ بلکه توافق روحی و اخلاقی در میان آن دو نبود؛ چرا که گاه، ممکن است دو نفر خوب باشند، ولی از نظر فکر و سلیقه اختلافاتی داشته باشند که نتوانند به زندگی مشترک با هم ادامه دهند.

به هر حال، تا اینجا مسأله پیچیده ای نیست، بعد می افزاید: «تو در دل چیزی را پنهان می داشتی که خداوند آن را آشکار می کند، و از مردم می ترسیدی در حالی که خداوند سزاوارتر است که از او بترسی!» (و تَخْفِي فِي نَفْسِكَ مَا اللَّهُ مُبْدِيهِ وَ تَخْشَى النَّاسَ وَاللَّهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَاهُ).

مفسران در اینجا سخنان فراوانی گفته اند و ناشی گری بعضی از آنان در تعبیرات، بهانه هائی به دست دشمنان داده است، در حالی که از قرائنی که در خود آیه و شأن نزول آیات و تاریخ، وجود دارد، مفهوم این آیه مطلب پیچیده ای نیست، زیرا:

پیامبر(صلی الله علیه وآله) در نظر داشت، که اگر کار صلح میان دو همسر به انجام نرسد و کارشان به طلاق و جدائی بیانجامد، برای جبران این شکست که دامنگیر دختر عمه اش «زینب» شده - که حتی برده ای آزاد شده او را طلاق داده، - وی را به همسری خود برگزیند، ولی از این بیم داشت که از دو جهت مردم به او خرده گیرند و مخالفان پیرامون آن جنجال بر پا کنند.

نخست این که: «زید» پسر خوانده پیامبر(صلی الله علیه وآله) بود، و مطابق یک سنت جاهلی پسر خوانده، تمام احکام پسر را داشت، از جمله این که ازدواج با همسر مطلقه پسر خوانده را حرام می پنداشتند.

دیگر این که: پیامبر(صلی الله علیه وآله) چگونه حاضر می شود با همسر مطلقه برده آزاد شده ای ازدواج کند و این دون شأن و مقام او است.

از بعضی از روایات اسلامی، به دست می آید که پیامبر(صلی الله علیه وآله) این تصمیم را به فرمان خدا گرفته بود، و در قسمت بعد آیه نیز، قرینه ای بر این معنی وجود دارد. بنابراین، این مسأله، یک مسأله اخلاقی و انسانی بود و نیز وسیله مؤثری برای شکستن دو سنت غلط جاهلی (ازدواج با همسر مطلقه پسر خوانده، و

ازدواج با همسر مطلقه یک غلام و برده آزاد شده).

مسلم است که، پیامبر (صلی الله علیه وآله) نباید در این مسائل از مردم بترسد، و از جوسازیها و سم پاشیها واهمه ای به خود راه دهد، ولی، به هر حال، طبیعی است انسان در این گونه موارد - به خصوص که پای مسائل مربوط به انتخاب همسر در کار بوده باشد، - گرفتار ترس و وحشت شود، به خصوص این که: ممکن بود این گفتگوها و جنجالها در روند پیشرفت هدف مقدس او، و گسترش اسلام اثر بگذارد، و افراد ضعیف الایمان را تحت تأثیر قرار دهد، و شک و تردید در دل آنها ایجاد کند.

لذا، در دنباله آیه، می فرماید: «هنگامی که زید حاجت خود را به پایان برد و او را رها کرد، ما او را به همسری تو در آوردیم، تا مشکلی برای مؤمنان در ازدواج با همسران پسرخوانده های خود، - هنگامی که از آنها طلاق بگیرند، - نباشد» (فَلَمَّا قَضَى زَيْدٌ مِنْهَا وَطَرًا زَوَّجْنَاكَهَا لِكَيْ لَا يَكُونَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ حَرَجٌ فِي أَزْوَاجِ أَدْعِيَائِهِمْ إِذَا قَضَوْا مِنْهُنَّ وَطَرًا). و این کاری بود که می بایست انجام بشود «و فرمان خدا انجام شدنی است» (وَ كَانَ أَمْرُ اللَّهِ مَفْعُولًا).

«أَدْعِيَاء» جمع «دَعِيَ» به معنی پسر خوانده و «وَطَرًا» به معنی نیاز و حاجت مهم است، و انتخاب این تعبیر، در مورد طلاق و رهائی «زینب» در حقیقت به خاطر لطف بیان است که با صراحت عنوان «طلاق» که برای زنان و حتی مردان عیب است، مطرح نشود، گوئی این دو به یکدیگر نیازی داشته اند که مدتی زندگی مشترک داشته باشند و جدائی آنها به خاطر پایان این نیاز، بوده است.

تعبیر به «زَوَّجْنَاكَهَا» (او را به همسری تو در آوردیم) دلیل بر این است که

این ازدواج یک ازدواج الهی بود، لذا، در تواریخ آمده است که «زینب» بر سایر همسران پیامبر (صلی الله علیه وآله) به این امر مباهات می کرد، و می گفت: زَوَّجْتُكَ أَهْلُوكُنَّ وَ زَوَّجْنِي اللَّهُ مِنَ السَّمَاءِ: «شما را خویشاوندانتان به همسری پیامبر (صلی الله علیه وآله) درآوردند، ولی مرا خداوند از آسمان به همسری پیامبر (صلی الله علیه وآله) خدا درآورد». (۱)

قابل توجه این که قرآن، برای رفع هرگونه ابهام، با صراحت تمام، هدف اصلی این ازدواج را که شکستن یک سنت جاهلی در زمینه خودداری ازدواج با همسران مطلقه پسرخوانده ها بوده است، بیان می دارد، و این خود اشاره ای است به یک مسأله کلی که ازدواجهای متعدد پیامبر (صلی الله علیه وآله)، امر ساده ای نبود، بلکه هدفهایی را تعقیب می کرد که در سرنوشت مکتب او اثر داشت.

جمله «كَانَ أَمْرُ اللَّهِ مَفْعُولًا» اشاره به این است که: در این گونه مسائل باید قاطعیت به خرج داد، و کاری که شدنی است باید بشود؛ زیرا تسلیم جنجالها شدن در مسائلی که ارتباط با هدفهای کلی و اساسی دارد بی معنی است.

با تفسیر روشنی که در مورد آیه فوق آوردیم، معلوم می شود: پیرایه هائی را که دشمنان و یا دوستان نادان، خواسته اند به این آیه ببندند کاملاً بی اساس است، و در بحث نکات توضیح بیشتری در این زمینه، به خواست خدا، خواهیم داد.

آخرین آیه مورد بحث، در تکمیل بحثهای گذشته چنین می گوید: «هیچگونه سختی و حرجی بر پیامبر در آنچه خدا برای او واجب کرده است نیست» (مَا كَانَ عَلَى النَّبِيِّ مِنْ حَرَجٍ فِيمَا فَرَضَ اللَّهُ لَهُ).

آنجا که خداوند فرمانی به او می دهد، ملاحظه هیچ امری در برابر آن جائز

۱ - «کامل ابن اثیر»، جلد ۲، صفحه ۱۷۷، قابل توجه است که ازدواج پیامبر (صلی الله علیه وآله) با زینب در سال پنجم هجری واقع شد (همان مدرک).

نیست، و بدون هیچ چون و چرا، باید به مرحله اجرا در آید. رهبران آسمانی، هرگز نباید در اجرای فرمانهای الهی گوش به حرف این و آن دهند، یا ملاحظه جوسازیهای سیاسی، و آداب و رسوم غلط حاکم بر محیط را کنند، چه بسا آن دستور، برای شکستن همین شرائط نادرست، و در هم کوبیدن بدعتهای زشت و رسوا باشد. آنها باید، به مصداق «وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ» (۱) بدون خوف از سرزنشها و جنجالها، فرمان خدا را به کار بندند.

اصولاً، اگر ما بخواهیم بنشینیم تا برای اجرای فرمان حق، رضایت و خشنودی همه را جلب کنیم، چنین چیزی امکان پذیر نیست، گروههایی هستند که تنها هنگامی راضی می شوند که ما تسلیم خواسته ها یا پیرو مکتب آنها شویم، چنان که قرآن می گوید: «وَلَنْ تَرْضَى عَنْكَ الْيَهُودُ وَ لَا النَّصَارَى حَتَّى تَتَّبِعَ مِلَّتَهُمْ» «هرگز یهود و نصاری از تو راضی نخواهند شد، تا از آئین آنها بی قید و شرط پیروی کنی». (۲)

و درباره آیه مورد بحث، مطلب چنین بود؛ زیرا ازدواج پیامبر (صلی الله علیه وآله) با «زینب» - چنان که گفتیم - در افکار عمومی مردم آن محیط، دو ایراد داشت: یکی ازدواج با «همسر مطلقه پسر خوانده» که در نظر آنها همچون ازدواج با همسر پسر حقیقی بود، و این بدعتی بود که می باید در هم شکسته می شد.

و دیگر ازدواج مرد با شخصیتی همچون پیامبر (صلی الله علیه وآله) با همسر مطلقه یک برده آزاد شده، عیب و ننگ بود؛ چرا که پیامبر را با یک برده هم ردیف قرار می داد، این فرهنگ غلط نیز باید برچیده شود، و ارزشهای انسانی به جای آن بنشیند، و «کفو» بودن دو همسر، تنها بر اساس ایمان و اسلام و تقوا استوار گردد.

۱ - مائده، آیه ۵۴.

۲ - بقره، آیه ۱۲۰.

اصولاً، سنت شکنی، و برجیدن آداب و رسوم خرافی، و غیر انسانی همواره با سر و صدا توأم است، و پیامبران هرگز نباید به این سر و صداها اعتنا کنند. لذا، در جمله بعد می فرماید: «این سنت الهی در مورد پیامبران در امم پیشین نیز جاری بوده است» (سُنَّةُ اللَّهِ فِي الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلُ). تنها تو نیستی که گرفتار این مشکلی، بلکه همه انبیاء به هنگام شکستن سنتهای غلط گرفتار این ناراحتیها بوده اند.

مشکل بزرگ در این قضیه، منحصر به شکستن این دو سنت جاهلی نبود، بلکه، چون پای ازدواج پیامبر(صلی الله علیه و آله) در میان بود، این امر می توانست دستاویز دیگری به دشمنان برای عیب جوئی بدهد که شرح آن خواهد آمد.

و در پایان آیه، برای تثبیت قاطعیت در این گونه مسائل بنیادی، می فرماید: «فرمان خدا همواره روی حساب و برنامه دقیقی است و باید به مرحله اجرا در آید» (وَ كَانَ أَمْرُ اللَّهِ قَدَرًا مَقْدُورًا). تعبیر به «قَدَرًا مَقْدُورًا»، ممکن است اشاره، به حتمی بودن فرمان الهی باشد، و ممکن است ناظر به رعایت حکمت و مصلحت در آن، اما مناسبتر با مورد آیه این است که هر دو معنی از آن اراده شود، یعنی فرمان خدا هم روی حساب است و هم بی چون و چرا و لازم الاجرا است.

جالب این که: در تواریخ می خوانیم: پیامبر اسلام در مورد ازدواج با «زینب» آن چنان دعوت عامی برای صرف غذا از مردم به عمل آورد، که در مورد هیچ یک از همسرانش سابقه نداشت! (۱)

گویا با این کار، می خواست نشان دهد که: به هیچ وجه مرعوب سنتهای

۱ - مفسر بزرگ مرحوم «طبرسی» در «مجمع البیان» چنین نقل می کند: فَتَزَوَّجَهَا رَسُولُ اللَّهِ ۹... وَ مَا أَوْلَمَ عَلَى إِمْرَتِهِ مِنْ نِسَائِهِ مَا أَوْلَمَ عَلَيْهَا، ذَبَحَ شَاةً وَ أَطْعَمَ النَّاسَ الْخُبْزَ وَ اللَّحْمَ، حَتَّى امْتَدَّ النَّهَارُ (مجمع البیان، جلد ۸، صفحه ۳۶۱).

خرافی محیط نیست، بلکه به اجرای این دستور الهی افتخار می کند، به علاوه در نظر داشت، که از این راه آوازه شکستن این سنت جاهلی را، به گوش همگان در سراسر جزیره عرب برساند.

نکته ها:

۱ - افسانه های دروغین

داستان ازدواج پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) با «زینب» با تمام صراحتی که قرآن در این مسأله، و هدف این ازدواج به خرج داده، و آن را شکستن یک سنت جاهلی در ارتباط با ازدواج با همسر مطلقه فرزند خوانده، معرفی کرده باز مورد بهره برداری سوء جمعی، از دشمنان اسلام گردیده است، آنها خواسته اند: از آن یک داستان عشقی بسازند که ساحت قدس پیامبر را با آن آلوده کنند، و احادیث مشکوک و یا مجعولی را در این زمینه دستاویز قرار داده اند.

از جمله این که، نوشته اند: هنگامی که پیامبر (صلی الله علیه وآله) برای حال پرسی «زید» به خانه او آمد، همین که در را گشود، چشمش به جمال «زینب» افتاد، و گفت: سُبْحَانَ اللَّهِ خَالِقُ النُّورِ تَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ! «منزه است خداوندی که خالق نور است و جاوید و پر برکت است خدائی که احسن الخالقین می باشد»!

و این جمله را دلیلی بر علاقه پیامبر (صلی الله علیه وآله) به «زینب» گرفته اند. در حالی که، شواهد روشنی - قطع نظر از مسأله نبوت و عصمت - در دست است که این افسانه ها را تکذیب می کند.

نخست این که: «زینب» دختر عمه پیامبر (صلی الله علیه وآله) بود، و در محیط خانوادگی تقریباً با او بزرگ شده بود، پیامبر (صلی الله علیه وآله) شخصاً او را برای «زید» خواستگاری کرد، و اگر «زینب» جمال فوق العاده ای داشت و فرضاً جمال او جلب توجه حضرت

را کرده بود، نه جمالش امر مخفی بود و نه ازدواج با او قبل از این ماجرا، مشکلی داشت، بلکه با توجه به این که «زینب» هیچگونه تمایلی برای ازدواج با «زید» نشان نمی داد، بلکه مخالفت خود را صریحاً بیان کرد، و کاملاً ترجیح می داد همسر پیامبر(صلی الله علیه وآله) شود، به طوری که وقتی پیامبر(صلی الله علیه وآله) به خواستگاری او برای «زید» رفت خوشحال شد؛ زیرا تصور می کرد پیامبر(صلی الله علیه وآله) او را برای خود خواستگاری می کند، اما بعداً با نزول آیه قرآن و امر به تسلیم در برابر فرمان خدا و پیامبر، تن به ازدواج با «زید» داد.

با این مقدمات، چه جای این توهم که او از چگونگی و جمال و کمال «زینب» با خبر نباشد؟ و چه جای این توهم که تمایل ازدواج با او را داشته باشد، و نتواند اقدام کند؟ دیگر این که: هنگامی که «زید» برای طلاق دادن همسرش «زینب» به پیامبر(صلی الله علیه وآله) مراجعه می نماید، حضرت بارها او را نصیحت می کند و مانع این طلاق می شود، این خود شاهد دیگری بر نفی آن افسانه ها است. از سوی دیگر، قرآن با صراحت هدف این ازدواج را بیان کرده تا جایی برای گفتگوهای دیگر نباشد.

از سوی چهارم، در آیات فوق خواندیم که: خدا به پیامبر می گوید: در ماجرای ازدواج با همسر مطلقه «زید» جریانی وجود دارد که از مردم می ترسی در حالی که باید از خدا بترسی. مسأله ترس از خدا نشان می دهد که: این ازدواج به عنوان یک وظیفه انجام شده که باید به خاطر پروردگار، ملاحظات شخصی را کنار بگذارد، تا یک هدف مقدس الهی تأمین شود، هر چند به قیمت زخم زبان کوردلان، و افسانه بافی های منافقان در زمینه متهم ساختن پیامبر(صلی الله علیه وآله) تمام گردد، و این بهای سنگینی بود که

پیامبر(صلی الله علیه وآله) در مقابل اطاعت فرمان خدا، و شکستن یک سنت غلط پرداخت و هنوز هم می پردازد!

اما در طول زندگی رهبران راستین، لحظاتی فرا می رسد که: باید ایثار و فداکاری کنند، و خود را در معرض اتهام این گونه افراد قرار دهند، تا هدفشان پیاده شود.

آری، اگر پیامبر(صلی الله علیه وآله) هرگز «زینب» را ندیده بود، و نشناخته بود، و هرگز «زینب» تمایل با ازدواج او نداشت، و «زید» نیز حاضر به طلاق دادن او نبود، (قطع نظر از مسأله نبوت و عصمت) جای این گفتگو و توهمات بود، ولی با توجه به نفی همه این شرایط، ساختگی بودن این افسانه ها روشن می شود.

به علاوه، تاریخ زندگی پیامبر(صلی الله علیه وآله) به هیچ وجه نشان نمی دهد که او علاقه و تمایل خاصی نسبت به «زینب» داشت، بلکه همچون سایر همسران، بلکه شاید از جهاتی کمتر از بعضی همسران پیامبر بوده، و این خود شاهد تاریخی دیگری بر نفی آن افسانه ها است.

آخرین سخنی که در اینجا اشاره به آن را لازم می دانیم این است که: ممکن است کسی بگوید: شکستن چنین سنت غلطی لازم بود، اما چه ضرورتی داشت که شخص پیامبر اقدام به سنت شکنی کند، می توانست مسأله را به صورت یک قانون بیان نماید، و دیگران را تشویق به گرفتن همسر مطلقه پسر خوانده خود، کند.

ولی، باید توجه داشت گاهی یک سنت جاهلی و غلط مخصوصاً مربوط به ازدواج با افرادی که دون شأن انسان از نظر ظاهری هستند، با سخن امکان پذیر نیست، و مردم می گویند اگر این کار خوب بود، چرا خود او انجام نداد؟ چرا او با همسر برده آزاد شده ای ازدواج نکرد؟! چرا او با همسر مطلقه فرزند

خوانده اش عقد همسری نیست؟!.

در این گونه موارد، یک نمونه عملی به همه این چراها پایان می دهد. و به طور قاطع آن سنت غلط شکسته می شود. گذشته از این که نفس این عمل، یک نوع ایثار و فداکاری بود.

۲ - تسلیم در برابر حق، روح اسلام است

بدون شک، استقلال فکری و روحی انسان، اجازه نمی دهد: بی قید و شرط تسلیم کسی شود؛ چرا که او هم انسانی است مثل خودش، و ممکن است در مسائلی اشتباهاتی داشته باشد. اما هنگامی که مسأله به خداوند عالم و حکیم و پیامبری که از او سخن می گوید، و به فرمان او گام بر می دارد، می رسد، تسلیم مطلق نبودن دلیل بر گمراهی است؛ چرا که فرمانش کمترین خطا و اشتباهی ندارد.

و از این گذشته، فرمان او حافظ منافع خود انسان است، و چیزی نیست که به ذات پاک خدا برگردد، آیا ممکن است هیچ انسان عاقلی، با تشخیص این حقیقت، مصالح خود را زیر پا بگذارد؟

از همه اینها گذشته، ما از آن او هستیم، و هر چه داریم از او است، و جز تسلیم در برابر او کاری نمی توانیم داشته باشیم.

لذا، در سراسر قرآن، آیات فراوانی دیده می شود که: به این مسأله اشاره می کند:

گاه، می گوید: پیروان واقعی انبیاء کسانی هستند که در برابر حکم خدا و رسولش می گویند: شنیدیم و اطاعت کردیم (إِنَّمَا كَانَ قَوْلَ الْمُؤْمِنِينَ إِذَا دُعُوا إِلَى اللَّهِ وَ رَسُولِهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ أَنْ يُقُولُوا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا وَأُولَئِكَ هُمُ

الْمُفْلِحُونَ). (۱)

و گاه، می گوید: «سوگند به پروردگارت، آنها به حقیقت ایمان نمی رسند تا زمانی که تو را در اختلافاتشان حَکَم سازند، و سپس در دل خود از داوری تو، کوچکترین ناراحتی نداشته باشند، و کاملاً تسلیم شوند» (فَلَا وَ رَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنفُسِهِمْ حَرَجًا مِّمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا). (۲)

و در جای دیگر می گوید: «چه کسی آئینش بهتر است از آن کس که با تمام وجود خود، تسلیم پروردگار شده و نیکوکار است؟» (وَ مَنْ أَحْسَنُ دِينًا مِّمَّنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ وَ هُوَ مُّحْسِنٌ). (۳)

اصولاً «اسلام» از ماده «تسلیم» گرفته شده، و به همین حقیقت اشاره می کند، بنابراین، هر انسانی به مقدار تسلیمش در برابر حق از روح اسلام برخوردار است. مردم در این زمینه، چند گروهند:

گروهی تنها در مواردی تسلیم فرمان حقند که با منافعشان تطبیق کند، اینها در حقیقت مشرکانی هستند که نام «مسلم» بر خود گذارده اند، و کارشان تجزیه احکام الهی به مصداق «تُؤْمِنُ بَعْضٌ وَ تُكْفَرُ بَعْضٌ» است حتی در آنجا که ایمان می آورند، در حقیقت به منافعشان ایمان آورده اند، نه به حکم خدا!!

گروه دیگری آنها هستند که اراده و خواستشان تحت الشعاع اراده و خواست خدا است، و به هنگام تضاد منافع زود گذرشان با فرمان حق، از آن چشم می پوشند و تسلیم فرمان خدا می شوند، اینها مؤمنان و مسلمانان راستینند.

۱ - نور، آیه ۵۱.

۲ - نساء، آیه ۶۵.

۳ - نساء، آیه ۱۲۵.

گروه سومی از این هم برترند، و اصولاً جز آنچه خدا اراده کند اراده ای ندارند، و جز آنچه او می خواهد، خواسته ای در دل آنها نیست، آنها به جایی رسیده اند که: فقط چیزی را دوست می دارند که او دوست دارد، و از چیزی متنفرند که او نمی خواهد. اینها خاصان و مخلصان و مقربان درگاه او هستند که تمام وجودشان به رنگ توحید در آمده و غرق محبت و محو جمال اویند. (۱)

۱ - بحث دیگری در این زمینه نیز در جلد سوم، صفحه ۴۵۴، ذیل آیه ۶۵ سوره «نساء» آورده ایم.

۳۹ الَّذِينَ يُبَلِّغُونَ رِسَالَاتِ اللَّهِ وَيَخْشَوْنَهُ وَلَا يَخْشَوْنَ أَحَدًا إِلَّا اللَّهَ
وَكَفَىٰ بِاللَّهِ حَسِيبًا

ترجمه:

۳۹ - (پیامبران پیشین) کسانی بودند که تبلیغ رسالت‌های الهی می‌کردند و (تنها) از او می‌ترسیدند، و از هیچ کس جز خدا بیم نداشتند، و همین بس که خداوند حسابگر (و پاداش دهنده اعمال آنها) است!

تفسیر:

مبلغان راستین کیانند؟

نخستین آیه مورد بحث - به تناسب بحثی که در آخرین آیه از آیات پیشین، درباره پیامبر گذشته بود - به یکی از مهمترین برنامه‌های عمومی انبیاء اشاره کرده، می‌فرماید: «پیامبران پیشین کسانی بودند که، تبلیغ رسالت‌های الهی می‌کردند و از او می‌ترسیدند، و از هیچ کس جز خدا و همه نداشتند» (الَّذِينَ يُبَلِّغُونَ رِسَالَاتِ اللَّهِ وَيَخْشَوْنَهُ وَلَا يَخْشَوْنَ أَحَدًا إِلَّا اللَّهَ).
تو نیز در تبلیغ رسالت‌های پروردگار، نباید کمترین وحشتی از کسی داشته باشی، هنگامی که به تو دستور می‌دهد: یک سنت غلط جاهلی را در زمینه ازدواج با همسر مطلقه فرزند خوانده، در هم بشکن، و با «زینب» همسر مطلقه «زید» ازدواج کن، هرگز نباید در انجام این وظیفه، کمترین نگرانی از ناحیه گفتگوی این و آن، به خود راه دهی که این سنت همگی پیامبران است.

اصولاً کار پیامبران در بسیاری از مراحل، شکستن این گونه سنتها است و

اگر بخواهند، کمترین ترس و وحشتی به خود راه بدهند، در انجام رسالت خود پیروز نخواهند شد، قاطعانه باید پیش روند، حرفهای ناموزون بدگویان را به جان خریدار شوند، و بی اعتنا به جوسازیها، و غوغای عوام، و توطئه فاسدان و مفسدان، به برنامه های خود ادامه دهند؛ چرا که همه حسابها به دست خدا است.

لذا، در پایان آیه، می فرماید: «همین بس که خداوند حافظ اعمال بندگان و حسابگر و جزا دهنده آنها است» (وَ كَفَى بِاللَّهِ حَسِيبًا).

هم حساب ایثار و فداکاری پیامبران را در این راه نگه می دارد، و پاداش می دهد و هم سخنان ناموزون و یاوه دشمنان را محاسبه و کیفر می دهد.

در حقیقت، جمله «كَفَى بِاللَّهِ حَسِيبًا» دلیلی است، برای این موضوع که رهبران الهی، نباید در ابلاغ رسالات خود، وحشتی داشته باشند، چون حسابگر زحمات آنها و پاداش دهنده خدا است.

نکته ها:

۱ - منظور از «تبلیغ» در اینجا، همان «ابلاغ» و رسانیدن است، و هنگامی که ارتباط با «رسالات الله» پیدا کند، مفهومی این می شود که، آنچه را خدا به عنوان وحی، به پیامبران تعلیم کرده، به مردم تعلیم کنند، و از طریق استدلال، انذار، بشارت، موعظه و اندرز در دلها نفوذ دهند.

۲ - «خشیت» به معنی ترس توأم با تعظیم و احترام است، و از همین رو با «خوف» که این ویژگی در آن نیست، متفاوت است، و گاه، به معنی مطلق ترس نیز به کار می رود. در بعضی از مؤلفات محقق «طوسی» سخنی در تفاوت این دو واژه آمده

است که در حقیقت ناظر به معنی عرفانی آن می باشد، نه معنی لغوی آن می گوید: «خشیت و خوف»، هر چند در لغت به یک معنی (یا نزدیک به یک معنی) می باشند، ولی در عرف صاحب‌دلان در میان این دو فرقی است، و آن این که: «خوف» به معنی ناراحتی درونی از مجازاتی است که انسان به خاطر ارتکاب گناهان یا تقصیر در طاعات، انتظار آن را دارد، و این حالت برای اکثر مردم حاصل می شود، هر چند مراتب آن بسیار متفاوت است، و مرتبه‌های آن جز برای گروه اندکی حاصل نمی شود.

اما «خشیت» حالتی است که به هنگام درک عظمت خدا و هیبت او، و ترس از مهجور ماندن از انوار فیض او، برای انسانی حاصل می شود، و این حالتی است که جز برای کسانی که واقف به عظمت ذات پاک و مقام کبریای او هستند و لذت قرب او را چشیده اند حاصل نمی گردد، و لذا در قرآن این حالت را مخصوص بندگان عالم و آگاه شمرده و می فرماید:

«أَنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ». (۱)

۳ - پاسخ به یک سؤال - ممکن است گفته شود: این آیه با جمله ای که در آیات قبل گذشت، تضاد دارد، چه این که: در اینجا می گوید: پیامبران الهی تنها از خدا می ترسند و از غیر او ترس و واهمه ای ندارند، ولی، در آیات گذشته آمده بود: تو در دل خود چیزی را پنهان می کردی که خدا آشکار کرد، «و از مردم ترس داشتی در حالی که باید از خدا بترسی» (وَ تَخْشَى النَّاسَ وَاللَّهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَاهُ).

ولی، با توجه به دو نکته، پاسخ این سؤال روشن می شود:

نخست این که: اگر پیغمبر ترس و وحشتی داشت، به خاطر این بود که مبدا

۱ - «مجمع البحرین»، ماده «خشیت».

شکستن این سنت، برای جمع زیادی قابل هضم و تحمل نباشد و به همین جهت در ایمان خود نسبت به مبانی اسلام متزلزل گردند، چنین خشیتی در حقیقت به «خشیت از خدا» باز می‌گردد.

دیگر این که: پیامبران در تبلیغ رسالت الهی، هرگز گرفتار ترس و وحشت از کسی نمی‌شوند، اما در مسائل زندگی شخصی و خصوصی، مانعی ندارد که از یک موضوع خطرناک مانند زخم زبانهای مردم، بیم داشته باشند، و یا همچون موسی (علیه السلام) به هنگامی که عصا را افکند و ازدها شد، مطابق طبع بشری بترسند، این گونه ترس و وحشت، اگر افراطی نباشد، عیب و نقص نیست، و حتی شجاعت‌ترین افراد در زندگی خود، گاه با آن روبرو می‌شوند، عیب و نقص آن است که در زندگی اجتماعی در انجام وظیفه الهی، بترسد.

۴ - آیا پیامبران تقیه می‌کنند؟

جمعی از آیه فوق، استفاده کرده اند که: برای انبیاء هرگز تقیه کردن در ابلاغ رسالت جائز نیست؛ زیرا قرآن می‌گوید: «وَلَا يَخْشَوْنَ أَحَدًا إِلَّا اللَّهَ».

ولی، باید توجه داشت: «تقیه» انواعی دارد، تنها یک نوع از آن «تقیه خوفی» است که طبق آیه فوق، در مورد دعوت انبیاء و ابلاغ رسالت، منتفی است.

ولی تقیه، اقسام دیگری نیز دارد، از جمله «تقیه تحبیبی» و «پوششی» است.

منظور از «تقیه تحبیبی»، آن است که گاه، انسان برای جلب محبت طرف مقابل، عقیده خود را مکتوم می‌دارد، تا بتواند نظر او را برای همکاری در اهداف مشترک جلب کند.

و منظور از «تقیه پوششی»، آن است که گاه، برای رسیدن به هدف باید نقشه‌ها و مقدمات را کتمان کند؛ چرا که اگر برملا گردد، و دشمنان از آن آگاه شوند، ممکن است آن را خنثی کنند. زندگی انبیاء، مخصوصاً پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) پر است از این گونه تقیه‌ها، زیرا می‌دانیم در بسیاری از مواقع، هنگامی که به سوی میدان نبرد حرکت می‌کرد مقصد خود را مخفی می‌داشت، نقشه‌های جنگی او کاملاً در خفا کشیده می‌شد، و استتار، که نوعی از تقیه است، در تمام مراحل اجرا می‌گشت.

گاه، برای بیان حکمی از روش مرحله‌ای که نوعی از تقیه است، استفاده می‌کرد. فی‌المثل، مسأله «تحریم ربا» یا «شرب خمر» در یک مرحله بیان نشد، بلکه، به فرمان خدا در چندین مرحله صورت گرفت یعنی از مراحل سبکتر شروع شد، تا به حکم نهائی و اصلی رسید.

به هر حال تقیه، معنی وسیعی دارد که همان «پوشاندن واقعیتها برای پرهیز و اجتناب از به خطر افتادن هدفها است» و این چیزی است که در میان همه عقلای جهان، وجود دارد و رهبران الهی هم برای رسیدن به هدفهای مقدسشان، در پاره‌ای از مراحل، آن را انجام می‌دهند، چنان که در داستان حضرت «ابراهیم» (علیه السلام) قهرمان توحید، می‌خوانیم: او مقصدش را از ماندن در شهر در آن روز که بت پرستان برای مراسم عید به خارج شهر می‌رفتند، مکتوم داشت، تا از یک فرصت مناسب، برای در هم کوبیدن بتها استفاده کند.

و نیز «مؤمن آل فرعون»، برای این که: بتواند در مواقع حساس به موسی (علیه السلام) کمک کند، و او را از قتل نجات دهد، ایمان خود را مکتوم می‌داشت. و به همین جهت، قرآن از او به عظمت یاد کرده، به هر حال، تنها تقیه خوفی است که بر پیامبران مجاز نیست نه انواع دیگر تقیه.

گر چه سخن در این زمینه، بسیار است اما با حدیثی پر معنی و جامع از امام صادق(علیه السلام) این بحث را پایان می دهیم، امام(علیه السلام) فرمود: **التَّقِيَّةُ مِنْ دِينِي وَ دِينِ آبَائِي، وَ لَا دِينَ لِمَنْ لَا تَقِيَّةَ لَهُ وَ التَّقِيَّةُ تُرْسُ اللَّهِ فِي الْأَرْضِ، لِأَنَّ مُؤْمِنَ آلِ فِرْعَوْنَ لَوْ أَظْهَرَ الْإِسْلَامَ لَقُتِلَ: «تقیه آئین من و آئین پدران من است، کسی که تقیه ندارد، دین ندارد، تقیه سپر نیرومند پروردگار در زمین است، چرا که اگر مؤمن آل فرعون ایمان خود را اظهار می کرد، مسلماً کشته می شد»** (و رسالت او در حفظ آئین موسی به هنگام خطر انجام نمی شد). (۱)

درباره تقیه بحث مشروحی در جلد یازدهم، صفحه ۴۲۳ (ذیل آیه ۱۰۶ سوره «نحل») داشته ایم.

* * *

۵ - شرط پیروزی در تبلیغات

آیه فوق دلیل روشنی است بر این که شرط اساسی برای پیشرفت در مسائل تبلیغاتی، قاطعیت و اخلاص و عدم وحشت از هیچ کس جز از خدا است.

آنها که در برابر فرمانهای الهی، خواسته های این و آن و تمایلات بی رویه گروهها و جمعیتها را در نظر می گیرند، و با توجیهاتی حق و عدالت را تحت الشعاع آن قرار می دهند، هرگز نتیجه اساسی نخواهند گرفت، هیچ نعمتی برتر از نعمت هدایت نیست، و هیچ خدمتی برتر از اعطاء این نعمت به انسانی نمی باشد، و به همین دلیل، پاداش این کار، برترین پاداشها است، لذا در حدیثی از امیرمؤمنان(علیه السلام) می خوانیم: هنگامی که رسول خدا(صلی الله علیه وآله) مرا به سوی یمن فرستاد فرمود: **با هیچ کس پیکار مکن، مگر آن که قبلاً او را دعوت به سوی حق کنی، وَ اِيْمُ اللَّهِ لَأَنْ يَهْدِيَ اللَّهُ عَلَيَّ بَدَيْكَ رَجُلًا خَيْرٌ لَكَ مِمَّا طَلَعَتْ عَلَيْهِ الشَّمْسُ وَ**

۱ - «مجمع البيان»، جلد ۸، صفحه ۵۲۱، ذیل آیه ۲۸ سوره «مؤمن».

عَرَبَتْ: «به خدا سوگند اگر خداوند یک انسان را به دست تو هدایت کند برای تو بهتر است از تمام آنچه خورشید بر آن طلوع و غروب می کند» (۱).
 و باز به همین دلیل است که، مبلغان راستین باید نه نیازی به مردم داشته باشند و نه ترسی از هیچ مقامی، که آن «نیاز» و این «ترس» بر افکار و اراده آنها خواه و ناخواه، اثر می گذارد.
 یک مبلغ الهی، به مقتضای: «وَ كَفَى بِاللَّهِ حَسِيبًا» تنها به این می اندیشد که، حسابگر اعمال او خدا است، و پاداشش به دست او است، و همین آگاهی و عرفان به او، در این راه پر نشیب و فراز مدد می دهد.

* * *

٤٠ ما كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِنْ رِجَالِكُمْ وَلَكِنْ رَسُولَ اللَّهِ وَ خَاتَمَ النَّبِيِّينَ
وَ كَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا

ترجمه:

٤٠ - محمد پدر هیچ یک از مردان شما نبوده و نیست؛ ولی رسول خدا و ختم کننده و آخرین پیامبران است؛ و خداوند به همه چیز آگاه است!

تفسیر:

مسأله خاتمیت

این آیه، آخرین سخنی است که خداوند، در ارتباط با مسأله ازدواج پیامبر(صلی الله علیه و آله) با همسر مطلقه «زید» برای شکستن یک سنت غلط جاهلی، بیان می دارد، و جواب کوتاه و فشرده ای است به عنوان آخرین جواب، و ضمناً حقیقت مهم دیگری را که مسأله خاتمیت است به تناسب خاصی در ذیل آن بیان می کند.

نخست می فرماید: «محمد پدر هیچ یک از مردان شما نبود» (ما كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِنْ رِجَالِكُمْ).

نه «زید» و نه دیگری، و اگر یک روز، نام پسر محمد بر او گذاردند، این تنها یک عادت و سنت بود که با ورود اسلام و نزول قرآن بر چیده شد، نه یک رابطه طبیعی و خویشاوندی.

البته، پیامبر فرزندان حقیقی به نام «قاسم»، و «عبدالله» ملقب به «طیب»،

«طاهر» و «ابراهیم» داشت، (۱) ولی طبق نقل مورخان، همه آنها قبل از بلوغ، چشم از جهان بستند، و لذا نام «رجال» (مردان) بر آنها اطلاق نشد. (۲)

امام حسن و امام حسین (علیهما السلام) که آنها را فرزندان پیامبر (صلی الله علیه وآله) می خواندند، گرچه به سنین بالا رسیدند، ولی به هنگام نزول این آیه، هنوز کودک بودند، بنابراین، جمله «ما كان مُحَمَّدٌ أباً أَحَدٍ مِنْ رِجَالِكُمْ» که به صورت فعل ماضی آمده است به طور قطع در آن هنگام در حق همه، صادق بوده است.

و اگر در بعضی از تعبیرات خود پیامبر (صلی الله علیه وآله) می خوانیم: أَنَا وَ عَلِيٌّ أَبَوَا هَذِهِ الْأُمَّةِ: «من و علی پدران این امتیم» (۳) مسلماً منظور پدر نسبی نبوده بلکه ابوت ناشی از تعلیم و تربیت و رهبری بوده است.

با این حال، ازدواج با همسر مطلقه «زید» که قرآن فلسفه آن را صریحاً شکستن سنتهای نادرست ذکر کرده، چیزی نبود که باعث گفتگو در میان این و آن شود، و یا بخواهند آن را دستاویز برای مقاصد سوء خود کنند.

سپس می افزاید: ارتباط پیامبر (صلی الله علیه وآله) با شما تنها از ناحیه رسالت و خاتمیت می باشد «او رسول الله و خاتم النبیین است» (وَلَكِنْ رَسُولَ اللَّهِ وَ خَاتَمَ النَّبِيِّينَ).

بنابراین، صدر آیه، ارتباط نسبی را به طور کلی قطع می کند، و ذیل آیه، ارتباط معنوی ناشی از رسالت و خاتمیت را، اثبات می نماید، و از اینجا پیوند صدر و ذیل روشن می شود.

از این گذشته، اشاره به این حقیقت نیز دارد که: در عین حال، علاقه او فوق علاقه یک پدر به فرزند است؛ چرا که علاقه او، علاقه رسول به امت می باشد، آن هم رسولی که می داند، بعد از او پیامبر دیگری نخواهد آمد، و باید آنچه مورد نیاز

۱ - به «اسد الغابة» و سائر کتب تاریخ و رجال مراجعه شود.

۲ - تفسیر «قرطبی» و تفسیر «المیزان»، ذیل آیه مورد بحث.

۳ - «بحار الانوار»، جلد ۱۶، صفحه ۹۵.

امت است، تا دامنه قیامت برای آنها با دقت و با نهایت دلسوزی، پیش بینی کند. و البته، خداوند عالم و آگاه، همه آنچه را در این زمینه لازم بوده، در اختیار او گذارده، از اصول و فروع و کلیات و جزئیات در تمام زمینه ها، و لذا در پایان آیه می فرماید: «خداوند به هر چیز عالم و آگاه بوده و هست» (وَ كَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا). این نکته نیز، قابل توجه است که، خاتم انبیاء بودن، به معنی «خاتم المرسلین» بودن نیز هست، و این که: بعضی از دین سازان عصر ما، برای مخدوش کردن مسأله خاتمیت، به این معنی چسبیده اند که: قرآن، پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) را خاتم انبیاء شمرده، نه «خاتم رسولان»، این یک اشتباه بزرگ است، چرا که اگر کسی خاتم انبیاء شد، به طریق اولی خاتم رسولان نیز هست؛ زیرا مرحله «رسالت» مرحله ای است فراتر از مرحله «نبوت» (دقت کنید). این سخن، درست به این می ماند که: بگوئیم: فلان کس در سرزمین «حجاز» نیست، چنین کسی مسلماً در «مکه» نخواهد بود، اما اگر بگوئیم در «مکه» نیست، ممکن است در نقطه دیگری از «حجاز» باشد، بنابراین اگر پیامبر را «خاتم المرسلین» می نامید، ممکن بود «خاتم انبیاء» نباشد، اما وقتی می گوید او «خاتم انبیاء» است، مسلماً «خاتم رسولان» نیز خواهد بود، و به تعبیر مصطلح نسبت «نبی» و «رسول» نسبت «عموم و خصوص مطلق» است (باز هم دقت کنید).

نکته ها:

۱ - «خاتم» چیست؟

«خاتم» (بر وزن حاتم) آن گونه که ارباب لغت گفته اند، به معنی چیزی

است که به وسیله آن پایان داده می شود، و نیز به معنی چیزی آمده است که با آن اوراق و مانند آن را مهر می کنند.

در گذشته، و امروز این امر معمول بوده و هست که وقتی می خواهند در نامه یا ظرف، یا خانه ای را ببندند و کسی آن را باز نکند، روی در، یا روی قفل آن ماده چسبنده ای می گذارند، و روی آن مهری می زنند که امروز از آن تعبیر به «لاک و مهر» می شود.

و این به صورتی است که برای گشودن آن حتماً باید «مهر» و آن شیء چسبنده شکسته شود، «مهری» را که بر این گونه اشیاء می زنند «خاتم» می گویند، و از آنجا که در گذشته، گاهی از گِل‌های سفت و چسبنده برای این مقصد استفاده می کردند، لذا در متون بعضی از کتب معروف لغت، در معنی «خاتم» می خوانیم: «ما يُوضَعُ عَلَى الطَّيْنَةِ» (چیزی بر گل می زنند). (۱)

اینها همه، به خاطر آن است که: این کلمه از ریشه «ختم» به معنی «پایان» گرفته شده، و از آنجا که این کار (مهر زدن) در خاتمه و پایان قرار می گیرد نام «خاتم» بر وسیله آن گذارده شده است.

و اگر می بینیم، یکی از معانی «خاتم» انگشتر است، آن نیز به خاطر همین است که نقش مهرها را معمولاً روی انگشترهایشان می کنند، و به وسیله انگشتر، نامه ها را مهر می کردند، لذا در حالات پیامبر (صلی الله علیه وآله) و ائمه هدی (علیهم السلام) و شخصیت‌های دیگر از جمله مسائلی که مطرح می شود، نقش خاتم آنها است.

مرحوم «کلینی» در «کافی» از امام صادق (علیه السلام) چنین نقل می کند: إِنَّ خَاتَمَ رَسُولِ اللَّهِ (صلی الله علیه وآله) كَانَ مِنْ فِضَّةٍ نَفْسُهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ (صلی الله علیه وآله): «انگشتر پیامبر از نقره

۱ - «لسان العرب» و «قاموس اللغة»، ماده «ختم» (الخَاتَمُ مَا يُوضَعُ عَلَى الطَّيْنَةِ).

بود و نقش آن محمد رسول الله بود». (۱)

در بعضی از تواریخ آمده است: یکی از حوادث سال ششم هجری این بود که پیامبر، انگشتر نقش داری برای خود انتخاب فرمود، و این به خاطر آن بود که: به او عرض کردند: پادشاهان، نامه های بدون «مهر» را نمی خوانند. (۲)

در کتاب «طبقات» نیز آمده است: هنگامی که پیامبر گرامی اسلام (صلی الله علیه وآله) تصمیم گرفت دعوت خود را گسترش دهد، و به پادشاهان و سلاطین روی زمین نامه بنویسد، دستور داد: انگشتری برایش ساختند که، روی آن «محمد رسول الله» حک شده بود، و نامه های خود را با آن مهر می کرد. (۳)

با این بیان، به خوبی روشن می شود که «خاتم» گر چه امروز به انگشتر تزئینی نیز اطلاق می شود، ولی ریشه اصلی آن، از «ختم» به معنی «پایان» گرفته شده است و در آن روز، به انگشتری هائی می گفتند که: با آن نامه ها را مهر می کردند.

به علاوه، این ماده در قرآن مجید در موارد متعددی به کار، رفته، و در همه جا به معنی پایان دادن و مهر نهادن است، مانند: الْيَوْمَ نَخْتِمُ عَلَىٰ أَفْوَاهِهِمْ وَتُكَلِّمُنَا أَيْدِيهِمْ: «امروز - روز قیامت - مهر بر دهانشان می نهیم و دستهای آنها با ما سخن می گوید». (۴)

و نیز در جائی دیگر می خوانیم: خَتَمَ اللَّهُ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ وَ عَلَىٰ سَمْعِهِمْ وَ عَلَىٰ أَبْصَارِهِمْ غِشَاوَةً: «خداوند بر دلها و گوشهای آنها (منافقان) مهر نهاده (به گونه ای که هیچ حقیقتی در آن نفوذ نمی کند) و بر چشمهای آنها پرده ای است» (۵).

از اینجا، معلوم می شود، آنها که در دلالت آیه مورد بحث بر خاتمیت پیامبر

۱ - این خبر را «بیهقی» نیز در «سنن»، جلد ۱۰، صفحه ۱۲۸ آورده است.

۲ - «سفینه البحار»، جلد ۱، صفحه ۳۷۶.

۳ - «طبقات کبری»، جلد ۱، صفحه ۲۵۸.

۴ - یس، آیه ۶۵.

۵ - بقره، آیه ۷.

اسلام (صلی الله علیه وآله) و پایان گرفتن سلسله انبیاء، به وسیله او، و سوسه کرده اند، به کلی از معنی این واژه بی اطلاع بوده اند، و یا خود را به بی اطلاعی زده اند، و گرنه، هر کس کمترین اطلاعی از ادبیات عرب داشته باشد، می داند کلمه «خاتم النبیین» به وضوح دلالت بر معنی خاتمیت دارد.

وانگهی اگر غیر از این تفسیر، برای آیه گفته شود، مفهوم سبک و بچه گانه ای پیدا خواهد کرد، مثل این که بگوئیم: پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) انگشتی پیامبران بود یعنی زینت پیامبران محسوب می شد، زیرا می دانیم انگشتی یک ابزار ساده برای انسان است، و هرگز در ردیف خود انسان نخواهد بود، و اگر آیه را چنین تفسیر کنیم، مقام پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) را فوق العاده تنزل داده ایم، گذشته از این که، با معنی لغوی سازگار نیست. لذا، این واژه، در تمام قرآن (در ۸ مورد) که این ماده به کار رفته، همه جا به معنی «پایان دادن و مهر نهادن» آمده است.

۲- دلایل خاتمیت پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله)

آیه فوق، گرچه برای اثبات این مطلب کافی است، ولی دلیل خاتمیت پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) منحصر به آن نمی باشد، چه این که: هم آیات دیگری در قرآن مجید به این معنی اشاره می کند، و هم روایات فراوانی در این باره وارد شده است.

از جمله در آیه ۱۹ سوره «انعام» می خوانیم: «وَأَوْحَىٰ إِلَيْنَا هَذَا الْقُرْآنَ لِأُنذِرْكُمْ بِهِ وَ مَن بَلَغَ: «این قرآن بر من وحی شده، تا شما و تمام کسانی را که این قرآن به آنها می رسد انذار کنم» (و به سوی خدا دعوت نمایم).

وسعت مفهوم تعبیر «وَمَن بَلَغَ» (تمام کسانی که این سخن به آنها می رسد) رسالت جهانی قرآن و پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) را از یکسو، و مسأله خاتمیت را از سوی

دیگر، روشن می سازد.

آیات دیگری که عمومیت دعوت پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) را برای جهانیان اثبات می کند، مانند: تَبَارَكَ الَّذِي نَزَّلَ الْفُرْقَانَ عَلَى عَبْدِهِ لِيَكُونَ لِلْعَالَمِينَ نَذِيرًا: «جاوید و پر برکت است، خداوندی که قرآن را بر بنده اش نازل کرد، تا تمام اهل جهان را انذار کند». (۱)

و مانند: وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا كَافَّةً لِّلنَّاسِ بَشِيرًا وَنَذِيرًا: «ما تو را جز برای عموم مردم، به عنوان بشارت و انذار، نفرستادیم». (۲)

و آیه: قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ جَمِيعًا: «بگو: ای مردم! من فرستاده خدا به همه شما هستم». (۳)

وسعت مفهوم «عالمین» و «ناس» و «کافه» نیز مؤید این معنی است.

از این گذشته، اجماع علماء اسلام از یکسو، و ضروری بودن این مسأله در میان مسلمین از سوی دیگر، و روایات فراوانی که از پیامبر و دیگر پیشوایان اسلام رسیده از سوی سوم، مطلب را روشنتر می سازد که به عنوان نمونه به ذکر چند روایت زیر قناعت می کنیم!

۱ - در حدیث معروفی از پیامبر (صلی الله علیه وآله) می خوانیم: حَلَالِي حَلَالٌ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَ حَرَامِي حَرَامٌ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ: «حلال من تا روز قیامت حلال است و حرام من تا روز قیامت حرام». (۴)

این تعبیر، بیانگر ادامه این شریعت تا پایان جهان می باشد.

گاهی، حدیث فوق به صورت: حَلَالٌ مُحَمَّدٌ حَلَالٌ أَبَدًا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَ حَرَامُهُ حَرَامٌ أَبَدًا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ لَا يَكُونُ غَيْرُهُ وَلَا يَجِيءُ غَيْرُهُ: «حلال محمد

۱ - فرقان، آیه ۱.

۲ - سبأ، آیه ۲۸.

۳ - اعراف، آیه ۱۵۸.

۴ - «بحار الانوار»، جلد دوم، صفحه ۲۶۰، باب ۳۱، حدیث ۱۷.

همیشه تا روز قیامت حلال است و حرام او همیشه تا قیامت حرام است، غیر آن نخواهد بود و غیر او نخواهد آمد» نیز نقل شده است. (۱)

۲ - حدیث معروف «منزلت» که در کتب مختلف شیعه و اهل سنت در مورد علی (علیه السلام) و داستان ماندن او به جای پیامبر (صلی الله علیه وآله) در «مدینه» به هنگام رفتن رسول خدا (صلی الله علیه وآله)، به سوی جنگ «تبوک» آمده، نیز کاملاً مسأله خاتمیت را روشن می کند، زیرا در این حدیث می خوانیم: پیامبر (صلی الله علیه وآله) به علی (علیه السلام) فرمود: *أَنْتَ مَنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى إِلَّا أَنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي*: «تو نسبت به من، به منزله هارون نسبت به موسی هستی، جز این که: بعد از من پیامبری نیست» (بنابراین تو همه منصبهای هارون نسبت به موسی را داری جز نبوت). (۲)

۳ - این حدیث نیز مشهور است و در بسیاری از منابع اهل سنت نقل شده که فرمود: *مَثَلِي وَمَثَلُ الْأَنْبِيَاءِ كَمَثَلِ رَجُلٍ بَنَى بُنْيَانًا فَأَحْسَنَهُ وَأَجْمَلَهُ، فَجَعَلَ النَّاسُ يَطِئُونَ بِهِ يَقُولُونَ مَا رَأَيْنَا بُنْيَانًا أَحْسَنَ مِنْ هَذَا إِلَّا هَذِهِ اللَّبَنَةُ، فَكُنْتُ أَنَا تِلْكَ اللَّبَنَةُ*:

«مثل من در مقایسه با انبیاء پیشین، همانند مردی است که بنائی بسیار زیبا و جالب بسازد، مردم گرد آن بگردند، و بگویند: بنائی زیباتر از این نیست، جز این که جای یک خشت آن خالی است، و من همان خشت آخرینم!»!

این حدیث، در «صحیح مسلم» به عبارات مختلف و از روایت متعدد نقل شده، حتی در یک مورد در ذیل آن این جمله آمده است: «وَأَنَا خَاتَمُ النَّبِيِّينَ».

و در حدیث دیگری، در ذیل آن می خوانیم: *جِئْتُ فَخَتَمْتُ الْأَنْبِيَاءَ: «آمدم*

۱ - «اصول کافی»، جلد اول، باب البدع و الرأی و المقائیس، حدیث ۱۹.

۲ - این حدیث را «محب الدین طبری» در «ذخائر العقبی»، صفحه ۷۹ (طبع مکتبه القدس) و «ابن حجر» در «صواعق المحرقه»، صفحه ۱۷۷ (طبع مکتبه القاهره) و «تاریخ بغداد»، جلد ۷، صفحه ۴۵۲ (طبع السعاده) و کتب دیگری همچون «کنز العمال» و «منتخب کنز العمال» و «ینایع الموده» نقل کرده اند (برای توضیح بیشتر درباره حدیث منزلت به جلد ششم تفسیر «نمونه»، صفحه ۳۴۶ مراجعه فرمائید).

و پیامبران را پایان دادم» (۱).

و نیز در «صحيح بخاری» (کتاب المناقب) و «مسند احمد حنبل»، و «صحيح ترمذی»، و «نسائی» و کتب دیگر نقل شده، و از احادیث بسیار معروف و مشهور است و مفسران شیعه و اهل سنت مانند «طبرسی» در «مجمع البیان» و «قرطبی» در تفسیرش آن را در ذیل آیه مورد بحث آورده اند.

۴ - در بسیاری از خطبه های «نهج البلاغه» نیز خاتمیت پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) صریحاً آمده است، از جمله در خطبه ۱۷۳ در توصیف پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) چنین می خوانیم: **أَمِينٌ وَحِيٍّ وَ خَاتَمٌ رُسُلِهِ وَ بَشِيرٌ رَحْمَتِهِ وَ نَذِيرٌ نَقْمَتِهِ**: «او (محمد) امین و وحی و خاتم پیامبران، و بشارت دهنده رحمت و انذار کننده از عذاب او بود».

و در خطبه ۱۳۳ چنین آمده است: **أَرْسَلَهُ عَلَيَّ حِينَ فِتْرَةٍ مِنَ الرُّسُلِ وَ تَنَازُعٍ مِنَ الْأَلْسُنِ فَقَفَى بِهِ الرُّسُلَ وَ خَتَمَ بِهِ الْوَحْيَ**: «او را پس از یک دوران فترت بعد از پیامبران گذشته فرستاد به هنگامی که میان مذاهب مختلف، نزاع در گرفته بود به وسیله او سلسله نبوت را تکمیل کرده و وحی را با او ختم نمود».

و در خطبه نخستین «نهج البلاغه» بعد از شمردن برنامه های انبیاء و پیامبران پیشین می فرماید: **إِلَى أَنْ بَعَثَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ مُحَمَّدًا رَسُولَ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) لِإِنْجَازِ عِدَّتِهِ وَ إِتْمَامِ بُيُوتِهِ**: «تا زمانی که خداوند سبحان محمد (صلی الله علیه وآله) رسولش را برای تحقق بخشیدن به وعده هایش، و پایان دادن سلسله نبوتش مبعوث فرمود».

۵ - و در پایان خطبه حجه الوداع همان خطبه ای که پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) در آخرین حج و آخرین سال عمر مبارکش، به عنوان یک وصیت نامه جامع، برای مردم بیان کرد نیز مسأله خاتمیت صریحاً آمده است آنجا که می فرماید: **أَلَا فَلْيُبَلِّغُوا**

۱ - «صحيح مسلم»، جلد ۴، صفحات ۱۷۹۰ و ۱۷۹۱، باب ذکر كونه (صلی الله علیه وآله) خاتم النبیین، از کتاب الفضائل.

شَاهِدِكُمْ غَائِبِكُمْ لَا نَبِيَّ بَعْدِي وَلَا أُمَّةَ بَعْدَكُمْ: «حاضران به غائبان این سخن را برسانند که بعد از من پیامبری نیست، و بعد از شما امتی نخواهد بود».

سپس دستهای خود را به سوی آسمان بلند کرد آن چنان که سفیدی زیر بغلش نمایان گشت و عرضه داشت: اللَّهُمَّ أَشْهَدُ أَنِّي قَدْ بَلَّغْتُ: «خدایا گواه باش! که من آنچه را باید بگویم گفتم». (۱)
 ۶ - در حدیث دیگری که در کتاب «کافی» از امام صادق (علیه السلام) آمده، چنین می خوانیم: إِنَّ اللَّهَ عَزَّ ذِكْرُهُ خَتَمَ بِنَبِيِّكُمُ النَّبِيَّيْنَ فَلَا نَبِيَّ بَعْدَهُ أَبَدًا: «خداوند با پیامبر شما سلسله انبیاء را ختم کرد، بنابراین، هرگز بعد از او پیامبری نخواهد آمد، و با کتاب آسمانی شما کتب آسمانی را پایان داد پس کتابی هرگز بعد از آن نازل نخواهد گشت». (۲)

حدیث در این زمینه در منابع اسلامی بسیار زیاد است، به طوری که در کتاب «معالم النبوة» ۱۳۵ حدیث از کتب علماء اسلام از شخص پیامبر (صلی الله علیه وآله) و پیشوایان بزرگ اسلام در این زمینه جمع آوری شده است. (۳)

۳ - پاسخ به چند سؤال

۱ - خاتمیت چگونه با سیر تکاملی انسان سازگار است؟

نخستین سؤالی که در این بحث مطرح می شود این است که: مگر جامعه انسانیت ممکن است متوقف شود؟ مگر سیر تکاملی بشر حد و مرزی دارد؟ مگر با چشم خود نمی بینیم که انسان های امروز در مرحله ای بالاتر از علم و

۱ - «بحار الانوار»، جلد ۲۱، صفحه ۳۸۱.

۲ - «اصول کافی»، جلد اول، حدیث ۳، باب فی ان الائمة بمن یشبهون ممن مضی و...

۳ - «معالم النبوة»، بخش نصوص خاتمیت.

دانش، و فرهنگ، نسبت به گذشته قرار دارند؟
با این حال، چگونه ممکن است دفتر نبوت به کلی بسته شود، و انسان در این سیر تکاملیش از رهبری پیامبران تازه محروم گردد؟

پاسخ این سؤال با توجه به یک نکته روشن می شود، و آن این که: گاه انسان به مرحله ای از بلوغ فکری و فرهنگی می رسد که می تواند با استفاده مستمر از اصول و تعلیماتی که نبی خاتم، به طور جامع در اختیار او گذارده، راه را ادامه دهد، بی آن که احتیاج به شریعت تازه ای داشته باشد.

این درست به آن می ماند که: انسان در مقاطع مختلف تحصیلی، در هر مقطع نیاز به معلم و مربی جدید دارد تا دورانهای مختلف را بگذراند، اما هنگامی که به مرحله دکترا رسید، و مجتهد و صاحب نظر در علم یا علوم مختلفی گردید، در اینجا دیگر به تحصیلات خود نزد استاد جدیدی ادامه نمی دهد، بلکه به اتکاء آنچه از محضر اساتید پیشین، و مخصوصاً استاد اخیر دریافته، به بحث و تحقیق و مطالعه و بررسی می پردازد، و مسیر تکاملی خود را ادامه می دهد، و به تعبیر دیگر نیازها و مشکلات راه را با آن اصول کلی که از آخرین استاد در دست دارد حل می کند.

بنابراین، لزومی ندارد با گذشت زمان همواره دین و آئین تازه ای پا به عرصه وجود بگذارد (دقت کنید).

و به تعبیر دیگر، انبیای پیشین برای این که انسان بتواند در این راه پر نشیب و فرازی که به سوی تکامل دارد، پیش برود هر کدام قسمتی از نقشه این مسیر را در اختیار او گذاردند، تا این شایستگی را پیدا کرد که نقشه کلی و جامع تمام راه را، به وسیله آخرین پیامبر، از سوی خداوند بزرگ، در اختیار او بگذارد.

بدیهی است، با دریافت نقشه کلی و جامع، نیازی به نقشه دیگر نخواهد

بود، و این در حقیقت، بیان همان تعبیری است که در روایات خاتمیت آمده، و پیامبر اسلام را آخرین آجر، یا گذارنده آخرین آجر کاخ زیبا و مستحکم رسالت شمرده است. اینها همه، در مورد عدم نیاز به دین و آئین جدید است، اما مسأله رهبری و امامت که همان نظارت کلی بر اجرای این اصول و قوانین و دستگیری از واماندگان در راه می باشد، مسأله دیگری است که انسان، هیچ وقت از آن بی نیاز نخواهد بود. به همین دلیل، پایان یافتن سلسله نبوت هرگز به معنی پایان یافتن سلسله امامت نخواهد بود، چرا که «تبیین» و «توضیح این اصول» و «عینیت بخشیدن و تحقق خارجی آنها» بدون استفاده از وجود یک رهبر معصوم الهی ممکن نیست.

۲- قوانین ثابت چگونه با نیازهای متغیر می سازد؟

گذشته از مسأله سیر تکاملی بشر، که در سؤال اول مطرح بود، سؤال دیگری نیز در اینجا عنوان می شود، و آن این که: می دانیم مقتضیات زمانها و مکانها متفاوتند، و به تعبیر دیگر، نیازهای انسان دائماً در تغییر است، در حالی که شریعت خاتم قوانین ثابتی دارد، آیا این قوانین ثابت می تواند پاسخگوی نیازهای متغیر انسان در طول زمان بوده باشد؟ این سؤال را نیز با توجه به نکته زیر، می توان به خوبی پاسخ گفت و آن این که: اگر تمام قوانین اسلام جنبه جزئی داشت و برای هر موضوعی حکم کاملاً مشخص و جزئی تعیین کرده بود، جای این سؤال بود، اما با توجه به این که: در

دستورات اسلام، یک سلسله اصول کلی و بسیار وسیع و گسترده وجود دارد که می تواند بر نیازهای متغیر منطبق شود، و پاسخگوی آنها باشد، دیگر جائی برای این ایراد نیست. فی المثل، با گذشت زمان یک سلسله قراردادهای جدید و روابط حقوقی در میان انسان ها پیدا می شود که در عصر نزول قرآن، هرگز وجود نداشت، مثلاً در آن زمان چیزی به نام «بیمه» با شاخه های متعددش به هیچ وجه موجود نبود(۱) و همچنین انواع شرکتیهای که در عصر و زمان ما بر حسب احتیاجات روز به وجود آمده.

ولی با این حال، یک اصل کلی در اسلام داریم که در آغاز سوره «مائده» به عنوان «لزوم وفاء به عهد و عقد»: یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَوْفُوا بِالْعُقُودِ: «ای کسانی که ایمان آورده اید به قرار دادهای خود وفا کنید» آمده است و همه این قراردادها را می تواند زیر پوشش خود قرار دهد، البته قیود و شروطی نیز، به صورت کلی برای این اصل کلی در اسلام آمده است که آنها را نیز باید در نظر گرفت.

بنابراین، قانون کلی در این زمینه ثابت است، هر چند مصداقهای آن در تغییرند و هر روز ممکن است مصداق جدیدی برای آن پیدا شود.

مثال دیگر این که: ما قانون مسلمی در اسلام داریم به نام «قانون لا ضرر» که به وسیله آن، می توان هر حکمی را که سرچشمه ضرر و زیانی در جامعه اسلامی گردد، محدود ساخت، و بسیاری از نیازها را از این طریق بر طرف نمود.

گذشته از این، مسأله «لزوم حفظ نظام جامعه» و «وجوب مقدمه واجب» و مسأله «تقدیم اهم بر مهم» نیز می تواند در موارد بسیار گسترده ای حلال

۱ - البته در اسلام موضوعاتی شبیه به بیمه در محدوده خاصی وجود دارد مانند: مسأله «ضمان جریره» یا «تعلق دیه خطای محض به عاقله» ولی همان گونه که گفتیم اینها فقط شباهتی به این مسأله دارند.

مشکلات گردد.

علاوه بر همه اینها، اختیاراتی که به حکومت اسلامی از طریق «ولایت فقیه» واگذار شده، به او امکانات وسیعی برای گشودن مشکلهای در چارچوب اصول کلی اسلام می دهد. البته، بیان هر یک از این امور، مخصوصاً با توجه به مفتوح بودن باب اجتهاد، (اجتهاد به معنی استنباط احکام الهی از مدارک اسلامی) نیاز به بحث فراوانی دارد که، پرداختن به آن ما را از هدف دور می سازد، ولی با این حال آنچه در اینجا به طور اشاره آوردیم می تواند پاسخگوی اشکال فوق باشد.

۳- چگونه انسان ها از فیض ارتباط با عالم غیب محروم می شوند؟

سؤال دیگر این است که: نزول وحی و ارتباط با عالم غیب و ماوراء طبیعت علاوه بر این که: موهبت و افتخاری است برای جهان بشریت، روزنه امیدی برای همه مؤمنان راستین محسوب می شود.

آیا قطع شدن این راه ارتباطی، و بسته شدن این روزنه امید، محرومیت بزرگی برای انسان هائی که بعد از رحلت پیامبر خاتم زندگی می کنند محسوب نخواهد شد؟ پاسخ این سؤال نیز، با توجه به نکته زیر روشن می شود و آن این که: اولاً: وحی و ارتباط با عالم غیب وسیله ای است برای درک حقایق هنگامی که گفتنی ها گفته شد، و همه نیازمندیها تا دامنه قیامت در اصول کلی و تعلیمات جامع پیامبر خاتم، بیان گردید قطع این راه ارتباطی دیگر، مشکلی ایجاد نمی کند.

ثانیاً: آنچه بعد از ختم نبوت برای همیشه قطع می شود، مسأله وحی برای شریعت تازه و یا تکمیل شریعت سابق است، نه هرگونه ارتباط با ماوراء

جهان طبیعت، زیرا هم امامان با عالم غیب ارتباط دارند، و هم مؤمنان راستینی که بر اثر تهذیب نفس حجابها را از دل کنار زده اند و به مقام کشف و شهود نائل گشته اند.

فیلسوف معروف «صدر المتألهین شیرازی» در «مفاتیح الغیب» چنین می گوید: وحی یعنی نزول فرشته بر گوش و دل، به منظور مأموریت و پیامبری هر چند منقطع شده است، و فرشته ای بر کسی نازل نمی شود، و او را مأمور اجرای فرمانی نمی کند، زیرا به حکم «أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ» آنچه از این راه باید به بشر برسد رسیده است، ولی باب الهام و اشراق، هرگز بسته نشده، و نخواهد شد، ممکن نیست این راه مسدود گردد. (۱)

اصولاً، این ارتباط نتیجه ارتقاء نفس و پالایش روح و صفای باطن است و ارتباطی به مسأله رسالت و نبوت ندارد، بنابراین، در هر زمان، مقدمات و شرائط آن حاصل گردد، این رابطه معنوی بر قرار خواهد گشت، و هیچ گاه نوع بشر از این فیض بزرگ محروم نبوده و نخواهد بود (دقت کنید).

- ۴۱ یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا اللَّهَ ذِكْرًا كَثِيرًا
 ۴۲ وَ سَبِّحُوهُ بُكْرَةً وَأَصِيلاً
 ۴۳ هُوَ الَّذِي يُصَلِّي عَلَيْكُمْ وَمَلَائِكَتُهُ لِيُخْرِجَكُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ
 وَ كَانَ بِالْمُؤْمِنِينَ رَحِيمًا
 ۴۴ تَحِيَّتُهُمْ يَوْمَ يَلْقَوْتَهُ سَلَامٌ وَ أَعَدَّ لَهُمْ أَجْرًا كَرِيمًا

ترجمه:

- ۴۱ - ای کسانی که ایمان آورده اید! خدا را بسیار یاد کنید.
 ۴۲ - و صبح و شام او را تسبیح گوئید!
 ۴۳ - او کسی است که بر شما درود و رحمت می فرستد، و فرشتگان او (نیز برای شما تقاضای رحمت می کنند) تا شما را از ظلمات (جهل) به سوی نور (ایمان) رهنمون گردد؛ او نسبت به مؤمنان همواره مهربان بوده است!
 ۴۴ - تحیت آنان در روزی که او را دیدار می کنند، سلام است؛ و برای آنها پاداش پر ارزشی فراهم ساخته است.

تفسیر:

رحمت و درود خدا و فرشتگان راهگشای مؤمنان از آنجا که در آیات گذشته سخن از وظائف سنگین پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) در مقام تبلیغ رسالت بود، در آیات مورد بحث، برای فراهم آوردن زمینه این تبلیغ، و گسترش دامنه آن در تمام محیط، بخشی از وظائف مؤمنان را بیان می کند، روی

سخن را به همه آنها کرده چنین می گوید:

«ای کسانی که ایمان آورده اید! خدا را فراوان یاد کنید» (یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا اللَّهَ ذِكْرًا كَثِيرًا).

(و صبح و شام او را تسبیح و تنزیه نمائید) (وَسَبِّحُوهُ بُكْرَةً وَأَصِيلاً).

آری، چون عوامل غفلت در زندگی مادی بسیار فراوان، و تیرهای وسوسه شیاطین از هر سو به طرف انسان پرتاب می گردد، برای مبارزه با آن، راهی جز «ذکر کثیر» نیست. «ذکر کثیر» به معنی واقعی کلمه یعنی «توجه با تمام وجود به خداوند» نه تنها با زبان و لقلقه لسان. ذکر کثیری که، در همه اعمال انسان پرتوافکن باشد، و نور و روشنائی بر آنها بپاشد. به این ترتیب، قرآن همه مؤمنان را در این آیه موظف می کند که در همه حال، به یاد خدا باشید.

به هنگام عبادت یاد او کنید، و حضور قلب و اخلاص داشته باشید.

به هنگام حضور در صحنه های گناه یاد او کنید و چشم بپوشید، و یا اگر لغزشی رویداد توبه کنید، و به راه حق باز گردید.

به هنگام نعمت یاد او کنید و شکرگزار باشید.

و به هنگام بلا و مصیبت یاد او کنید، و صبور و شکیبا باشید.

خلاصه، یاد او را که در هر صحنه ای از صحنه های زندگی انگیزه واکنش مناسب و الهی است، فراموش ننمائید.

در حدیثی که در «صحیح ترمذی» و «مسند احمد» از «ابو سعید خدری» از پیامبر گرامی اسلام (صلی الله علیه وآله) نقل شده چنین می خوانیم: که از آن حضرت پرسیدند:

أَيُّ الْعِبَادِ أَفْضَلُ دَرَجَةً عِنْدَ اللَّهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ؟ «کدام یک از بندگان در روز قیامت مقامشان از همه برتر است؟!»

فرمود: الذَّاكِرُونَ اللَّهَ كَثِيرًا: «آنها که خدا را بسیار یاد می کنند».

«ابو سعید» می گوید: عرض کردم: يَا رَسُولَ اللَّهِ (صلی الله علیه وآله)! وَمِنْ الْغَازِي فِي سَبِيلِ اللَّهِ؟: «آیا چنین کسانی حتی از جنگجویان راه خدا والامقام ترند؟!»

فرمود: لَوْ ضَرَبَ بِسَيْفِهِ فِي الْكُفَّارِ وَالْمُشْرِكِينَ حَتَّى يَنْكَسِرَ وَيَخْتَضِبَ دَمًا لَكَانَ الذَّاكِرُونَ اللَّهَ أَفْضَلَ دَرَجَةً مِنْهُ! «اگر با شمشیرش آن قدر بر پیکر کفار و مشرکین بزند که شمشیرش بشکند، و با خون رنگین شود، آنها که یاد خدا بسیار می کنند از او برترند!». (۱)

چرا که جهاد خالصانه نیز بدون ذکر کثیر خداوند ممکن نیست.

و از اینجا معلوم می شود که «ذکر کثیر» معنی وسیعی دارد و اگر در بعضی از روایات به تسبیح حضرت فاطمه زهراء (علیها السلام) (۳۴ مرتبه الله اکبر و ۳۳ مرتبه الحمد لله و ۳۳ مرتبه سبحان الله) و در کلمات بعضی از مفسران، به ذکر صفات علیا و اسماء حسنی و تنزیه پروردگار از آنچه شایسته او نیست، یا مانند آن، تفسیر شده، همه، از قبیل بیان ذکر مصداق روشن است، نه محدود ساختن مفهوم آیه به خصوص این مصداق.

همان گونه که از سیاق آیات به خوبی بر می آید، منظور از «تسبیح خداوند در هر صبح و شام» همان دوام تسبیح است، و ذکر خصوص این دو وقت، به عنوان آغاز و پایان روز می باشد، و این که: بعضی آن را به نماز صبح و عصر یا مانند آن تفسیر کرده اند، باز از قبیل ذکر مصداق است.

به این ترتیب، «ذکر کثیر خداوند، و تسبیح او هر صبح و شام» جز به تداوم

توجه به پروردگار، و تنزیه و تقدیس مداوم او از هر عیب و نقص، حاصل نمی گردد، و می دانیم، یاد خدا برای روح و جان انسان، همچون غذا و آب است برای تن، در آیه ۲۸ سوره «رعد» آمده است: **أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ**: «آگاه باشید تنها با یاد خدا دلها آرامش می یابد»!

آرامش و اطمینان دل نیز، نتیجه اش همان است که در آیات ۲۷ - ۳۰ سوره «فجر» آمده است: **يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ * ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً * فَادْخُلِي فِي عِبَادِي * وَادْخُلِي جَنَّتِي**:

«ای نفس مطمئن و آرام! * به سوی پروردگارت باز گرد، در حالی که هم تو از او خشنود هستی و هم او از تو خشنود است، * سپس در زمره بندگانم در آی، * و در بهشتم وارد شو!»
* * *

آیه بعد، در حقیقت نتیجه و علت غائی ذکر و تسبیح مداوم است، می فرماید: «او کسی است که بر شما درود و رحمت می فرستد، و فرشتگان او نیز برای شما تقاضای رحمت می کنند تا شما را از ظلمات جهل و شرک و کفر، بیرون آورد و به سوی نور ایمان و علم و تقوا رهنمون شود» **(هُوَ الَّذِي يُصَلِّي عَلَيْكُمْ وَمَلَائِكَتُهُ لِيُخْرِجَكُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ)**.
«چرا که او نسبت به مؤمنان رحیم و مهربان است» **(وَكَانَ بِالْمُؤْمِنِينَ رَحِيمًا)**.
و به همین دلیل، هدایت و رهبری آنها را بر عهده گرفته، و فرشتگانش را نیز مأمور امداد آنها نموده است

«يُصَلِّي» از ماده «صَلَاة» در اینجا به معنی توجه و عنایت مخصوص است، این عنایت در مورد خداوند، همان نزول رحمت است، و در مورد فرشتگان

استغفار و تقاضای رحمت می باشد، چنان که در آیه ۷ سوره «غافر» می خوانیم: وَ يَسْتَغْفِرُونَ لِلَّذِينَ آمَنُوا: «حاملان عرش خدا، برای مؤمنان استغفار می کنند».

به هر حال، این آیه، بشارت بزرگ و نوید عظیمی برای مؤمنانی که همواره به یاد خدا هستند، در بر دارد؛ چرا که با صراحت می گوید: آنها در سیر خود به سوی الله تنها نیستند، بلکه به مقتضای «يُصَلِّي» که فعل مضارع است و دلیل بر استمرار می باشد، همواره زیر پوشش رحمت خداوند و فرشتگان او قرار دارند، در سایه این رحمت، پرده های ظلمت شکافته می شود، و نور علم و حکمت و ایمان و تقوا را بر قلب و جان آنها می پاشد.

آری، این آیه بشارتی است بزرگ، برای همه سالکان راه حق و به آنها نوید می دهد که از جانب معشوق کشتی نیرومند است، تا کوشش عاشق بیچاره به جایی برسد!

این آیه، تضمینی است برای همه مجاهدان راه «الله»، که سوگند شیطان در زمینه اغوای فرزندان آدم دامان آنها را نمی گیرد؛ چرا که در زمره خالصان و مخلصان قرار دارند، و شیطان از همان روز نخست، از گمراه ساختن آنها اظهار عجز و ناتوانی کرده و گفته است: فَبِعِزَّتِكَ لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ * إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِينَ: «به عزت سوگند همه را گمراه می کنم * جز بندگان مخلصت»! (۱)

جمله «وَ كَانَ بِالْمُؤْمِنِينَ رَحِيمًا» با توجه به این که: «كَانَ» فعل ماضی است و دلیل بر این است که همیشه خداوند نسبت به مؤمنان رحمت خاصی داشته، تأکید مجددی است، بر آنچه در آغاز این آیه آمده است.

آری، این رحمت خاص خدا است که مؤمنان را از ظلمات اوهام و شهوات و وساوس شیطانی بیرون می آورد، و به نور یقین و اطمینان و تسلط

بر نفس، رهنمون می گردد، که اگر رحمت او نبود این راه پر پیچ و خم هرگز پیموده نمی شد.

و در آخرین آیه مورد بحث، مقام مؤمنان و پاداش آنها را به عالیتترین وجه و در کوتاهترین عبارت ترسیم کرده، می گوید: «تَحِيتُ فَرَشْتِكَا نِ الْهِي بِهٖ اَنهٗا دَر رُوزِ قِيَا مَتِ، رُوزِي كِه اُو رَا دِي دَارِ مِي كَنَد، سَلَامِ اسْت» (تَحِيَّتُهُمْ يَوْمَ يَلْقَوْنَهُ سَلَامٌ).

«تَحِيَّت» از ماده «حيات» به معنی دعا کردن برای سلامت و حیات دیگری است. (۱) این سلامی است که نشانه سلامت از عذاب و از هرگونه درد و رنج و ناراحتی است، سلامی است توأم با آرامش و اطمینان.

گر چه، بعضی از مفسران معتقدند: معنی «تَحِيَّتُهُمْ» اشاره به درود و تحیت مؤمنان به یکدیگر می باشد، ولی با توجه به آیات قبل که در آن سخن از صلاه و رحمت الهی و ملائکه در این جهان بود، ظاهر این است که این تحیت نیز از ناحیه فرشتگانش در آخرت است، چنان که در آیات ۲۳ و ۲۴ سوره «رعد» می خوانیم: وَالْمَلَا ئِكَةُ يَدْخُلُونَ عَلَيْهِمْ مِنْ كُلِّ بَابٍ * سَلَامٌ عَلَيْكُمْ بِمَا صَبَرْتُمْ: «آن روز فرشتگان از هر دری بر مؤمنان وارد می شوند، * و به آنها می گویند: سلام بر شما به خاطر صبر و شکیبائیتان».

از آنچه گفتیم، ضمناً روشن شد که: مراد از جمله «يَوْمَ يَلْقَوْنَهُ» همان روز قیامت است که «روز لقاء الله» نامیده شده، و معمولاً این تعبیر در آیات قرآن در همین معنی به کار می رود.

۱ - برای توضیح بیشتر به جلد ۴، صفحه ۴۲ مراجعه فرمائید.

بعد از این تحیت، که در حقیقت مربوط به آغاز کار است اشاره به پایان کار آنها کرده، می فرماید: «خداوند برای آنها پاداش پر ارزشی فراهم ساخته است» (وَ أَعَدَّ لَهُمْ أَجْرًا كَرِيمًا). جمله ای که در عین اختصار، همه چیز در آن جمع است و همه نعمت ها و مواهب در آن نهفته است.

نکته ها:

۱ - یاد خدا در همه حال!

هنگامی که نام خدا برده می شود، یک دنیا عظمت، قدرت، علم، و حکمت در قلب انسان متجلی می گردد؛ چرا که او دارای اسماء حسنی و صفات علیا و صاحب تمام کمالات، و منزله از هرگونه عیب و نقص است.

توجه مداوم به چنین حقیقتی که دارای چنان اوصافی است روح انسان را به نیکبها و پاکبها سوق می دهد، و از بدبها و زشتبها پیراسته می دارد، و به تعبیر دیگر، بازتاب صفات او در جان انسان تجلی می کند.

توجه به چنین معبود بزرگی موجب احساس حضور دائم در پیشگاه او است، و با این احساس، فاصله انسان از گناه و آلودگی بسیار زیاد می شود.

یاد او، یادآوری مراقبت او است، یاد حساب و جزای او است، یاد دادگاه عدل او و بهشت و دوزخ او است و چنین یادی است که جان را صفاء و دل را نور و حیات می بخشد.

به همین دلیل، در روایات اسلامی آمده است: هر چیز اندازه ای دارد جز یاد خدا که هیچ حدّ و مرزی برای آن نیست! امام صادق (علیه السلام) طبق روایتی که در «اصول کافی» آمده، می فرماید: مَا مِنْ شَيْءٍ إِلَّا وَ لَهُ حَدٌّ يَنْتَهِي إِلَيْهِ إِلَّا الذُّكْرُ،

فَلَيْسَ لَهُ حَدٌّ يَنْتَهِي إِلَيْهِ! «هر چیز، حدی دارد که وقتی به آن رسد پایان می پذیرد، جز ذکر خدا که حدی که با آن پایان گیرد، ندارد».

سپس می افزاید: فَرَضَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ الْفَرَائِضَ، فَمَنْ أَدَّاهُنَّ فَهُوَ حَدُّهُنَّ، وَ شَهْرَ رَمَضَانَ فَمَنْ صَامَهُ فَهُوَ حَدُّهُ، وَالْحَجَّ فَمَنْ حَجَّ فَهُوَ حَدُّهُ، إِلَّا الذِّكْرَ، فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ لَمْ يَرْضَ مِنْهُ بِالْقَلِيلِ وَ لَمْ يَجْعَلْ لَهُ حَدًّا يَنْتَهِي إِلَيْهِ، ثُمَّ تَلَا هَذِهِ الْآيَةَ: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا اللَّهَ ذِكْرًا كَثِيرًا وَ سَبِّحُوهُ بُكْرَةً وَ أُصِيلاً:

«خداوند نمازهای فریضه را واجب کرده است، هر کس آنها را ادا کند حد آن تأمین شده، ماه مبارک رمضان را هر کس روزه بگیرد حدش انجام گردیده، و حج را هر کس (یک بار) به جا آورد همان حد آن است، جز ذکر الله که خداوند به مقدار قلیل آن راضی نشده، و برای کثیر آن نیز، حدی قائل نگردیده، سپس به عنوان شاهد این سخن، آیه: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا اللَّهَ ذِكْرًا كَثِيرًا... را تلاوت فرمود» (۱)

امام صادق (علیه السلام) در ذیل همین روایت، از پدرش امام باقر (علیه السلام) نقل می کند که: او کثیر الذکر بود، هر وقت با او راه می رفتم ذکر خدا می گفت، و به هنگام غذا خوردن نیز به ذکر خدا مشغول بود، حتی هنگامی که با مردم سخن می گفت از ذکر خدا غافل نمی شد...

و سرانجام، با این جمله پر معنی، حدیث فوق پایان می گیرد: وَ الْبَيْتُ الَّذِي يُقْرَأُ فِيهِ الْقُرْآنُ، وَ يُذَكَّرُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ فِيهِ تَكْثُرُ بَرَكَتِهِ، وَ تَخْضَرُهُ الْمَلَائِكَةُ، وَ تَهْجُرُهُ الشَّيَاطِينُ، وَ يُضِيءُ لِأَهْلِ السَّمَاءِ كَمَا يُضِيءُ الْكَوْكَبُ الدُّرِّيُّ لِأَهْلِ الْأَرْضِ:

«خانه ای که در آن تلاوت قرآن شود، و یاد خدا گردد، برکتش افزون خواهد

۱ - «کافی»، جلد ۲، کتاب الدعاء، حدیث ۱، باب ذکر الله عزوجل.

شد، فرشتگان در آن حضور می یابند، و شیاطین از آن فرار می کنند، و برای اهل آسمانها می درخشد، همان گونه که ستاره درخشان برای اهل زمین» (اما به عکس خانه ای که در آن تلاوت قرآن و ذکر خدا نیست برکاتش کم خواهد بود، فرشتگان از آن هجرت می کنند و شیاطین در آن حضور دائم دارند). (۱)

این موضوع، به قدری اهمیت دارد که در حدیثی یاد خدا معادل تمام خیر دنیا و آخرت شمرده شده است چنان که از رسول خدا (صلی الله علیه وآله) نقل شده: مَنْ أُعْطِيَ لِسَانًا ذَاكِرًا فَقَدْ أُعْطِيَ خَيْرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ:

«آن کس که خدا زبانی به او داده که به ذکر پروردگار مشغول است خیر دنیا و آخرت به او داده شده است». (۲)

روایات در اهمیت یاد خدا آن قدر زیاد است که اگر بخواهیم همه آنها را در اینجا بیاوریم از وضع کتاب، بیرون خواهیم رفت، این سخن را با حدیث کوتاه و پر معنی دیگری از امام صادق (علیه السلام) پایان می دهیم، آنجا که فرمود: مَنْ أَكْثَرَ ذِكْرَ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ أَظَلَّهُ اللَّهُ فِي جَنَّتِهِ: «هر کس بسیار یاد خدا کند، خدا او را در سایه لطف خود در بهشت برین جای خواهد داد!». (۳)

کسانی که بخواهند آگاهی بیشتری در این زمینه پیدا کنند به جلد دوم «اصول کافی» ابوابی که درباره ذکر الله است مراجعه نمایند، به خصوص بابی که می گوید: بسیاری از آفات و بلاها و مصائب دامن کسانی را که ذکر خدا می گویند نمی گیرد).

تأکید بر این مطلب را لازم نمی دانیم که این همه برکات و خیرات مسلماً مربوط به ذکر لفظی و حرکت زبان که خالی از فکر و اندیشه و عمل باشد،

۱ و ۲ - «کافی»، جلد ۲، کتاب الدعاء، حدیث ۱، باب ذکر الله عزوجل.

۳ - «کافی»، جلد ۲، کتاب الدعاء، حدیث ۵، باب ذکر الله عزوجل.

نیست، بلکه، هدف ذکری است که سرچشمه فکر گردد، همان فکری که بازتاب گسترده اش در اعمال انسان آشکار شود. چنان که در روایات به این معنی تصریح می کند. (۱)

۲ - توضیحی درباره «لقاء الله»

گفتیم: این تعبیر در قرآن مجید معمولاً اشاره به قیامت است و از آنجا که ملاقات حسی در مورد پروردگار، مفهوم ندارد، چرا که او نه جسم است و نه دارای عوارض جسم، بعضی از مفسران ناچار شده اند، به اصطلاح، مضافی در اینجا در تقدیر بگیرند، و بگویند: منظور «لقاء ثواب الله» یا «ملاقات فرشتگان خدا» است.

اما «لقاء» را می توان در اینجا به معنی لقای حقیقی و با چشم دل گرفت؛ چرا که در قیامت حجابها کنار می رود، و عظمت خدا و آیات او از هر زمان روشتر جلوه می کند، انسان به مقام شهود باطنی، و دید قلبی می رسد، و هر کس به مقدار معرفت، و عمل صالحش به مرحله عالیتری از این شهود، نائل می گردد.

«فخر رازی» در تفسیرش در اینجا بیان جالب دیگری دارد که با آنچه گفتیم قابل جمع است، او می گوید: «انسان در این دنیا، به خاطر غرق شدن در امور مادی و تلاش برای معاش، غالباً از خدا غافل می شود، ولی در قیامت که همه این شواغل فکری بر طرف می گردد، انسان با تمام وجودش متوجه پروردگار عالم خواهد شد و این است معنی لقاء الله». (۲)

ضمناً، از آنچه گفتیم روشن شد، گفتار بعضی از مفسران که: این تعبیر را

۱ - «خصال صدوق»، طبق نقل «المیزان»، جلد ۱۶، صفحه ۳۵۳.

۲ - تفسیر «کبیر فخر رازی»، جلد ۲۵، صفحه ۲۱۵، ذیل آیه مورد بحث.

اشاره به لحظه مرگ، و ملاقات با فرشته مرگ دانسته اند، نه مناسب آیات مورد بحث است، و نه تعبيرات مشابه آن در آیات ديگر قرآن، به خصوص که ضمير مفعولی در جمله «يَلْقَوْنَهُ» به صورت مفرد آمده، که اشاره به ذات پاک خدا است، در حالی که فرشتگان قبض ارواح، جمعند و کلمه «ملائکة» در آیه قبل نیز به صورت جمع آمده است (مگر این که کلمه ای در تقدیر گرفته شود).

۳ - پادشاهای مؤمنان هم اکنون آماده است!

جمله «أَعَدَّ لَهُمْ أَجْرًا كَرِيمًا» که نشان می دهد هم اکنون بهشت و نعمت هایش آفریده شده و در انتظار مؤمنان است، این سؤال را ممکن است برانگیزد که:

آماده ساختن، در مورد کسانی شایسته است که قدرشان محدود باشد، و گاه نتوانند به هنگام نیاز آنچه را می خواهند فراهم سازند، ولی در برابر قدرت نامحدود پروردگار که هر لحظه چیزی را اراده کند، فرمان می دهد «موجود شو!» آن نیز فوراً موجود می شود، چنین نیازی احساس نمی گردد، پس تکیه روی «آماده سازی» در این آیه، و سایر آیات قرآن، برای چه منظوری است؟!

اما توجه به یک نکته، مشکل را حل می کند و آن این که: آماده ساختن چیزی، همیشه برای محدود بودن قدرت نیست، بلکه گاه، برای دلگرمی و اطمینان خاطر بیشتر، و گاه، برای احترام و اکرام فزونتر می باشد، لذا اگر ما مهمانی را دعوت کنیم و از مدتی قبل مشغول آماده ساختن وسائل پذیرائی او باشیم، احترام و اهمیت بیشتری برای او قائل شده ایم، به عکس، اگر در همان روز و همان ساعت ورودش دست به کار تهیه وسائل پذیرائی شویم، این خود یک نوع بی اعتنائی و کم احترامی محسوب می شود.

در عین حال، این سخن مانع از آن نخواهد بود که هر قدر افراد با ایمان تلاش و کوشش بیشتری در خودسازی، و معرفت و پاکی عمل کنند، پادشاهای آماده شده الهی تکامل بیشتری پیدا کند، و به موازات آن به سوی کمال پیش رود.

۴۵ یا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَمُبَشِّرًا وَنَذِيرًا
 ۴۶ وَدَاعِيًا إِلَى اللَّهِ بِإِذْنِهِ وَسِرَاجًا مُنِيرًا
 ۴۷ وَبَشِيرِ الْمُؤْمِنِينَ بَأَنَّ لَهُمْ مِنَ اللَّهِ فَضْلًا كَبِيرًا
 ۴۸ وَلَا تَطْعِ الْكَافِرِينَ وَالْمُنَافِقِينَ وَدَعْ أَذَاهُمْ وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ وَكَفَى
 بِاللَّهِ وَكِيلًا

ترجمه:

۴۵ - ای پیامبر! ما تو را به عنوان گواه، و بشارت دهنده و انذار کننده فرستادیم!
 ۴۶ - و تو را دعوت کننده به سوی خدا به فرمان او قراردادیم و چراغی روشنی بخش!
 ۴۷ - و مؤمنان را بشارت ده که برای آنان از سوی خدا فضل بزرگی است.
 ۴۸ - و از کافران و منافقان اطاعت مکن، و به آزارهای آنها اعتنا منما، بر خدا توکل کن، و
 همین بس که خدا حامی و مدافع (تو) است!

تفسیر:

تو چراغ فروزانی!

در این آیات، روی سخن به پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) است ولی نتیجه آن برای مؤمنان، و به این ترتیب آیات گذشته را که پیرامون بخشی از وظایف مؤمنان بحث می کرد، تکمیل می کند.

در دو آیه اول از این چهار آیه، پنج توصیف برای پیامبر (صلی الله علیه وآله) آمده، و در دو آیه دیگر بیان پنج وظیفه است که همه به یکدیگر مربوط و مکمل یکدیگر

می باشد.

نخست می فرماید: «ای پیامبر ما تو را به عنوان شاهد و گواه فرستادیم» (یا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا).

او از یکسو، گواه اعمال امت است؛ چرا که اعمال آنها را می بیند چنان که در جای دیگر می خوانیم: وَقُلِ اعْمَلُوا فَسَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ: «بگو: عمل کنید، خداوند و رسول او و مؤمنان (امامان معصوم) اعمال شما را می بینند» (۱) و این آگاهی از طریق مسأله عرض اعمال امت بر پیامبر (صلی الله علیه وآله) و امامان (علیهم السلام) تحقق می پذیرد، که شرح آن ذیل همان آیه آمده است. (۲)

و از سوی دیگر، شاهد و گواه بر انبیای پیشین است که آنها خود گواه امت خویش بودند: فَكَيْفَ إِذَا جِئْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ وَجِئْنَا بِكَ عَلَى هَؤُلَاءِ شَهِيدًا: «حال آنها چگونه است آن روز که برای هر امتی گواهی بر اعمالشان می طلبیم و تو را گواه بر اعمال اینها قرار خواهیم داد». (۳)

و از سوی سوم، وجود تو، با اوصاف و اخلاقت، با برنامه های سازنده ات، با سوابق درخشانت، و با عملکردت، شاهد و گواه بر حقانیت مکتبت، و شاهد و گواه بر عظمت و قدرت پروردگار است.

سپس، به توصیف دوم و سوم پرداخته، می فرماید: «ما تو را بشارت دهنده و انذار کننده قرار دادیم» (و مَبَشِّرًا وَنَذِيرًا).

بشارت دهنده نیکوکاران به پاداش بی پایان پروردگار، به سلامت و سعادت جاودان، به پیروزی و موفقیت پر افتخار.

و انذار کننده کافران و منافقان از عذاب دردناک الهی، از خسارت تمام

۱ - توبه، آیه ۱۰۵.

۲ - جلد ۸، صفحه ۱۲۴.

۳ - نساء، آیه ۴۱.

سرمایه های وجودی، و از سقوط در دامان بدبختی در دنیا و آخرت. و همان گونه که قبلاً هم گفته ایم: بشارت و انذار همه جا باید توأم با هم و متعادل با یکدیگر باشد؛ چرا که نیمی از وجود انسان را علاقه جلب منفعت و نیم دیگری را دفع مضرت تشکیل می دهد.

«بشارت» انگیزه بخش اول است و «انذار» انگیزه بخش دوم، و آنها که در برنامه های خود تنها روی یک قسمت تکیه می کنند، انسان را به حقیقت، نشناخته اند و انگیزه های حرکت او را مورد توجه قرار نداده اند. (۱)

* * *

آیه بعد، به چهارمین و پنجمین وصف پیامبر اشاره کرده می گوید: «ما تو را دعوت کننده به سوی الله به فرمان او قرار دادیم، و هم چراغ روشنی بخش» (وَ دَاعِياً إِلَى اللَّهِ بِإِذْنِهِ وَ سِرَاجاً مُنِيراً).

* * *

نکته ها:

۱ - مقام «شهود» و گواه بودن پیامبر (صلی الله علیه و آله) قبل از همه اوصاف او ذکر شده؛ چرا که این مقام، نیاز به مقدمه ای جز وجود پیامبر (صلی الله علیه و آله) و رسالت او ندارد، و همین که به این مقام منصوب گشت، شاهد بودن او از تمام جهاتی که در بالا گفتیم مسلم می شود، ولی مقام «بشارت» و «انذار»، برنامه هائی است که بعد از آن تحقق می یابد.

۲ - دعوت به سوی خداوند مرحله ای است، بعد از بشارت و انذار؛ چرا که بشارت و انذار وسیله ای است برای آماده ساختن افراد، به منظور پذیرش حق،

۱ - در جلد اول، ذیل آیه ۱۱۹ سوره «بقره» بحث مشروحی در این زمینه تحت عنوان دو اصل مهم تربیتی آورده ایم (جلد اول، طبع جدید، صفحه ۴۲۵).

هنگامی که از طریق تشویق و تهدید آمادگی پذیرش حاصل شد، دعوت به سوی خداوند شروع می شود، تنها در اینجا است که دعوت مؤثر خواهد افتاد.

۳- با این که همه کارهای پیامبر(صلی الله علیه وآله) به اذن و فرمان خدا است، در اینجا تنها برنامه دعوت، مقید به اذن پروردگار شده، و این به خاطر آن است که مشکلترین و مهمترین کار پیامبران، همان دعوت به سوی خدا است؛ چرا که باید مردم را در مسیری بر خلاف هوسها و شهوات سیر دهد، و در این مرحله باید اذن و فرمان و یاری خدا باشد، تا به انجام رسد، ضمناً، روشن شود که: پیامبر از خود چیزی ندارد، و آنچه می گوید به اذن خدا است. (۱)

۴- «سراج منیر» بودن پیامبر(صلی الله علیه وآله) با توجه به این که «سراج» به معنی «چراغ» و «منیر» به معنی «نور افشان» است اشاره به معجزات و دلایل حقانیت و نشانه های صدق دعوت پیامبر است، او چراغ روشنی است که خودش گواه خویش است، تاریکیها و ظلمات را می زداید، و چشمها و دلها را به سوی خود متوجه می کند، و همان گونه که آفتاب آمد دلیل آفتاب وجود او نیز دلیل حقانیت او است.

قابل توجه این که: در قرآن مجید، چهار بار واژه «سراج» آمده که در سه مورد به معنی «خورشید» است، از جمله در سوره «نوح» آیه ۱۶ می فرماید: وَ جَعَلَ الْقَمَرَ فِيهِنَّ نُوراً وَ جَعَلَ الشَّمْسَ سِرَاجاً: «خداوند ماه را نور آسمانها و خورشید را چراغ فروزنده آن قرار داد».

گفتیم «سراج» در اصل به معنی چراغ است که در سابق با استفاده از «فتیله و روغن قابل اشتعال» و امروز با نیروی برق و مانند آن، منبع نور و روشنائی

۱- این احتمال وجود دارد که قید «بِإِذْنِهِ» به تمام اوصاف گذشته باز گردد، ولی ظاهر آیه این است که فقط به مسأله «داعياً الى الله» باز می گردد.

است، ولی به گفته «راغب» در «مفردات» این کلمه، تدریجاً به هر منبع نور و روشنائی اطلاق شده است. و اطلاق آن به خورشید، به خاطر آن است که نور آن از درونش می جوشد، و همچون ماه، اکتساب نور از منبع دیگری نمی کند.

وجود پیامبر(صلی الله علیه وآله) همچون خورشید تابانی است که ظلمتهای جهل و شرک و کفر را از افق آسمان روح انسان ها می زداید، ولی، همان گونه که نابینایان از نور آفتاب استفاده نمی کنند، و خفاشانی که چشمشان توانائی دیدن این نور را ندارد، خود را از آن پنهان می دارند، کوردلان لجوج نیز از این نور، هرگز استفاده نکرده و نمی کنند، و ابوجهل ها انگشت در گوش می کردند که آهنگ قرآن او را نشنوند.

همیشه ظلمت و تاریکی، مایه اضطراب و وحشت است، و نور سبب آرامش، دزدان از تاریکی شب استفاده می کنند، و حیوانات درنده بیابان، غالباً در تاریکی شب از لانه خود بیرون می آیند.

تاریکی مایه پراکندگی است، و نور، سبب جمعیت و اجتماع، به همین دلیل اگر چراغی را در یک شب تاریک، در میان بیابانی روشن کنیم در مدت کوتاهی انواع حشرات دور آن جمع می شوند.

روشنائی و نور، مایه نمو درختان، پرورش گلها، رسیدن میوه ها، و خلاصه تمام فعالیت های حیاتی است، و تشبیه وجود پیامبر(صلی الله علیه وآله) به یک منبع نور، همه این مفاهیم را در ذهن تداعی می کند.

وجود پیامبر(صلی الله علیه وآله) مایه آرامش، و فرار دزدان دین و ایمان، و گرگان بی رحم ستمگر جامعه ها، و موجب جمعیت خاطر، و پرورش و نمو روح ایمان و اخلاق، و خلاصه، مایه حیات و جنبش و حرکت است، و تاریخ زندگی او شاهد و گواه زنده این موضوع است.

گفتیم: در دو آیه دیگر از آیات مورد بحث، بیان پنج وظیفه از وظائف مهم پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) به دنبال بیان اوصاف پنجگانه او است. نخست می فرماید: «به مؤمنان بشارت ده که برای آنها از سوی خدا فضل و پاداش بزرگی است» (وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ بِأَنَّ لَهُمْ مِنَ اللَّهِ فَضْلًا كَبِيرًا). اشاره به این که: مسأله «تبشیر» پیامبر (صلی الله علیه و آله) تنها محدود به پاداش اعمال نیک مؤمنان نمی شود، بلکه خداوند آن قدر از فضل خود به آنها می بخشد که موازنه میان عمل و پاداش را به کلی بر هم می زند، چنان که آیات دیگر قرآن شاهد گویای این مدعا است. در یک جا، می فرماید: مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا: «کسی که کار نیکی کند ده برابر به او پاداش داده می شود» (۱).

در جای دیگر می گوید: «مَثَلُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ كَمَثَلِ حَبَّةٍ أَنْبَتَتْ سَبْعَ سَنَابِلَ فِي كُلِّ سُنبُلَةٍ مِائَةٌ حَبَّةٌ وَاللَّهُ يُضَاعِفُ لِمَنْ يَشَاءُ» (۲) که بر طبق آن گاه پاداش انفاق، هفتصد برابر، و گاه، بیش از هزاران برابر خواهد بود.

و گاه از این هم فراتر می رود و می گوید: فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَّا أُخْفِيَ لَهُمْ مِنْ قُرَّةِ أَعْيُنٍ: «هیچ کس نمی داند چه پاداش هائی که موجب روشنائی چشمها است برای آنها پنهان داشته شده» (۳). به این ترتیب، ابعاد فضل کبیر الهی را از آنچه در وهم و تصور بگنجد، دورتر و فراتر می برد.

بعد از آن، به دستور دوم و سوم پرداخته می گوید: «از کافران و منافقان

۱ - انعام، آیه ۱۶۰.

۲ - بقره، آیه ۲۶۱.

۳ - سجده، آیه ۱۷.

اطاعت مکن» (وَلَا تُطِيعِ الْكٰفِرِيْنَ وَ الْمُنٰفِقِيْنَ).

بدون شک رسول خدا (صلی الله علیه وآله) هرگز اطاعتی از کافران و منافقان نداشت، اما اهمیت موضوع به قدری است که، به عنوان تأکید برای شخص پیامبر (صلی الله علیه وآله) و هشدار و سرمشقی برای دیگران، روی این موضوع مخصوصاً تکیه کند، چه این که از خطرات مهمی که بر سر راه رهبران راستین قرار دارد، به سازش و تسلیم کشیده شدن در اثناء مسیر است که: گاه، از طریق تهدید، و گاه، از طریق دادن امتیازات، زمینه های آن فراهم می شود، تا آنجا که گاهی، انسان به اشتباه می افتد، و گمان می کند راه وصول به هدف، تن دادن به چنین سازش و تسلیمی است، همان سازش و تسلیمی که نتیجه اش، عقیم ماندن همه تلاشها و کوششها و خنثی شدن همه مجاهدات است.

تاریخ اسلام نشان می دهد: بارها کافران و یا گروههایی از منافقان کوشیدند پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) را به چنین موضعی بکشانند:

گاه، پیشنهاد کردند که نام بتها را به بدی نبرد، و از آنها انتقاد نکند.

گاه، گفتند: اجازه ده، یک سال معبود تو را بپرستیم و یک سال هم تو معبودان ما را پرستش کن!.

گاه، می گفتند: به ما مهلت ده، تا یک سال دیگر به برنامه های خود ادامه دهیم، و بعد ایمان بیاوریم.

گاه، پیشنهاد کردند، تهیدستان و مؤمنان فقیر را از گرد خود دور کن تا ما ثروتمندان متنفذ با تو هم صدا شویم.

و گاه، اعلام آمادگی برای دادن امتیازات مالی و پست و مقام حساس و زنان زیبا و مانند آن کردند!

مسلم است همه اینها دامهای خطرناکی بود بر سر راه پیشرفت سریع

اسلام، و ریشه کن شدن کفر و نفاق، و اگر پیامبر(صلی الله علیه وآله) در برابر یکی از این پیشنهادها انعطاف و نرمشی به خرج می داد، پایه های انقلاب اسلامی فرو می ریخت، و تلاشها هرگز به نتیجه نمی رسید.

سپس در چهارمین و پنجمین دستور، چنین می گوید: «اعتنائی به آزارهای آنها مکن، بر خدا توکل نما و همین بس که خدا حامی و مدافع تو است» (وَ دَعَّ أَذَاهُمْ وَ تَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ وَ كَفَى بِاللَّهِ وَكِيلاً).

این قسمت از آیه نشان می دهد که: آنها برای تسلیم ساختن پیامبر(صلی الله علیه وآله) او را سخت در فشار قرار داده بودند، و انواع آزارها چه از طریق زخم زبان و بدگوئی و جسارت، چه از طریق آزار بدنی، و چه محاصره اقتصادی نسبت به او و یارانش روا می داشتند، البته، در دوران «مکه» به صورتی، و در دوران «مدینه» به صورت دیگر، زیرا «أذى» واژه ای است که همه انواع آزار را شامل می شود.

«راغب» در «مفردات» می گوید: «أذى به معنی هرگونه ضرری است که به یک موجود زنده برسد، چه در جان، یا در جسم، یا وابستگان به او، خواه دنیوی یا اخروی».

البته، این کلمه گاه در آیات قرآن در خصوص «ایذاء زبانی» به کار رفته، مانند آیه ۶۱ سوره «توبه»: «وَمِنْهُمْ الَّذِينَ يُؤْذُونَ النَّبِيَّ وَيَقُولُونَ هُوَ أَدْنُ: «بعضی از آنها پیامبر را ایذاء می کنند، و می گویند: او آدم خوش باوری است، و به حرف هر کس گوش می دهد».

ولی در آیات دیگر در مورد آزار بدنی نیز به کار رفته، مانند آیه ۱۶ سوره «نساء»: «وَالَّذِينَ يَأْتِيَانِيَا مِنْكُمْ فَأَذُوهُمَا: «مردان و زنانی که اقدام به ارتکاب آن عمل زشت (زنا) می کنند آنها را آزار دهید (و حد شرعی را بر آنها جاری نمائید)».

تاریخ می گوید: پیامبر(صلی الله علیه وآله) و مؤمنان نخستین، همچون کوه در مقابل انواع آزارها ایستادگی به خرج دادند، و هرگز ننگ تسلیم و شکست را نپذیرفتند، و سرانجام در اهداف خود پیروز شدند.

دلیل این مقاومت و پیروزی، همان توکل بر خدا، و اعتماد بر ذات پاک او بود، خدائی که همه مشکلات در برابر اراده اش سهل و آسان است.

«اگر تیغ عالم بجنبند ز جای نبرد رگی تا نخواهد خدای»

آری، کافی است که پشتیبان و پناهگاه انسان چنین خدائی باشد.

از آنچه گفتیم، این حقیقت روشن شد که: محتوای آیه فوق، چیزی نیست که به وسیله نزول حکم جهاد نسخ شده باشد - آن چنان که بعضی از مفسران پنداشته اند - بلکه، ظاهر این است که: این آیات مدتها بعد از حکم جهاد و در ردیف حوادث مربوط به سوره «احزاب» نازل شده.

این حکمی است برای همه اعصار و قرون، که پیشوایان الهی نیروهای زنده خود را صرف اعتنا به اعمال ایذائی مخالفان نکنند که، اگر اعتنا کنند و نیروهای فعال خود را صرف مقابله با این امور نمایند، دشمن به هدف خود رسیده؛ چرا که او می خواهد فکر طرف را به خود مشغول دارد و نیروهای او را از این طریق به هدر دهد، اینجا است که بی اعتنائی و فرمان «دَعُ أَذَاهُمْ» تنها راه حل است.

این نیز قابل توجه است که: دستورات پنجگانه فوق که در دو آیه اخیر آمده، مکمل یکدیگر و مربوط به هم هستند: بشارت دادن به مؤمنان برای جذب نیروهای با ایمان، عدم سازش و تسلیم در مقابل کفار و در برابر منافقان، بی اعتنائی به آزارهای آنها، و توکل بر خدا مجموعه ای را تشکیل می دهد که راه وصول به مقصد در آن نهفته است، و دستور العمل جامعی برای همه رهروان راه حق است.

۴۹ - يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نَكَحْتُمُ الْمُؤْمِنَاتِ ثُمَّ طَلَقْتُمُوهُنَّ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَمْسُوهُنَّ فَمَا لَكُمْ عَلَيْهِنَّ مِنْ عِدَّةٍ تَعْتَدُونَهَا فَمَتَّعُوهُنَّ وَسَرَخُوهُنَّ سَرَاحًا جَمِيلًا

ترجمه:

۴۹ - ای کسانی که ایمان آورده اید! هنگامی که با زنان با ایمان ازدواج کردید و آنان را قبل از همبستر شدن طلاق دادید، عده ای برای شما بر آنها نیست که بخواهید حساب آن را نگاه دارید؛ آنها را با هدیه مناسبی بهره مند سازید و به طرز شایسته ای رهایشان کنید.

تفسیر:

گوشه ای از احکام طلاق، و جدائی شایسته

قسمتهای مختلف آیات این سوره (احزاب) به صورت مجموعه های گوناگونی است که: بعضی خطاب به پیامبر(صلی الله علیه وآله)، و بعضی خطاب به همه مؤمنان می باشد، لذا گاهی «یا أَيُّهَا النَّبِيُّ» می گوید و گاه «یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا» و دستورات لازمی به موازات با یکدیگر در این آیات آمده است که نشان می دهد: هم شخص پیامبر در این برنامه ها مورد نظر بوده است و هم عموم مؤمنان.

آیه مورد بحث، یکی از این خطابها است که روی سخن در آن به همه اهل ایمان است، در حالی که در آیات قبل، روی سخن ظاهراً به شخص پیامبر(صلی الله علیه وآله) بود، و در آیات آینده، بار دیگر نوبت خطاب به پیامبر(صلی الله علیه وآله) فرا می رسد، و به اصطلاح «لف و نشر مرتب» را در قسمتی از این سوره تشکیل می دهد.

می فرماید: «ای کسانی که ایمان آورده اید هنگامی که با زنان با ایمان ازدواج کردید، سپس قبل از آمیزش آنها را طلاق دادید، عده ای برای شما بر آنها نیست که حساب آن را نگاه دارید» (یا أُيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نَكَحْتُمُ الْمُؤْمِنَاتِ ثُمَّ طَلَقْتُمُوهُنَّ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَمْسُوهُنَّ فَمَا لَكُمْ عَلَيْهِنَّ مِنْ عِدَّةٍ تَعْتَدُونَهَا).

در اینجا خداوند استثنائی برای حکم عده زنان مطلقه، بیان فرموده که، اگر طلاق قبل از دخول واقع شود، نگاه داشتن عده لازم نیست، و از این تعبیر به دست می آید که قبل از این آیه، حکم عده بیان شده بوده است.

تعبیر به «مؤمنات» دلیل بر این نیست که، ازدواج با غیر زنان مسلمان به کلی ممنوع است، بلکه ممکن است، اشاره به اولویت آنها بوده باشد.

بنابراین، با روایات و فتاوی مشهور فقها که «ازدواج موقت» با زنان کتابیه را مجاز می شمرد منافاتی ندارد.

ضمناً، از تعبیر «لکم» و همچنین جمله «تَعْتَدُونَهَا» (عده را محاسبه کنید) استفاده می شود: عده ننگه داشتن زن، یک نوع حق برای مرد محسوب می شود، و باید چنین باشد؛ زیرا امکان دارد در واقع زن باردار باشد، و ترک عده، و ازدواج با مرد دیگر، سبب شود وضع فرزند نامشخص گردد، و حق مرد در این زمینه پایمال شود.

گذشته از این که: نگهداشتن عده، فرصتی به مرد و زن می دهد که: اگر تحت تأثیر هیجانات عادی، حاضر به طلاق شده باشند، مجالی برای تجدید نظر و بازگشت پیدا کنند، و این حقی است هم برای زن و هم برای مرد.

و اما این که: بعضی ایراد کرده اند: اگر عده حق مرد باشد، باید بتواند آن را اسقاط نماید، درست نیست؛ زیرا در فقه، حقوق زیادی داریم که قابل اسقاط نیست، مانند: حقی که بازماندگان میت در اموال او دارند، و یا حقی که فقراء

در زکات دارند که هیچ یک را نمی توان با اسقاط کردن ساقط نمود. سپس، به حکم دیگری از احکام زنانی که قبل از آمیزش جنسی، طلاق گرفته اند، می پردازد، که در سوره «بقره» نیز به آن اشاره شده است، می فرماید: «آنها را (با هدیه مناسبی) بهره مند سازید» (فَمَتَّوْهُنَّ).

بدون شک، پرداختن هدیه مناسب به زن، در جایی واجب است که مهری برای او تعیین نشده باشد، همان گونه که در آیه ۲۳۶ سوره «بقره» آمده است: لَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ إِنْ طَلَقْتُمُ النِّسَاءَ مَا لَمْ تَمْسُوهُنَّ أَوْ تَفْرِضُوا لَهُنَّ فَرِيضَةً وَ مَتَّوْهُنَّ: «گناهی بر شما نیست اگر زنان را قبل از آمیزش یا تعیین مهر (به عللی) طلاق دهید، ولی در این موقع آنها را (با هدیه ای مناسب) بهره مند سازید».

بنابراین، آیه مورد بحث، گرچه مطلق است و مواردی را که مهر تعیین شده یا نشده، هر دو را شامل می شود، ولی به قرینه آیه سوره «بقره»، آیه مورد بحث را محدود به مواردی می کنیم که مهری تعیین نشده باشد، زیرا در صورت تعیین مهر و عدم دخول، پرداختن نصف مهر واجب است (همان گونه که در آیه ۲۳۷ سوره «بقره» آمده).

این احتمال را نیز بعضی از مفسران و فقها داده اند که: حکم «پرداختن هدیه ای مناسب» در آیه مورد بحث، عام است، حتی مواردی را که مهر در آن تعیین شده، شامل می شود، منتهی در این موارد، جنبه استحبابی دارد، و در مواردی که مهر تعیین نشده، جنبه وجوبی. در بعضی از آیات و روایات نیز اشاره ای به این معنی دیده می شود. (۱)

۱ - مانند آیه ۲۴۱ سوره «بقره»، و روایات متعددی در این زمینه که در باب ۵۰ از ابواب «مهور» از کتاب نکاح «وسائل الشیعه»، جلد ۱۵، صفحه ۵۹ آمده است، از جمله در روایتی از علی (علیه السلام) می خوانیم: لِكُلِّ مُطَلَّغَةٍ مُتَعَةٌ إِلَّا الْمُخْتَلَعَةَ: «برای هر زن مطلقه ای هدیه مناسبی باید باشد، جز زنی که با طلاق خلع و پرداختن مهریه خود یا چیز دیگری به همسر خود موافقت او را به طلاق خلع جلب می کند».

در این که: مقدار این «هدیه» چه اندازه باید باشد؟ قرآن مجید در سوره «بقره» آن را اجمالاً بیان کرده و فرموده است: *مَتَاعاً بِالْمَعْرُوفِ*: «هدیه ای مناسب و متعارف». (۱)
و باز در همان آیه می گوید: *عَلَى الْمَوْسِعِ قَدْرُهُ وَعَلَى الْمُقْتِرِ قَدْرُهُ*: «آن کس که توانائی دارد به اندازه توانائیش و آن کس که تنگدست است به اندازه خودش».

بنابراین، اگر در روایات اسلامی مواردی از قبیل خانه، خادم، لباس، و مانند آن ذکر شده، بیان مصداقهای از این کلی است که بر حسب امکانات شوهر و شئون زن، تفاوت می کند.
آخرین حکم آیه مورد بحث، این است که: «زنان مطلقه را به طرز شایسته ای رها کنید و به صورت صحیحی از آنها جدا شوید» (*وَسَرَخُوهُنَّ سَرَاحاً جَمِيلاً*).

«سراح جمیل» به معنی رها ساختن توأم با محبت و احترام، و ترک هرگونه خشونت و ظلم و ستم و بی احترامی است، خلاصه، همان گونه که در آیه ۲۹ سوره «بقره» آمده است: «یا باید همسر را به طور شایسته نگاه داشت، و یا با نیکی و احترام رها کرد» (*فَإِمْسَاكٌ بِمَعْرُوفٍ أَوْ تَسْرِيحٌ بِإِحْسَانٍ*).

هم ادامه زوجیت باید توأم با معیارهای انسانی باشد، و هم جدا شدن، نه این که هر گاه شوهر تصمیم بر جدائی گرفت، هرگونه بی مهری، ظلم، بدگوئی و خشونت را در مورد همسرش مجاز بشمرد، که این رفتار، قطعاً غیر اسلامی است.

بعضی از مفسران، «سراح جمیل» را به معنی انجام طلاق طبق سنت

اسلامی گرفته اند، و در روایتی که در تفسیر «علی بن ابراهیم» و «عیون الاخبار» آمده، نیز این معنی منعکس است، ولی مسلّم است که «سَراح جمیل» محدود در این معنی نیست، هر چند یکی از مصادیق روشن آن، همین است.

بعضی دیگر از مفسران، «سَراح جمیل» را در اینجا به معنی «اجازه خروج از منزل و نقل مکان» دانسته اند، زیرا زن در اینجا موظف به نگاهداری عده نیست، بنابراین باید او را رها کرد که هر کجا مایل است برود.

ولی، با توجه به این که تعبیر به «سَراح جمیل» یا مانند آن، در آیات دیگر قرآن حتی در مورد زنانی که باید عده نگاهدارند وارد شده، معنی فوق بعید به نظر می رسد.

درباره اصل معنی «سَراح» و ریشه لغوی آن، و این که چرا در اطلاقات متعارف به معنی رها ساختن به کار می رود، شرحی در ذیل آیه ۲۸ همین سوره (احزاب) داشتیم.

۵۰ یا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَحْلَلْنَا لَكَ أَزْوَاجَكَ اللَّائِيَّاتِ الَّتِي أَتَيْتَ أَجْوَازَهُنَّ وَ مَا
 مَلَكَتْ يَمِينُكَ مِمَّا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَيْكَ وَ بَنَاتِ عَمَّكَ وَ بَنَاتِ عَمَّاتِكَ
 وَ بَنَاتِ خَالِكَ وَ بَنَاتِ خَالَاتِكَ اللَّائِيَّاتِ هَاجِرُنَّ مَعَكَ وَ أَمْرًا مُؤْمِنَةً
 إِنْ وَهَبْتَ نَفْسَهَا لِلنَّبِيِّ إِنْ أَرَادَ النَّبِيُّ أَنْ يَسْتَنْكِحَهَا خَالِصَةً لَكَ مِنْ
 دُونِ الْمُؤْمِنِينَ قَدْ عَلِمْنَا مَا فَرَضْنَا عَلَيْهِمْ فِي أَزْوَاجِهِمْ وَ مَا مَلَكَتْ
 أَيْمَانُهُمْ لِكَيْلَا يَكُونَ عَلَيْكَ حَرَجٌ وَ كَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا

ترجمه:

۵۰ - ای پیامبر! ما همسران تو را که مهرشان را پرداخته ای برای تو حلال کردیم، و همچنین کنیزانی که از طریق غنائمی که خدا به تو بخشیده است مالک شده ای و دختران عموی تو، و دختران عمه ها، و دختران دایی تو و دختران خاله ها که با تو مهاجرت کردند (ازدواج با آنها برای تو حلال است)، و (نیز) زن با ایمانی که خود را به پیامبر ببخشد - چنانچه پیامبر بخواهد می تواند او را به همسری برگزیند؛ - (اما چنین ازدواجی) تنها برای تو (مجاز است) نه دیگر مؤمنان؛ ما می دانیم برای آنان در مورد همسرانشان و کنیزانشان چه حکمی مقرر داشته ایم (و مصلحت آنان چه حکمی را ایجاد می کند)؛ این به خاطر آن است که مشکلی (در ادای رسالت) بر تو نباشد (و از این راه حامیان فزونتری فراهم سازی)، و خداوند آمرزنده و مهربان است.

تفسیر:

با این زنان می توانی ازدواج کنی

گفتیم، بخشهایی از آیات این سوره، وظائف پیامبر(صلی الله علیه وآله) و مؤمنان را به صورت لف و نشر مرتب، تعقیب می کند، لذا بعد از ذکر پاره ای از احکام مربوط به طلاق دادن زنان در آیه قبل، در اینجا روی سخن را به شخص پیامبر(صلی الله علیه وآله) کرده، و موارد هفتگانه ای را که ازدواج با آنها برای پیامبر مجاز بوده، شرح می دهد:

۱ - نخست، می گوید: «ای پیامبر! ما همسران تو را که مهر آنها را پرداخته ای برای تو حلال کردیم» (یا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَحْلَلْنَا لَكَ أَزْوَاجَكَ اللَّاتِي آتَيْتَ أُجُورَهُنَّ).

منظور از این زنان، به قرینه جمله های بعد، زنانی هستند که با پیامبر(صلی الله علیه وآله) رابطه خویشاوندی نداشتند، و با او ازدواج کردند، و شاید مسأله پرداختن مهریه نیز به خاطر همین باشد، زیرا مرسوم بوده است: به هنگام ازدواج با غیر خویشاوندان، مهریه را نقداً پرداخت می کردند، به علاوه، تعجیل در پرداختن مهر، - مخصوصاً در موردی که همسر نیاز به آن داشته باشد، - بهتر است.

ولی به هر حال، این کار جزء واجبات نیست، و با توافق طرفین، ممکن است مهر به صورت ذمه در عهده زوج، کلاً یا بعضاً بماند.

۲ - «کنیزانی را که از طریق غنائم و انفال، خدا به تو بخشیده است» (وَمَا مَلَكَتْ يَمِينُكَ مِمَّا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَيْكَ).

«أَفَاءَ اللَّهُ» از ماده «فیء» (بر وزن شیء) به اموالی گفته می شود که: بدون مشقت به دست می آید، لذا به غنائم جنگی و همچنین انفال (ثروتهای طبیعی که متعلق به حکومت اسلامی است و مالک مشخص ندارد) اطلاق می شود.

«راغب» در «مفردات» می گوید: «فیء» به معنی بازگشت و رجوع به حالت

نیک است، و اگر به «سایه» فیء گفته می شود به خاطر این است که حالت برگشت دارد، سپس، می افزاید: به اموال بی دردسر نیز «فیء» می گویند، چون با تمام حسنی که دارد، باز هم مثل سایه عارضی و از بین رفتنی است!

درست است که: در غنائم جنگی گاهی دردسر فراوان است، ولی از آنجا که باز با مقایسه با اموال دیگر، دردسر کمتری دارد، و گاه اموال هنگفتی در یک حمله به دست می آید، «فیء» به آن اطلاق شده است.

در این که: این حکم در مورد کدامیک از همسران پیامبر(صلی الله علیه و آله) مصداق داشته؟ بعضی از مفسران گفته اند: یکی از زنان پیامبر(صلی الله علیه و آله) به نام «ماریه قبطیه» از غنائم، و دو همسر دیگر به نام «صفیه» و «جویریة» از انفال بوده که پیامبر(صلی الله علیه و آله) آنها را از قید بردگی آزاد کرد، و به همسری خود پذیرفت، و این خود جزئی از برنامه کلی اسلام، برای آزادی تدریجی بردگان و باز گرداندن شخصیت انسانی به آنها بوده است.

۳ - «دختران عموی تو و دختران عمه ها و دختران دایی تو و دختران خاله هائی که با تو مهاجرت کرده اند، اینها نیز بر تو حلالند» (وَبَنَاتِ عَمِّكَ وَبَنَاتِ عَمَّاتِكَ وَبَنَاتِ خَالَكِ وَبَنَاتِ خَالَاتِكَ اللَّائِي هَاجَرْنَ مَعَكَ).

به این ترتیب، از میان تمام بستگان تنها ازدواج با دخترعموها و عمه ها و دختر دایی ها و دختر خاله ها با قید این که: با پیامبر(صلی الله علیه و آله) مهاجرت کرده باشند مجاز و مشروع بوده است.

انحصار در این چهار گروه، روشن است، ولی قید مهاجرت به خاطر آنست که در آن روز، هجرت دلیل بر ایمان بوده، و عدم مهاجرت دلیل بر کفر، و یا به خاطر این که: هجرت امتیاز بیشتری به آنها می دهد، و هدف در آیه بیان زنان با شخصیت و با فضیلت است که مناسب همسری پیامبر(صلی الله علیه و آله) می باشند.

در این که: آیا این موارد چهارگانه که به صورت حکم کلی در آیه ذکر شده، مصداق خارجی در میان همسران پیامبر (صلی الله علیه وآله) داشته یا نه؟ تنها موردی را که می توان برای آن ذکر کرد، ازدواج پیامبر (صلی الله علیه وآله) با «زینب بنت جحش» است که داستان پر ماجرای او در همین سوره گذشت؛ زیرا «زینب» دختر عمه پیغمبر (صلی الله علیه وآله) بود، و «جحش» همسر عمه او محسوب می شد. (۱)

۴ - «هر گاه زن با ایمانی، خود را به پیامبر ببخشد (و هیچگونه مهری برای خود قائل نشود) اگر پیامبر بخواهد، می تواند با او ازدواج کند» (وَ امْرَأَةٌ مُؤْمِنَةٌ اِنْ وَهَبَتْ نَفْسَهَا لِلنَّبِيِّ اِنْ اَرَادَ النَّبِيُّ اَنْ يَسْتَنْكِحَهَا).

«اما چنین ازدواجی تنها برای تو مجاز است، نه بر سایر مؤمنان» (خَالِصَةً لَكَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ).

«ما می دانیم برای آنها در مورد همسران و کنیزانشان چه حکمی مقرر داریم و مصالح آنها چه ایجاب می کرده است؟ (قَدْ عَلِمْنَا مَا فَرَضْنَا عَلَيْهِمْ فِي اَزْوَاجِهِمْ وَ مَا مَلَكَتْ اَيْمَانُهُمْ). بنابراین، اگر در مسائل مربوط به ازدواج برای آنها در بعضی موارد محدودیتی قائل شده ایم، روی مصالحی بوده است که در زندگی آنها و تو حاکم بوده، و هیچ یک از این احکام و مقررات، بی حساب نیست.

سپس، می افزاید: «این به خاطر آنست که مشکل و حرجی (در ادای رسالت) بر تو نبوده باشد» و بتوانی در راه انجام این وظیفه، مسئولیتهای خود را

۱ - در این که چرا «عم» به صورت مفرد و «عمات» به صورت جمع، همچنین «خال» به صورت مفرد و «خالات» به صورت جمع آمده؟ بعضی از مفسران، وجوهی ذکر کرده اند که «فاضل مقداد» آنها را در «کنز العرفان» آورده است، ولی از همه بهتر، اینست که «عم» و «خال» معمولاً به صورت اسم جنس، در لغت عرب استعمال می شود، در حالی که «عمه» و «خاله» چنین نیست، و این عرف اهل لغت است که «ابن العربی» نیز آن را نقل کرده (کنز العرفان، جلد ۲، صفحه ۲۴۱) و «آلوسی» در «روح المعانی» نیز این وجه را بر تمام وجوه دیگر ترجیح داده است.

ادا کنی (لَكَيْلًا يَكُونُ عَلَيْكَ حَرَجٌ).

«و خداوند آمرزنده و رحیم است» (وَ كَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا).

نکته ها:

در مورد گروه اخیر، (زنان بدون مهر) به نکات زیر باید توجه داشت:

۱ - بدون شک، اجازه «گرفتن همسر بدون مهر» از مختصات پیامبر (صلی الله علیه و آله) بود، و آیه نیز صراحت دارد، و به همین جهت، از مسلمات فقه اسلام است، بنابراین، هیچ کس حق ندارد، با همسری بدون مهر (کم باشد یا زیاد) ازدواج کند، حتی اگر نام مهر به هنگام اجرای صیغه عقد، برده نشود، و قرینه تعیین کننده ای نیز، در کار نباشد، باید «مهر المثل» پرداخت، منظور از «مهر المثل» مهریه ای است که زنانی با شرائط و خصوصیات او، معمولاً برای خود قرار می دهند.

۲ - در این که: آیا این حکم کلی، در مورد پیامبر (صلی الله علیه و آله) مصداقی پیدا کرده یا نه؟ در میان مفسران گفتگو است:

بعضی، همچون «ابن عباس» و برخی دیگر از مفسران، معتقدند: پیامبر (صلی الله علیه و آله) با هیچ زنی به این کیفیت ازدواج نکرد، بنابراین، حکم بالا فقط یک اجازه کلی برای پیامبر (صلی الله علیه و آله) بود، که هرگز عملاً مورد استفاده قرار نگرفت.

در حالی که بعضی دیگر، نام سه یا چهار زن از همسران پیامبر (صلی الله علیه و آله) را برده اند که، بدون مهر، به ازدواج آن حضرت در آمدند: «میمونه» دختر «حارث»، «زینب» دختر «خزیمه» از طایفه «انصار»، زنی از «بنی اسد» به نام «ام شریک» دختر «جابر» و «خوله» دختر «حکیم».

از جمله، در بعضی از روایات، آمده است: هنگامی که «خوله» خود را به پیامبر (صلی الله علیه وآله) بخشید، صدای اعتراض «عایشه» بلند شده گفت: ما بالُ النساءِ یبذلنَ انفسَهُنَّ بلا مَهْرٍ؟! «چرا بعضی از زنان، بدون مهر خود را در اختیار ازدواج می گذارند؟!»

و در این هنگام آیه فوق نازل شد، ولی «عایشه» رو به سوی پیامبر (صلی الله علیه وآله) کرد، گفت: «من می بینم خداوند مقصود تو را به سرعت انجام می دهد» (و این یک نوع تعریض بر پیامبر (صلی الله علیه وآله) بود).

اما پیامبر (صلی الله علیه وآله) فرمود: وَ إِنَّكَ إِنْ أَطَعْتَ اللَّهَ سَارَعَ فِي هَزْوَاكِ! «تو نیز اگر اطاعت خدا کنی، مقصودت را به سرعت انجام می دهد»! (۱)

بدون شک، این گونه زنان، تنها خواهان کسب افتخار معنوی بودند، که از طریق ازدواج با پیامبر (صلی الله علیه وآله) برای آنها حاصل می شد، لذا بدون هیچ گونه مهری آماده همسری با او شدند، ولی همان گونه که گفتیم: وجود چنین مصداقی برای حکم بالا از نظر تاریخی مسلم نیست، آنچه مسلم است اینست که: خداوند چنین اجازه ای را به پیامبر (صلی الله علیه وآله) داده بود، به خاطر فلسفه ای که بعداً به آن اشاره می شود.

۳ - از این آیه، به خوبی استفاده می شود: اجرای صیغه ازدواج با لفظ «هبه» تنها مخصوص پیامبر (صلی الله علیه وآله) بوده، و هیچ فرد دیگری نمی تواند با چنین لفظی عقد ازدواج را اجرا کند، ولی، اگر اجرای عقد، با لفظ ازدواج و نکاح انجام گیرد،

۱ - «مجمع البیان»، جلد ۸، صفحه ۳۶۵، ذیل آیه مورد بحث، در تفسیر «قرطبی» نیز جمله «وَ اللَّهُ مَا أَرَى رَبِّكَ إِلَّا يُسَارِعُ فِي هَوَاكِ» آمده است، و «ألوسی» نیز در «روح المعانی» آن را ذیل آیه مورد بحث آورده است، زندگی این تعبیر و مفهوم نامناسبی که در آن نهفته شده بر کسی پوشیده نیست، ولی پیامبر (صلی الله علیه وآله) به طرز زیبا و بزرگوارانه ای از کنار آن می گذرد.

جائز است، هر چند نامی از مهر برده نشود؛ زیرا همان گونه که گفتیم در صورت عدم ذکر مهر، باید مهر المثل پرداخت (در حقیقت همانند آن است که تصریح به مهر المثل شده باشد).

۴ - گوشه ای از فلسفه تعدد زوجات پیامبر(صلی الله علیه وآله)!

جمله اخیر، در آیه فوق، در واقع اشاره به فلسفه این احکام، مخصوص پیامبر گرامی اسلام(صلی الله علیه وآله) است، این جمله می گوید: پیامبر(صلی الله علیه وآله) شرایطی دارد که دیگران ندارند و همین تفاوت سبب تفاوت در احکام شده است.

به تعبیر روشن تر، می گوید: هدف این بوده که: قسمتی از محدودیتها و مشکلات، از دوش پیامبر(صلی الله علیه وآله) از طریق این احکام، برداشته شود.

و این تعبیر لطیفی است که نشان می دهد: ازدواج پیامبر(صلی الله علیه وآله) با زنان متعدد و مختلف، برای حل یک سلسله مشکلات اجتماعی و سیاسی، در زندگی او بوده است.

زیرا می دانیم: هنگامی که، پیامبر(صلی الله علیه وآله) ندای اسلام را بلند کرد، تک و تنها بود، و تا مدتها جز عده محدود و کمی به او ایمان نیاوردند، او بر ضد تمام معتقدات خرافی عصر و محیط خود قیام کرد، و به همه اعلان جنگ داد، طبیعی است که همه اقوام و قبائل آن محیط، بر ضد او بسیج شوند.

و باید از تمام وسائل برای شکستن اتحاد نامقدس دشمنان استفاده کند که یکی از آنها ایجاد رابطه خویشاوندی از طریق ازدواج با قبائل مختلف بود؛ زیرا محکمترین رابطه در میان عرب جاهلی، رابطه خویشاوندی محسوب می شد، و داماد قبیله را همواره از خود می دانستند، و دفاع از او را لازم، و تنها گذاشتن او را گناه می شمردند.

قرائن زیادی، در دست داریم که: نشان می دهد ازدواجهای پیامبر(صلی الله علیه وآله) لااقل در بسیاری از موارد، جنبه سیاسی داشته است.

و بعضی ازدواجهای او مانند ازدواج با «زینب»، برای شکستن سنت جاهلی بوده، که شرح آن را ذیل آیه ۳۷ همین سوره بیان کردیم.

بعضی دیگر، برای کاستن از عداوت، یا طرح دوستی و جلب محبت اشخاص و یا اقوام متعصب و لجوج بوده است.

روشن است، کسی که در سن ۲۵ سالگی که، عنفوان جوانی او بوده با زن بیوه چهل ساله ای ازدواج می کند، و تا ۵۳ سالگی تنها به همین یک زن بیوه قناعت می نماید، و به این ترتیب، دوران جوانی خود را پشت سر گذاشته، و به سن کهولت می رسد، و بعد به ازدواجهای متعددی دست می زند، حتماً دلیل و فلسفه ای دارد، و با هیچ حسابی آن را نمی توان به انگیزه های علاقه جنسی پیوند داد.

زیرا با این که مسأله ازدواج متعدد در میان عرب در آن روز، بسیار ساده و عادی بوده و حتی گاهی همسر اول به خواستگاری همسر دوم می رفته، و هیچگونه محدودیتی برای گرفتن همسر قائل نبودند، برای پیامبر(صلی الله علیه وآله) ازدواجهای متعدد در سنین جوانی نه مانع اجتماعی داشت، و نه شرائط سنگین مالی، و نه کمترین نقصی محسوب می شد.

جالب این که: در تواریخ آمده است پیامبر(صلی الله علیه وآله) تنها با یک زن «باکره ازدواج کرد و او «عایشه» بود، بقیه همسران او، همه زنان بیوه بودند که طبعاً نمی توانستند از جنبه های جنسی چندان تمایل کسی را برانگیزند.(۱)

حتی در بعضی از تواریخ، می خوانیم: پیامبر(صلی الله علیه وآله) با زنان متعددی ازدواج

۱ - «بحار الانوار»، جلد ۲۲، صفحات ۱۹۱ و ۱۹۲.

کرد و جز مراسم عقد انجام نشد، و هرگز با آنها آمیزش نکرد، حتی در مواردی تنها به خواستگاری بعضی از زنان قبائل قناعت کرد. (۱)

و آنها به همین قدر خوشحال بودند و مباحثات می کردند که، زنی از قبیله آنان به نام همسر پیامبر (صلی الله علیه وآله) نامیده شده، و این افتخار برای آنها حاصل گشته است، و به این ترتیب، رابطه و پیوند اجتماعی آنها با پیامبر (صلی الله علیه وآله) محکمتر، و در دفاع از او مصمتمتر می شدند.

از سوی دیگر، با این که پیامبر (صلی الله علیه وآله) مسلماً مرد عقیمی نبود ولی فرزندان کمی از او به یادگار ماند، در حالی که اگر این ازدواجها به خاطر جاذبه جنسی این زنان انجام می شد، باید فرزندان بسیاری از او به یادگار مانده باشد.

و نیز قابل توجه است که: بعضی از این زنان، مانند «عایشه» هنگامی که به همسری پیامبر (صلی الله علیه وآله) در آمد، بسیار کم سن و سال بود، و سالها گذشت تا توانست یک همسر واقعی برای او باشد، این نشان می دهد که، ازدواج با چنین دختری انگیزه های دیگری داشته، و هدف اصلی همانها بوده است که در بالا اشاره کردیم.

گر چه دشمنان اسلام، خواسته اند: ازدواجهای متعدد پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) را دستاویز شدیدترین حملات مغرضانه قرار دهند، و از آن افسانه های دروغین بسازند، ولی سن بالای پیامبر به هنگام این ازدواجهای متعدد از یک سو، و شرایط خاص سنی و قبیله ای این زنان از سوی دیگر، و قرائن مختلفی که در بالا به قسمتی از آن اشاره کردیم، از سوی سوم، حقیقت را آفتابی می کند، و توطئه های مغرضان را فاش می سازد.

۵۱ تُرْجَى مَنْ تَشَاءُ مِنْهُمْ وَ تُؤْوَى إِلَيْكَ مَنْ تَشَاءُ وَ مَنْ ابْتِغَيْتَ مِمَّنْ
عَزَلْتَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكَ ذَلِكَ أَدْنَىٰ أَنْ تَقَرَّ أَعْيُنُهُنَّ وَ لَا يَحْزَنَ
وَ يَرْضَيْنَ بِمَا آتَيْتَهُنَّ كُلَّهُنَّ وَ اللَّهُ يَعْلَمُ مَا فِي قُلُوبِكُمْ وَ كَانَ اللَّهُ
عَلِيمًا حَلِيمًا

ترجمه:

۵۱ - (موعد) هر یک از همسرانت را بخواهی می توانی بتأخیر اندازی، و هر کدام را بخواهی نزد خود جای دهی؛ و هر گاه بعضی از آنان را که بر کنار ساخته ای بخواهی نزد خود جای دهی، گناهی بر تو نیست؛ این (حکم الهی) برای روشنی چشم آنان، و این که: غمگین نباشند و به آنچه به آنان می دهی همگی راضی شوند نزدیکتر است؛ و خدا آنچه را در قلوب شماست می داند، و خداوند دانا و بردبار است (از مصالح بندگان خود با خبر است، و در کیفر آنها عجله نمی کند)!

شأن نزول

در تفسیر آیات ۲۸ و ۲۹ همین سوره، و بیان شأن نزول آنها گفتیم: جمعی از همسران پیامبر(صلی الله علیه وآله) - بنابر آنچه مفسران نقل کرده اند - به پیامبر(صلی الله علیه وآله) عرض کردند: بر نفقه و هزینه زندگی ما بیفزا (زیرا چشمشان به غنائم جنگی افتاده بود، و چنین می پنداشتند که باید از آن، بهره زیادی به آنها برسد) آیات مزبور نازل شد، و صریحاً به آنها گوشزد کرد که: اگر دنیا و زینت دنیا را می خواهند برای همیشه از پیامبر(صلی الله علیه وآله) جدا شوند، و اگر خدا و پیامبر و روز جزا را خواهند با زندگی

ساده او بسازند.

از این گذشته، در چگونگی تقسیم اوقات زندگی پیامبر(صلی الله علیه وآله) در میان آنها نیز، با هم رقابتهائی داشتند که: پیغمبر(صلی الله علیه وآله) را با آن همه گرفتاری و اشتغالات مهم، در مضیقه قرار می داد، - هر چند پیامبر(صلی الله علیه وآله) کوشش لازم را در زمینه عدالت در میان آنها رعایت می کرد - .

ولی باز گفتگوهای آنها ادامه داشت، آیه فوق نازل شد، و پیامبر را در تقسیم اوقاتش در میان آنها کاملاً آزاد گذاشت.

و ضمناً، به آنها اعلام کرد: این حکم الهی است تا هیچگونه نگرانی و سوء برداشتی برای آنها حاصل نشود.(۱)

تفسیر:

رفع یک مشکل دیگر از زندگی پیامبر(صلی الله علیه وآله)

یک رهبر بزرگ الهی، همچون پیامبر(صلی الله علیه وآله)، آن هم در زمانی که در کوره حوادث سخت گرفتار است، و توطئه های خطرناکی از داخل و خارج برای او می چینند، نمی تواند، فکر خود را زیاد مشغول زندگی شخصی و خصوصیش کند، باید در زندگی داخلی خود، دارای آرامش نسبی باشد، تا بتواند به حل انبوه مشکلاتی که از هر سو او را احاطه کرده است، با فراغت خاطر پردازد.

آشفته گی زندگی شخصی و دل مشغول بودن او به وضع خانوادگی در این لحظات بحرانی و طوفانی، سخت خطرناک است.

با این که: طبق بحثهای گذشته، و مدارکی که در شرح آیه پیش آوردیم از دواجهای متعدد پیامبر(صلی الله علیه وآله) غالباً جنبه های سیاسی و اجتماعی و عاطفی داشته،

۱ - اقتباس از «مجمع البیان»، جلد ۸، صفحه ۳۶۶ و تفسیرهای دیگر.

و در حقیقت جزئی از برنامه انجام رسالت الهی او بوده، ولی در عین حال، گاه اختلاف میان همسران و رقابت‌های زنانه متداول آنها، طوفانی در درون خانه پیامبر(صلی الله علیه وآله) برمی‌انگیخته، و فکر او را مشغول می‌داشته است.

اینجا است که خداوند یکی دیگر از ویژگیها را برای پیامبرش قائل شد، و برای همیشه به این ماجراها و کشمکشها پایان داد، و پیامبر(صلی الله علیه وآله) را از این نظر آسوده خاطر و فارغ البال کرد.

و چنان که در آیه مورد بحث، می‌خوانیم فرمود: «می‌توانی (موعد) هر یک از این زنان را که بخواهی به تأخیر بیندازی، و به وقت دیگری موکول کنی، و هر کدام را بخواهی، نزد خود جای دهی» (تُرْجَى مَنْ تَشَاءُ مِنْهُنَّ وَ تُؤْوَى إِلَيْكَ مَنْ تَشَاءُ).

«تُرْجَى» از ماده «ارجاء» به معنی تأخیر، و «تُؤْوَى» از ماده «ایواء» به معنی کسی را نزد خود جای دادن است.

می‌دانیم: یکی از احکام اسلام، در مورد همسران متعدد آن است که، شوهر اوقات خود را در میان آنها به طور عادلانه تقسیم کند، اگر یک شب نزد یکی از آنها است، شب دیگر نزد دیگری باشد، تفاوتی در میان زنان از این نظر وجود ندارد، و این موضوع را در کتب فقه اسلامی به عنوان «حق قَسَم» تعبیر می‌کنند.

یکی از خصایص پیامبر(صلی الله علیه وآله) این بود که: - به خاطر شرایط خاص زندگی طوفانی و بحرانش در «مدینه» که در هر ماه تقریباً یک جنگ بر او تحمیل می‌شد، و در همین زمان همسران متعدد داشت، - رعایت «حق قسم» به حکم آیه فوق از او ساقط بود، و می‌توانست هرگونه اوقات خود را تقسیم کند، هر چند او با این حال حتی الامکان مساوات و عدالت را - چنان که در تواریخ اسلامی صریحاً آمده است - رعایت می‌کرد.

ولی، وجود همین حکم الهی، آرامشی به همسران پیامبر (صلی الله علیه وآله) و محیط زندگی داخلی او می داد.

سپس، می افزاید: «هر گاه بعضی از آنها را کنار بگذاری، بعداً بخواهی او را نزد خود جای دهی گناهی بر تو نیست» (وَ مِنْ ابْتِغَايَتِ مِمَّنْ عَزَلْتَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكَ).

و به این ترتیب، نه تنها در آغاز، اختیار با تو است، در ادامه کار نیز این تخییر بر قرار است، و به اصطلاح این تخییر، «تخییر استمراری» است نه «ابتدائی» و با این حکم گسترده و وسیع، هرگونه بهانه ای از برنامه زندگی تو نسبت به همسرانت قطع خواهد شد، و می توانی فکر خود را متوجه مسئولیتهای بزرگ و سنگین رسالت کنی.

و برای این که: همسران پیامبر (صلی الله علیه وآله) نیز بدانند گذشته از افتخاری که از ناحیه همسری با او کسب می کنند، با تسلیم در برابر این برنامه خاص در مورد تقسیم اوقات پیامبر (صلی الله علیه وآله)، یک نوع ایثار و فداکاری از خود نشان داده، و به هیچ وجه عیب و ایرادی متوجه آنها نیست؛ - چرا که در برابر حکم خدا تسلیم شده اند - اضافه می کند:

«این حکم الهی برای روشنی چشم آنها و این که غمگین نشوند و همه آنها راضی به آنچه در اختیارشان می گذاری، گردند نزدیکتر است» (ذَلِكَ أَذْنَى أَنْ تَقْرَأَ عَلَيْهِمْ وَ لَا يَخْزَنَ وَ يَرْضَيْنَ بِمَا آتَيْنَهُنَّ كُلُّهُنَّ).

زیرا، اولاً - این یک حکم عمومی درباره همه آنها است، و تفاوتی در کار نیست.

ثانیاً - حکمی است از ناحیه خدا که برای مصالح مهمی تشریح شده، بنابراین، آنها باید با رضا و رغبت به آن تن دهند و نه تنها نگران نباشند بلکه

خشنود گردند.

ولی در عین حال، همان گونه که در بالا نیز اشاره کردیم، پیامبر(صلی الله علیه وآله) حتی الامکان تساوی را در تقسیم اوقات خود رعایت می کرد، جز در مواردی که شرائط خاصی عدم مساوات را ایجاب می نمود، و این خود مطلب دیگری بود که موجب خشنودی آنها می شد، زیرا مشاهده می کردند پیامبر(صلی الله علیه وآله) با این که مخیر است سعی در برقراری مساوات دارد.

در پایان آیه، مطلب را با این جمله ختم می کند: «خدا آنچه را در قلوب شما است می داند، و خداوند از همه اعمال و مصالح بندگان با خبر است، و در عین حال، حلیم است و در کیفر آنها عجله نمی کند» (وَ اللَّهُ يَعْلَمُ مَا فِي قُلُوبِكُمْ وَ كَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَلِيمًا). آری، خدا می داند، شما در برابر کدامین حکم، قلباً راضی و تسلیم هستید، و در برابر کدامین، ناخشنود.

او می داند، شما به کدامیک از همسران تمایل بیشتر دارید، و به کدام کمتر و حکم خدا را در برخورد با این تمایلات، چگونه رعایت می کنید.

همچنین او می داند، چه کسانی در گوشه و کنار می نشینند و به این گونه احکام الهی در مورد شخص پیامبر(صلی الله علیه وآله) خرده گیری می کنند، و در دل نسبت به آن معترضند و چه کسانی با آغوش باز همه را پذیرا می شوند!

بنابراین، تعبیر «قُلُوبِكُمْ» تعبیر گسترده ای است که هم پیامبر(صلی الله علیه وآله) و همسران او را شامل می شود، و هم همه مؤمنان را که در ارتباط با این احکام، از در رضا و تسلیم وارد می شوند، یا اعتراض و انکار می کنند، هر چند آن را آشکار نسازند.

نکته:

آیا این حکم در حق همه همسران پیامبر (صلی الله علیه وآله) بود؟ در فقه اسلامی، در باب «خصایص پیامبر» (صلی الله علیه وآله) این مسأله مورد بحث واقع شده است که: آیا «تقسیم اوقات» به طور مساوی در میان همسران متعدد، همان گونه که بر عموم مسلمانان واجب است، بر پیامبر (صلی الله علیه وآله) نیز واجب بوده، یا این که پیامبر (صلی الله علیه وآله) حکم استثنائی «تخیر» را داشته است؟

مشهور و معروف در میان فقهای ما و جمعی از فقهای اهل سنت، این است که: او در این حکم مستثنا بوده، و دلیل آن را آیه فوق می‌شمرند که می‌گوید: «هر تُرْجِی مَنْ تَشَاءُ مِنْهُنَّ وَ تُوَوِّیْ إِلَیْكَ مَنْ تَشَاءُ: «هر کدام را بخواهی به تأخیر می‌اندازی و هر یک را بخواهی نزد خود نگاه می‌داری».

زیرا قرار گرفتن این جمله، بعد از بحث درباره همه زنان پیامبر (صلی الله علیه وآله) چنین ایجاب می‌کند که: ضمیر جمع (هُنَّ) به تمام آنها باز گردد، و این مطلبی است که از طرف فقها، و بسیاری از مفسران پذیرفته شده.

ولی بعضی، ضمیر فوق را مربوط به خصوص زنانی می‌دانند که خود را بدون مهر در اختیار او قرار دادند، و مطابق این آیه پیامبر (صلی الله علیه وآله) مخیر بوده که هر کدام از آنها را بپذیرد، (۱) در حالی که:

اولاً - از نظر تاریخی ثابت نیست که آیا این حکم، موضوع خارجی پیدا کرد، یا نه؟ و بعضی معتقدند: تنها در یک مورد بود که زنی به این صورت به ازدواج پیامبر (صلی الله علیه وآله) در آمد، و در هر حال، اصل مسأله از نظر تاریخی محقق نیست.

۱ - برای آگاهی بیشتر به تفسیر «مجمع البیان»، ذیل آیه مورد بحث و «کنز العرفان»، جلد ۲، صفحه ۲۳۸ به بعد مراجعه فرمائید.

ثانیاً - این تفسیر خلاف ظاهر آیه است، و با شأن نزولی که برای آیه ذکر کرده اند، سازگار نمی باشد، بنابراین، باید قبول کرد که حکم مزبور یک حکم عام است.

۵۲ لَا يَجِلُّ لَكَ النِّسَاءُ مِنْ بَعْدُ وَلَا أَنْ تَبَدَّلَ بِهِنَّ مِنْ أَزْوَاجٍ وَلَا أَنْ تَعْبَسَ
حُسْنُهُنَّ إِلَّا مَا مَلَكَتْ يَمِينُكَ وَكَانَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ رَقِيبًا

ترجمه:

۵۲ - بعد از این دیگر زنی بر تو حلال نیست، و نمی توانی همسرانت را به همسران دیگری مبدل کنی هر چند جمال آنها مورد توجه تو واقع شود، مگر آنچه که به صورت کنیز در ملک تو در آید! و خداوند مراقب هر چیز است (و به این حکم فشار قبائل عرب را در اختیار همسر از آنان، از تو برداشتیم).

تفسیر:

یک حکم مهم دیگر در ارتباط با همسران پیامبر!

در این آیه، حکم دیگری از احکام مربوط به همسران پیامبر (صلی الله علیه وآله) بیان شده، می فرماید: «بعد از این، دیگر زنی بر تو حلال نیست، و حق نداری همسرانت را به همسران دیگری تبدیل کنی، هر چند جمال آنها مورد توجه تو واقع شود، مگر آنهایی که به صورت کنیز در اختیار تو قرار گیرند، و خداوند ناظر و مراقب بر هر چیز است» (لَا يَجِلُّ لَكَ النِّسَاءُ مِنْ بَعْدُ وَلَا أَنْ تَبَدَّلَ بِهِنَّ مِنْ أَزْوَاجٍ وَلَا أَنْ تَعْبَسَ حُسْنُهُنَّ إِلَّا مَا مَلَكَتْ يَمِينُكَ وَكَانَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ رَقِيبًا).

مفسران و فقهای اسلام، در تفسیر این آیه بحثهای فراوانی دارند، و روایات مختلفی نیز در این زمینه در منابع اسلامی وارد شده است، ما قبلاً آنچه را که از ظاهر آیه، در ارتباط با آیات گذشته و آینده - قطع نظر از گفته های مفسران - به نظر می رسد ذکر می کنیم، بعد به سراغ مطالب دیگر می رویم.

ظاهر تعبیر «مِنْ بَعْدُ» این است که: بعد از این، ازدواج مجدد برای تو حرام است، بنابراین «بَعْدُ» یا به معنی «بعد زمانی» است یعنی بعد از این زمان، دیگر همسری انتخاب مکن، یا «بعد از آن که» همسرانت را طبق فرمان الهی در آیات گذشته، مخیر در میان زندگی ساده در خانه تو، و یا جدا شدن کردی، و آنها با میل و رغبت ترجیح دادند که به همسری با تو ادامه دهند، دیگر بعد از آنها، نباید با زن دیگری ازدواج کنی.

و نیز نمی توانی بعضی را طلاق داده، و همسر دیگری به جای او برگزینی، به تعبیر دیگر، نه بر تعداد آنها بیفزای، و نه افراد موجود را عوض کن.

نکته ها:

۱ - فلسفه این حکم

این محدودیت، برای شخص پیامبر (صلی الله علیه وآله) نقصی محسوب نمی شود، و حکمی است که فلسفه بسیار حساب شده ای دارد، زیرا:

طبق شواهدی که از تواریخ استفاده می شود، پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) از ناحیه افراد و قبائل مختلف، تحت فشار بود که از آنها همسر بگیرد، و هر یک از قبائل مسلمان افتخار می کردند، که زنی از آنها به همسری پیامبر (صلی الله علیه وآله) در آید، حتی - چنان که گذشت - بعضی از زنان بدون هیچگونه مهریه، حاضر بودند خود را به عنوان «هبه» در اختیار آن حضرت بگذارند، و بی هیچ قید و شرط، با او ازدواج کنند.

البته، پیوند زناشویی با این قبائل و اقوام، تا حدی برای پیامبر (صلی الله علیه وآله) و اهداف اجتماعی و سیاسی او مشکل گشا بود، ولی، طبیعی است، اگر از حد بگذرد، خود مشکل آفرین می شود، و هر قوم و قبیله ای چنین انتظاری را دارد، و اگر

پیامبر(صلی الله علیه وآله) بخواهد به انتظارات آنها پاسخ گوید، و زنانی را هر چند به صورت عقد، و نه به صورت عروسی، در اختیار خود گیرد، در دسرهای فراوانی ایجاد می شود. لذا، خداوند حکیم با یک قانون محکم، جلو این کار را گرفت و او را از هرگونه ازدواج مجدد، و یا تبدیل زنان موجود، نهی کرد.

در این وسط شاید افرادی بودند که: برای رسیدن به مقصود خود، به این بهانه متوسل می شدند که همسران تو غالباً بیوه هستند، و در میان آنها زنان مسنی یافت می شوند که هیچ بهره ای از جمال ندارند، شایسته است که با زنی صاحب جمال، ازدواج کنی، قرآن مخصوصاً روی این مسأله نیز تکیه و تأکید می کند که، حتی اگر زنان صاحب جمالی نیز باشند، حق ازدواج با آنها نخواهی داشت.

به علاوه، حق شناسی ایجاب می کرد، بعد از وفاداری همسرانش با او و ترجیح دادن زندگی ساده معنوی پیامبر(صلی الله علیه وآله) را بر هر چیز دیگر، خداوند برای حفظ مقام آنها چنین دستوری را به پیامبر(صلی الله علیه وآله) بدهد.

و اما در مورد کنیز که مجاز شده، به خاطر آنست که مشکل و گرفتاری پیامبر(صلی الله علیه وآله) از ناحیه زنان آزاد بود، لذا ضرورتی نداشت که این حکم در این مورد محدود شود، هر چند پیامبر(صلی الله علیه وآله) از این استثناء نیز طبق گواهی تاریخ استفاده نکرد. این چیزی است که از ظاهر آیه به نظر می رسد.

۲- روایات مخالف

در روایات متعددی که بعضی از نظر سند ضعیف، و بعضی قابل ملاحظه است جمله: «لَا يَجِلُّ لَكَ النِّسَاءُ مِنْ بَعْدِ» اشاره به زنانی گرفته شده که در آیات

۲۳ و ۲۴ سوره «نساء» تحریم آن بیان گردیده است (مادر و دختر و خواهر و عمه و خاله و...) و در ذیل بعضی از این اخبار، تصریح شده: «چگونه ممکن است زنانی بر دیگران حلال باشند و بر پیامبر حرام؟! هیچ زنی بر او جز آنچه بر همه، حرام است حرام نبوده است.» (۱)

البته، بسیار بعید به نظر می رسد که: این آیه، ناظر به آیاتی باشد که در سوره «نساء» آمده است، ولی مشکل اینجاست که: در بعضی از این روایات تصریح شده، مراد از «مِنْ بَعْدُ» بعد از محرمات سوره «نساء» است.

بنابراین، بهتر این است که: از تفسیر این روایات که اخبار آحاد است صرف نظر کنیم، و به اصطلاح «علم آن را به اهلش یعنی معصومین (علیهم السلام) واگذاریم»؛ چرا که هماهنگ با ظاهر آیه نیست، و ما موظف به ظاهر آیه هستیم و اخبار مزبور اخباری است ظنی.

مطلب دیگر این که: گروه کثیری معتقدند: آیه مورد بحث هرگونه ازدواج مجدد را پیامبر (صلی الله علیه وآله) تحریم کرده، ولی بعداً این حکم منسوخ شده، و مجدداً اجازه ازدواج به پیامبر (صلی الله علیه وآله) داده شده است، هر چند پیامبر (صلی الله علیه وآله) از آن استفاده نکرد، آنها آیه «إِنَّا أَخْلَلْنَا لَكَ أَزْوَاجَكَ اللَّائِي آتَيْتَ أَجُورَهُنَّ...» را که قبل از آیه مورد بحث، نازل شده، ناسخ آن می دانند و معتقدند گر چه در قرآن قبل از آن نوشته شده، در نزول بعد از آن بوده است! و حتی «فاضل مقداد» در «کنز العرفان» نقل می کند: فتوای مشهور میان اصحاب همین است. (۲)

این عقیده در عین این که: با روایات فوق تضاد روشنی دارد، با ظاهر آیات نیز سازگار نیست، زیرا ظاهر آیات نشان می دهد: آیه «إِنَّا أَخْلَلْنَا لَكَ أَزْوَاجَكَ» قبل از آیه مورد بحث، نازل شده و مسأله نسخ احتیاج به دلیل قطعی دارد.

۱ - «نور الثقلین»، جلد ۴، صفحات ۲۹۴ و ۲۹۵.

۲ - «کنز العرفان»، جلد ۲، صفحه ۲۴۴.

به هر حال، ما چیزی مطمئن تر و روشتر از ظاهر خود آیه، در اینجا نداریم و بر طبق آن هرگونه ازدواج جدید و یا تبدیل همسران، برای پیامبر (صلی الله علیه وآله) بعد از نزول آیه فوق تحریم شده است و این حکم، مصالح مهمی داشته که در بالا به آن اشاره کردیم.

۳- آیا قبل از ازدواج، می توان به همسر آینده نگاه کرد؟

جمعی از مفسران، جمله «وَلَوْ أَعْجَبَكَ حُسْنُهَا» را دلیل بر حکم معروفی گرفته اند که: در روایات اسلامی نیز به آن اشاره شده، و آن این است که: کسی که می خواهد با زنی ازدواج کند، می تواند قبلاً به او نگاه کند، نگاهی که وضع قیافه و اندام او را برای وی مشخص کند.

فلسفه این حکم این است: انسان با بصیرت کامل همسر خود را انتخاب کند، و از ندامت و پشیمانیهای آینده که پیمان زناشوئی را به خطر می افکند، جلوگیری نماید، چنان که در حدیثی از پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) آمده است: به یکی از یاران خود که می خواست با زنی ازدواج کند فرمود: «نَظَرُ إِلَيْهَا فَإِنَّهُ أُجْدَرُ أَنْ يُؤَدِمَ بَيْنَكُمَا: «قبلاً به او نگاه کن که این سبب می شود مودت و الفت میان شما پایدار شود» (۱).

در حدیثی دیگر می خوانیم که امام صادق (علیه السلام) در پاسخ این سؤال که: «آیا مرد، می تواند به هنگام تصمیم بر ازدواج با زنی، او را به دقت بنگرد، و به صورت و پشت سر او نگاه کند؟» فرمود: نَعَمْ لَا بَأْسَ أَنْ يَنْظُرَ الرَّجُلُ إِلَى الْمَرْأَةِ إِذَا أَرَادَ أَنْ يَتَزَوَّجَهَا، يَنْظُرُ إِلَى خَلْفِهَا وَ إِلَى وَجْهِهَا:

«آری مانعی ندارد، هنگامی که مردی بخواهد، با زنی ازدواج کند، به او نگاه

کند، و به صورت و پشت سر او بنگرد» (۱). البته، احادیث در این زمینه فراوان است، ولی در بعضی از آنها تصریح شده که نباید در این هنگام، نگاه از روی شهوت، و به قصد لذت بردن باشد. این نیز روشن است که: این حکم، مخصوص مواردی است که انسان به راستی می خواهد، درباره زنی تحقیق کند که، اگر شرایط در او جمع بود، با او ازدواج کند، اما کسی که هنوز تصمیم بر ازدواج نگرفته، تنها به احتمال ازدواج، یا به عنوان جستجوگری، نمی تواند به زنان نگاه کند.

بعضی در مورد آیه فوق این احتمال را داده اند که: اشاره به نگاه هائی باشد که بی اختیار و تصادفاً به زنی می افتد، در این صورت آیه دلالتی بر حکم مزبور ندارد و مدرک این حکم، تنها روایات خواهد بود، ولی جمله: «وَلَوْ أَعْجَبَكَ حُسْنُهَا» «هر چند زیبایی آنها اعجاب تو را برانگیزد» با نگاههای تصادفی و زودگذر، هماهنگ نیست، بنابراین دلالتش بر حکم فوق بعید به نظر نمی رسد.

۵۳ یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَدْخُلُوا بُيُوتَ النَّبِيِّ إِلَّا أَنْ يُؤْذَنَ لَكُمْ إِلَى طَعَامٍ غَيْرٍ نَاظِرِينَ إِنَاءَهُ وَ لَكِنْ إِذَا دُعِيتُمْ فَادْخُلُوا فَإِذَا طَعِمْتُمْ فَانْتَشِرُوا وَلَا مُسْتَأْنِسِينَ لِحَدِيثٍ إِنْ ذَلِكُمْ كَانَ يُؤْذَى النَّبِيَّ فَيَسْتَحْيِي مِنْكُمْ وَاللَّهُ لَا يَسْتَحْيِي مِنَ الْحَقِّ وَإِذَا سَأَلْتُمُوهُنَّ مَتَاعًا فَسْأَلُوهُنَّ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ ذَلِكُمْ أَطْهَرُ لِقُلُوبِكُمْ وَقُلُوبِهِنَّ وَمَا كَانَ لَكُمْ أَنْ تُؤْذُوا رَسُولَ اللَّهِ وَلَا أَنْ تُنْكِحُوا زُجُوجَهُ مِنْ بَعْدِهِ أَبَدًا إِنَّ ذَلِكُمْ كَانَ عِنْدَ اللَّهِ عَظِيمًا

۵۴ إِنْ تُبَدُّوا شَيْئًا أَوْ تَخَفُوهُ فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا

ترجمه:

۵۳ - ای کسانی که ایمان آورده اید! در خانه های پیامبر داخل نشوید مگر این که به شما برای صرف غذا اجازه داده شود (در حالی که قبل از موعد نیائید و) در انتظار وقت غذا ننشینید؛ اما هنگامی که دعوت شدید داخل شوید؛ و وقتی غذا خوردید پراکنده شوید، و (بعد از صرف غذا) به بحث و صحبت ننشینید؛ این عمل پیامبر را ناراحت می نماید ولی از شما شرم می کند (و چیزی نمی گوید)؛ اما خداوند از (بیان) حق، شرم ندارد، و هنگامی که چیزی از وسائل زندگی را (به عنوان عاریت) از آنان [= همسران پیامبر] می خواهید از پشت پرده بخواهید؛ این کار برای پاکی دلهای شما و آنها بهتر است؛ و شما حق ندارید رسول خدا را آزار دهید، و نه هرگز همسران او را بعد از او به همسری خود در آورید که این کار نزد خدا بزرگ است!

۵۴ - اگر چیزی را آشکار کنید یا آن را پنهان دارید، خداوند از همه چیز آگاه است!

شأن نزول:

در شأن نزول این آیه، مفسران چنین آورده اند: هنگامی که رسول خدا با «زینب بنت جحش» ازدواج کرد، ولیمه نسبتاً مفصلی به مردم داد، (سابقاً گفتیم: این اطعام مفصل شاید به خاطر آن بوده است که شکستن سنت جاهلیت در زمینه تحریم «همسران مطلقه پسر خوانده» با قاطعیت هر چه بیشتر صورت گیرد، و بازتاب گسترده ای در محیط داشته باشد، و نیز این سنت جاهلی که ازدواج با «بیوه های بردگان آزاد شده» عیب و ننگ محسوب می شد، از میان برود).

«انس» که خادم مخصوص پیامبر (صلی الله علیه وآله) بود، می گوید: پیامبر (صلی الله علیه وآله) به من دستور داد: اصحابش را به غذا دعوت کنم، من همه را دعوت کردم، دسته، دسته می آمدند، غذا می خوردند و از اطاق خارج می شدند، تا این که عرض کردم: ای پیامبر خدا! کسی باقی نمانده که من او را دعوت نکرده باشم.

فرمود: اکنون که چنین است، سفره را جمع کنید، سفره را برداشتند و جمعیت پراکنده شدند، اما سه نفر، همچنان در اطاق پیامبر (صلی الله علیه وآله) ماندند، و مشغول بحث و گفتگو بودند. هنگامی که سخنان آنها به طول انجامید، پیامبر (صلی الله علیه وآله) برخاست، و من نیز همراه او برخاستم، شاید آنها متوجه شوند، و از منزل خارج شوند، پیامبر بیرون آمد، تا به حجره «عایشه» رسید، بار دیگر برگشت، من هم در خدمتش آمدم، باز دیدم همچنان نشسته اند، آیه فوق نازل شد و دستورات لازم را در برخورد با این مسائل به آنها تفهیم کرد. (۱)

و نیز از بعضی قرائن استفاده می شود: گاهی همسایگان و سایر مردم، طبق

۱ - «مجمع البیان»، جلد ۸، صفحه ۳۶۶، ذیل آیه مورد بحث.

معمول برای عاریت گرفتن اشیائی نزد بعضی از زنان پیامبر(صلی الله علیه وآله) می آمدند، هر چند آنها طبق سادگی زندگی آن زمان، کار خلافی مرتکب نمی شدند ولی برای حفظ حیثیت همسران پیامبر(صلی الله علیه وآله) آیه فوق نازل شد، و به مؤمنان دستور داد: هرگاه می خواهند چیزی از آنها بگیرند از پشت پرده بگیرند.

در روایت دیگری آمده است: بعضی از مخالفان پیامبر(صلی الله علیه وآله) گفتند: چگونه پیامبر(صلی الله علیه وآله) بعضی از زنان بیوه ما را به ازدواج خود در آورده؟ به خدا سوگند هرگاه او چشم از جهان بپوشد، ما با همسران او ازدواج خواهیم کرد!! آیه فوق نازل شد، و ازدواج با زنان پیامبر(صلی الله علیه وآله) را بعد از او به کلی ممنوع ساخت، و به این توطئه نیز پایان داد.(۱)

تفسیر:

باز روی سخن در این آیه به مؤمنان است، و بخشی دیگر از احکام اسلام مخصوصاً آنچه مربوط به آداب معاشرت با پیامبر(صلی الله علیه وآله) و خانواده نبوت بوده است، ضمن جمله های کوتاه و گویا و صریح بیان می کند.

نخست، می گوید: «ای کسانی که ایمان آورده اید! هرگز در اطاقهای پیامبر سر زده داخل نشوید، مگر این که: برای صرف غذا به شما اجازه داده شود، آن هم مشروط به این که به موقع وارد شوید، نه این که از مدتی قبل بیائید و در انتظار وقت غذا بنشینید» (یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَدْخُلُوا بُيُوتَ النَّبِيِّ إِلَّا أَنْ يُؤْذَنَ لَكُمْ إِلَى طَعَامٍ غَيْرٍ نَاظِرِينَ إِنَاءً). (۲)

و به این ترتیب، یکی از آداب مهم معاشرت را در آن محیطی که این آداب

۱ - «مجمع البیان»، جلد ۸، صفحات ۳۶۶ و ۳۶۸.

۲ - «إناء» از ماده «انی یأنی» به معنی فرا رسیدن وقت چیزی است، و در اینجا به معنی آمادگی غذا برای تناول نمودن است.

کمتر رعایت می شد، بیان می کند، گر چه سخن درباره خانه پیامبر (صلی الله علیه وآله) است، ولی مسلماً این حکم، اختصاص به او ندارد، در هیچ مورد بدون اجازه نباید وارد خانه کسی شد (چنان که در سوره «نور» آیه ۲۷ نیز آمده است) حتی در حالات پیامبر (صلی الله علیه وآله) می خوانیم:

وقتی می خواست وارد خانه دخترش فاطمه (علیها السلام) شود، بیرون در می ایستاد و اجازه می گرفت، و یک روز «جابر بن عبدالله» با او بود پس از آن که برای خود اجازه گرفت، برای «جابر» نیز اجازه گرفت! (۱)

به علاوه، به هنگامی که دعوت به طعام می شوند باید وقت شناس باشند و مزاحمت بی موقع برای صاحب خانه فراهم نکنند.

*
*

آن گاه، به دومین حکم پرداخته می گوید: «ولی هنگامی که دعوت شدید وارد شوید، و هنگامی که غذا خوردید پراکنده شوید» (وَلَكِنْ إِذَا دُعِيتُمْ فَادْخُلُوا فَإِذَا طَعِمْتُمْ فَانْتَشِرُوا). این حکم، در حقیقت تأکید و تکمیلی بر حکم گذشته است، نه بی موقع به خانه ای که دعوت شده اید وارد شوید، و نه اجابت دعوت را نادیده بگیرید، و نه پس از صرف غذا، برای مدتی طولانی درنگ کنید.

بدیهی است، تخلف از این امور، موجب زحمت و دردسر برای میزبان است و با اصول اخلاقی سازگار نیست.

*
*

در سومین حکم می فرماید: «پس از صرف غذا مجلس انس و گفتگو در خانه پیامبر (و هیچ میزبان دیگری) تشکیل ندهید» (وَلَا مُسْتَأْنِسِينَ لِحَدِيثِ).

البته، ممکن است میزبان، خواهان چنین مجلس انسی باشد، این صورت مستثناست، سخن از جائی است که تنها دعوت به صرف غذا شده، نه تشکیل مجلس انس، در چنین جایی، باید پس از صرف غذا مجلس را ترک گفت، به خصوص این که: خانه، خانه ای همچون بیت پیامبر(صلی الله علیه وآله) باشد که کانون بزرگترین رسالت‌های الهی است و باید امور مزاحم، وقت او را اشغال نکند.

پس از آن، علت این حکم را چنین بیان می‌کند: «این کار پیامبر را آزار می‌داد، اما او از شما شرم می‌کرد، ولی خداوند از بیان حق شرم نمی‌کند و ابا ندارد» (إِنَّ ذَلِكَ كَانَ يُؤْذِي النَّبِيَّ فَيَسْتَحْيِي مِنْكُمْ وَاللَّهُ لَا يَسْتَحْيِي مِنَ الْحَقِّ).

مسئلاً پیامبر خدا نیز از بیان حق در مواردی که جنبه شخصی و خصوصی نداشت، هیچ ابا نمی‌کرد ولی بیان حق اشخاص از ناحیه خودشان زیبا نیست، اما از ناحیه کسان دیگر جالب و زیباست، و مورد آیه نیز از این قبیل است، اصول اخلاقی، ایجاب می‌کرد، پیامبر(صلی الله علیه وآله) به دفاع از خود نپردازد، بلکه خداوند به دفاع از او پردازد.

✱

سپس، چهارمین حکم را در زمینه «حجاب» چنین بیان می‌دارد: «هنگامی که چیزی از متاع و وسائل زندگی از همسران پیامبر بخواهید، از پشت حجاب (پرده) بخواهید» (وَ إِذَا سَأَلْتُمُوهُنَّ مَتَاعًا فَسَأَلُوهُنَّ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ).

گفتیم: این امر در میان اعراب و بسیاری مردم دیگر معمول بوده و هست که به هنگام نیاز به بعضی از وسائل زندگی، موقتاً از همسایه به عاریت می‌گیرند، خانه پیامبر(صلی الله علیه وآله) نیز از این قانون مستثنا نبوده، و گاه و بی‌گاه می‌آمدند و چیزی از همسران پیامبر(صلی الله علیه وآله) به عاریت می‌خواستند، روشن است قرار گرفتن همسران پیامبر در معرض دید مردم (هر چند با حجاب اسلامی) کار خوبی نبود، لذا،

دستور داده شد: از پشت پرده یا پشت در بگیرند.

نکته ای که در اینجا باید مورد توجه قرار گیرد، این است که منظور از «حجاب» در این آیه پوشش زنان نیست، بلکه حکمی اضافه بر آن است که مخصوص همسران پیامبر (صلی الله علیه وآله) بوده و آن این که:

مردم موظف بودند به خاطر شرائط خاص همسران پیامبر (صلی الله علیه وآله) هرگاه می خواهند چیزی از آنان بگیرند از پشت پرده باشد، و آنها حتی با پوشش اسلامی در برابر مردم در این گونه موارد ظاهر نشوند، البته این حکم، درباره زنان دیگر وارد نشده، و در آنها تنها رعایت پوشش کافی است.

شاهد این سخن آن که: کلمه «حجاب» هر چند در استعمالهای روزمره به معنی پوشش زن به کار می رود، ولی در لغت چنین مفهومی را ندارد، و نه در تعبیرات فقهای ما.

«حجاب» در لغت به معنی چیزی است که در میان دو شیء حائل می شود (۱) به همین جهت، پرده ای که در میان امعاء و قلب و ریه کشیده شده «حجاب حاجز» نامیده می شود.

در قرآن مجید نیز این کلمه، همه جا به معنی پرده یا حائل به کار رفته است، مانند آیه ۴۵ سوره «اسراء»: جَعَلْنَا بَيْنَكَ وَ بَيْنَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ حِجَابًا مَسْتُورًا: «ما در میان تو و کسانی که ایمان به آخرت نمی آورند پرده پوشیده ای قرار داده ایم».

در آیه ۳۲ سوره «ص» نیز می خوانیم: حَتَّى تَوَارَتْ بِالْحِجَابِ: «تا موقعی که خورشید در پشت پرده افق پنهان شد».

و در آیه ۵۱ سوره «شوری» آمده است: وَ مَا كَانَ لِبَشَرٍ أَنْ يُكَلِّمَهُ اللَّهُ إِلَّا

۱ - «لسان العرب»، ماده «حجب».

وَحَيًّا أَوْ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ: «برای هیچ انسانی ممکن نیست که خداوند با او سخن بگوید، مگر از طریق وحی یا از پشت پرده (غیب)».

در کلمات فقها از قدیمترین ایام، تا کنون نیز در مورد پوشش زنان معمولاً کلمه «ستر» به کار رفته، و در روایات اسلامی نیز، همین تعبیر یا شبیه آن وارد شده است، و به کار رفتن کلمه «حجاب» در پوشش زنان، اصطلاحی است که بیشتر در عصر ما پیدا شده، و اگر در تواریخ و روایات پیدا شود، بسیار کم است.

گواه دیگر این که: در حدیثی از «انس بن مالک» - خادم مخصوص پیامبر (صلی الله علیه وآله) - می خوانیم: که می گوید: «من از همه آگاهتر به این آیه حجابم، هنگامی که «زینب» با پیامبر (صلی الله علیه وآله) ازدواج کرد، و با او در خانه بود، غذائی درست فرمود و مردم را دعوت به میهمانی نمود، اما جمعی پس از صرف غذا همچنان نشسته بودند و سخن می گفتند، در این هنگام آیه: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَدْخُلُوا بُيُوتَ النَّبِيِّ» - تا - «مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ»، نازل شد، در این هنگام پرده ای افکنده شد، و جمعیت برخاستند».(۱)

در روایت دیگری می خوانیم: «انس» می گوید: أَرْخَى السُّتْرَ بَيْنِي وَبَيْنَهُ: «پیامبر پرده را میان من و خود افکند، و جمعیت هنگامی که چنین دیدند برخاستند و متفرق شدند».(۲)

بنابراین، اسلام به زنان مسلمان دستور پرده نشینی نداده، و تعبیر «پردگیان» در مورد زنان، و تعبیراتی شبیه به این، جنبه اسلامی ندارد، آنچه درباره زن مسلمان لازم است، داشتن همان پوشش اسلامی است، ولی زنان پیامبر (صلی الله علیه وآله) به خاطر وجود دشمنان فراوان، و عیب جویان مغرض، چون ممکن بود در معرض تهمتها قرار گیرند، و دستاویزی به دست سیاه دلان بیفتد، این دستور

خاص به آنها داده شد.

و یا به تعبیر دیگر، به مردم دستور داده شده که، به هنگام تقاضای چیزی از آنها با آنها از پشت پرده، تقاضای خود را مطرح کنند.

مخصوصاً تعبیر به «وَرَاءَ» (پشت) گواه این معنی است.

لذا، قرآن بعد از این دستور، فلسفه آن را چنین بیان می فرماید: «این برای پاکی دل‌های شما و آنان بهتر است» (ذَلِكُمْ أَطْهَرُ لِقُلُوبِكُمْ وَقُلُوبِهِنَّ).

گر چه، این نوع تعلیل با حکم استحبابی مناسبت دارد، ولی ظهور امر در جمله «فَاسْتَلَوْهُنَّ» در وجوب متزلزل نمی شود؛ چرا که این نوع تعلیل در موارد احکام واجب دیگر نیز احیاناً آمده است.

✱

پنجمین حکم را به این صورت بیان می فرماید: «شما حق ندارید رسول خدا را آزار دهید» (وَ مَا كَانَ لَكُمْ أَنْ تُؤْذُوا رَسُولَ اللَّهِ).

گر چه عمل ایذائی، در خود این آیه منعکس است و آن: بی موقع به خانه پیامبر رفتن، و پس از صرف غذا نشستن و مزاحم شدن، و در روایات شأن نزول نیز آمده که، بعضی از کوردلان، سوگند یاد کرده بودند که: بعد از پیامبر (صلی الله علیه وآله) با همسران او ازدواج کنند، این سخن نیز ایذاء دیگری بود، ولی، به هر حال مفهوم آیه عام است و هرگونه اذیت و آزار را شامل می شود.

✱

سرانجام، ششمین و آخرین حکم را در زمینه حرمت ازدواج با همسران پیامبر بعد از او، چنین بیان می کند: «شما هرگز حق ندارید که همسران او را بعد از او به همسری خویش در آورید که این کار در نزد خدا عظیم است» (وَ لَا أَنْ تَنْكِحُوا أَزْوَاجَهُ مِنْ بَعْدِهِ أَبْدًا إِنَّ ذَلِكُمْ كَانَ عِنْدَ اللَّهِ عَظِيمًا).

در اینجا سؤالی پیش می آید که: چگونه خداوند همسران پیامبر(صلی الله علیه وآله) را که بعضی به هنگام وفات او، نسبتاً جوان بودند از حق انتخاب همسر محروم ساخته است؟ پاسخ این سؤال با توجه به فلسفه این تحریم روشن است؛ زیرا: اولاً - چنان که از شأن نزول آیه دانستیم، بعضی به عنوان انتقام جوئی و توهین به ساحت مقدس پیامبر(صلی الله علیه وآله)، چنین تصمیمی را گرفته بودند، و از این راه می خواستند ضربه ای بر حیثیت آن حضرت وارد کنند.

ثانیاً - اگر این مسأله مجاز بود، جمعی به عنوان این که همسر پیامبر(صلی الله علیه وآله) را بعد از او در اختیار خود گرفته اند، ممکن بود این کار را وسیله سوء استفاده قرار دهند، و به این بهانه موقعیت اجتماعی برای خویش دست و پا کنند، و یا به عنوان این که آگاهی خاص از درون خانه پیامبر(صلی الله علیه وآله) و تعلیمات و مکتب او دارند، به تحریف اسلام پردازند، و یا منافقین مطالبی را از این طریق در میان مردم نشر دهند که مخالف مقام پیامبر(صلی الله علیه وآله) باشد (دقت کنید).

این خطر هنگامی ملموس تر می شود که بدانیم: گروهی خود را برای این کار آماده ساخته بودند، بعضی آن را به زبان آورده، و بعضی شاید تنها در دل داشتند.

از جمله کسانی را که بعضی از مفسران اهل سنت در اینجا نام برده اند «طلحه» است. (۱) خداوندی که بر اسرار نهان و آشکار آگاه است، برای بر هم زدن این توطئه زشت، یک حکم قاطع صادر فرمود، و جلو این امور را به کلی گرفت، و برای تحکیم پایه های آن، به همسران پیامبر(صلی الله علیه وآله) لقب «ام المؤمنین» داد، تا بدانند

۱ - تفسیر «قرطبی»، جلد ۸، صفحه ۵۳۱۰.

ازدواج با آنها همچون ازدواج با مادر خویش است!
با توجه به آنچه گفته شد، روشن می شود چرا همسران پیامبر(صلی الله علیه وآله) لازم بود از این محرومیت استقبال کنند؟

در طول زندگی انسان، گاه مسائل مهمی مطرح می شود که: به خاطر آنها باید فداکاری و از خودگذشتگی نشان داد، و از بعضی از حقوق حقه خود، چشم پوشید، به خصوص این که، همیشه افتخارات بزرگ، مسئولیتهای سنگینی نیز همراه دارد، بدون شک، همسران پیامبر(صلی الله علیه وآله) افتخار عظیمی از طریق ازدواجشان با پیامبر(صلی الله علیه وآله) کسب کردند، داشتن چنان افتخاری نیاز به چنین فداکاری هم دارد.

به همین دلیل، زنان پیامبر(صلی الله علیه وآله) بعد از او، در میان امت اسلامی بسیار محترم می زیستند، و از وضع خود، بسیار راضی و خشنود بودند، و آن محرومیت را در برابر این افتخارات، ناچیز می شمردند.

دومین آیه مورد بحث، به مردم شدیداً هشدار داده، می گوید: «اگر چیزی را آشکار کنید، یا پنهان دارید، خداوند از همه امور آگاه است» (إِنْ تُبْدُوا شَيْئًا أَوْ تُخْفُوهُ فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا).

گمان نکنید، خدا از برنامه های ایدائی شما نسبت به پیامبرش، با خبر نیست، چه آنها که بر زبان جاری کردند، و چه آنها که در دل تصمیم داشتند، همه را به خوبی می داند، و با هر کس، متناسب کار و نیتش رفتار می کند.

نکته ها:

به تناسب بحثی که در آیات فوق در مورد وظائف مسلمانان به هنگام دعوت به میهمانی پیامبر آمده، مناسب است گوشه ای از تعلیمات اسلام را در

ارتباط با اصل مسأله «میهمان‌داری و حق میهمان و وظائف میزبان» بیاوریم:

۱ - میهمان نوازی

اسلام، اهمیت خاصی برای مسأله میهمان نوازی قائل شده، تا آنجا که در حدیثی از پیغمبر گرامی اسلام (صلی الله علیه وآله) می خوانیم: الضَّيْفُ دَلِيلُ الْجَنَّةِ: «میهمان راهنمای راه بهشت است»! (۱)

اهمیت و احترام میهمان، به اندازه ای است که: در اسلام به عنوان یک هدیه آسمانی تلقی شده، رسول خدا (صلی الله علیه وآله) می فرماید: إِذَا أَرَادَ اللَّهُ بِقَوْمٍ خَيْرًا أَهْدَى إِلَيْهِمْ هَدْيَهُ، قَالُوا: وَمَا تِلْكَ الْهَدْيَةُ؟ قَالَ: الضَّيْفُ، يُنَزَّلُ بِرِزْقِهِ، وَ يَرْتَجِلُ بِذُنُوبِ أَهْلِ الْبَيْتِ:

«هنگامی که خداوند اراده کند نسبت به جمعیتی نیکی نماید، هدیه گران بهائی برای آنها می فرستد، عرض کردند: ای پیامبر خدا! چه هدیه ای؟ فرمود: میهمان، با روزی خویش وارد می شود، و گناهان خانواده را با خود می برد» (بخشوده می شوند). (۲)

جالب این که: کسی به پیامبر (صلی الله علیه وآله) عرض کرد: پدر و مادرم فدای تو باد، برنامه من این است که، وضو را به طور کامل انجام می دهم، نماز را بر پا می دارم، زکات را به موقع می پردازم، و از میهمان با آغوش باز، و به خاطر خدا پذیرائی می کنم.

فرمود: بَخَّ! بَخَّ! مَا لِحَجَّتِمَ عَلَيْكَ سَبِيلٌ! إِنَّ اللَّهَ قَدْ بَرَّأكَ مِنَ الشُّحِّ إِنْ كُنْتَ كَذَلِكَ: «آفرین، آفرین، بر تو باد! جهنم راهی به سوی تو ندارد، اگر چنین باشی، خداوند تو را از هرگونه بخل پاک ساخته است»! (۳)

در این زمینه، سخن بسیار است اما برای اختصار به همین مقدار قناعت می‌کنیم.

۲- رعایت سادگی در پذیرائی

با تمام اهمیتی که میهمان دارد، پذیرائی‌های پر تکلف و پر زرق و برق، از نظر اسلام نه تنها کار خوبی نیست، بلکه رسماً از آن نهی شده است، اسلام، توصیه می‌کند: پذیرائی‌ها ساده باشد، و یک خط جالب عادلانه در میان میهمان و میزبان ترسیم کرده است، و آن این‌که:

«میزبان از آنچه دارد مضایقه نکند، و میهمان نیز بیش از آن را انتظار نداشته باشد!»

امام صادق (علیه السلام) می‌فرماید: الْمُؤْمِنُ لَا يَحْتَشِمُ مِنْ أُخِيهِ، وَ مَا أُذْرِي أُيُّهُمَا أُعْجَبُ؟ الَّذِي يُكَلِّفُ أَخَاهُ إِذَا دَخَلَ عَلَيْهِ أَنْ يَتَكَلَّفَ لَهُ؟ أَوْ الْمُتَكَلِّفُ لِأَخِيهِ؟:

«افراد با ایمان از برادر مؤمن خود رودرواسی ندارند، و من نمی‌دانم کدامیک از این دو عجیب‌تر است؟ کسی که به هنگام ورود بر برادر خود او را به تکلف می‌افکند؟ و یا کسی که شخصاً به سراغ تکلف برای میهمان می‌رود؟» (۱).

«سلمان فارسی» از پیغمبر گرامی اسلام (صلی الله علیه وآله) چنین نقل می‌کند: أَنْ لَا تَتَكَلَّفَ لِلضُّيْفِ مَا لَيْسَ عِنْدَنَا، وَ أَنْ نُقَدِّمَ إِلَيْهِ مَا حَضَرَنَا: «برای میهمان نسبت به آنچه نداریم تکلف نکنیم، و آنچه موجود است مضایقه ننمائیم» (۲).

۳- حق میهمان

گفتیم: میهمان از نظر اسلام یک هدیه آسمانی، و فرستاده و رسول

۱- «بحار الانوار»، جلد ۷۵، صفحه ۴۵۳.

۲- «محجّة البيضاء»، جلد ۳، صفحه ۲۹، باب ثالث.

خداست، و باید او را همچون جان، گرمی داشت و نهایت احترام را درباره او انجام داد، تا آنجا که امیرمؤمنان علی (علیه السلام) از پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله) نقل می کند که فرمود: *مَنْ حَقَّ الضَّيْفَ أَنْ تَمْشِيَ مَعَهُ فَتُخْرِجَهُ مِنْ حَرِيمِكَ إِلَى الْبَابِ: «از حقوق میهمان آنست که او را تا در خانه، بدرقه کنی»*. (۱)

و تا آنجا که به تکلف نینجامد، باید وسایل آسایش و راحتی او را فراهم کرد، در حدیثی آمده یکی از حقوق میهمان این است که، حتی خلال را برای او فراهم سازند: *(قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صَلِيَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ): مَنْ حَقَّ الضَّيْفَ أَنْ يُعَدَّ لَهُ الْخِلَالُ)!* (۲)

گاه، می شود میهمانها افرادی کم رو، و خجالتی هستند و به همین دلیل دستور داده شده است: از آنها درباره غذا خوردن، سؤال نکنند، بلکه سفره غذا را آماده سازند که اگر مایل بود بخورد، چنان که امام صادق (علیه السلام) می فرماید:

لَا تَقُلْ لِأَخِيكَ إِذَا دَخَلَ عَلَيْكَ أَكَلْتَ الْيَوْمَ شَيْئاً؟ وَ لَكِنْ قَرَّبْ إِلَيْهِ مَا عِنْدَكَ، فَإِنَّ الْجَوَادَ كُلَّ الْجَوَادِ مَنْ بَدَلَ مَا عِنْدَهُ:

«هنگامی که برادرت بر تو وارد شود، از او سؤال نکن آیا امروز غذا خورده ای یا نه؟ آنچه داری برای او حاضر کن، چرا که سخاوتمند واقعی کسی است که از بذل آنچه حاضر دارد، مضایقه نکند» (۳).

از جمله وظایف میزبان در پیشگاه خدا این است: غذایی را که آماده ساخته است، تحقیر نکند؛ چرا که نعمت خدا هر چه باشد عزیز و محترم است، ولی در میان مترفین و ارباب تکلف، معمول است که: هر قدر، سفره را رنگین کنند، می گویند: چیز ناقابلی بیش نیست و لایق مقام شما نمی باشد! همان گونه که میهمان نیز وظیفه دارد آن را کوچک نشمرد.

۱ - «بحار الانوار»، جلد ۷۵، صفحه ۴۵۱.

۲ - «بحار الانوار»، جلد ۷۵، صفحه ۴۵۵.

۳ - «بحار الانوار»، جلد ۷۵، صفحه ۴۵۵.

در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم: هَلَكَ امْرُؤٌ اخْتَفَرَ لِأَخِيهِ مَا يَحْضُرُهُوَ هَلَكَ امْرُؤٌ اخْتَفَرَ لِأَخِيهِ مَا قَدَّمَ إِلَيْهِ:

«میزبانی که آنچه را برای برادرش آماده ساخته کوچک بشمرد هلاک (و گمراه) شده است، همچنین میهمانی که آنچه را که نزد او حاضر کرده اند کوچک بشمرد گمراه است!» (۱)

اسلام به قدری در گرامی داشتن میهمان، مو شکاف است که می گوید: «به هنگامی که میهمان وارد می شود، به او کمک کنید اما برای رفتن از منزل، به او کمک نکنید مبادا تصور شود، مایل به رفتن او هستید!» (۲)

۴ - وظایف میهمان

همیشه مسئولیتها جنبه متقابل دارد، یعنی همان گونه که میزبان وظایف مهمی در برابر میهمان دارد، در جهت مقابل نیز میهمان وظایف قابل ملاحظه ای دارد.

علاوه بر آنچه در احادیث بالا ذکر شد، میهمان موظف است، آنچه را صاحب خانه در مورد منزلش، پیشنهاد می کند، انجام دهد، فی المثل، هر جا را برای نشستن پیشنهاد می کند، بپذیرد.

امام صادق (علیه السلام) می فرماید: إِذَا دَخَلَ أَحَدُكُمْ عَلَى أَخِيهِ فِي رَحْلِهِ فَلْيَقْعُدْ حَيْثُ يَأْمُرُهُ صَاحِبُ الرَّحْلِ، فَإِنَّ صَاحِبَ الرَّحْلِ أَعْرَفُ بَعْوَرَةَ بَيْتِهِ مِنَ الدَّاخِلِ عَلَيْهِ:

«هنگامی که یکی از شما وارد منزلگاه برادر مسلمانش می شود، هر جا به او پیشنهاد می کند، بنشیند؛ چرا که صاحب منزل، به وضع منزل خود، و آن

۱ - «محبته البيضاء»، جلد ۳، صفحه ۳۰.

۲ - «بحار الانوار»، جلد ۷۵، صفحه ۴۵۵، حدیث ۲۷.

قسمتهائی که نباید آشکار گردد، آشناتر است» (۱). کوتاه سخن این که: مسأله میهمان نوازی و آداب میهمان داری و وظایف و خصوصیات هر کدام، بحث گسترده ای را در آداب معاشرت اسلامی، به خود اختصاص داده، کسانی که توضیح بیشتری در این زمینه می خواهند، به «بحار الانوار»، باب چهارم «فضیله الضیافه» مراجعه کنند. العشره از جلد ۷۵، و کتاب «محجۀ البیضاء»، جلد ۳، باب چهارم «فضیله الضیافه» مراجعه کنند. اما با نهایت تأسف، در عصر ما که عصر غلبه مادیگری بر جهان است این سنت قدیمی انسانی، چنان محدود شده که: در بعضی از جوامع غربی، تقریباً برچیده شده است، و شنیده ایم: هنگامی که بعضی از آنها به کشورهای اسلامی می آیند و گستردگی میهمان داری، و میهمان نوازی را که هنوز در خانواده های اصیل این مرز و بوم به صورت گرم و مملو از عواطف برقرار است، می بینند، شگفت زده می شوند که: چگونه ممکن است افرادی بهترین وسائل موجود خانه و باارزشتین غذاهای خود را برای پذیرائی مهمانهای که گاهی با آنها ارتباط کمی دارند، و شاید تنها در یک سفر کوتاه آشنا شده اند بگذارند؟! ولی توجه به احادیث اسلامی که گوشه ای از آن در بالا آمد، دلیل این ایثار و فداکاری را روشن می سازد، و محاسبات معنوی را در این رابطه مشخص می کند، محاسباتی که برای ماده پرستان، فرهنگ نامفهومی است.

۵۵ لَا جُنَاحَ عَلَيْهِمْ فِي آبَائِهِمْ وَلَا أَبْنَائِهِمْ وَلَا إِخْوَانِهِمْ وَلَا أُمَّهَاتِهِمْ
 وَلَا أُمَّهَاتِهِمْ وَلَا إِخْوَانِهِمْ وَلَا أُمَّهَاتِهِمْ وَلَا أُمَّهَاتِهِمْ
 وَأَتَقِينَ اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدًا

ترجمه:

۵۵ - بر آنان [= همسران پیامبر] گناهی نیست در مورد پدران و فرزندان و برادران و فرزندان برادران، و فرزندان خواهران خود و زنان مسلمان و بردگان خویش (که بدون حجاب و پرده با آنها تماس بگیرند)؛ و تقوای الهی را پیشه کنید که خداوند نسبت به هر چیزی شاهد و آگاه است.

شأن نزول:

بعضی از مفسران چنین نقل کرده: بعد از نزول آیه حجاب (آیه گذشته) پدران، فرزندان و بستگان همسران پیامبر (صلی الله علیه وآله) خدمتش عرض کردند: ای رسول خدا! (صلی الله علیه وآله) ما نیز با آنها از پشت پرده سخن گوئیم؟ آیه فوق نازل شد و به آنها پاسخ گفت که: این حکم شامل شما نمی شود.

تفسیر:

مواردی که از این قانون حجاب مستثنی است از آنجا که در آیه گذشته، حکم مطلق درباره حجاب، در مورد همسران پیامبر (صلی الله علیه وآله) آمده بود، و اطلاق این حکم این توهم را به وجود می آورد که: محارم آنها نیز موظف به اجرای آن هستند، و تنها از پشت پرده باید با آنها تماس

بگیرند، آیه فوق نازل شد، و حکم این مسأله را شرح داد.

می فرماید: «بر همسران پیامبر گناهی نیست که با پدران، فرزندان، برادران، فرزندان برادران، فرزندان خواهران خود، و زنان مسلمان، و بردگان خود، بدون حجاب تماس داشته باشند» (لا جُنَاحَ عَلَیْهِمْ فِی آبَائِهِمْ وَ لَا أَبْنَائِهِمْ وَ لَا إِخْوَانِهِمْ وَ لَا أُبْنَاءَ إِخْوَانِهِمْ وَ لَا أُخْوَاتِهِمْ وَ لَا نِسَائِهِمْ وَ لَا مَا مَلَکَتْ أَیْمَانُهُمْ).

و به تعبیر دیگر، محارم آنها که منحصر در این شش گروهند، مستثنی می باشد، و اگر گفته شود: افراد دیگری نیز جزء محارم هستند که در این شش گروه، نامی از آنها به میان نیامده مانند عموها و دائی ها در پاسخ باید گفت:

از آنجا که قرآن فصاحت و بلاغت را در عالیترین شکلش رعایت می کند و یکی از اصول فصاحت این است که: هیچ کلمه اضافی در سخن نباشد، لذا در اینجا از ذکر «عموها» و «دائی ها» خودداری کرده؛ چرا که با ذکر فرزندان برادر، و فرزندان خواهر، محرمیت عموها و دائی ها روشن می شود؛ زیرا محرمیت همواره دو جانبه است، همان گونه که فرزند برادر نسبت به انسان محرم است، او هم نسبت به فرزند برادرش محرم خواهد بود (و می دانیم چنین زنی عمه محسوب می شود) و نیز همان گونه که فرزند خواهر بر او محرم است او نیز به فرزند خواهر محرم می باشد (و می دانیم چنین زنی خاله حساب می شود).

هنگامی که عمه و خاله، نسبت به پسر برادر و پسر خواهر محرم باشد، عمو و دائی نیز نسبت به دختر برادر و دختر خواهر، محرم خواهد بود (چرا که میان «عمو» و «عمه»، و نیز «دائی» و «خاله» هیچ تفاوتی نیست) و این یکی از ریزه کاری های قرآن است (دقت کنید).

در اینجا سؤال دیگری مطرح می شود که: «پدر شوهر» و «پسر شوهر» نیز جزء محارم زن محسوب می شود، چرا ذکری از اینها در اینجا به میان نیامده؟ در حالی که در آیه ۳۱ سوره «نور» آنها نیز به عنوان محارم مطرح شده اند.

پاسخ این سؤال، نیز روشن است؛ زیرا در این آیه، منحصرأ سخن از حکم همسران پیامبر(صلی الله علیه وآله) در میان است، و می دانیم، پیغمبر(صلی الله علیه وآله) در زمان نزول این آیات، نه پدرش در حیات بود، و نه اجدادش و نه فرزند پسری داشت (باز هم دقت کنید). (۱) عدم ذکر برادران و خواهران «رضاعی» و مانند آن، نیز به خاطر آنست که: آنها در حکم برادر و خواهر و سایر محارم محسوب می شوند، و نیاز به ذکر مستقل ندارند.

و در پایان آیه، لحن سخن را از «غائب» به «خطاب» تغییر داده، همسران پیامبر(صلی الله علیه وآله) را مخاطب ساخته، می گوید: «تقوا را پیشه کنید که خداوند بر هر چیزی آگاه است»، و هیچ چیز بر او مخفی و پنهان نیست (وَ اتَّقِينَ اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَى شَيْءٍ شَهِيداً).

چه این که حجاب و پرده، و مانند اینها همه، و سائلی برای حفظ از گناه بیش نیست، ریشه اصلی همان تقوا است که اگر نباشد، حتی این وسائل نیز سودی نخواهد بخشید.

ذکر این نکته، نیز در اینجا لازم به نظر می رسد که: «نِسَائِهِنَّ» (زنان آنها) اشاره به زنان هم کیش و مسلمان است؛ زیرا همان گونه که در تفسیر سوره

۱ - مورخان برای پیامبر اسلام(صلی الله علیه وآله) سه پسر ذکر کرده اند: «قاسم» و «عبدالله» (ملقب به طیب و طاهر) که از «خدیجه» بودند، و هر دو در طفولیت در «مکه» بدرود حیات گفتند، و «ابراهیم» که در سال هشتم هجرت متولد گردید، و بیش از ۱۸ یا ۱۶ ماه زندگی نکرد، و به هر حال، هیچ کدام به هنگام نزول سوره «احزاب» وجود نداشتند و «ابراهیم» هم، بعد از این ماجرا متولد شد، و در طفولیت چشم از جهان بریست (به «اسد الغابه» و سایر کتب تاریخ و رجال مراجعه شود).

«نور» گفتیم برای زنان مسلمان شایسته نیست که در برابر زنان غیر مسلمان بدون پوشش باشند؛ چرا که آنها ممکن است مطالب را برای شوهرانشان توصیف کنند. (۱)

و اما جمله «وَلَا مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُنَّ» همان گونه که در تفسیر سوره «نور» نیز گفتیم، مفهوم وسیعی دارد هم کنیزان را شامل می شود، و هم غلامان را، اما طبق بعضی از روایات اسلامی اختصاص به کنیزان دارد، و بنابراین، ذکر آنها بعد از ذکر زنان به طور کلی، ممکن است از این نظر باشد که کنیزان غیر مسلمان را نیز شامل می شود (دقت کنید).

- ۵۶ إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا
- ۵۷ إِنَّ الَّذِينَ يُؤْذُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَأَعَدَّ لَهُمْ عَذَابًا مُهِينًا
- ۵۸ وَالَّذِينَ يُؤْذُونَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ بَغْيٍ مَا كُتِبَ لَهُمْ فَقَدْ احْتَمَلُوا بُهْتَانًا وَإِثْمًا مُّبِينًا

ترجمه:

- ۵۶ - خدا و فرشتگانش بر پیامبر درود می فرستند؛ ای کسانی که ایمان آورده اید! بر او درود فرستید، و سلام گوئید، و کاملاً تسلیم (فرمان او) باشید.
- ۵۷ - آنها که خدا و پیامبرش را آزار می دهند، خداوند آنان را از رحمت خود در دنیا و آخرت دور ساخته، و برای آنها عذاب خوار کننده ای آماده کرده است.
- ۵۸ - و آنان که مردان و زنان با ایمان را به خاطر کاری که انجام نداده اند آزار می دهند، بار بهتان و گناه آشکاری را به دوش کشیده اند.

تفسیر: (۱)

سلام و درود بر پیامبر (صلی الله علیه وآله) به دنبال بحثهایی که در آیات گذشته پیرامون حفظ حرمت پیامبر (صلی الله علیه وآله) و

۱ - جالب این که: شروع به این آیات در شب میلاد پیامبر (صلی الله علیه وآله) در ماه «ربیع الاول» سال هزار و چهار صد و چهار هجری قمری اتفاق افتاد.

عدم ایذاء او آمده در آیات مورد بحث، نخست، سخن از علاقه خاص خداوند و فرشتگان، نسبت به پیامبر (صلی الله علیه و آله) می گوید، و بعد، در این زمینه دستور به مؤمنان می دهد، و سپس عواقب دردناک و شوم آزار دهندگان پیامبر (صلی الله علیه و آله) را مطرح می سازد، و در آخرین مرحله، گناه بزرگ کسانی را که از طریق تهمت، مؤمنان را ایذاء کنند، بازگو می کند. نخست، می فرماید: «خداوند و فرشتگانش بر پیامبر رحمت و درود می فرستند» (إِنَّ اللَّهَ وَ مَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ).

مقام پیامبر (صلی الله علیه و آله) آن قدر والا است که، آفریدگار عالم هستی، و تمام فرشتگانی که تدبیر این جهان به فرمان حق، بر عهده آنها گذارده شده است، بر او درود می فرستند، اکنون که چنین است، شما نیز با این پیام جهان هستی هماهنگ شوید، «ای کسانی که ایمان آورده اید! بر او درود بفرستید و سلام بگوئید و در برابر فرمان او تسلیم باشید» (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا).

او یک گوهر گران قدر عالم آفرینش است، و اگر به لطف الهی در دسترس شما قرار گرفته، مبدا ارزانش بشمرید، مبدا ارج و مقام او را در پیشگاه پروردگار و در نزد فرشتگان همه آسمانها فراموش کنید، او یک انسان است و از میان شما برخاسته، ولی نه یک انسان عادی، کسی است که یک جهان در وجودش خلاصه شده است.

نکته ها:

۱ - «صلوات» و «صلوات» که جمع آن است، هر گاه به خدا نسبت داده شود، به معنی فرستادن رحمت است، و هر گاه به فرشتگان و مؤمنان منسوب

گردد به معنی طلب رحمت می باشد. (۱)

۲ - تعبیر به «يُصَلُّونَ» به صورت فعل مضارع، دلیل بر استمرار است یعنی پیوسته خداوند و فرشتگان، رحمت و درود بر او می فرستند، رحمت و درودی پیوسته و جاودانی.

۳ - در این که میان «صَلُّوا» و «سَلَّمُوا» چه فرقی است؟ مفسران بحثهای مختلفی دارند، آنچه مناسبتر با ریشه لغوی این دو کلمه، و ظاهر آیه قرآن به نظر می رسد، این است که: «صَلُّوا» امر به طلب رحمت و درود فرستادن بر پیامبر است، اما «سَلَّمُوا»، یا به معنی تسلیم در برابر فرمانهای پیامبر گرامی اسلام (صلی الله علیه وآله) است، چنان که در آیه ۶۵ سوره «نساء» آمده: ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنْفُسِهِمْ حَرَجًا مِمَّا قَضَيْتَ وَ يُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا: «مؤمنان کسانی هستند که: به داوری تو تن دهند و حتی در دل از قضاوت، کمترین ناراحتی نداشته باشند و تسلیم مطلق گردند».

چنان که در روایتی از امام صادق می خوانیم: «ابو بصیر» از محضرش سؤال کرد، منظور از «صَلَات» بر پیامبر (صلی الله علیه وآله) را فهمیده ایم، اما معنی تسلیم بر او چیست؟ امام (علیه السلام) فرمود: هُوَ التَّسْلِيمُ لَهُ فِي الْأُمُورِ: «منظور تسلیم بودن در برابر او در هر کار است». (۲)

و یا به معنی سلام فرستادن بر پیامبر (صلی الله علیه وآله) به عنوان: «السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ» و مانند آن می باشد، که محتوایش تقاضای سلامت پیامبر (صلی الله علیه وآله) از پیشگاه خدا است.

۱ - «راغب» در «مفردات» همین معنی را به عبارت دیگری آورده است.

۲ - «مجمع البیان»، جلد ۸، صفحات ۳۶۹ و ۳۷۰، ذیل آیات مورد بحث.

«ابو حمزه ثمالی» از یکی از یاران پیامبر (صلی الله علیه وآله) به نام «کعب» چنین نقل می کند: «هنگامی که آیه فوق نازل شد، عرض کردیم: سلام بر تو را می دانیم، ولی «صلوات» بر تو چگونه است؟ فرمود: بگوئید: «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ كَمَا صَلَّيْتَ عَلَى إِبْرَاهِيمَ وَآلِ إِبْرَاهِيمَ إِنَّكَ حَمِيدٌ مَجِيدٌ، وَبَارِكْ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ كَمَا بَارَكْتَ عَلَى إِبْرَاهِيمَ وَآلِ إِبْرَاهِيمَ إِنَّكَ حَمِيدٌ مَجِيدٌ».

از این حدیث، هم چگونگی صلاه و درود بر پیامبر (صلی الله علیه وآله) روشن می شود، و هم معنی سلام. (۱)

گرچه این دو معنی، برای سلام، کاملاً متفاوت به نظر می رسد، ولی با دقت می توان آنها را به نقطه واحدی معطوف کرد، و آن تسلیم قولی و عملی در برابر پیامبر (صلی الله علیه وآله) است، زیرا کسی که به او سلام می فرستد و تقاضای سلامت او را از خدا می کند، نسبت به او عشق می ورزد، و او را به عنوان پیامبری واجب اطاعه می شناسد.

۴ - قابل توجه این که: درباره کیفیت صلوات بر پیامبر (صلی الله علیه وآله) در روایات بی شماری که از طرق اهل سنت و اهل بیت (علیهم السلام) رسیده، صریحاً آمده است: «آل محمد» را به هنگام صلوات بر «محمد» بیفزایید.

در «در المنثور» از «صحیح بخاری» و «مسلم» و «ابو داود» و «ترمذی» و «نسائی» و «ابن ماجه» و «ابن مردویه» و روایت دیگری از «کعب بن عجره» نقل شده که: مردی خدمت پیامبر (صلی الله علیه وآله) عرض کرد: أَمَا السَّلَامُ عَلَيْكَ فَقَدْ عَلِمْنَا فَكَيْفَ الصَّلَاةُ عَلَيْكَ: «سلام بر تو را ما می دانیم چگونه است، اما صلوات بر شما

۱ - «مجمع البیان»، جلد ۸، صفحه ۳۶۹، ذیل آیات مورد بحث - حدیث دوم در کتب شیعه و اهل سنت به طرق متعدد، و با عباراتی قریب الاقن نقل شده است.

باید چگونه باشد؟

پیامبر (صلی الله علیه وآله) فرمود بگو: «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِ مُحَمَّدٍ كَمَا صَلَّيْتَ عَلَى آلِ إِبْرَاهِيمَ إِنَّكَ حَمِيدٌ مَجِيدٌ، اللَّهُمَّ بَارِكْ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِ مُحَمَّدٍ كَمَا بَارَكْتَ عَلَى آلِ إِبْرَاهِيمَ إِنَّكَ حَمِيدٌ مَجِيدٌ».

نامبرده (نویسنده تفسیر درّ المنثور) علاوه بر حدیث فوق، هیچ‌جده حدیث دیگر نقل کرده، که در همگی تصریح شده: «آل محمد» را باید به هنگام صلوات ذکر کرد.

این احادیث را از کتب معروف و مشهور اهل سنت از گروهی از صحابه از جمله «ابن عباس» و «طلحه» و «ابو سعید خدری» و «ابو هریره» و «ابو مسعود انصاری» و «بریده» و «ابن مسعود» و «کعب بن عجره» و امیرمؤمنان علی (علیه السلام) نقل کرده است. (۱)

در «صحیح بخاری» که معروفترین منابع حدیث برادران اهل سنت است روایات متعددی در این زمینه نقل شده که علاقمندان به توضیح بیشتر، می‌توانند به متن خود کتاب مراجعه کنند. (۲)

در «صحیح مسلم» نیز دو روایت در این زمینه آمده است. (۳)

عجب این که: در همین کتاب، با این که در این دو حدیث چند بار «محمد و آل محمد» با هم ذکر شده، باز عنوانی را که برای باب انتخاب کرده: «بابُ الصَّلَاةِ عَلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ» (بدون ذکر آل) است!!

این نکته نیز قابل توجه است که: در بعضی از روایات اهل سنت و بسیاری از روایات شیعه، حتی کلمه «علی» میان «محمد» و «آل محمد» جدائی

۱ - تفسیر «درّ المنثور»، جلد ۶، صفحه ۴۶۵، ذیل آیه مورد بحث.

۲ - «صحیح بخاری»، جلد ۶، صفحه ۱۵۱.

۳ - «صحیح مسلم»، جلد ۱، صفحه ۳۰۵، باب الصلاة على النبي (صلی الله علیه وآله).

نمی افکند بلکه کیفیت صلاه به این صورت است: «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ». این بحث را با حدیث دیگری، از پیغمبر گرامی اسلام (صلی الله علیه وآله) پایان می دهیم: «ابن حجر» در «صواعق» چنین نقل می کند: پیامبر (صلی الله علیه وآله) فرمود: لَا تُصَلُّوا عَلَيَّ الصَّلَاةَ الْبُرَاءِ فَقَالُوا وَمَا الصَّلَاةُ الْبُرَاءُ؟ قَالَ تَقُولُونَ: اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ، وَتُمْسِكُونَ، بَلْ قُولُوا اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ: «هرگز بر من صلوات ناقص نفرستید! عرض کردند: صلوات ناقص چیست؟ فرمود: این که فقط بگوئید: «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ» و ادامه ندهید، بلکه بگوئید: «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ»» (۱).

و به خاطر همین روایات است که: جمعی از فقهای بزرگ اهل سنت اضافه «آل محمد» را بر نام آن حضرت در تشهد نماز واجب می شمردند. (۲)

۵ - آیا فرستادن صلوات بر پیامبر (صلی الله علیه وآله) واجب است یا نه؟ و اگر واجب است در کجا واجب است؟ این سؤالی است که فقها به آن پاسخ می گویند: تمام فقهای اهل بیت آن را در تشهد اول و دوم نماز واجب می دانند، و در غیر آن مستحب، و علاوه بر احادیثی که از طرق اهل بیت (علیهم السلام) در این زمینه رسیده در کتب اهل سنت نیز، روایاتی که دال بر وجوب است کم نیست. از جمله، در روایتی، «عایشه» می گوید: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ (صلی الله علیه وآله) يَقُولُ: لَا يَقْبَلُ صَلَاةً إِلَّا بِطَهْوَرٍ، وَبِالصَّلَاةِ عَلَيَّ: «نماز بدون طهارت و درود بر من،

۱ - «صواعق»، صفحه ۱۴۴.

۲ - «علامه حلی» در کتاب «تذکره» در بحث تشهد این قول را علاوه بر همه علمای شیعه از «امام احمد» و بعضی از «شافعیه» نقل می کند.

قبول نخواهد شد» (۱).

از فقهای اهل سنت «شافعی» آن را در تشهد دوم واجب می دانند، و «احمد» در یکی از دو روایت که از او نقل شده، و جمعی دیگر از فقهاء، ولی بعضی مانند «ابو حنیفه» آن را واجب نشمرده اند. (۲)

جالب این که: «شافعی» همین فتوا را در شعر معروفش، صریحاً آورده است، و حتی صلوات فرستادن بر اهل بیت (علیهم السلام) را نیز لازم می شمرد، در آنجا که می گوید:

يَا أَهْلَ بَيْتِ رَسُولِ اللَّهِ حُبُّكُمْ فَرْضٌ مِنَ اللَّهِ فِي الْقُرْآنِ أَنْزَلَهُ
كَفَاكُمْ مِنْ عَظِيمِ الْقَدْرِ أَنْكُمْ *** مَنْ لَمْ يُصَلِّ عَلَيْكُمْ لَا صَلَاةَ لَهُ

«ای اهل بیت رسول الله، محبت شما *** از سوی خداوند در قرآن واجب شده است»
«در عظمت مقام شما همین بس که: *** هر کس بر شما صلوات نفرستد نمازش باطل است» (۳)

آیه بعد، در حقیقت، نقطه مقابل آیه گذشته را بیان می کند، می گوید: «کسانی که خدا و پیامبرش را ایذاء می کنند خداوند آنها را در دنیا و آخرت از رحمت خود، دور می سازد، و برای آنان عذاب خوار کننده ای آماده کرده است» (إِنَّ الَّذِينَ يُؤْذُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَأَعَدَّ لَهُمْ عَذَابًا مُهِينًا).

در این که: منظور از «ایذاء پروردگار» چیست؟ بعضی گفته اند: همان کفر و

۱ - «بحار الانوار»، جلد ۸۲، صفحه ۲۷۸، باب التشهد و احکامه.

۲ - «تذکره علامه»، جلد ۱، صفحه ۱۲۶.

۳ - در کتاب نفیس «الغدیر» انتساب این اشعار را به امام شافعی از «شرح المواهب زرقانی»، جلد ۷، صفحه ۷ و جمعی دیگر آورده است.

الحاد است که خدا را به خشم می آورد؛ چرا که آزار در مورد خداوند، جز ایجاد خشم، مفهوم دیگری نمی تواند داشته باشد.

این احتمال نیز وجود دارد که: «ایذاء خداوند» همان ایذاء پیامبر(صلی الله علیه وآله) و مؤمنان است، و ذکر خداوند برای اهمیت و تأکید مطلب است.

و اما ایذاء پیامبر اسلام(صلی الله علیه وآله) مفهوم وسیعی دارد، و هرگونه کاری که او را آزار دهد شامل می شود، اعم از کفر، الحاد و مخالفت دستورات خداوند، همچنین نسبتهای ناروا و تهمت، و یا ایجاد مزاحمت، به هنگامی که آنها را دعوت به خانه خود می کند، همان گونه که در آیه ۵۳ همین سوره گذشت: *إِنَّ ذَلِكُمْ كَانَ يُؤْذِي النَّبِيَّ*: «این کار شما پیامبر را آزار می دهد». و یا موضوعی که در آیه ۶۱ سوره «توبه» آمده که: پیامبر(صلی الله علیه وآله) را به خاطر انعطافی که در برابر سخنان مردم نشان می داد، به خوش باوری و ساده دلی متهم می ساختند: *وَ مِنْهُمْ الَّذِينَ يُؤْذُونَ النَّبِيَّ وَ يَقُولُونَ هُوَ أَذُنٌ*: «گروهی از آنها پیامبر را آزار می دهند و می گویند: او آدم خوش باوری است که گوش به حرف هر کس می دهد» و مانند اینها.

حتی از روایاتی که در ذیل آیه وارد شده، چنین استفاده می شود که: آزار خاندان پیامبر(صلی الله علیه وآله) مخصوصاً علی(علیه السلام) و دخترش فاطمه زهرا(علیهما السلام) نیز مشمول همین آیه بوده است، در «صحیح بخاری» جزء پنجم چنین آمده است که: رسول خدا(صلی الله علیه وآله) فرمود: *فَاطِمَةُ بَضْعَةٌ مِنِّي فَمَنْ أَغْضَبَهَا أَغْضَبَنِي*: «فاطمه پاره تن من است هر کس او را به خشم در آورد مرا به خشم در آورده است».(۱)

همین حدیث در «صحیح مسلم» به این صورت آمده: *إِنَّ فَاطِمَةَ بَضْعَةٌ مِنِّي يُؤْذِنِي مَا آذَاهَا*: «فاطمه پاره ای از تن من است، هر چه او را آزار دهد مرا

۱ - «صحیح بخاری»، جزء ۵، صفحه ۲۶.

می آزارد» (۱).

شبهه همین معنی درباره علی (علیه السلام) از پیامبر گرامی اسلام (صلی الله علیه وآله) نقل شده است. (۲)

و اما «لعن» در آیه فوق - چنان که سابقاً هم گفتیم - به معنی دوری از رحمت خداست، و این درست، نقطه مقابل رحمت و صلوات است، که در آیه قبل آمده بود.

در حقیقت، لعن و طرد از رحمت، آن هم از سوی خداوندی که رحمتش گسترده و بی پایان است، بدترین نوع عذاب محسوب می شود، به خصوص که این طرد از رحمت، هم در دنیا باشد و هم در آخرت (چنان که در آیه مورد بحث این گونه است).

و شاید به همین جهت مسأله «لعن» قبل از «عذاب مُهین» ذکر شده.

تعبیر به «أعدَّ» (آماده کرده است) دلیل بر تأکید و اهمیت این عذاب است.

آخرین آیه مورد بحث، از ایذاء مؤمنان سخن می گوید، و برای آن بعد از ایذاء خدا و پیامبر (صلی الله علیه وآله) اهمیت فوق العاده ای قائل می شود، می فرماید: «کسانی که مردان و زنان با ایمان را به خاطر کاری که انجام نداده اند، آزار می دهند، متحمل بهتان و گناه آشکاری شده اند» (وَالَّذِينَ يُؤْذُونَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ بَغَيْرِ مَا كَتَبْنَا لَهُمْ مِنْ آيَاتِنَا وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ). چرا که مؤمن از طریق ایمان، پیوندی با خدا و پیامبرش دارد، و به همین دلیل، در اینجا در ردیف خدا و پیامبرش قرار گرفته.

تعبیر «بَغَيْرِ مَا كَتَبْنَا لَهُمْ» اشاره به این است که: آنها مرتکب گناهی نشده اند که

۱ - «صحيح مسلم»، جلد ۴، صفحه ۱۹۰۳، باب فضائل فاطمة.

۲ - «مجمع البيان»، ذیل آیه مورد بحث.

مستوجب ایذاء و آزار باشند، و از اینجا روشن می شود که هرگاه گناهی از آنان سر زند که مستوجب حدّ و قصاص و تعزیر باشد، اجرای این امور در حق آنها اشکالی ندارد، و همچنین امر به معروف و نهی از منکر، مشمول این سخن نیست.

مقدم داشتن «بهتان» بر «اثم مبین» به خاطر اهمیت آنست؛ چرا که بهتان از بزرگترین ایذاهای محسوب می شود، و جراحت حاصل از آن، حتی از جراحات نیزه و خنجر سختتر است، آن گونه که شاعر عرب نیز گفته:

جراحاتُ السُّنَانِ لَهَا أَلِيَامٌ وَ لَا يَلْتَأَمُ مَا جَرَحَ اللِّسَانُ:

«زخمهای نیزه التیام می یابد *** اما زخم زبان التیام پذیر نیست»

در روایات اسلامی، نیز اهمیت فوق العاده ای به این مطلب داده شده است، در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم، خداوند عزوجل می فرماید: لِيَأْذَنُ بِحَرْبٍ مِنِّي مَنْ أَدَّى عَبْدِي الْمُؤْمِنَ! «آن کس که بنده مؤمن مرا بیازارد اعلان جنگ با من می دهد»! (۱)

بعضی از مفسران گفته اند: از لحن آیه استفاده می شود: گروهی در «مدینه» بوده اند که برای افراد با ایمان شایعه پراکنی می کردند، و نسبتهای ناروا به آنها می دادند (و حتی پیامبر خدا از زبان این موذیان در امان نبود) همان گروهی که در جوامع دیگر و مخصوصاً در جوامع امروز، نیز کم نیستند و کار آنها توطئه بر ضد نیکان و پاکان، و ساختن و پرداختن دروغها و تهمت‌هاست.

قرآن شدیداً آنها را مورد سختترین حملات خود قرار داده، و اعمال آنان را بهتان و گناه آشکار، معرفی کرده است.

شاهد این سخن در آیات بعد، نیز خواهد آمد.

در حدیث دیگر که «امام علی بن موسی الرضا» (علیه السلام) از جدش پیامبر (صلی الله علیه وآله) نقل کرده، چنین آمده است: مَنْ بَهَتَ مُؤْمِنًا أَوْ مُؤْمِنَةً أَوْ قَالَ فِيهِ مَا لَيْسَ فِيهَا قَامَهُ اللَّهُ تَعَالَى يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَلَى تَلٍّ مِنْ نَارٍ حَتَّى يَخْرُجَ مِمَّا قَالَهُ فِيهِ! «کسی که مرد یا زن مسلمانی را بهتان زند، یا درباره او سخنی بگوید که در او نیست، خداوند او را در قیامت روی تلی از آتش قرار می دهد، تا از عهده آنچه گفته برآید»! (۱)

- ۵۹ یا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لَأُزْوَاجِكُمْ وَبَنَاتِكُمْ وَنِسَاءَ الْمُؤْمِنِينَ يُدْنِينَ عَلَيْهِنَّ مِنْ جَلَابِيبِهِنَّ ذَلِكَ أَدْنَىٰ أَنْ يُعْرَفْنَ فَلَا يُؤْذِينَ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا
- ۶۰ لَئِنْ لَمْ يَنْتَهِ الْمُنَافِقُونَ وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ وَالْمُرْجِفُونَ فِي الْمَدِينَةِ لَنُغْرِبَنَّكَ بِهِمْ ثُمَّ لَا يُجَاوِرُونَكَ فِيهَا إِلَّا قَلِيلًا
- ۶۱ مَلْعُونِينَ أَيْنَمَا ثَقِفُوا أَخِذُوا وَقْتُوا تَقْتِيلًا
- ۶۲ سُنَّةَ اللَّهِ فِي الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلُ وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَبْدِيلًا

ترجمه:

- ۵۹ - ای پیامبر! به همسران و دخترانت و زنان مؤمنان بگو: «جلبابها [=اروسری های بلند] خود را بر خویش فرو افکنند، این کار برای این که شناخته شوند و مورد آزار قرار نگیرند بهتر است؛ و (اگر تاکنون خطا و کوتاهی از آنها سر زده توبه کنند) خداوند همواره آمرزنده و رحیم است».
- ۶۰ - اگر منافقان و بیماردلان، و آنها که اخبار دروغ و شایعات بی اساس در مدینه پخش می کنند، دست از کار خود بردارند، تو را بر ضد آنان می شورانیم، سپس جز مدت کوتاهی نمی توانند در کنار تو در این شهر بمانند!
- ۶۱ - و از همه جا طرد می شوند، و هر جا یافته شوند گرفته خواهند شد و به سختی به قتل خواهند رسید!
- ۶۲ - این سنت خداوند در اقوام پیشین است، و برای سنت الهی هیچگونه تغییری نخواهی یافت!

شأن نزول:

در تفسیر «علی بن ابراهیم» در شأن نزول آیه نخست، چنین آمده است: آن ایام زنان مسلمان به مسجد می رفتند و پشت سر پیامبر (صلی الله علیه وآله) نماز می گذاردند، هنگام شب، موقعی که برای نماز مغرب و عشا می رفتند، بعضی از جوانان هرزه و اوباش، بر سر راه آنها می نشستند و با مزاح و سخنان ناروا آنها را آزار می دادند، و مزاحم آنان می شدند، آیه فوق نازل شد و به آنها دستور داد، حجاب خود را به طور کامل رعایت کنند تا به خوبی شناخته شوند، و کسی بهانه مزاحمت پیدا نکند.

در همان کتاب، در شأن نزول آیه دوم، چنین می خوانیم: گروهی از منافقین در «مدینه» بودند و انواع شایعات را پیرامون پیامبر (صلی الله علیه وآله) به هنگامی که به بعضی از غزوات می رفت، در میان مردم منتشر می ساختند.

گاه، می گفتند: پیامبر کشته شده.

و گاه، می گفتند: اسیر شده، مسلمانانی که توانائی جنگ را نداشتند و در «مدینه» مانده بودند، سخت ناراحت می شدند، شکایت نزد پیامبر (صلی الله علیه وآله) آوردند، این آیه نازل شد، و سخت این شایعه پراکنان را تهدید کرد. (۱)

تفسیر:

اخطار شدید به مزاحمان و شایعه پراکنان!

به دنبال نهی از ایذاء رسول خدا (صلی الله علیه وآله) و مؤمنان در آیات گذشته، در اینجا روی یکی از موارد «ایذاء» تکیه کرده، و برای پیشگیری از آن از دو طریق اقدام می کند:

۱ - تفسیر «علی بن ابراهیم»، طبق نقل «نور الثقلین»، جلد ۴، صفحه ۳۰۷.

نخست به زنان با ایمان دستور می دهد که، هرگونه بهانه و مستمسکی را از دست مفسده جویان بگیرند، سپس با شدیدترین تهدیدی که در آیات قرآن کم نظیر است، منافقان، مزاحمان و شایعه پراکنان را مورد حمله قرار می دهد.

در قسمت اول می گوید: «ای پیامبر! به همسران و دخترانت و زنان مؤمنین بگو، روسری های بلند خود را بر خویش فرو افکنند تا شناخته شوند و مورد آزار قرار نگیرند» (یا ایُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لِّلزَّوْجِکَ وَبَنَاتِکَ وَنِسَاءِ الْمُؤْمِنِیْنَ یُدِّیْنَ عَلَیْهِنَّ مِنْ جَلَابِیْبِهِنَّ ذَلِکَ اَدْنٰی اَنْ یُعْرَفْنَ فَلَا یُؤْذِیْنَ). در این که: منظور از شناخته شدن چیست؟ دو نظر در میان مفسران وجود دارد که منافاتی با هم ندارند:

نخست این که: در آن زمان، معمول بوده است، کنیزان بدون پوشیدن سر و گردن، از منزل بیرون می آمدند، و از آنجا که از نظر اخلاقی وضع خوبی نداشتند، گاهی، بعضی از جوانان هرزه، مزاحم آنها می شدند، در اینجا به زنان آزاد مسلمان، دستور داده شد: حجاب اسلامی را کاملاً رعایت کنند تا از کنیزان شناخته شوند و بهانه ای برای مزاحمت به دست هرزگان ندهند. بدیهی است، مفهوم این سخن آن نیست که: او باش حق داشتند مزاحم کنیزان شوند، بلکه منظور این است که: بهانه را از دست افراد فاسد بگیرند.

دیگر این که: هدف این است که: زنان مسلمان در پوشیدن حجاب، سهل انگار و بی اعتنا نباشند، مثل بعضی از زنان بی بند و بار که در عین داشتن حجاب، آن چنان بی پروا و لا ابالی هستند که، غالباً قسمت‌هایی از بدنهای آنان نمایان است و همین معنی، توجه افراد هرزه را به آنها جلب می کند.

در این که: منظور، از «جلباب» چیست؟ مفسران و ارباب لغت چند معنی برای آن ذکر کرده اند:

۱ - ملحفه (چادر) و پارچه بزرگی که، از روسری بلندتر است و سر و گردن و سینه ها را می پوشاند.

۲ - مقنعه و خمار (روسری).

۳ - پیراهن گشاد. (۱)

گرچه، این معانی با هم متفاوتند، ولی قدر مشترک همه آنها این است که: بدن را به وسیله آن بپوشاند (ضمناً باید توجه داشت «جلباب» به کسر و فتح جیم هر دو قرائت می شود). اما بیشتر به نظر می رسد: منظور پوششی است که از روسری بزرگتر و از چادر کوچکتر است، چنان که نویسنده «لسان العرب» روی آن تکیه کرده است.

و منظور از «يُدَيِّنُ» (نزدیک کنند) این است که: زنان «جلباب» را به بدن خویش نزدیک سازند، تا درست آنها را محفوظ دارد، نه این که آن را آزاد بگذارند، به طوری که گاه و بی گاه کنار رود، و بدن آشکار گردد، و به تعبیر ساده خودمان، لباس خود را جمع و جور کنند. اما این که: بعضی خواسته اند، از این جمله استفاده کنند که: صورت را نیز باید بپوشانید، هیچ دلالتی بر این معنی ندارد و کمتر کسی از مفسران پوشاندن صورت را در مفهوم آیه داخل دانسته است. (۲)

به هر حال، از این آیه استفاده می شود که: حکم «حجاب و پوشش» برای زنان آزاد، قبل از این زمان نازل شده بود، ولی بعضی روی ساده اندیشی درست مراقب آن نبودند، آیه فوق تأکید می کند که در رعایت آن دقیق باشند.

و از آنجا که نزول این حکم، جمعی از زنان با ایمان را نسبت به گذشته

۱ - «لسان العرب»، «مجمع البحرين»، «مفردات راغب»، «قطر المحيط» و «تاج العروس».

۲ - درباره «فلسفه حجاب» و اهمیت آن و همچنین استثناء «وجه و کفین» (صورت و دستها تا مچ) در جلد ۱۴ تفسیر «نمونه»، ذیل آیات ۳۰ و ۳۱ سوره «نور»، صفحه ۴۴۲ به بعد بحث مشروحی داشته ایم.

پیشانی می ساخت، در پایان آیه می افزاید: «خداوند همواره غفور و رحیم است» (وَ كَانَ اللَّهُ غَفُوراً رَحِيماً).

هر گاه، از ناحیه شما تاکنون در این امر، کوتاهی شده، چون بر اثر جهل و نادانی بوده است، خداوند، شما را خواهد بخشید، توبه کنید، و به سوی او باز گردید، و وظیفه عفت و پوشش را به خوبی انجام دهید.

به دنبال دستوری که در آیه پیش، به زنان با ایمان داده شد، به بُعد دیگر این مسأله یعنی فعالیت‌های موزیانه اراذل و اوباش پرداخته می‌گوید: «اگر منافقان و کسانی که در قلبشان بیماری است، و نیز کسانی که اخبار دروغ در «مدینه» پخش می‌کنند، دست از کارشان بر ندارند، ما تو را بر ضد آنان می‌شورانیم، و بر آنها مسلط خواهیم ساخت، سپس جز مدت کوتاهی نمی‌توانند، در کنار تو در این شهر بمانند!» (لَئِنْ لَمْ يَنْتَهِ الْمُنَافِقُونَ وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ وَالْمُرْجِفُونَ فِي الْمَدِينَةِ لَنُغْرِيَنَّكَ بِهِمْ ثُمَّ لَا يُجَاوِرُونَكَ فِيهَا إِلَّا قَلِيلاً). (۱)

«مُرْجِفُونَ» از ماده «ارجاف»، به معنی اشاعه اباطیل، به منظور غمگین ساختن دیگران است، و اصل «ارجاف» به معنی اضطراب و تزلزل است، و از آنجا که شایعات باطل، ایجاد اضطراب عمومی می‌کند، این واژه به آن اطلاق شده است.

«نُغْرِيَنَّكَ» از ماده «اغراء» به معنی دعوت به انجام کار، یا گرفتن چیزی توأم با تشویق و تحریض است.

از لحن آیه، چنین استفاده می‌شود که: سه گروه در «مدینه» مشغول خرابکاری بودند، هر کدام به نحوی اغراض شوم خود را پیاده می‌کردند، و این

۱ - «قَلِيلاً» در اینجا استثنای از محذوفی است و در تقدیر چنین بوده: «لَا يُجَاوِرُونَكَ زَمَاناً إِلَّا زَمَاناً قَلِيلاً»

به صورت یک برنامه و جریان در آمده بود، و جنبه شخصی و فردی نداشت.

نخست، «منافقین» بودند که، با توطئه های ضد اسلامی برای براندازی اسلام می کوشیدند.

دوم، اراذل و اوباش، که قرآن از آنها تعبیر به بیماردلان کرده (الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ) همان گونه که این تعبیر در آیه ۳۲ همین سوره «احزاب» در مورد افراد هوسباز و شهوت ران نیز آمده است: فَلَا تَخْضَعْنَ بِالْقَوْلِ فَيَطْمَعَ الَّذِي فِي قَلْبِهِ مَرَضٌ. «ای همسران پیامبر هنگامی که سخن می گوئید با نرمش سخن مگوئید، مبدا بیماردلان در شما طمع کنند».

گروه سوم، کسانی بودند که: پخش شایعات در «مدینه» مخصوصاً به هنگامی که پیامبر (صلی الله علیه وآله) و ارتش اسلام به غزوات می رفتند به تضعیف روحیه بازماندگان می پرداختند، و خبرهای دروغین از شکست پیامبر (صلی الله علیه وآله) و مؤمنین می دادند، و به گفته بعضی از مفسران این گروه همان یهود، بودند.

و به این ترتیب، هر سه گروه را قرآن مورد تهدید شدید قرار داده است.

این احتمال، نیز در تفسیر آیه وجود دارد که: برنامه های تخریبی سه گانه فوق، همگی کار منافقان بوده و جدا ساختن آنها از یکدیگر، جداسازی اوصاف است، نه اشخاص.

به هر حال، قرآن می گوید: اگر اینها به اعمال زشت و ننگین خود ادامه دهند، دستور حمله عمومی و یورش به آنها را صادر خواهیم کرد، تا با یک حرکت مردمی مؤمنان، همه را از «مدینه» ریشه کن سازیم، و آنها نتوانند دیگر در این شهر بمانند.

و هنگامی که از این شهر رانده شدند، و از تحت حمایت حکومت اسلامی

طرد گشتند «هر کجا یافته شوند گرفته خواهند شد، و به قتل خواهند رسید!» (مَلْعُونِينَ أَيْنَمَا تُقْفُوا أَخَذُوا وَقُتِلُوا تَقْتِيلًا).

«تُقْفُوا» از ماده «ثقف» و «ثقافت» به معنی دست یافتن بر چیزی با دقت و مهارت است، و اگر به علم و فرهنگ، ثقافت گفته می شود نیز به همین جهت است.

اشاره به این که: بعد از این حمله عمومی در هیچ جا در امان نخواهند بود، و آنها را با دقت جستجو و پیدا می کنند و به دیار عدم فرستاده می شوند.

در این که: آیا منظور از این آیه، این است که: آنها را در بیرون «مدینه» جستجو می کنند، و به قتل می رسانند؟ یا اگر در داخل «مدینه» بعد از حکم تبعید عمومی بمانند، گرفتار چنین سرنوشتی می شوند؟ دو احتمال وجود دارد، و در عین حال منافاتی بین این دو نیست، به این معنی که:

پس از سلب مصونیت از این «توطئه گران بیمار دل شایعه ساز و مخرب» و حکم اخراج آنها از «مدینه»، چه آنجا بمانند و چه بیرون روند، از دست مسلمانان شجاع و جان بر کف، در امان نخواهند بود!

سپس، در آخرین آیه مورد بحث، می افزاید: این دستور تازه ای نیست، «این سنتی است الهی و همیشگی که در اقوام پیشین بوده است» که هر گاه گروههای خرابکار، بی شرمی و توطئه را از حد بگذرانند، فرمان حمله عمومی به آنها صادر می شود (سُنَّةَ اللَّهِ فِي الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلُ). و چون این حکم، یک سنت الهی است، هرگز دگرگون نخواهد شد؛ چرا که «برای سنت خداوند تبدیل و تغییری نمی یابی» (وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَبْدِيلًا).

این تعبیر، در حقیقت جدی بودن این تهدید را مشخص می کند که، بدانند

مطلب کاملاً قطعی و ریشه دار است، و تغییر و تبدیل در آن راه ندارد، یا باید به اعمال ننگین خود پایان دهند و یا در انتظار چنین سرنوشت دردناکی باشند.

نکته ها:

۱- از خود شروع کن!

در دستوری که در آیات مورد بحث، در زمینه رعایت حجاب اسلامی به طور کامل آمده است، و به پیامبر(صلی الله علیه وآله) می فرماید: این دستور را ابلاغ کن، نخست همسران پیامبر(صلی الله علیه وآله) مطرح شده اند، سپس دختران او، و بعد زنان با ایمان، اشاره به این که: هرگونه اصلاحی را باید از خود و خانواده خود شروع کنی، و این برنامه ای است برای همه اصلاح گران بشری.

و در میان همسران و دختران، نخست همسران را عنوان می کند؛ چرا که آنها به مرد نزدیکترند، زیرا دختران همسر می گیرند و به خانه های همسران خود منتقل می شوند.

۲- پیشگیری از دو راه

مفاسد اجتماعی، چون غالباً تک علتی نیست، باید مبارزه با آن را از همه جوانب شروع کرد، و جالب این که: در آیات فوق، برای جلوگیری از مزاحمت های افراد هرزه، نخست به زنان با ایمان دستور می دهد که: بهانه ای به دست آنها ندهند، سپس، مزاحمین را با شدیدترین تهدید، بر سر جای خود می نشاند.

و این نیز، برنامه ای است برای همیشه و همگان، هم دوست را باید اصلاح کرد، و هم دشمن را با قدرت، بر سر جای خود نشانید.

* * *

۳- موضع نیرومند مسلمین

از تهدیدهای شدید و پر قدرت آیات فوق، به خوبی استفاده می شود که: بعد از خاتمه یافتن ماجرای «بنی قریظه» و ریشه کن شدن این گروه از دشمنان خطرناک داخلی، موقعیت مسلمانان در «مدینه» کاملاً تثبیت شد، تنها مخالفتها از ناحیه منافقانی انجام می گرفت که به صورت ناشناس در صفوف مسلمین بودند، و یا جمعی از اوباش و هرزگان، و شایعه پراکنان. پیامبر (صلی الله علیه و آله) نیز از موضع قدرت با آنها برخورد کرد، و به آنان شدیداً اخطار نمود که، اگر دست از سمپاشی ها و توطئه ها بر ندارند، با یک هجوم و حمله حسابشان یکسره خواهد شد، و همین برخورد قاطعانه، و کاملاً جدی و حساب شده، اثر خود را کرد.

* * *

۴- ریشه کن کردن ماده فساد

آیا آنچه در آیات فوق برای ریشه کن کردن مفساسدی همچون توطئه های منافقان، و مزاحمت مستمر نسبت به نوامیس مسلمانان، و مفسده جوئی شایعه پراکنان، آمده است، در سایر اعصار و قرون و برای حکومت های اسلامی نیز مجاز است؟

کمتر کسی از مفسران، در این زمینه بحثی به میان آورده است، ولی به نظر می رسد: این حکم، مانند سایر احکام اسلامی اختصاص به زمان و مکان و اشخاصی نداشته باشد.

اگر به راستی سمپاشی و توطئه از حد بگذرد، و به صورت یک جریان در آید، و جامعه اسلامی را با خطرات جدی روبرو سازد، چه مانعی دارد که

حکومت اسلامی دستور آیات فوق را که به پیامبر (صلی الله علیه وآله) داده شده است، به اجرا در آورد؟ و مردم را برای در هم کوبیدن ریشه های فساد بسیج کند؟! ولی بدون شک، این گونه کارها و مانند آن، به خصوص این که آن را یک سنت تغییر ناپذیر معرفی می کند، به طور خودسرانه مجاز نیست، و تنها باید به اذن ولی امر مسلمین و حکام شرع، صورت گیرد.

۵ - سنتهای تغییر ناپذیر الهی

در آیات فوق خواندیم: قرآن یکی از سنتهای تغییر ناپذیر الهی را مسأله ریشه کن کردن توطئه گران، با یک حمله عمومی ذکر می کند که در امتهای پیشین نیز بوده است. نظیر این تعبیر در مورد دیگری نیز از قرآن آمده است.

از جمله در همین سوره «احزاب» آیه ۳۸ بعد از آن که اجازه شکستن سنت غلط جاهلی را در مورد تحریم «همسر مطلقه پسر خوانده» صادر می کند، می فرماید: برای پیامبر گناه و جرمی نیست که او امر الهی را هر چه باشد، اجرا کند، سپس می افزاید: سُنَّةَ اللَّهِ فِي الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلُ وَكَانَ أَمْرُ اللَّهِ قَدَرًا مَقْدُورًا: «این سنت پروردگار است که در اقوام پیشین و انبیاء سلف نیز بوده است و فرمان خدا بر اساس معیارهای ثابت و تغییرناپذیری، بوده است».

در سوره «فاطر» آیه ۴۳ بعد از آن که اقوام کافر و مجرم را تهدید به هلاکت می کند، می فرماید: فَهَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا سُنَّتِ الْأَوَّلِينَ فَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّتِ اللَّهِ تَبْدِيلًا وَ لَنْ تَجِدَ لِسُنَّتِ اللَّهِ تَحْوِيلًا:

«آیا آنها انتظار چیزی جز همان سرنوشت شومی را می کشند که اقوام نخستین را در برگرفت؟ اما هرگز برای سنت الهی تبدیلی نمی یابی و هیچ گاه

برای سنت الهی دگرگونی نمی بینی» بر سر اینان همان فرود می آید که بر سر آنان آمد! در آیه ۸۵ سوره «غافر» بعد از آن که تصریح می کند: ایمان آوردن کفار لجوج از اقوام پیشین، به هنگام مشاهده عذاب استیصال، مفید واقع نشد، اضافه می کند: سُنَّةَ اللَّهِ الَّتِي قَدْ خَلَتْ فِي عِبَادِهِ وَ خَسِرَ هُنَالِكَ الْكَافِرُونَ: «این سنت الهی است که در گذشته نیز در مورد بندگان اجرا می شد، و در آنجا کافران گرفتار زیان و خسران شدند».

و در سوره «فتح» آیه ۲۳ بعد از آن که پیروزی مؤمنان و شکست کفار و عدم وجود یار و یاور برای آنها را در جنگها مطرح می کند، می افزاید: سُنَّةَ اللَّهِ الَّتِي قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلُ وَ كُنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَبْدِيلًا: «این سنت پروردگار است که در گذشته نیز بوده، و هرگز سنت الهی تغییر نمی پذیرد».

و نیز در سوره «اسراء» آیه ۷۷ هنگامی که توطئه تبعید یا نابودی پیامبر (صلی الله علیه وآله) را بیان می فرماید، اضافه می کند: اگر آنها این کار خود را عملی می کردند بعد از تو جز مدت کوتاهی باقی نمی ماندند: سُنَّةَ مَنْ قَدْ أَرْسَلْنَا قَبْلَكَ مِنْ رُسُلِنَا وَ لَا تَجِدُ لِسُنَّتِنَا تَحْوِيلًا: «این سنت پیامبرانی است که قبل از تو فرستادیم، و هرگز دگرگونی در سنت نمی بینی».

از مجموع این آیات، به خوبی استفاده می شود که منظور از «سنت» در این گونه موارد، قوانین ثابت و اساسی «تکوینی» یا «تشریحی» الهی است که هرگز دگرگونی در آن روی نمی دهد، و به تعبیر دیگر، خداوند در عالم تکوین و تشریح، اصول و قوانینی دارد که همانند قوانین اساسی مرسوم، در میان مردم جهان، دست خوش دگرگونی و تغییر نمی شود، این قوانین هم بر اقوام گذشته حاکم بوده است، و هم بر اقوام امروز و آینده، حکومت خواهد کرد.

یاری پیامبران، شکست کفار، لزوم عمل به فرمانهای الهی هر چند ناخوشایند محیط باشد، عدم فایده توبه به هنگام نزول عذاب الهی، و مانند اینها جزء این سنتهای جاودانی می باشد. این تعبیرات از یکسو، به همه رهروان راه حق دلگرمی و آرامش می بخشد، و از سوی دیگر، انسجام و وحدت دعوت انبیاء و یکپارچگی قوانین حاکم بر نظام آفرینش و نظام زندگی انسان ها را روشن می سازد، و در حقیقت شاخه ای است از شاخه های توحید.

- ۶۳ یَسْئَلُكَ النَّاسُ عَنِ السَّاعَةِ قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا عِنْدَ اللَّهِ وَمَا يُدْرِيكَ لَعَلَّ
السَّاعَةَ تَكُونُ قَرِيبًا
- ۶۴ إِنَّ اللَّهَ لَعَنَ الْكَافِرِينَ وَأَعَدَّ لَهُمْ سَعِيرًا
- ۶۵ خَالِدِينَ فِيهَا أُولَئِكَ لَا يُجَادُونَ وَلِيًّا وَلَا نَصِيرًا
- ۶۶ يَوْمَ تُقَلَّبُ وُجُوهُهُمْ فِي النَّارِ يَقُولُونَ يَا لَيْتَنَا أَطَعْنَا اللَّهَ وَأَطَعْنَا
الرَّسُولَ
- ۶۷ وَقَالُوا رَبَّنَا إِنَّا أَطَعْنَا سَادَتَنَا وَكُبْرَاءَنَا فَأَضَلُّونَا السَّبِيلًا
- ۶۸ رَبَّنَا آتِهِمْ ضِعْفَيْنِ مِنَ الْعَذَابِ وَالْعَنَاهُمْ لَعْنًا كَبِيرًا

ترجمه:

- ۶۳ - مردم از تو درباره (زمان قیام) قیامت سؤال می کنند، بگو: «علم آن تنها نزد خداست!» و چه می دانی شاید قیامت نزدیک باشد!
- ۶۴ - خداوند کافران را لعن کرده و برای آنان آتش سوزاننده ای آماده نموده است.
- ۶۵ - در حالی که همواره در آن تا ابد می مانند، و ولی و یاورى نخواهند یافت!
- ۶۶ - در آن روز که صورتهای آنان در آتش (دوزخ) دگرگون خواهد شد (پشیمان می شوند و) می گویند: «ای کاش خدا و پیامبر را اطاعت کرده بودیم!»
- ۶۷ - و می گویند: «پروردگارا! ما از سران و بزرگان خود اطاعت کردیم و ما را گمراه ساختند!
- ۶۸ - پروردگارا! آنان را از عذاب، دو چندان ده، و آنها را لعن بزرگی فرما!»

تفسیر:

می پرسند: قیامت کی بر پا می شود؟!

آیات گذشته، سخن از توطئه های منافقان و اشرار می گفت، در آیات مورد بحث، اشاره به یکی دیگر، از برنامه های مخرب آنها شده است که: گاه، به عنوان استهزاء و یا به منظور ایجاد شک و تردید در قلوب ساده دلان، این سؤال را مطرح می کردند که: قیامت با آن همه اوصافی که محمد(صلی الله علیه و آله) از آن خبر می دهد، کی بر پا می شود؟

می فرماید: «مردم از تو پیرامون زمان قیامت سؤال می کنند» (يَسْئَلُكَ النَّاسُ عَنِ السَّاعَةِ). این احتمال نیز وجود دارد که: بعضی از مؤمنان نیز، روی حس کنجکاوی و یا برای دریافت اطلاعات بیشتر، چنین سؤالی را از پیامبر گرامی اسلام(صلی الله علیه و آله) مطرح کرده باشند، اما با توجه به آیاتی که بعد از این آیه می آید معلوم می شود که تفسیر اول، به معنی آیه نزدیکتر است.

شاهد این سخن، آیه دیگری است که: در همین زمینه در سوره «شوری» آمده است: وَ مَا يُدْرِيكَ لَعَلَّ السَّاعَةَ قَرِيبٌ * يَسْتَعْجِلُ بِهَا الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِهَا وَ الَّذِينَ آمَنُوا مُشْفِقُونَ مِنْهَا وَ يَخْلَمُونَ أَنَّهَا الْحَقُّ:

«تو چه می دانی شاید قیامت نزدیک باشد؟ * اما کسانی که به آن ایمان ندارند برای آن عجله می کنند، ولی مؤمنان از آن بیمناکند و می دانند حق است».(۱)

پس از آن در آیه مورد بحث، به آنها چنین پاسخ می گوید: «بگو ای پیامبر! آگاهی بر این موضوع، تنها نزد خداست و هیچ کس جز او از این موضوع آگاه نیست» (قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا عِنْدَ اللَّهِ).

حتی پیامبران مرسل، و فرشتگان مقرب، نیز از آن بی خبرند. و به دنبال آن می افزاید: «تو چه می دانی؟ شاید قیام قیامت نزدیک باشد» (وَمَا يُدْرِيكَ لَعَلَّ السَّاعَةَ تَكُونُ قَرِيبًا). بنابراین، همیشه برای استقبال از قیام قیامت، باید آماده بود، و اصولاً فلسفه مخفی بودنش، همین است که هیچ کس خویش را در امان نبیند، و قیامت را دور نپندارد، و خود را از عذاب و مجازات الهی بر کنار نداند.

* * *

آن گاه به تهدید کافران و گوشه ای از مجازات دردناک آنها پرداخته، می فرماید: «خداوند کافران را از رحمت خود دور ساخته و برای آنان آتش سوزاننده ای فراهم کرده است» (إِنَّ اللَّهَ لَعَنَ الْكَافِرِينَ وَأَعَدَّ لَهُمْ سَعِيرًا).

* * *

«آنها جاودانه در این آتش سوزان خواهند ماند، و سرپرست و یآوری نخواهند یافت» (خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا لَا يَجِدُونَ وِلِيًّا وَلَا نَصِيرًا). تفاوت میان «ولی» و «نصیر» در اینجاست که: «ولی» انجام تمام کار را بر عهده می گیرد، ولی «نصیر» کسی است که انسان را کمک می دهد، تا به مقصود خود برسد، اما این کافران در قیامت نه ولی دارند، و نه نصیری.

* * *

سپس، قسمت دیگری از عذاب دردناک آنها را در قیامت بیان کرده، می فرماید: «روزی را به خاطر بیاور که صورتهای آنها در آتش دوزخ دگرگون می شود» (يَوْمَ تُقَلَّبُ وُجُوهُهُمْ فِي النَّارِ). این دگرگونی، یا از نظر رنگ چهره ها است که: گاه، سرخ و کبود می شود، و گاه، زرد و پژمرده، و یا از نظر قرار گرفتن بر شعله های آتش است که: گاه، این

سمت صورت آنها بر آتش قرار می گیرد، و گاه، سمت دیگر (نعوذ بالله). اینجاست که فریادهای حسرت بارشان بلند می شود و «می گویند: ای کاش! ما خدا و پیامبرش را اطاعت کرده بودیم» (يَقُولُونَ يَا لَيْتَنَا اطَعْنَا اللَّهَ وَ اطَعْنَا الرَّسُولَ). که اگر اطاعت می کردیم، چنین سرنوشت دردناکی در انتظار ما نبود.

«و می گویند پروردگارا! ما رؤسا و بزرگترهای خود را اطاعت کردیم و آنها ما را گمراه ساختند» (وَ قَالُوا رَبَّنَا اِنَّا اطَعْنَا سَادَتَنَا وَ كُبْرَاءَنَا فَاصْلُوْنَا السَّبِيلَا). (۱) «ساده» جمع «سید» به معنی مالک بزرگی است که تدبیر شهرهای مهم و یا کشوری را بر عهده دارد، و «کبراء» جمع «کبیر» به معنی افراد بزرگ است، خواه از نظر سن، یا علم، یا موقعیت اجتماعی، و یا مانند آن.

به این ترتیب، «ساده» اشاره به رؤسای بزرگ محیط است و «کبراء» کسانی هستند که زیر نظر آنها به اداره امور می پردازند، و معاون و مشاور آنها محسوب می شوند، در حقیقت، اطاعت ساده را به جای اطاعت خدا قرار دادیم، و اطاعت کبراء را به جای اطاعت پیامبران، و لذا گرفتار انواع انحرافات و انواع بدبختی ها شدیم.

بدیهی است معیار «سیادت» و «بزرگی» در میان آنها، همان معیارهای زور و قلدری، مال، ثروت نامشروع، مکر و فریب بود، و انتخاب این دو تعبیر در اینجا شاید برای اینست که: تا حدی عذر خود را موجه جلوه دهند و بگویند: ما تحت تأثیر عظمت ظاهری آنها قرار گرفته بودیم.

۱ - الف در «الرَّسُولَا» و همچنین «السَّبِيلَا» (با توجه به این که هرگز تنوین بالف و لام جمع نمی شود) «الف اطلاق» و برای هماهنگی آخر آیه هاست.

* * *

در اینجا این دوزخیانِ گمراه، به هیجان می آیند، و مجازات شدید گمراه کنندگان خود را از خدا می خواهند، و می گویند: «پروردگارا! آنها را دو چندان عذاب کن» (عذابی بر گمراهیشان و عذابی بر گمراه کردن ما!) (رَبَّنَا آتِهِمْ ضِعْفَيْنِ مِنَ الْعَذَابِ).

«و آنها را لعن کن، لعن بزرگی!» (وَ أَلَعَنْتُمْ لَعْنًا كَبِيرًا).

مسلماً آنها مستحق عذاب و لعن هستند ولی «عذاب مضاعف» و «لعن کبیر» به خاطر تلاش و کوششی است که برای گمراه کردن دیگران، داشته اند.

جالب این که: در سوره «اعراف» هنگامی که این پیروان گمراه، تقاضای عذاب مضاعف برای پیشوایان و سردمداران خود می کنند، گفته می شود: لِكُلِّ ضِعْفٍ وَ لَكِنْ لَا تَعْلَمُونَ: «هم برای آنها عذاب مضاعف است، و هم برای شما، ولی نمی دانید». (۱) - (۲)

مضاعف بودن عذاب ائمه کفر و ضلال، روشن است، اما مضاعف بودن مجازات این پیروان گمراه چرا؟!!

دلیلش این است که: یک عذاب به خاطر گمراهی دارند، و عذاب دیگری به خاطر تقویت و کمک ظالمان، زیرا ظالمان به تنهایی نمی توانند کاری از پیش ببرند، بلکه یاران آنها آتش بیاران معرکه، و گرم کنندگان تنور داغ ظلم و کفرشانند، هر چند بدون شک، باز در مقایسه با یکدیگر عذاب پیشوایان سخت تر و دردناکتر است.

در تفسیر آیه ۳۰ همین سوره بحث مشروحتری در این زمینه داشته ایم.

۱ - اعراف، آیه ۳۸.

۲ - قابل توجه این که در آیات مورد بحث، «ضعفین» و در آیه سوره «اعراف»، «ضعف» آمده، ولی با دقت در مفهوم «ضعف» روشن می شود که هر دو دارای یک معنی است!

۶۹ یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ آذَوْا مُوسَى فَبَرَّاهُ اللَّهُ مِمَّا
 قَالُوا وَكَانَ عِنْدَ اللَّهِ وَجِيهًا
 ۷۰ یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ قُولُوا قَوْلًا سَدِيدًا
 ۷۱ يُصْلِحْ لَكُمْ أَعْمَالَكُمْ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ
 فَقَدْ فَازَ فَوْزًا عَظِيمًا

ترجمه:

۶۹ - ای کسانی که ایمان آورده اید! همانند کسانی نباشید که موسی را آزار دادند؛ و خداوند او را از آنچه در حق او می گفتند مبرا ساخت؛ و او نزد خداوند، آبرومند (و گران قدر) بود.
 ۷۰ - ای کسانی که ایمان آورده اید! تقوای الهی پیشه کنید و سخن حق بگوئید.
 ۷۱ - تا خدا کارهای شما را اصلاح کند و گناهانتان را بپامرزد؛ و هر کس اطاعت خدا و رسولش کند، به رستگاری (و پیروزی) عظیمی دست یافته است.

تفسیر:

چه نسبت های ناروا به موسی (علیه السلام) دادند؟
 به دنبال بحثهایی که پیرامون احترام مقام پیامبر (صلی الله علیه وآله)، و ترک هرگونه ایذاء نسبت به آن حضرت، در آیات گذشته آمد، در اینجا روی سخن را به مؤمنان کرده، می گوید: «ای کسانی که ایمان آورده اید، مانند کسانی نباشید که «موسی» را اذیت و آزار کردند، اما خدا او را از همه نسبتهای ناروا مبرا و پاک نمود، و او در

پیشگاه خدا آبرومند و بزرگ منزلت بود» (یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ آذَوْا مُوسَى فَبَرَّأَهُ اللَّهُ مِمَّا قَالُوا وَكَانَ عِنْدَ اللَّهِ وَجِيهًا).

انتخاب موسی از میان تمام پیامبرانی که مورد ایداء قرار گرفتند، به خاطر آن است که: مودیان «بنی اسرائیل» بیش از هر پیامبری او را آزار دادند، به علاوه آزارهایی بود که بعضاً شباهت به ایداء منافقان نسبت به پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) داشت.

در این که: منظور از ایداء موسی (علیه السلام) در اینجا چیست؟ و چرا قرآن آن را به صورت سربسته بیان کرده؟ در میان مفسران گفتگو است، و احتمالات گوناگونی در تفسیر آیه داده اند از جمله:

۱ - طبق روایتی موسی (علیه السلام) و هارون (علیه السلام) بر فراز کوه رفتند، و هارون بدرود حیات گفت، شایعه پراکنان «بنی اسرائیل»، مرگ او را به موسی (علیه السلام) نسبت دادند، خداوند حقیقت امر را روشن ساخت، و مشت شایعه سازان را باز کرد.

۲ - چنان که مشروحاً در ذیل آیات اخیر سوره «قصص» آوردیم «قارون» حیلہ گر، برای این که تسلیم قانون زکات نشود، و حقوق مستمندان را نپردازد، توطئه ای چید، که زن بدکاره ای در میان جمعیت برخیزد، و موسی (علیه السلام) را متهم به روابط نامشروع با خود کند، که، به لطف الهی، نه تنها این توطئه مؤثر نیفتاد، بلکه همان زن به پاکی موسی (علیه السلام) و توطئه «قارون» گواهی داد.

۳ - گروهی از دشمنان موسی (علیه السلام) او را متهم به سحر و جنون و دروغ بستن بر خدا، کردند، اما خداوند به وسیله معجزات باهرات، او را از این نسبت‌های ناروا مبرا ساخت.

۴ - جمعی از جهال بنی اسرائیل، او را متهم به داشتن پاره ای از عیوب جسمانی مانند: «برص» و غیر آن کردند؛ زیرا او به هنگامی که می خواست غسل کند و خود را شستشو دهد، هرگز در برابر دیگری برهنه نمی شد، اما روزی

هنگامی که می خواست، در گوشه ای دور از جمعیت، غسل کند، لباس خود را بر قطعه سنگی گذاشت اما سنگ به حرکت درآمد و لباس موسی (علیه السلام) را با خود برد، و بنی اسرائیل بدن او را دیدند، که هیچ عیب و نقصی نداشت!

۵ - بهانه جوئی های بنی اسرائیل یکی دیگر از عوامل آزار موسی (علیه السلام) بود: گاه، تقاضا می کردند: خدا را به آنها نشان دهد.

گاه، می گفتند: غذای یکنواخت (من و سلوی) برای ما مناسب نیست.

و گاه، می گفتند: ما حاضر نیستیم وارد «بیت المقدس» شویم و با «عمالقه» بجنگیم، تو و پروردگارت بروید و آنجا را فتح کنید، تا ما وارد شویم؟

اما آنچه نزدیکتر به معنی آیه است، اینست که: آیه شریفه یک حکم کلی و جامع را بیان می کند، زیرا «بنی اسرائیل» از جنبه های مختلف، موسی (علیه السلام) را ایذاء کردند، ایذاهائی که بی شباهت به آزار بعضی از مردم «مدینه» نسبت به پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) نبود، مانند: پخش شایعات، نقل اکاذیب و نسبت ناروائی که به همسر پیامبر (صلی الله علیه وآله) دادند که شرح آن در تفسیر سوره «نور» گذشت (۱) و خرده گیری هائی که در مورد ازدواج پیامبر (صلی الله علیه وآله) با «زینب» داشتند و مزاحمت هائی که در خانه او، و یا به هنگام صدا زدن نامؤدبانه نسبت به پیامبر (صلی الله علیه وآله) ایجاد می کردند.

و اما نسبت دادن سحر و جنون، و مانند اینها و یا عیوب بدنی هر چند در مورد موسی (علیه السلام) بوده، اما تناسبی با خطاب «یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا» در مورد پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) ندارد، زیرا نه موسی (علیه السلام) و نه پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) را مؤمنان متهم به «سحر» و «جنون» نکردند، و همچنین اتهام به عیوب بدنی به فرض که در مورد موسی (علیه السلام) بوده و خداوند او را مبرا ساخت، در مورد پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) مصداقی در

تاریخ نداشته است.

به هر حال، از این آیه می توان استفاده کرد که: هر گاه کسی در پیشگاه خدا وجیه و صاحب قدر و منزلت باشد، خدا به دفاع از او در برابر افراد موذی که نسبتهای ناروا به او می دهند، می پردازد، تو پاک باش و وجاهت خود را در پیشگاه خدا حفظ کن، او نیز به موقع، پاکی تو را برملا می سازد هر چند بدخواهان در متهم ساختن تو بکوشند.

نظیر این معنی را در داستان «یوسف» (علیه السلام) صدیق پاکدامن می خوانیم که: چگونه خدا او را از تهمت بزرگ و خطرناک همسر «عزیز مصر»، مبرا ساخت.

و همچنین در مورد «مریم» مادر «عیسی» (علیه السلام) که نوزاد شیرخوارش به پاکی او گواهی داد، و زبان بدخواهان «بنی اسرائیل» را که سعی در متهم ساختن او داشتند، بست.

ذکر این نکته نیز، لازم به نظر می رسد که: این خطاب مخصوص مؤمنان زمان پیامبر (صلی الله علیه وآله) نبود، ممکن است کسانی بعد از او قدم به عرصه وجود بگذارند اما کاری کنند که روح مقدسش آزرده شود، آئین او را کوچک بشمرند، زحمات او را بر باد دهند، مواریث او را به فراموشی بسپارند، آنها نیز مشمول این آیه خواهند بود.

لذا در بعضی از روایات، که از طرق اهل بیت (علیهم السلام) وارد شده می خوانیم: «آنها که علی (علیه السلام) و فرزندان او را آزار دادند مشمول این آیه اند» (۱).

آخرین سخن، در تفسیر آیه این که: با توجه به حالات پیامبران بزرگ، که از زخم زبان جاهلان و منافقان، در امان نبودند، نباید انتظار داشت: افراد پاک و مؤمن، گرفتار این گونه اشخاص نشوند، چنان که امام صادق (علیه السلام) می گوید: إِنَّ

رَضَا النَّاسَ لَا يَمْلِكُ وَ أَلْسِنَتَهُمْ لَا تَصْبُطُ:

«خوشنودی همه مردم را نمی شود به دست آورد، و زبان مردم را نمی توان بست... امام (علیه السلام) در پایان این حدیث می افزاید: «آیا موسی را متهم به عیوبی نکردند؟ و آزار ندادند؟ تا این که خداوند او را تبرئه کرد.» (۱)

سخن حق بگوئید تا اعمالتان اصلاح شود

آیه بعد، به دنبال بحثهایی که درباره شایعه پراکنان و موزیان بد زبان گذشت، دستوری صادر می کند که: در حقیقت درمان این درد بزرگ اجتماعی است، می گوید: «ای کسانی که ایمان آورده اید، تقوای الهی پیشه کنید، و سخن حق و درست بگوئید» (یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ قُولُوا قَوْلًا سَدِيدًا).

قول «سدید» از ماده «سد» به معنی «محکم و استوار» و خلل ناپذیر و موافق حق و واقع است، سخنی است که همچون یک سد محکم، جلو امواج فساد و باطل را می گیرد. و اگر بعضی از مفسران آن را به معنی «صواب» و بعضی، به معنی «خالص بودن از کذب و لغو» یا «هماهنگ بودن ظاهر و باطن» و یا «صلاح و رشاد» و مانند آن تفسیر کرده اند، همه به معنی جامع فوق برمی گردد.

آیه بعد، نتیجه «قول سدید» و سخن حق را چنین بیان می فرماید: «خداوند به خاطر تقوا و گفتار حق، اعمال شما را اصلاح می کند و گناهان شما را می بخشد» (يُصْلِحْ لَكُمْ أَعْمَالَكُمْ وَ يَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ).

در حقیقت، تقوا پایه اصلاح زبان و سرچشمه گفتار حق است، و گفتار حق

یکی از عوامل مؤثر اصلاح اعمال، و اصلاح اعمال، سبب آمرزش گناهان است، چرا که: إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّئَاتِ: «اعمال نیک، گناهان را از بین می برند». (۱)

علمای اخلاق گفته اند: زبان، پر برکت ترین عضو بدن، و مؤثرترین وسیله طاعت و هدایت و اصلاح است، و در عین حال، خطرناکترین و پر گناهترین عضو بدن محسوب می شود، تا آنجا که بیش از سی گناه کبیره، از همین عضو کوچک صادر می گردد. (۲)

در حدیثی از پیامبر گرامی اسلام (صلی الله علیه وآله) می خوانیم: لَا يَسْتَقِيمُ إِيْمَانُ عَبْدٍ حَتَّى يَسْتَقِيمَ قَلْبُهُ وَ لَا يَسْتَقِيمُ قَلْبُهُ حَتَّى يَسْتَقِيمَ لِسَانُهُ: «ایمان هیچ بنده ای از بندگان خدا به راستی نمی گراید، مگر این که قلبش مستقیم گردد، و قلبش مستقیم نمی شود مگر این که زبانش درست شود». (۳)

جالب این که: در حدیث دیگری از امام سجاد (علیه السلام) آمده است: «زبان هر انسانی همه روزه صبحگاهان از اعضای دیگر احوالپرسی می کند و می گوید: كَيْفَ أَصْبَحْتُمْ؟! «چگونه صبح کردید؟! (حال شما چطور است؟)».

همه آنها در پاسخ این اظهار محبت زبان، می گویند: بَخَيْرٍ إِنْ تَرَكَتْنَا: «حال ما

۱ - هود، آیه ۱۱۴.

۲ - «غزالی» در «احیاء العلوم» بیست گناه کبیره یا انحراف را که از «زبان» سر می زند بر شمرده است که عبارتند از:

۱ - دروغ، ۲ - غیبت، ۳ - سخن چینی، ۴ - نفاق در سخن (ذو اللسانین بودن)، ۵ - مدح بی جا، ۶ - بد زبانی و دشنام، ۷ - غنا و اشعار نادرست، ۸ - افراط در مزاح، ۹ - سخریه و استهزاء، ۱۰ - افشا اسرار دیگران، ۱۱ - وعده خلاف، ۱۲ - لعن نا به جا، ۱۳ - خصومت و نزاع، ۱۴ - جدال و مراء، ۱۵ - گفتگو در امور باطل، ۱۶ - پر حرفی، ۱۷ - گفتگو در اموری که به انسان مربوط نیست، ۱۸ - وصف مجالس شراب و قمار و گناه، ۱۹ - سؤال و جستجو از مسائلی که از عهده درک انسان بیرون است، ۲۰ - تصنع و تکلف در سخن.

و ما «موضوع» مهم دیگری نیز بر آن افزوده ایم:

۱ - تهمت زدن، ۲ - شهادت باطل، ۳ - اشاعه فحشاء و نشر شایعات بی اساس، ۴ - خودستایی، ۵ - اصرار بی جا، ۶ - خشونت در سخن، ۷ - ایذاء با زبان، ۸ - مذمت از کسی که مستحق ذم نیست، ۹ - کفران نعمت به وسیله زبان، ۱۰ - تبلیغ باطل.

۳ - «بحار الانوار»، جلد ۷۱، صفحه ۲۸۷.

خوب است اگر تو بگذاری!».!

سپس اضافه می کنند: تو را به خدا سوگند ما را رعایت کن: **إِنَّمَا نُثَابُ بِكَ وَنُعَاقِبُ بِكَ**: «ما به وسیله تو ثواب می بینیم و یا مجازات می شویم». (۱)

در این زمینه، روایات، بسیار است که همگی حاکی از اهمیت فوق العاده نقش زبان، و اصلاح آن، در اصلاح اخلاق و تهذیب نفوس انسانی است، و به همین دلیل، در حدیثی می خوانیم: **مَا جَلَسَ رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله) عَلَى هَذَا الْمِنْبَرِ قَطُّ إِلَّا تَلَا هَذِهِ الْآيَةَ: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ قُولُوا قَوْلًا سَدِيدًا: «هرگز پیامبر بر این منبر ننشست، مگر این که: این آیه را تلاوت فرمود: ای کسانی که ایمان آورده اید تقوای الهی را پیشه کنید و سخن حق و درست بگوئید».** (۲)

در پایان آیه می افزاید: «هر کس خدا و پیامبرش را اطاعت کند، به فوز عظیمی نائل شده است» **(وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ فَازَ فَوْزًا عَظِيمًا)**.
چه رستگاری و پیروزی از این برتر و بالاتر، که اعمال انسان پاک گردد، و گناهانش بخشوده شود، و در پیشگاه خدا رو سفید گردد؟!*

۱ - «بحار الانوار»، جلد ۷۱، صفحه ۲۷۸.

۲ - «در المنتور»، طبق نقل تفسیر «المیزان»، جلد ۱۶، صفحه ۳۷۶.

۷۲ إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ
يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا
۷۳ لِيُعَذِّبَ اللَّهُ الْمُنَافِقِينَ وَالْمُنَافِقَاتِ وَالْمُشْرِكِينَ وَالْمُشْرِكَاتِ
وَيَتُوبَ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا

ترجمه:

۷۲ - ما امانت (تعهد، تکلیف و ولایت الهی) را بر آسمانها و زمین و کوه ها عرضه داشتیم، آنها از حمل آن سر برتافتند و از آن هراسیدند؛ اما انسان آن را بر دوش کشید، او بسیار ظالم و جاهل بود، (چون قدر این مقام عظیم را نشناخت).

۷۳ - هدف این بود که: خداوند مردان و زنان منافق و مردان و زنان مشرک را (از مؤمنان جدا سازد و آنان را) عذاب کند، و خدا رحمت خود را بر مردان و زنان با ایمان بفرستد؛ خداوند همواره آمرزنده و مهربان است!

تفسیر:

حمل امانت الهی بزرگترین افتخار بشر

این دو آیه که آخرین آیات سوره «احزاب» است، مسائل مهمی را که در این سوره، در زمینه ایمان، عمل صالح، جهاد، ایثار، عفت، ادب، و اخلاق آمده است تکمیل می کند، و نشان می دهد: انسان چگونه دارای موقعیت بسیار ممتازی است که، می تواند: حامل رسالت عظیم الهی باشد، و اگر به ارزشهای وجودی خود، جاهل گردد، چگونه بر خویشتن ظلم و ستم کرده و به اسفل

السافلین سقوط می کند!

نخست، بزرگترین و مهمترین امتیاز انسان را بر تمام جهان خلقت بیان فرموده، می گوید: «ما امانت خود را بر آسمانها و زمین و کوه ها عرضه داشتیم» (إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ).

اما این موجودات عظیم و بزرگ عالم خلقت، از حمل این امانت، ابا کردند و اظهار ناتوانی نمودند، و از این کار، هراس داشتند! (فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا).

بدیهی است، ابا کردن آنها از سر استکبار نبود، آن چنان که در مورد شیطان و خودداری او از سجده برای «آدم» می خوانیم: «أَبَى وَاسْتَكْبَرَ» (۱).

بلکه، ابا کردن آنها توأم با اشفاق یعنی ترس و هراس آمیخته با توجه و خضوع بود.

ولی، در این میان انسان این اعجوبه عالم آفرینش، جلو آمد «و این امانت را بر دوش کشید!» (وَ حَمَلَهَا الْإِنْسَانُ).

«او بسیار ظالم و جاهل بود» (إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا).

چرا که از همان آغاز بر خویشتن ستم کرد، و قدر خود را نشناخت و آنچه شایسته حمل این امانت بود، انجام نداد.

مفسران بزرگ اسلام، پیرامون این آیه، سخن بسیار گفته اند، و برای شکافتن حقیقت معنی «امانت» تلاش بسیار کرده اند، و نظرات گوناگونی ابراز داشته اند که: بهترین آنها را با جستجوی قرائنی که در خود آیه نهفته است، برمی گزینیم.

اساساً در این آیه پر محتوا روی پنج نقطه باید تکیه کرد:

- ۱ - منظور از «امانت» الهی چیست؟
- ۲ - عرضه داشتن آنها بر آسمان و زمین و کوه ها چه معنی دارد؟
- ۳ - چرا و چگونه، این موجودات از حمل این امانت ابا کردند؟
- ۴ - چگونه انسان حامل این بار امانت شد؟
- ۵ - چرا و چگونه او «ظلوم» و «جهول» بود؟! در مورد «امانت» تفسیرهای مختلفی ذکر شده، از جمله:
منظور از «امانت»، «ولایت الهیه» و کمال صفت عبودیت است که از طریق معرفت و عمل صالح حاصل می شود.
- منظور، صفت «اختیار و آزادی اراده» است که انسان را از سایر موجودات ممتاز می کند.
مقصود «عقل» است که، ملاک تکلیف و مناط ثواب و عقاب است.
منظور، «اعضاء پیکر انسان» است: چشم امانت الهی است که باید آن را حفظ کرد، و در طریق گناه مصرف نمود، گوش، دست، پا و زبان هر کدام امانتهای دیگری هستند که حفظ آنها واجب است.
- منظور، «امانت هائی است که مردم از یکدیگر می گیرند» و وفای به عهدهاست.
مقصود، «معرفه الله» است.
منظور، «واجبات و تکالیف الهی» همچون نماز و روزه و حج است.
اما با کمی دقت، روشن می شود که این تفسیرهای مختلف، با هم متضاد نیستند بلکه می توان بعضی را در بعضی دیگر ادغام کرد، بعضی به گوشه ای از مطلب نظر افکنده و بعضی به تمام. برای به دست آوردن پاسخ جامع، باید نظری به انسان بیفکنیم، ببینیم او

چه دارد که آسمانها و زمینها و کوه ها فاقد آنند؟! انسان، موجودی است با استعداد فوق العاده، که می تواند، با استفاده از آن مصداق اتم «خلیفه الله» شود، می تواند، با کسب معرفت، تهذیب نفس و کمالات، به اوج افتخار برسد، و از فرشتگان آسمان هم بگذرد.

این استعداد، توأم است با آزادی اراده، و اختیار، یعنی این راه را که از صفر شروع کرده و به سوی بی نهایت می رود، با پای خود و با اختیار خویش طی می کند.

آسمان و زمین و کوه ها دارای نوعی معرفت الهی هستند، ذکر و تسبیح خدا را نیز می گویند، در برابر عظمت او خاضع و ساجدند، ولی همه اینها به صورت ذاتی، تکوینی و اجباری است، و به همین دلیل، تکاملی در آن وجود ندارد.

تنها موجودی که قوس صعودی و نزولیش بی انتها است، و به طور نامحدود قادر به پرواز به سوی قلّه تکامل است، و تمام این کارها را با اراده و اختیار انجام می دهد، «انسان» است، و این است همان امانت الهی، که همه موجودات از حمل آن سر باز زدند، و انسان به میدان آمد، و یک تنه آن را بر دوش کشید!

لذا، در آیه بعد، می بینیم انسان ها را به سه گروه تقسیم می کند: مؤمنان، کفار، و منافقان. بنابراین، در یک جمله کوتاه و مختصر، باید گفت: امانت الهی همان قابلیت تکامل به صورت نامحدود، آمیخته با اراده و اختیار، و رسیدن به مقام انسان کامل و بنده خاص خدا و پذیرش ولایت الهیه است.

اما چرا از این امر، تعبیر به «امانت» شده؟ با این که هستی ما، و همه چیز ما، امانت خداست؟

این، به خاطر اهمیت این امتیاز بزرگ انسان‌ها است، و گرنه باقی مواهب نیز امانتهای الهی هستند، ولی در برابر آن، اهمیت کمتری دارند.

در اینجا می‌توان با تعبیر دیگری از این امانت، یاد کرده گفت: امانت الهی، همان «تعهد و قبول مسئولیت» است.

بنابراین، آنها که امانت را صفت اختیار و آزادی اراده، دانسته‌اند به گوشه‌ای از این امانت بزرگ اشاره کرده‌اند، همان‌گونه، آنها که آن را به «عقل» یا «اعضاء پیکر»، و یا «امانتهای مردم نسبت به یکدیگر» و یا «فرائض و واجبات» و یا «تکالیف به طور کلی» تفسیر نموده‌اند، هر کدام دست به سوی شاخه‌ای از این درخت بزرگ پر بار، دراز کرده، و میوه‌ای چیده‌اند.

اما منظور، از «عرضه کردن» این امانت، به آسمانها و زمین چیست؟

آیا منظور این است که: خداوند سهمی از عقل و شعور به آنها بخشید، سپس حمل این امانت بزرگ را به آنها پیشنهاد کرد؟

و یا این که منظور از عرضه کردن، همان مقایسه نمودن است؟ یعنی هنگامی که این امانت با استعداد آنها مقایسه شد، آنها به زبان حال و استعداد، عدم شایستگی خویش را برای پذیرش این امانت بزرگ، اعلام کردند.

البته، معنی دوم مناسبتر به نظر می‌رسد، به این ترتیب، آسمانها و زمین و کوهها همه با زبان حال، فریاد کشیدند که، حمل این امانت از عهده ما خارج است.

و از اینجا، پاسخ سؤال سوم نیز روشن شد، که چرا و چگونه این موجودات از حمل این امانت بزرگ ابا کردند، و ترس آمیخته با احترام، نشان دادند؟

و از همینجا کیفیت حمل این امانت الهی از ناحیه انسان روشن می‌شود؛

چرا که انسان آن چنان آفریده شده بود، که می توانست تعهد و مسئولیت را بر دوش کشد، و ولایت الهیه را پذیرا گردد، و در جاده عبودیت و کمال به سوی معبود لایزال، سیر کند، و این راه را با پای خود، و با استمداد از پروردگارش، بسپرد.

اما این که: در روایات متعددی که از طرق اهل بیت (علیهم السلام) رسیده، این امانت الهی به «قبول ولایت امیرمؤمنان علی (علیه السلام) و فرزندش» تفسیر شده، به خاطر آنست که ولایت پیامبران و امامان شعاعی نیرومند از آن ولایت کلیه الهیه است، و رسیدن به مقام عبودیت، و طی طریق تکامل، جز با قبول ولایت اولیاء الله، امکان پذیر نیست.

در حدیثی از امام علی بن موسی الرضا (علیه السلام) می خوانیم: هنگامی که از تفسیر آیه «عرض امانت» سؤال کردند، فرمود: الْأَمَانَةُ الْوَلَايَةُ، مَنِ ادَّعَاهَا بِغَيْرِ حَقِّ كَفَرَ: «امانت، همان ولایت است که هر کس به ناحق ادعا کند از زمره مسلمانان بیرون می رود». (۱)

در حدیثی دیگر از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم: هنگامی که از تفسیر این آیه سؤال شد، فرمود: الْأَمَانَةُ الْوَلَايَةُ، وَالْإِنْسَانُ هُوَ أَبُو الشُّرُورِ الْمُتَنَافِقِ: «امانت همان ولایت است، و انسانی که توصیف به ظلوم و جهول شده، کسی است که صاحب گناهان بسیار، و منافق است». (۲)

نکته دیگری که اشاره به آن در اینجا لازم به نظر می رسد، این است که:

در ذیل آیه ۱۷۲ سوره «اعراف» در مورد «عالم ذر» گفتیم: چنین به نظر می رسد که گرفتن پیمان الهی بر توحید از طریق فطرت و استعداد و نهاد آدمی

۱ و ۲ - تفسیر «برهان»، جلد ۳، صفحه ۳۴۱، ذیل آیه مورد بحث.

بوده، و «عالم ذر» نیز همین عالم استعداد و فطرت است. در مورد پذیرش «امانت الهی» نیز، باید گفت: این پذیرش، یک پذیرش قراردادی و تشریفاتی نبوده، بلکه پذیرشی است تکوینی، بر حسب عالم استعداد. تنها سؤالی که باقی می ماند، مسأله «ظلم» و «جهول» بودن انسان است. آیا توصیف انسان به این دو وصف، که ظاهر آن نکوهش و مذمت او است به خاطر پذیرش این امانت بوده؟!

مسئلاً، پاسخ این سؤال، منفی است؛ چرا که پذیرش این امانت، بزرگترین افتخار و امتیاز انسان است، چگونه ممکن است به خاطر قبول چنین مقام بلندی او را مذمت کرد؟ یا این که: این توصیفها به خاطر فراموش کاری غالب انسان ها، و ظلم کردن بر خودشان، و عدم آگاهی از قدر و منزلت آدمی است، همان کاری که از آغاز در نسل آدم به وسیله «قابیل» و خط قابیلیان شروع شد، و هم اکنون نیز ادامه دارد.

انسانی که او را از «کنگره عرش می زنند صغیر»، بنی آدمی که تاج «کرمنا» بر سرشان نهاده شده، انسان هائی که به مقتضای: «إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً» نماینده خدا در زمین هستند، بشری که معلم فرشتگان بود و مسجود ملائک آسمان شد، چقدر باید «ظلم» و «جهول» باشد که این ارزشهای بزرگ و والا را به دست فراموشی بسپارد، و خود را در این خاکدان اسیر سازد، و در صف شیاطین، قرار گیرد، و به «اسفل السافلین» سقوط کند؟!

آری، پذیرش این خط انحرافی، که متأسفانه رهروان بسیاری از آغاز داشته و دارد، بهترین دلیل بر «ظلم و جهول» بودن انسان است، و لذا حتی خود «آدم» که در آغاز این سلسله قرار داشت و از مقام عصمت برخوردار بود، اعتراف می کند که بر خویشتن ستم کرده است: «رَبَّنَا ظَلَمْنَا

أَنْفُسَنَا وَإِنْ لَمْ تَغْفِرْ

لَنَا وَ تَرْحَمْنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ» (۱).

در حقیقت، همان ترک اولی که از او سر زد، ناشی از فراموش کردن گوشه ای از عظمت این امانت بزرگ بود!

و به هر حال، باید اعتراف کرد: انسان به ظاهر کوچک و ضعیف، اعجوبه جهان خلقت است که توانسته است بار امانتی را بر دوش کشد، که آسمانها و زمین ها از حمل آن عاجز شده اند، اگر مقام خود را فراموش نکند. (۲)

آیه بعد، در حقیقت بیان علت عرضه این امانت به انسان است، بیان این واقعیت که افراد انسان بعد از حمل این امانت بزرگ الهی، به سه گروه تقسیم شدند: منافقان، مشرکان و مؤمنان. می فرماید: «هدف این بوده است که: خداوند، مردان منافق و زنان منافق، و مردان مشرک و زنان مشرک را عذاب کند و کیفر دهد، و نیز خداوند بر مردان با ایمان و زنان با ایمان رحمت فرستد و خداوند همواره غفور و رحیم است» (لِيُعَذِّبَ اللَّهُ الْمُنَافِقِينَ وَالْمُنَافِقَاتِ وَالْمُشْرِكِينَ وَالْمُشْرِكَاتِ وَيَتُوبَ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ وَ كَانَ اللَّهُ غَفُوراً رَحِيماً). در این که «لام» در «لِيُعَذِّبَ» از نظر ادبیات عرب، کدام لام است دو احتمال

۱ - اعراف، آیه ۲۳.

۲ - از آنچه در تفسیر آیه، گفتیم روشن شد: هیچ نیازی نیست که ما چیزی در آیه در تقدیر بگیریم، آن چنان که جمعی از مفسران گفته اند، و آیه را چنین تفسیر کرده اند که: منظور از عرضه داشتن امانت الهی بر آسمان و زمین و کوه ها، همان عرضه داشتن بر اهل آنها است، یعنی ملائکه و فرشتگان! و به همین جهت گفته اند: «آنها که از قبول امانت ابا کردند آن را ادا نمودند و آنها که امانت را پذیرا شدند خیانت کردند». این تفسیر نه تنها از نظر احتیاج به تقدیر خلاف ظاهر است، بلکه از این نظر که فرشتگان دارای نوعی از تکلیف اند، و حامل بخشی از این امانت اند، نیز قابل ایراد است، از همه اینها گذشته اهل کوه ها را به فرشته تفسیر کردن خالی از غرابت نیست (دقت کنید).

وجود دارد:

نخست، این که «لام عاقبت» باشد که برای بیان سرانجام چیزی ذکر می شود بنابراین، مفهوم آیه چنین است: «سرانجام حمل این امانت این شد که: گروهی راه نفاق بپویند، و گروهی راه شرک، که به خاطر خیانت در این امانت الهی، به عذاب او گرفتار شوند، و گروهی اهل ایمان که به خاطر ادای این امانت، و قیام به وظیفه خود در برابر آن، مشمول رحمتش گردند». دیگر این که «لام علت» است، و جمله ای در تقدیر می باشد، بنابراین، تفسیر آیه چنین است: «هدف از عرض امانت این بوده که همه انسان ها در بوتۀ آزمایش قرار گیرند، و هر کس باطن خود را ظاهر کند و بر طبق استحقاق خود کیفر و پاداش ببیند».

نکته ها:

۱ - مقدم داشتن اهل نفاق، بر مشرکان، به خاطر آن است که منافق وانمود می کند: «امانت دار» است در حالی که خائن است، ولی «مشرک»، خیانتش برملا است، لذا منافق استحقاق بیشتری برای عذاب دارد.

۲ - مقدم داشتن این دو گروه بر مؤمنان، ممکن است به خاطر این باشد که آخر آیه گذشته، با «ظلم» و «جهول» پایان یافت، و ظلم و جهول متناسب با منافق و مشرک است، منافق، «ظالم» است و مشرک «جهول».

۳ - کلمه «اللّه» یک بار در مورد عذاب منافقان و مشرکان آمده، یک بار درباره پاداش مؤمنان، این به خاطر آنست که: دو گروه اول یک سرنوشت دارند

و حساب مؤمنان از آنها جدا است.

۴ - تعبیر به توبه (به جای پاداش) در مورد مؤمنان، ممکن است از این جهت باشد که بیشترین ترس مؤمنان از لغزش هائی است که احیاناً از آنها سر زده، لذا به آنها اطمینان و آرامش می دهد که: لغزشهایشان را مشمول عفو می گرداند.

یا به خاطر این است که: توبه خداوند بر بندگان، بازگشت او به رحمت است، و می دانیم در واژه «رحمت» همه مواهب و پاداشها نهفته است.

۵ - توصیف پروردگار به «غفور» و «رحیم»، ممکن است در مقابل «ظلم» و «جهول» باشد، و یا به تناسب ذکر توبه، در مورد مردان و زنان با ایمان.

اکنون که به فضل پروردگار، به پایان سوره «احزاب» می رسیم ذکر این نکته را لازم می دانیم که:

هماهنگی آغاز و انجام این سوره، قابل دقت و توجه است؛ چرا که این سوره (سوره احزاب) با مخاطب ساختن پیامبر (صلی الله علیه و آله) به تقوای الهی و نهی از اطاعت کافران و منافقان و تکیه بر علیم و حکیم بودن خداوند، شروع شد، و با ذکر بزرگترین مسأله زندگانی بشر، یعنی «حمل امانت الهی»، و سپس تقسیم انسان ها به سه گروه منافقان و کافران و مؤمنان و تکیه بر غفور و رحیم بودن خداوند پایان می گیرد.

و در میان این دو بحث، بحثهای فراوانی پیرامون این سه گروه و طرز رفتار آنها با این امانت الهی، مطرح گردید که همه، مکمل یکدیگر و روشنگر یکدیگر بودند.

پروردگارا! ما را از کسانی قرار ده که «مخلصانه» امانت تو را پذیرا شدند، و «عاشقانه» از آن پاسداری کردند، و به وظائف خویش در برابر آن قیام نمودند.

خداوندا! ما را از مؤمنانی قرار ده، که مشمول غفران و رحمت تو شده اند نه از منافقان و مشرکانی که به خاطر «ظلوم» و «جهول» بودنشان مستحق عذاب گشتند.

خداوندا! در این عصر و زمان که «احزاب» کفر بار دیگر، گرداگرد «مدینه اسلام» را گرفته اند، طوفان سهمگین خشم و غضبت را بر آنها بفرست، و کاخهایشان را بر سرشان ویران کن، و به ما آن استقامت و پایداری عطا فرما که در این لحظات حساس، همچون کوه بایستیم و از «مدینه اسلام» پاسداری کنیم.

أَمِينٌ يَا رَبَّ الْعَالَمِينَ

پایان جلد هفدهم تفسیر نمونه (۱)

پایان سوره احزاب

جمعه ۲ / ربیع الثانی / ۱۴۰۴

۱۳۶۲ / ۱۰ / ۱۶

* فهرست ها :

- * ۱ - مطالب ۴۹۱
- * ۲ - موضوعی ۴۹۹
- * ۳ - احادیث ۵۴۷
- * ۴ - اعلام ۵۵۱
- * ۵ - کتب ۵۵۵
- * ۶ - ازمنه و امکانه ۵۵۸
- * ۷ - قبایل و... ۵۵۹
- * ۸ - اشعار ۵۶۰
- * ۹ - کلمات ۵۶۱

(فهرست مطالب)	
موضوع	صفحه
	ق ج
سوره لقمان ... ۱۳۳	
محتوای سوره لقمان ... ۱۵۵	
فضیلت سوره لقمان ... ۱۷۷	
نیکوکاران کیانند؟ ... ۱۸۹	
«غنا» از دام های بزرگ شیاطین! ... ۲۳۱۳	
تحریم غنا ... ۲۹۱۹	
غناء چیست؟ ... ۳۳۲۲	
فلسفه تحریم غنا ... ۳۵۲۴	
غناء یکی از ابزار کار استعمار! ... ۳۸۲۷	
این آفرینش خدا است، دیگران چه آفریده اند؟ ... ۳۹۲۸	
احترام پدر و مادر! ... ۴۶۳۵	
لقمان که بود؟ ... ۵۵۴۴	
گوشه ای از حکمت لقمان ... ۵۷۴۶	
همچون کوه بایست و با مردم خوشرفتاری کن! ... ۶۲۵۱	

موضوع	صفحه
آداب راه رفتن	۶۸ ۵۷...
آداب سخن گفتن	۷۰ ۵۹...
آداب معاشرت	۷۱ ۵۹...
تکیه گاه مطمئن!	۷۴ ۶۳...
ده وصف از اوصاف پروردگار	۸۴ ۷۲...
در گرداب بلا!	۹۶ ۸۴...
وسعت علم خداوند	۱۰۲ ۹۰...
انواع غرور و فریب!	۱۰۷ ۹۵...
فریبندگی دنیا	۱۰۸ ۹۶...
این علوم پنج گانه مخصوص خدا است	۱۱۰ ۹۷...

سوره الم سجده	۱۱۵ ۱۰۱...
نام های این سوره	۱۱۷ ۱۰۳...
فضیلت تلاوت سوره سجده	۱۱۷ ۱۰۳...
محتوای سوره سجده	۱۱۸ ۱۰۴...
عظمت قرآن، و مبدأ و معاد	۱۲۱ ۱۰۷...

موضوع	صفحه
	ق ج
سوء استفاده از آیه «یدبر الامر»	۱۳۱ ۱۱۷...
مراحل شگفت انگیز آفرینش انسان	۱۳۷ ۱۲۲...
ندامت و تقاضای بازگشت	۱۴۹ ۱۳۳...
استقلال روح و اصالت آن	۱۵۶ ۱۳۹...
فرشته مرگ (ملک الموت)	۱۵۶ ۱۴۰...
پادشاهای عظیمی که هیچ کس از آن آگاه نیست!	۱۶۱ ۱۴۴...
شب زنده داران!	۱۷۱ ۱۵۴...
مجازاتهای تربیتی	۱۷۵ ۱۵۸...
صبر و شکیبائی و ایمان، سرمایه امامت و رهبری	۱۸۰ ۱۶۲...
شکیبائی و استقامت رهبران الهی	۱۸۷ ۱۶۹...
روز پیروزی ما!	۱۹۱ ۱۷۳...

سوره احزاب	۱۹۹ ۱۸۱...
نامگذاری و فضیلت سوره احزاب	۲۰۱ ۱۸۳...
محتوای سوره احزاب	۲۰۲ ۱۸۴...
تنها از وحی الهی پیروی کن	۲۰۵ ۱۸۷...

موضوع	صفحه
	ق ج
ادعاهای بیهوده	۲۱۰ ۱۹۲...
پیمان محکم الهی	۲۲۹ ۲۱۰...
آزمایش بزرگ الهی، در میدان احزاب	۲۳۴ ۲۱۶...
منافقان و ضعیف‌الایمان‌ها در صحنه احزاب	۲۴۳ ۲۲۴...
گروه بازدارندگان	۲۵۳ ۲۳۴...
نقش مؤمنان راستین در جنگ احزاب	۲۶۰ ۲۴۱...
نکات مهمی از جنگ احزاب	۲۶۹ ۲۵۰...
میدان بزرگ آزمایش	۲۷۳ ۲۵۳...
پیکار تاریخی علی (علیه السلام) با عمرو بن عبدود	۲۷۳ ۲۵۳...
اقدامات نظامی و سیاسی پیامبر (صلی الله علیه وآله) در این میدان	۲۷۷ ۲۵۸...
داستان نعیم بن مسعود و نفاق افکنی در لشکر دشمن!	۲۷۸ ۲۵۹...
داستان حدیفه	۲۸۱ ۲۶۲...
پیامبر اسوه و قدوه بود	۲۸۳ ۲۶۴...
بسیار یاد خدا کنید	۲۸۵ ۲۶۵...
غزوه بنی قریظه، یک پیروزی بزرگ دیگر	۲۸۷ ۲۶۸...
ریشه اصلی غزوه «بنی قریظه»	۲۹۱ ۲۷۲...

موضوع	صفحه
	ق ج
ماجرای غزوه بنی قریظه ... ۲۹۲ ۲۷۳	
پیامدهای غزوه بنی قریظه ... ۲۹۴ ۲۷۵	
تعبیرات پر معنی آیات ... ۲۹۵ ۲۷۶	
یا سعادت جاودان، یا زرق و برق دنیا! ... ۳۰۱ ۲۷۹	
چرا گناه و ثواب افراد با شخصیت، مضاعف است؟ ... ۳۰۷ ۲۸۴	
همسران پیامبر باید چنین باشند! ... ۳۱۱ ۲۸۸	
آیه تطهیر، برهان روشن عصمت ... ۳۲۰ ۲۹۷	
آیه تطهیر درباره چه کسانی است؟ ... ۳۲۱ ۲۹۸	
آیا اراده الهی در اینجا تکوینی است یا تشریحی؟ ... ۳۲۶ ۳۰۳	
جاهلیت قرن بیستم! ... ۳۲۸ ۳۰۵	
شخصیت و ارزش مقام زن در اسلام ... ۳۳۱ ۳۰۸	
مساوات مرد و زن در پیشگاه خدا ... ۳۳۶ ۳۱۳	
سنت شکنی بزرگ ... ۳۴۱ ۳۱۸	
افسانه های دروغین ... ۳۴۸ ۳۲۵	
«تسلیم در برابر حق»، روح اسلام است ... ۳۵۱ ۳۲۸	
مبلغان راستین کیانند؟ ... ۳۵۴ ۳۳۰	

موضوع	صفحه
	ق ج
آیا پیامبران تقیه می کنند؟ ... ۳۳۳ ۳۵۷	
شرط پیروزی در تبلیغات ... ۳۳۵ ۳۵۹	
مسأله خاتمیت ... ۳۳۶ ۳۶۱	
«خاتم» چیست؟ ... ۳۳۸ ۳۶۳	
دلایل خاتمیت پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) ... ۳۴۱ ۳۶۶	
پاسخ به چند سؤال در زمینه خاتمیت ... ۳۴۵ ۳۷۰	
خاتمیت چگونه با سیر تکامی انسان سازگار است؟ ... ۳۴۵ ۳۷۰	
قوانین ثابت چگونه با نیازهای متغیر می سازد؟ ... ۳۴۶ ۳۷۲	
چگونه ممکن است انسانها از فیض ارتباط با عالم غیب محروم شوند ... ۳۴۸ ۳۷۴	
رحمت و درود خدا و فرشتگان راهگشای مؤمنان ... ۳۵۰ ۳۷۶	
یاد خدا در همه حال! ... ۳۵۵ ۳۸۲	
توضیحی درباره «لقاء الله» ... ۳۵۸ ۳۸۵	
پادشاهای مؤمنان هم اکنون آماده است! ... ۳۵۹ ۳۸۶	
تو چراغ فروزانی! ... ۳۶۱ ۳۸۸	
«سراج منیر» ... ۳۶۱ ۳۹۱	
گوشه ای از احکام طلاق، و جدائی شایسته ... ۳۷۰ ۳۹۷	

موضوع صفحه

ق ج

با این زنان می توانی ازدواج کنی ۴۰۳ ۳۷۶...

گوشه ای از فلسفه تعدد زوجات پیامبر(صلی الله علیه وآله) ۴۰۸ ۳۸۱...

رفع یک مشکل دیگر از زندگی پیامبر ۹ ۴۱۲ ۳۸۵...

نکته:

آیا این حکم در حق همه همسران پیامبر(صلی الله علیه وآله) بود؟ ۴۱۶ ۳۸۸...

یک حکم مهم دیگر در ارتباط با همسران پیامبر! ۴۱۸ ۳۹۰...

نکته ها:

۱- فلسفه این حکم ۴۱۹ ۳۹۱...

۲- روایات مخالف ۴۲۰ ۳۹۲...

۳- آیا قبل از ازدواج، می توان به همسر آینده نگاه کرد؟ ۴۲۲ ۳۹۴...

نکته ها:

۱- میهمان نوازی ۴۳۴ ۴۰۶...

۲- رعایت سادگی در پذیرائی ۴۳۵ ۴۰۷...

۳- حق میهمان ۴۳۵ ۴۰۷...

۴- وظایف میهمان ۴۳۷ ۴۰۹...

مواردی که از این قانون حجاب مستثنی است ۴۳۹ ۴۱۱...

موضوع	صفحه
	ق ج
سلام و درود بر پیامبر(صلی الله علیه وآله) ... ۴۱۵ ۴۴۳	
اخطار شدید به مزاحمان و شایعه پراکنان! ... ۴۲۷ ۴۵۵	
نکته ها:	
۱- از خود شروع کن! ... ۴۳۲ ۴۶۱	
۲- پیشگیری از دو راه ... ۴۳۲ ۴۶۱	
۳- مواضع نیرومند مسلمین ... ۴۳۳ ۴۶۲	
۴- ریشه کن کردن ماده فساد ... ۴۳۳ ۴۶۲	
۵- سنتهای تغییر ناپذیر الهی ... ۴۳۴ ۴۶۳	
می پرسند: قیامت کی بر پا می شود؟! ... ۴۳۸ ۴۶۷	
چه نسبت های ناروا به موسی(علیه السلام) دادند؟ ... ۴۴۳ ۴۷۱	
سخن حق بگوئید تا اعمالتان اصلاح شود ... ۴۴۷ ۴۷۵	
حمل امانت الهی بزرگترین افتخار بشر ... ۴۵۰ ۴۷۸	

(فهرست موضوعی)

فهرست موضوعی تفسیر، بر محورهای ذیل تنظیم گردیده است:

- * معرفت (شناخت)
- * آفریدگار (خالق):
- * ادله اثبات
- * صفات
- * انسان (به عنوان مخلوق محور تکالیف الهی)
- * رابطه با خدا
- * رابطه با انسان ها
- * رابطه با طبیعت
- * رابطه با خود
- * هدف از خلقت انسان
- * امکانات (جهت رسیدن به هدف):
- * امکانات مادی: خلقت آسمان ها و زمین و...
- * امکانات معنوی: هدایت به وسیله انبیاء و اوصیاء و عقل
- (نبوت و امامت)
- * معاد (و متعلقات آن)

شناخت

(ابزار شناخت)

* حس و تجربه

مهمترین ابزار شناخت ۱۴۴...

* عقل

مهمترین ابزار شناخت ۱۴۴...

* تاریخ و آثار تاریخی

آثار کیفر گذشتگان ۱۹۱...

(موانع شناخت)

* تقلید کورکورانه

تقلید کور کورانه ۷۷...

خالق

(ادله وجود)

* دلیل فطرت

پیمان محکم الهی ۲۲۹...

پیمان «عالم ذر» چگونه بوده است ۴۸۳...

دلیلی بر فطری بودن خدا شناسی ۸۵...

شدائد زمینه ساز شکوفائی فطرت ۹۹...

بیداری در گرداب بلا ۹۷...

* برهان نظم

نظام احسن ۱۳۸...

گوشه ای از نشانه های عظمت خدا ۹۶...

قسمتی از آیات عظمت خدا ۳۹...

آفرینش آسمان و زمین در شش روز ۱۲۵...

* آفرینش انسان

مراحل شگفت انگیز آفرینش انسان ۱۳۷...

چگونگی آفرینش آدم از خاک ۱۴۵...

دو نکته درباره آفرینش انسان از خاک ۱۴۵...

* شب و روز

شب و روز و نظام آن ۹۲...

* عالم حیات

چهره های متنوع حیات ۴۲...

* روح

استقلال روح ۱۵۶...

(صفات)

* صفات ذات:

* علم:

ترسیمی از علم بی پایان خدا ۸۶...

- اگر درختان قلم و دریاها مرکب، علم خدا پایان نمی گیرد ۹۰...
 علوم مخصوص پروردگار ۱۰۵...
 علوم پنجگانه ویژه خداوند ۱۱۰...
 علم خدا به غیب و شهود ۱۳۸...
 علم قیامت در نزد خدا است ۴۶۷...
 وسعت علم خدا ۱۰۲...

* توحید:

۴۹... اصل اساسی توحید

* توحید عبادت

۴۳... توحید خالقیت و عبودیت

* توحید افعال:

تکمیل مراحل توحید به «شفاعت» و «ولایت» ۱۲۶...

* توحید خالقیت

توحید خالقیت و عبودیت ۴۳...

پذیرش خالقیت خداوند از سوی مشرکان ۸۵...

توحید خالقیت ۸۵...

اشاره هائی به توحید خالقیت ۱۲۶...

آسمانها و زمین را در شش روز آفرید ۱۲۵...

این آفرینش خدا است دیگران چه آفریده اند ۳۹...

* توحید ربوبیت

تکمیل سه شاخه توحید با ذکر «توحید ربوبیت» ۱۲۸...

توحید ربوبیت ۸۵...

* توحید مالکیت

توحید مالکیت ۸۵...

مالکیت آسمانها و زمین از اوست ۸۵...

* توحید حاکمیت (تکوینی)

اشاره‌های به توحید حاکمیت ۱۲۶...

حاکمیت خداوند بر پهنه هستی ۱۲۶...

* اراده و مشیت

اراده تکوینی خداوند در آیه تطهیر ۳۲۶...

فرمانهای تکوینی و تشریحی ۱۸۵...

هرگز نمی‌توانید از حوزه قدرت و مشیت او فرار کنید ۲۵۱...

اراده حتمی خداوند در آیه تطهیر ۳۲۰...

فرمان خدا همواره روی حساب و برنامه دقیقی است ۳۴۷...

* قدرت

خلقت و زنده ساختن در قیامت بسیار آسان است ۹۰...

آیات قدرت خدا ۹۲...

قدرت بی‌انتهای پروردگار ۹۱...

* غنی

خدا غنی مطلق است ۸۵...

* دیگر صفات

او حق است و غیر از او باطل ۹۴...

ده وصف از اوصاف پروردگار ۸۴...

قوی عزیز (قوی و شکست‌ناپذیر) تنها خداوند است ۲۶۹...

حمید یعنی چه؟ ۸۶...

خداوند منتقم است ۱۷۸...

* صفات فعل:

* عادل

اراده تکوینی موجب جبر نمی باشد ۳۱۵...

استدلال به این آیات بر عقیده جبر ۱۵۴...

اراده خداوند به مختار بودن انسان تعلق گرفته است ۱۵۴...

* لطیف

معانی لطیف بودن خداوند ۳۱۹...

* رزاق و منعم

نعمت «ظاهر و باطن» الهی چیست؟ ۷۵...

انسان

همه موجودات مسخر تو هستند ای انسان ۷۴، ۹۳

انسان از همان آغاز بر خود ستم کرد ۴۷۹...

چرا و چگونه انسان «ظلم» و «جهول» بود؟ ۴۸۳...

(هدف از خلقت انسان)

* مقام خلیفه الهی

پذیرش امانت الهی از سوی انسان ۴۷۹...

منظور از امانت الهی چیست؟ ۴۸۰...

هدف از عرضه امانت الهی به انسان ۴۸۵...

استعداد «خلیفه الله» شدن در انسان ۴۸۱...

حمل امانت الهی بزرگترین افتخار بشر ۴۷۸...

* تکامل

استعداد تکامل توأم با آزادی و اختیار امانت الهی ۴۸۱...

سه مرحله پی در پی از مراحل تکامل بندگان ۲۰...

(حقیقت انسان)

مراحل شگفت انگیز آفرینش انسان ۱۳۷...

خلقت انسان از... ۱۴۱...

«بعد مادی» و «بعد معنوی» انسان ۱۴۳...

آفرینش آدم از خاک ۱۴۵...

دو نکته درباره آفرینش انسان از خاک ۱۴۵...

نظریه تحول انواع ۱۴۶...

* روح

اصالت و استقلال روح ۱۵۶...

* جسم

خداوند دو قلب (دو عقل) به کسی نداده ۲۱۱...

ادعاهای بیهوده ۲۱۰...

نطفه و مراحل مختلف حیات ۱۴۲...

(صفات و ویژگی های انسان)

- ۳۳۱... ده صفت برجسته مردان و زنان
 ۳۷۲... نیازهای متغیر انسان و خاتمیت
 ۳۷۲... انسان هیچ زمانی از امامت بی نیاز نیست
 ۲۱۱... شخصیت انسان
 ۳۹۰... نیمی از وجود انسان «جلب نفع» و نیمی «دفع ضرر» است

(حالات انسان)

- ۲۱۲... دوستی ما و دوستی دشمنان ما جمع نمی شود

(نعمت های وجود انسان)

- ۴۷۶... زبان از دیدگاه علمای اخلاق و پیشوایان اسلام

(معیار ارزش افکار و کردار انسان)

- ۴۰۴... مهاجرت و ارزش انسان

(مسئولیت های انسان)

- ۲۲۹... هر جا حقی است در برابر آن تکلیفی است

* در برابر خالق:

* ایمان

* ایمان

همه ایمان در برابر همه کفر ۲۶۹...

اوج ایمان و عشق به خدا ۲۲۱...

* حقیقت ایمان

فرق ایمان و اسلام ۳۳۲...

* درجات و پایه های ایمان

ازدیاد ایمان و تسلیم در جنگ احزاب ۲۶۳...

ذکر تمام پایه های ایمان در چند جمله ۳۰۴...

* ایمان و عمل صالح

بهشت نعیم پاداش ایمان و عمل صالح ۲۸...

بهشت جاویدان پاداش عمل صالح ۱۶۹...

ایمان و عمل صالح ۲۸، ۱۶۹، ۳۰۶...

عملی که انسان را وارد بهشت می سازد در سخن پیامبر(صلی الله علیه

وآله) ۱۷۳...

* مؤمنین

متمسک به عروه الوثقی ۷۸...

صادقین چه کسانی هستند؟ ۲۳۲...

مؤمن تسلیم است ۳۴۱...

مؤمنان تسلیم اند ۳۵۱...

درود خدا و فرشتگان خدا بر مؤمنان ۳۷۹...

سلام و تحیت خداوند به مؤمنان در روز لقاء ۳۸۱...

آمادگی پاداش مؤمنان، با توجه به قدرت خدا؟ ۳۸۶...

- مقام مؤمنان در قیامت و پاداش آنها ۳۸۱...
 صفات برجسته مؤمنان ۱۶۲...
 رحمت و درود خدا راهگشای مؤمنان است ۳۷۶...
 عشق سوزان مؤمنین نسبت به شنیدن آیات قرآن ۱۶۲...
 * ایمان حقیقی و دروغین
 ایمان اجباری مفید نیست ۱۵۴...
 * کفر و شرک
 شرک به خدا میاور ۴۹...
 شرک بزرگترین ظلم است ۵۰...
 یکی از دلایل بطلان شرک ۵۳...
 * آثار کفر و شرک
 کفر به تنهایی برای عذاب کردن کافی است ۱۷۲...
 * کافر و مشرک
 پذیرش خالقیت خداوند از سوی مشرکان ۸۵...
 ظالمترین افراد و اعراض از آیات خدا ۱۷۸...
 عذاب و لعن جاویدان الهی برای کفار ۴۶۸...
 گوشه ای از مجازات دردناک کافران ۴۶۸...
 * مسئولیتها و احکام:
 * تقوا
 تقوا وسیله بهره برداری از هدایت قرآن ۲۰۶...
 حقیقت تقوا چیست؟ ۲۰۶...
 تقوا پایه هر کار خیر ۴۷۵...
 لقمان و دعوت به تقوا ۵۷...

پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) را دعوت به تقوا می کند ۲۰۶...

* عبادات

منظور از ذکر کثیر ۳۳۴...

ذکر کثیر و یاد فراوان خدا ۳۷۷...

یاد خدا، آثار و فوائد آن ۳۸۲...

برترین بندگان در قیامت ۳۷۷...

* امور اجتماعی و حکومتی

برخورد با اوباش ۴۵۹...

اخطار شدید به مزاحمان و شایعه پراکنان ۴۵۵...

آیا حکومت اسلامی می تواند با اوباش چنین برخورد کند؟ ۴۶۱...

پیشگیری از دو راه (در برابر مفسد اجتماعی) ۴۶۱...

مواضع نیرومند مسلمین در برابر دشمنان داخلی ۴۶۲...

ریشه کن کردن ماده فساد ۴۶۲...

* عمل

* عبادات:

* نماز

نماز را بپا دارید ۳۱۴...

اهمیت نماز ۱۷۲...

لقمان و نماز ۵۸...

برپا داشتن نماز یکی از اوصاف نیکوکاران ۲۰...

صلوات در تشهد اول و دوم نماز واجب است ۴۴۸...

نماز شب در روایات ۱۶۶...

* جهاد

- فرار از جنگ دردی را دوا نمی کند ... ۲۵۰
- شهدا و کسانی که در انتظار شهادتند ... ۲۶۴
- موهبت و پاداش الهی در مورد شهیدان ... ۱۶۶
- مؤمنانی که تا آخرین نفس و آخرین قطره خون ایستادند ... ۲۶۴

* زکات

- زکات و...بپردازید ... ۳۱۴
- ادای زکات یکی از اوصاف نیکوکاران ... ۲۰

* دیگر عبادات

- یاد خدا، سجده و تعظیم ... ۱۶۲
- ذکر بسیار یاد خدا ... ۲۸۵
- کیفیت صلوات بر پیامبر و آل(علیهم السلام) ... ۴۴۶
- و جوب صلوات بر پیامبر و آل(علیهم السلام) ... ۴۴۸
- لقمان و امر به معروف و نهی از منکر ... ۶۴
- یادخدا در همه حال ... ۳۸۲
- مردان و زنانی که بسیار یاد خدا می کنند ... ۳۳۴
- صبح و شام او را تسبیح تنزیه نمائید ... ۳۷۷
- ذکری که سرچشمه فکر است ... ۳۸۵
- ذکر قلبی و عملی ... ۲۸۶
- تسبیح و حمد پروردگار نشانه مؤمنان راستین ... ۱۶۳
- منظور از ذکر کثیر چیست؟ ... ۳۳۴
- منظور از ذکر کثیر تسبیح حضرت فاطمه زهرا(علیها السلام) است ... ۳۷۸

* غیر عبادات

* ارتباطاتی که مشمول اوامر و نواهی خداوند می گردد

تکیه بر مسئله عهد و پیمان ۲۴۹...

پیمان شکنی و وفای به عهد ۱۰۰...

* در برابر انسانها:

* ارتباط با خویشان:

* رابطه با همسر

هفت دستور مهم به همسران پیامبر(صلی الله علیه وآله) ۳۱۱...

موقعیت همسری پیامبر(صلی الله علیه وآله) ۳۱۱...

نحوه سخن گفتن با مردان بیگانه ۳۱۲...

همسران پیامبر در خانه بنشینید، خود را آشکار مسازید ۳۱۳

از کتاب خدا و حکمت نازل شده بهره گیرید ۳۱۹...

حفظ همسر و عدم طلاق ۳۴۲...

چرا پیامبر(صلی الله علیه وآله) از ازدواج با زینب می ترسید؟ ۳۴۳...

طلاق و جدائی اسلامی ۳۹۸...

طلاق بدون عده ۳۹۸...

هدیه مناسب به زن مطلقه ۳۹۹...

منظور از «سراح جمیل» ۴۰۰...

هبه و بخشش زن، خویش را در ازدواج ۴۰۵...

تخییر پیامبر(صلی الله علیه وآله) در تقسیم اوقات بین همسران ۴۱۳...

فلسفه تخییر پیامبر(صلی الله علیه وآله) در مسأله تقسیم اوقات بین

همسران ۴۱۴...

آیا تقسیم اوقات نسبت به همه همسران پیامبر(صلی الله علیه وآله) بود؟ ۴۱۵...

ممنوعیت ازدواج مجدد بر پیامبر(صلی الله علیه وآله) ۴۱۹...

- ۴۱۹... فلسفه ممنوعیت ازدواج مجدد بر پیامبر(صلی الله علیه وآله) ۴۱۹...
 منظور آیه، ممنوعیت ازدواج با کدام زن است؟ ۴۲۱...
 نگاه کردن به همسر آینده پیش از ازدواج ۴۲۲...
 ولیمه پیامبر(صلی الله علیه وآله) در مراسم ازدواج ۴۲۵...
 زنان پیامبر(صلی الله علیه وآله) و حجاب ۴۵۶...
 غریزه جنسی در حد تعادل و مشروع عین سلامت است ۳۱۲...
 هیچکس حق ندارد همسری را بدون مهر به ازدواج در آورد ۴۰۶...
 اجرای صیغه ازدواج با لفظ «هبه» جایز نیست ۴۰۷...
 محارم چه کسانی هستند؟ ۴۴۰...
 حکم ازدواج با زنان اهل کتاب ۳۹۸...
 وظیفه مردان در برابر همسران متعدد ۴۱۳...
 گوشه ای از احکام طلاق و جدائی شایسته ۳۹۷...
 عدّه حقی است برای مرد ۳۹۸...
 از زنان مطلقه به طرز صحیحی جدا شوید ۴۰۰...
 ظهار یک عمل زشت جاهلی ۲۱۳...
 مردی که همسرش را شبانگاه برای نماز شب بیدار کند ۳۳۵...
 دوران بارداری مادران ۵۱...
 * رابطه با ارحام
 شکر پدر و مادر در کنار شکر خدا! ۵۲...
 چرا این همه تأکید بر رعایت حقوق پدر و مادر شده؟ ۵۲...
 احترام پدر و مادر ۴۶...
 پدر و مادر جسمانی و روحانی ۲۲۴...
 رابطه انسان با پدر و مادرش نباید مقدم بر رابطه او با خدا باشد ۵۳...

مادر رضاعی و مادر جسمانی ۲۲۴...

* ارتباط با جامعه:

* روابط اقتصادی

* غیر قراردادها

* صحیح

الف - انفاق و صدقه

مردان انفاق گر و زنان انفاق گر ۳۳۴...

انفاق یکی از ویژگی های مؤمنان راستین ۱۶۴...

الف - ارث

«ولاء عتق» چیست؟ ۲۱۷...

ابطال نظام مؤاخات (در حکم ارث و مانند آن) ۲۱۸...

ارث بین خویشاوندان ۲۲۰...

اولویت خویشاوندان در ارث ۲۲۵...

نقد استدلال بعضی از فقهاء در موارد ارث ۲۲۵...

یک سوم از اموال برای بهره مند نمودن دوستان ۲۲۶...

وصیت به ثلث ۲۲۶...

ارث اموال یا ارث حکومت ۲۲۷...

* روابط مدیریتی (سیاسی)

* رهبری

زندگی بحرانی رهبران و طریق حل ۴۱۲...

رهبر باید در انجام دستورات مکتب خویش از همه پیشگامتر باشد ۳۴۶...

شکیبائی و استقامت رهبران الهی ۱۸۷...

مقام «نیابت» ولی فقیه ۳۷۴...

* روابط شهروندی

* رفتار فرد در جامعه اسلامی

مهاجرت و ارزش انسان ۴۰۴...

تبادل افتخارات و مسئولیتها ۴۳۳...

رعایت حجاب ۴۵۵...

بیمار دلان ۴۵۹...

اصباح اعمال در سایه سخن حق ۴۷۵...

همیشه مسئولیت ها جنبه متقابل دارد ۴۳۷...

سنت پیروی از نیاکان ۷۷...

دستوراتی در زمینه عفت ۳۱۱...

هر گونه بهانه ای را از دست مفسده جویان بگیرید ۴۵۶...

در مسئله حجاب سهل انگار نباید بود ۴۵۶...

آیا پوشاندن صورت در مفهوم آیه (۵۹) احزاب داخل است؟ ۴۵۷...

مواردی که از قانون حجاب مستثنی است ۴۳۹...

حجاب زنان جاهلی ۳۱۳...

درباره پوشش زنان در قرآن کلمه «ستر» بجای «حجاب» به کار رفته ۴۳۰...

* امانت و عدالت اجتماعی

داوری در میان مردم، در سخنان لقمان ۵۶...

تساوی مرد و زن در پیشگاه خدا ۳۳۶...

شخصیت و ارزش مقام زن در اسلام ۳۳۱...

* روابط فکری (علمی)

مجلس علم، باغی از باغ های بهشت است ۲۸۶...

مسأله تحول انواع یک قانون مسلم علمی نیست ۱۴۶...

- فرضیه تکامل با توحید منافاتی ندارد ۱۵۰...
- آیه (۷) «الم سجده» دلیلی بر نظریه تکامل انواع نیست ۱۴۰...
- * روابط اخلاقی:
- زبان از دیدگاه علمای اخلاق و پیشوایان اسلام ۴۷۵...
- * اخلاق ممدوح:
- * ادب
- آداب راه رفتن ۶۸...
- اعتدال در راه رفتن و سخن گفتن ۶۶...
- آداب سخن گفتن ۷۰...
- اندرزهای لقمان در آداب مسافرت ۵۸...
- * آداب میهمانی
- ورود به خانه پیامبر بدون اذن ۴۲۶...
- بدون اجازه به خانه مردم وارد نشوید ۴۲۷...
- پذیرش دعوت پیامبر(صلی الله علیه و آله) ۴۲۸...
- مهمان نوازی و آداب آن ۴۳۴...
- رعایت سادگی در پذیرائی ۴۳۵...
- حق میهمان ۴۳۵...
- وظایف میهمان ۴۳۷...
- میهمان میهمان نوازی در جوامع غربی ۴۳۸...
- ایذاء رسول خدا(صلی الله علیه و آله) ۴۵۰...
- * تواضع
- تواضع و فروتنی یکی از ویژگی های مؤمنان راستین ۱۶۳...
- «تواضع» در روایت امام علی و امام صادق(علیهم السلام) ۷۱...

* توکل

تنها بر خدا توکل کنید ... ۳۹۵، ۲۰۷

* حلم و صبر

صبر و اهمیت آن ... ۱۸۸

صبر، شکیبائی و ایمان ... ۱۸۰

صابر باش ۶۴

صبر نیمی از ایمان است ... ۹۸

صبر و شکیبائی ریشه ایمان است ... ۳۳۳

تکیه روی دو صفت صبار و شکور ... ۹۸

* آداب معاشرت و دوستی

همچون کوه بایست! و با مردم خوشرفتاری کن ... ۶۲

با بی اعتنائی از مردم روی مگردان ... ۶۵

آداب معاشرت در سخن پیشوایان اسلام ... ۷۱

ورود به خانه پیامبر بدون اذن ... ۴۲۶

* احسان

نیکو کاران کیانند؟ ... ۱۸

سرانجام کار محسنین ... ۲۱

* ایثار

تعادل افتخارات و مسئولیت ها ... ۴۳۳

* برادری و اخوت

مؤاخات اول ... ۲۱۸

* راستگویی

حفظ زبان از صفات مؤمنان است ... ۴۵۰

سخن حق بگوئید تا اعمالتان اصلاح شود ۴۷۵...

* شکر

شکر نعمت و کفران نعمت ۴۷...

شکر نیمی از ایمان است ۹۸...

تکیه روی دو صفت صبار و شکور ۹۸...

* خوف و رجاء

موازنه «ترس» و «امید» و «خوف» و «رجاء» در دل های باایمان ۱۶۴...

تفاوت خشیت و خوف از نظر مفهوم عرفانی ۳۵۶...

* تسلیم

متمسک به عروه الوثقی ۷۸...

مؤمن تسلیم است ۳۴۱...

مؤمنان تسلیم اند ۳۵۱...

تکیه گاه مطمئن ۷۴...

تسلیم در برابر خدا ۷۸...

مردم در زمینه تسلیم چند گروهند ۳۵۲...

* خودسازی

هر قدم اصلاحی را باید از خود شروع کرد ۴۶۱...

* شب زنده داری

شب زنده داری، سحر خیزی و نماز شب ۱۶۳...

شب زنده داران ۱۷۱...

نماز شب در روایات ۱۶۶...

روی آوردن به درگاه خدا در دل شب از ویژگی های مؤمنان ۱۶۳...

* استغفار و توبه

راه بازگشت حتی برای منافقان ۲۶۷...

* شرح صدر

خداوند دو قلب (دو عقل) به کسی نداده ۲۱۰...

* دیگر اخلاقیهای ممدوح

لزوم وفای به پیمان ۲۴۹...

تکیه بر مسئله عهد و پیمان ۲۴۹...

پیمان شکنی و وفای به عهد ۱۰۰...

تشویق برای آماده ها و تهدید برای آلوده ها ۳۹۰...

* اخلاق مذموم:

* تکبر

آیات خدا را نشنیده می گیرند ۲۷...

دو صفت زشت و ناپسند (تکبر و خودپسندی) ۶۵...

استکبار در برابر آیات الهی ۲۷...

* تهمت

بهتان و جنبه ایذائی آن ۴۵۲...

بهتان زدن و عذاب آندر سخن امام علی ابن موسی الرضا (علیه السلام) ۴۵۳...

* کفران نعمت

شکر نعمت و کفران نعمت ۴۷...

* نفاق

توطئه گریهای منافقان در نبرد احزاب ۲۴۴...

معوقین در صفوف احزاب ۲۵۳...

پنج علامت و نشانه برای معوقین (منافقان) ۲۵۶...

- ۲۵۷... منافقان در صفوف شما نباشند بهتر
- ۲۶۶... منافقان بر سر دو راهی کيفر يا توبه
- ۲۵۶... حبط اعمال منافقان
- ۲۵۵... اوصاف ديگري از منافقان
- ۲۱۱... هرگونه نفاق در وجود انسان امري است تحميلي
- ۲۴۶... انسان هاي دو چهره بيماراني كه دائماً در اضطرابند
- ۲۵۷... منافقان بزدل
- ۴۸۶... مقايسه منافق و مشرك

* ظلم

- ۴۴... ارتباط ظلم و گمراهي
- ۴۹... شرك به خدا ميآور
- ۵۰... چه ظلمي بالاتر از شرك است
- ۱۷۸... ستمكارترين مردم

* محبت دنيا

- ۸۱... متاع قليل دنيا
- ۱۰۴... زندگي دنيا شما را نفريبد
- ۱۰۸... دنياي فرينده
- ۵۷... دنيا از نظر لقمان
- ۱۰۹... رواياتي از اميرمؤمنان(صلي الله عليه وآله) درباره دنيا
- ۳۰۱... يا سعادت جاويدان، يا زرق و برق دنيا

* غرور

- ۱۰۷... انواع غرور و فريب

* کتمان حق

تقیه در مورد انبیاء ۳۵۷...

اقسام تقیه و شرح آن ۳۵۷...

* گناه و آثار آن

«لهو الحدیث» یعنی غنا ۲۵...

حرمت غنا ۲۹...

غنا چیست ۳۳...

فلسفه تحریم غنا ۳۵...

غنا از ابزار استعمار ۳۸...

گناه زنان پیامبر دو کیفر دارد و عمل نیک آنها دو برابر ۳۰۵...

چرا گناه و ثواب افراد بزرگ دو چندان کیفر یا ثواب دارد ۳۰۷...

ایذاء مؤمنان یک گناه آشکار است ۴۵۲...

از گناهان کوچک نیز بپرهیزید ۶۳...

بیست نوع گناه کبیره یا انحراف که از زبان سر می زند ۴۷۶...

* جدال و مرء

مجادله بدون دلیل ۷۶...

* دیگر اخلاقیهای مذموم

ایذاء مؤمنان گناه است ۴۵۲...

بیمار دلان ۴۵۹...

پیمان شکنی و وفای به عهد ۱۰۰...

غنا چیست؟ ۳۳...

«معنی عام» و «معنی خاص» غنا ۳۴...

تحریم غنا و موسیقی ۲۹...

- «غنا» یکی از دامهای بزرگ شیطان ۲۳...
 «مجلس غنا» ۲۶...
 غنا موسیقی در سخنان پیشوایان اسلام ۳۰...
 تحریم غنا در میان اهل سنت ۳۱...
 اولین کسی که غنا خواند ۳۱...
 موسیقی تشویق به فساد اخلاق می کند ۳۵...
 موسیقی و آثار زیان بار آن بر اعصاب ۳۶...
 موسیقی و غافل شدن از یاد خدا ۳۶...
 غنا یکی از ابزار کار استعمار ۳۸...
 معنی وسیع قمار ۳۷...
 * امکانات انسان جهت رسیدن به هدف:
 ۱۴۳... اعطاء ابزار لازم به انسان پس از خلقت
 * امکانات مادی
 * زمین:
 زمین و آرامش زندگی در آن ۴۱...
 * خلقت زمین
 ۱۲۵... آفرینش آسمان و زمین در شش روز
 * حیات زمین
 ۱۹۲... احیاء زمین مرده
 * منافع زمین
 ۴۱... فراهم آوردن وسائل برای زندگی موجودات زنده در روی زمین

* موجودات زنده:

* جن:

* اقسام جن:

الف - شیطان:

۱ - فعالیت‌های شیطان

۲۵... «لهو الحدیث» یا دام شیطان برای گمراهی

* جمادات:

* آب و فوائد آن

فوائد آب ۱۹۲...

آب اساس زندگی همه جنبنندگان ۴۲...

* کشتی‌ها و فوائد آنها

کشتی‌ها از نعمت‌های خدا ۹۷...

* کوه‌ها:

* آفرینش کوه‌ها

فلسفه آفرینش کوهها ۴۰...

* منافع و فوائد آنها

فوائد کوهها ۴۱...

* باران:

* فوائد باران

باران و فوائد آن ۱۹۲، ۴۲...

* نباتات:

* زوجیت گیاهان

زوجیت گیاهان ۴۲...

* آسمان ها:

خلقت آسمانها و ... در شش روز ۱۲۵...

ستون های نامرئی آسمان ها (جاذبه و دافعه) ۴۰...

* خورشید:

* حقیقت خورشید

خورشید و ماه ۹۲...

* نظام شب و روز

شب و روز و نظام آن ۹۲...

* ماه:

* حقیقت ماه

خورشید و ماه ۹۲...

* ستارگان:

* کرات آسمانی

عدد کرات منظومه شمسی نزد پیشینیان ۹۳...

* شب و روز:

* نظام شب و روز

شب و روز و نظام آن ۹۲...

* فوائد نور

آثار نور و ظلمت ۳۹۲...

* عوالم بالا (فرشتگان):

* ویژگیهای فرشتگان

فرشتگان و طی آسمان و زمین در مدت پانصد سال ۱۲۹...

* مسئولیت‌های فرشتگان

چگونه فرشتگان وارد میدان جنگ می‌شوند ... ۲۳۷

* فرشتگان قبض ارواح

فرشته مرگ «ملک الموت» ... ۱۵۶

فرشته مرگ روح شما را می‌گیرد ... ۱۵۱

* پاداش و مجازات:

موازنه میان جرم و جریمه ... ۲۶

پادشاهای عظیمی که هیچکس از آن آگاه نیست ... ۱۶۱

چرا پاداش عظیم بندگان صالح مخفی است؟ ... ۱۶۶

کفر به تنهایی برای عذاب کردن کافی است ... ۱۷۱

مجازات‌های تربیتی ... ۱۷۵

کیفر دنیایی و آخرتی مجرمان ... ۱۷۶

«عذاب أدنی»، «عذاب استیصال» و «عذاب اکبر» ... ۱۷۶

روز پیروزی ما ... ۱۹۱

روز «عذاب استیصال» یوم الفتح است ... ۱۹۴

گناه زنان پیامبر دو کیفر دارد و عمل نیک آنها دو برابر ... ۳۰۵

چرا گناه و ثواب افراد بزرگ دو چندان کیفر یا ثواب دارد ... ۳۰۷

پاداش بزرگ خداوند به مردان و زنانی که دارای ده ویژگی هستند ... ۳۳۵

آمادگی پاداش مؤمنان، با توجه به قدرت خدا؟ ... ۳۸۶

«لعن» و «طرد» از رحمت خدا بدترین نوع عذاب ... ۴۵۱

عذاب و لعن جاویدان الهی برای کفار ... ۴۶۸

گوشه‌ای از مجازات دردناک کافران ... ۴۶۸

چرا عذاب این پیروان گمراه مضاعف است؟ ... ۴۷۰

* اسباب و عوامل مجازات

نسیان قیامت کیفر الهی ... ۱۵۵

* مقررات ثابت جهان آفرینش

یکی از سنتهای الهی ... ۴۶۰

سنت های تغییرناپذیر الهی ... ۴۶۳

سنتهای تکوینی و تشریحی ... ۴۶۴

* آزمایش ها

خدا شناس به هنگام بلا و کافر به هنگام رخاء ... ۹۹

آزمایش گروهها و تقسیم آنان ... ۲۷۲

فلسفه آفات و بلاها و مصائب و... ... ۱۷۷

آزمایش به وسیله نعمت و بلا ... ۹۸

* امکانات معنوی (هدایت)

* هدایت و ضلالت و حقیقت آنها

معنی هدایت در آیات و روایات ... ۱۸۵

مهم در امر هدایت این است که از فرمان الهی سرچشمه گیرد ... ۱۸۴

هدایت اجباری فایده ای ندارد ... ۱۵۴

* اقسام هدایت:

* هدایت تشریحی:

هر امتی نذیری دارد ... ۱۲۴

آیا فاصله بین ظهور پیامبران یک هزار سال است ... ۱۳۲

آئینهای نسخ شده پس از نسخ ... ۱۳۴

دوران فترت رسل ... ۱۲۴

فاصله میان ظهور پنج پیامبر اولوالعزم ... ۱۳۴

* انبیاء:

* هدف بعثت انبیاء:

دعوت به سوی توحید خداوند مشکل ترین و مهمترین کار پیامبران ۳۹۰...

الف - بشارت و انذار

بشارت و انذار باید توأم با یکدیگر باشد ۳۸۹...

* راه های شناخت انبیاء:

الف - بشارت انبیای پیشین

از وظائف پیامبران، تأیید پیامبر بعد است ۲۳۰...

* صفات ویژگی های انبیاء

پیمان از انبیاء و از رسول اسلام (صلی الله علیه وآله) ۲۳۰...

هدف از پیمان رسل و بعثت آنها ۲۳۱...

ادله خاتمیت رسول اسلام (صلی الله علیه وآله) ۳۶۶...

سؤالات در مورد خاتمیت ۳۷۰...

خاتمیت و سیر تکاملی انسان ۳۷۰...

نیازهای متغیر انسان و خاتمیت ۳۷۲...

یکی از دلایل معصوم بودن انبیاء ۲۸۳...

مقام عصمت سلب اختیار نمی کند ۳۱۵، ۳۲۷...

یکی از برجسته ترین صفات انبیاء ۱۶۲...

* مسئولیت های انبیاء

ابلاغ و تبیین یکی از کارهای انبیاء ۳۵۴...

از وظائف پیامبران، تأیید پیامبر بعد است ۲۳۰...

* ابزار پیشرفت انبیاء

تقیه در مورد انبیاء ۳۵۷...

* وحی

فیض ارتباط با غیب و خاتمیت ۳۷۴...

سخن «صدر المتألهین» درباره وحی و مسدود شدن آن ۳۷۵...

* نبوت خاصه:

* اهداف نبوت

وظیفه پیامبر(صلی الله علیه وآله) انذار و بشارت است ۱۲۳...، ۳۸۹

پیامبر(صلی الله علیه وآله) دعوت کننده الهی است ۳۹۰...

* صفات و ویژگی ها

اولویت پیامبر نسبت به مؤمنان ۲۲۰...

همسران پیامبر مادران مؤمنان ۲۲۳...

پیمان از انبیاء و از رسول اسلام(صلی الله علیه وآله) ۲۳۰...

هدف از پیمان رسل و بعثت آنها ۲۳۱...

پیامبر اسوه و الگو در همه جهات ۲۶۰...

پیامبر(صلی الله علیه وآله) الگو و اسوه ۲۸۳...

مسئله خاتمیت ۳۶۲...

خاتم به چه معنی است؟ ۳۶۳...

پنج توصیف از پیامبر(صلی الله علیه وآله) ۳۸۸...

پیامبر(صلی الله علیه وآله)، خورشید فروزنده ۳۹۰...

پیامبر(صلی الله علیه وآله) «شاهد و گواه» است ۳۸۹...

تو چراغ فروزانی ۳۸۸...

ازدواج پیامبر با زنان متعدد ۴۰۳...

همسران بلا مهر رسول خدا(صلی الله علیه وآله) ۴۰۶...

تخیر پیامبر(صلی الله علیه وآله) در تقسیم اوقات بین همسران ۴۱۳...

- فلسفه تخییر پیامبر(صلی الله علیه وآله) در مسئله تقسیم اوقات بین همسران ۴۱۴...
- آیا تقسیم اوقات نسبت به همه همسران پیامبر(صلی الله علیه وآله) بود؟ ۴۱۶...
- ممنوعیت ازدواج مجدد بر پیامبر(صلی الله علیه وآله) ۴۱۹...
- فلسفه ممنوعیت ازدواج مجدد بر پیامبر(صلی الله علیه وآله) ۴۱۹...
- منظور آیه، ممنوعیت ازدواج با کدام زن است؟ ۴۲۱...
- ولیمه پیامبر(صلی الله علیه وآله) در مراسم ازدواج ۴۲۵...
- فلسفه تحریم ازدواج با زنان پیامبر(صلی الله علیه وآله) ۴۳۲...
- دروء خدا، فرشتگان و مؤمنان بر پیامبر(صلی الله علیه وآله) ۴۴۴...
- منظور از «صلاة و تسلیم» بر پیامبر(صلی الله علیه وآله)؟ ۴۴۵...
- کیفیت صلوات بر پیامبر و آل(علیهم السلام) ۴۴۶...
- وجوب صلوات بر پیامبر و آل(علیهم السلام) ۴۴۸...
- پیامبر(صلی الله علیه وآله) و امامان(علیهم السلام) اعمال را می بینند ۳۸۹...
- کلمه «آل محمد»(صلی الله علیه وآله) را به هنگام صلوات به محمد بیفزائید (به نقل از اهل سنت) ۴۴۶...
- حکم فقهای اهل سنت به وجوب اضافه «آل محمد» به نام آن حضرت در نماز ۴۴۸...
- آیا فرستادن صلوات واجب است و اگر واجب است در کجا؟ ۴۴۸...
- پیامبر(صلی الله علیه وآله) انگشتر نقش دار (مهر اسم) انتخاب می کند ۳۶۴...
- انگشتر پیامبر(صلی الله علیه وآله) و نقش آن ۳۶۴...
- من و علی(علیه السلام) پدران این امتیم ۳۶۲...
- * دشمنان پیامبر
- این فتح و پیروزی کی اتفاق می افتد؟! ۱۹۴...
- ایذاء رسول و لعن بر آنها ۴۴۹...

- ایذاء پیامبر(صلی الله علیه وآله) و موسی(علیه السلام) ۴۷۲...
 کسانی که خدا و پیامبرش را ایذاء می کنند ۴۴۹...
 تهدیدی به مجرمان بی ایمان ۱۹۱...
 تهدیدی نسبت به بهانه جویان ۹۱...
 توطئه و وحدت احزاب ۲۳۵...
 سال پنجم هجرت و جنگ احزاب ۲۶۹...
 نخستین جرقه جنگ احزاب ۲۳۵...
 ترسیمی از وضع بحرانی جنگ احزاب و قدرت عظیم جنگی دشمن ۲۳۸...
 احزاب جاهلی در جنگ احزاب ۲۳۷...
 آزمایش بزرگ الهی در میدان احزاب ۲۳۵، ۲۷۲...
 ورود لشکرهای پیاپی و محاصره مدینه ۲۳۷...
 شدت وحشت و ترس مردم مدینه از جنگ احزاب ۲۳۸...
 فرشتگان در جنگ احزاب به یاری مؤمنان آمدند ۲۳۷...
 سخت ترین آزمایش مسلمانان(احزاب) ۲۴۰...
 توطئه گریهای منافقان در نبرد احزاب ۲۴۴...
 مسأله حفر خندق با مشورت سلمان صورت گرفت ۲۷۰...
 حفر خندق و برخورد به قطعه سنگ عظیم و سخنان پیامبر(صلی الله علیه
 وآله) ۲۴۴...
 بشارت پیروزی بر قدرتمندان دنیا ۲۴۵...
 اعلام خطر به مردم مدینه ۲۴۶...
 بهانه جوئی برای فرار از جنگ ۲۴۷...
 نامه‌های متعدد مدینه ۲۴۸...
 لزوم وفای به پیمان ۲۴۹...
 فرار از جنگ دردی را دوا نمی کند ۲۵۰...

- ۲۵۳... معوقین در صفوف احزاب
- ۲۵۳... گروه باز دارندگان از جنگ احزاب
- ۲۵۷... جنگ آوران ترسو در صحنه احزاب
- ۲۵۶... پنج علامت و نشانه برای معوقین (منافقان)
- ۲۵۷... منافقان در صفوف شما نباشند بهتر
- ۲۶۰... نقش مؤمنان راستین در جنگ احزاب
- ۲۶۳... ازدیاد ایمان و تسلیم در جنگ احزاب
- ۲۶۷... بازگشت نیروهای احزاب بدون دستاورد
- ۲۶۸... بی نیازی مسلمانان از جنگ
- ۲۶۹... همه ایمان در برابر همه کفر
- ۲۷۰... تعداد سپاه کفر و سپاه اسلام
- ۲۷۱... حفر خندق عامل جدیدی در جنگ
- ۲۷۲... آزمایش گروهها و تقسیم آنان
- ۲۷۲... پیکار امام علی (علیه السلام) و عمرو بن عبدود
- ۲۷۶... ضربت خندق ارزشمندتر از عمل امت
- ۲۷۷... اقدامات نظامی پیامبر (صلی الله علیه و آله) در نبرد احزاب
- ۲۷۸... تفرقه افکنی «نعیم ابن مسعود»
- ۲۸۱... حذیفه و خبرگیری از نیروی دشمن
- ۲۸۲... پیامدها و آثار جنگ احزاب
- ۲۸۳... پیامبر (صلی الله علیه و آله) الگو و اسوه
- ۴۵۸... سه گروه در مدینه مشغول خراب کاری بودند
- ۲۸۷... سه طایفه از یهود که در مدینه زندگی می کردند
- ۲۸۸... تار و مار شدن طوائف سه گانه یهود از مدینه

- تسویه حساب با یهود «بنی قریظه» ۲۸۹...
 چرا رسول خدا(صلی الله علیه وآله) با «بنی قریظه» درگیر شد؟ ۲۹۱...
 نادانی «بنی قریظه» در پذیرش پیشنهادهای بزرگ خویش ۲۹۲...
 «ابولبابه» و ماجرای توبه او ۲۹۳...
 حکمیت «سعد بن معاذ» ۲۹۴...
 غزوه بنی قریظه یک پیروزی بزرگ دیگر ۲۸۷...
 آثار و پیامدهای «غزوه بنی قریظه» ۲۹۴...

* وحی

- تنها از وحی الهی پیروی کن ۲۰۵...

* ابزار پیشرفت

- کفر کافران تو را محزون نسازد ۸۰...
 بشارت پیروزی بر قدرتمندان دنیا ۲۴۵...
 بی اعتنائی به آزار دشمن از عوامل موفقیت ۳۹۵...
 فلسفه تعدد ازدواج پیامبر(صلی الله علیه وآله) ۴۰۸...
 زندگی بحرانی رهبران و طریق حل ۴۱۲...
 دلداری و تسلی خاطر به پیامبر(صلی الله علیه وآله) ۱۸۰...

* مسئولیت ها

- پرهیز از فریب دشمن ۲۰۵...
 چهار دستور مهم به پیامبر ۲۰۶...
 شکستن دو سنت جاهلی ۳۴۰...
 شکستن سنت های جاهلی ۳۴۵...
 شکستن سنت های غلط و گرفتاری های آن ۳۴۷...
 پنج وظیفه برای پیامبر(صلی الله علیه وآله) ۳۸۹...

از کفار و منافقان اطاعت مکن ۳۹۳...

برخورد با اوباش ۴۵۸...

* دعوت پذیران

شدت وحشت و ترس مردم مدینه از جنگ احزاب ۲۳۸...

سخت ترین آزمایش مسلمانان (احزاب) ۲۴۰...

اعلام خطر به مردم مدینه ۲۴۶...

بی نیازی مسلمانان از جنگ ۲۶۸...

همه ایمان در برابر همه کفر ۲۶۹...

رشد اقتصادی مسلمانان در مدینه ۲۹۰...

زندگی ساده با رسول خدا اجر نیک دارد ۳۰۴...

پذیرش دعوت پیامبر (صلی الله علیه و آله) ۴۲۸...

ایذاء رسول خدا (صلی الله علیه و آله) ۴۲۸...

ورود به خانه پیامبر بدون اذن ۴۲۶...

تعادل افتخارات و مسئولیتها ۴۳۳...

تسلیم در برابر حق روح اسلام است ۳۵۱، ۳۴۱...

«ابولبابه» و ماجرای توبه او ۲۹۳...

آثار و پیامدهای «غزوه بنی قریظه» ۲۹۴...

«عکرمه بن ابی جهل» و اسلام آوردن و شهادت او ۱۰۰...

شهادت «انس بن نضر» عموی «انس ابن مالک» در جنگ احد ۲۶۵...

داستان معروف «زید بن حارثه» و همسرش «زینب» ۳۳۹...

عقد اخوت میان مهاجران و انصار ۲۱۸...

اشاره ای به بعضی از شهدای احد ۲۶۵...

* اتهامات نادرست

شواهد دال بر عدم اراده پیامبر(صلی الله علیه وآله) بر ازدواج با زینب ... ۳۴۸

* قرآن:

الف - اعجاز قرآن

ستونهای نامرئی آسمانها (جاذبه و دافعه) ... ۴۰

جاهلیت قرن بیستم و عصر تمدن ... ۳۲۸

اشاره به زوجیت در جهان گیاهان ... ۴۳

ب - ویژگی های قرآن

این قرآن از ناحیه رب العالمین است ... ۱۲۲

خانه ای که در آن قرآن تلاوت شود ... ۳۸۳

آیاتی که هنگام تلاوت و یا شنیدن آن سجده واجب است ... ۱۶۲

عشق سوزان مؤمنین نسبت به شنیدن آیات قرآن ... ۱۶۲

قرآن مایه هدایت نیکو کاران است ... ۲۰

عظمت قرآن ... ۱۲۱

قرآن از سوی پروردگار عالمیان نازل شده ... ۱۲۲

توصیف قرآن به حکیم ... ۱۹

ج - اهداف نزول قرآن

هدف از نزول قرآن انذار ... ۱۲۳

د - نکات تفسیری قرآن

منظور از «العروه الوثقی» ... ۷۹

منظور از «مولی و موالی» ... ۲۱۷

آیه تطهیر درباره کیست؟ ... ۳۲۱

خاتم به چه معنی است؟ ... ۳۶۳

- لقاء الله؟ ... ۳۸۵
- منظور از «صلاة و تسلیم» بر پیامبر (صلی الله علیه وآله)؟ ... ۴۴۵
- جلباب چیست؟ ... ۴۵۷
- منظور از امانت الهی چیست؟ ... ۴۸۰
- منظور از عرضه کردن امانت الهی به آسمان ها و... استعداد و شایستگی و عدم ... ۴۸۲
- نکات آیه امانت ... ۴۸۶
- منظور از «ایذاء پروردگار» چیست؟ ... ۴۴۹
- منظور از «یوم الفتح» چیست؟ ... ۱۹۴
- منظور از «جاهلیت اولی» چیست؟ ... ۳۱۳
- «نفخ روح» چه معنی دارد؟ ... ۱۴۲
- بحث تفسیری پیرامون «لقاء»، «اللقاء» و «تلقى» ... ۱۸۲
- صادقین چه کسانی هستند؟ ... ۲۳۲
- فرق ایمان و اسلام ... ۳۳۲
- معنی «ذکر کثیر» ... ۳۳۴، ۳۷۸
- منظور از اهل بیت: کیانند؟ ... ۳۱۷
- درباره پوشش زنان در قرآن کلمه «ستر» به جای «حجاب» به کار رفته ... ۴۳۰
- آیا پوشاندن صورت در مفهوم آیه (۵۹) احزاب داخل است؟ ... ۴۵۷
- ابطال نظام مؤاخات توسط آیه (۶) «احزاب» ... ۲۱۹
- بعضی معتقدند حکم آیه (۵۲) «احزاب» نسخ شده است و نقد این نظریه ... ۴۲۱
- آیه (۴۸) احزاب به وسیله نزول حکم جهاد نسخ نشده ... ۳۹۶

- جمع بین دو آیه (۴) معارج و آیه (۵) «الم سجده» ۱۳۰...
 آیا آیه (۳۹) احزاب با آیات قبل منافات دارد؟ ۳۵۶...
 هـ - نکات ادبی قرآن
- اشاره هائی به فصاحت و بلاغت قرآن ۴۴۰...
 تنوع تعبیرات بخشی از فصاحت است ۴۲...
 چرا «جنات» به صورت جمع و «عذاب» به صورت مفرد آمده؟ ۲۸...
 چرا «اقلام» به صورت جمع و «شجره» به صورت مفرد ذکر شده؟ ۸۹...
 اختلاف مفسران در جمله «ان اشکر الله» ۴۷...
 چرا در آیات قرآن «قبض ارواح» به فاعل های مختلف نسبت داده شده؟ ۱۵۱...
 دو احتمال در (لام) «لیعذب» از نظر ادبیات عرب ۴۸۵...
 تفاوت خطاب «یا ایها» با خطاب «یا» ۲۰۸...
 و - کنایات قرآن
- معنی کنائی «قره اعین» (آنچه مایه روشنی چشم هاست) ۱۶۵...
 معنی کنائی «اشتراء» ۲۴...
 معنی کنائی «وجه» ۷۸...
 معنی کنائی «بلغت القلوب الحناجر» (قلب ها به گلوگاه رسید) ۲۳۹...
 معنی کنائی «السنه حداد» ۲۵۶...
 چرا کلمه «سبع» در لغت عرب برای تکثیر است؟ ۸۹...
 تعبیر کنائی زیبا در «نفخ روح» (دمیدن روح) ۱۴۲...
 ز - تشبیهات و مثال های قرآن
- تشبیه امواج عظیم دریا به ابرهای سایه افکن ۹۹...
 تشبیه لطیفی در «فقد استمسک بالعروة الوثقی» ۷۸...

- ذکر مثالی جالب و ترسیمی برای بی نهایت ۹۰...
- ح - حروف مقطعه در قرآن
- حروف مقطعه «الم» ۱۹، ۱۲۱...
- ط - احکام برگرفته از قرآن
- ظهار یک حکم جاهلی ۲۱۳...
- پسر خواندگی و پدر خواندگی ۲۱۴...
- خطا مجازات ندارد عمد آری ۲۱۷...
- طلاق و جدائی اسلامی ۳۹۸...
- طلاق بدون عده ۳۹۸...
- هدیه مناسب به زن مطلقه ۳۹۹...
- منظور از «سراح جمیل» ۴۰۰...
- هبه و بخشش زن، خویش را در ازدواج ۴۰۵...
- فلسفه تخییر پیامبر(صلی الله علیه وآله) در مسئله تقسیم اوقات بین همسران ۴۱۴...
- آیا تقسیم اوقات نسبت به همه همسران پیامبر(صلی الله علیه وآله) بود؟ ۴۱۵...
- ممنوعیت ازدواج مجدد بر پیامبر(صلی الله علیه وآله) ۴۱۹...
- فلسفه ممنوعیت ازدواج مجدد بر پیامبر(صلی الله علیه وآله) ۴۱۹...
- منظور آیه، ممنوعیت ازدواج با کدام زن است؟ ۴۲۱...
- ایذاء پیامبر(صلی الله علیه وآله) و ازدواج با همسرانش پس از رحلت ۴۳۱...
- فلسفه تحریم ازدواج با زنان پیامبر(صلی الله علیه وآله) ۴۳۲...
- محارم از قانون حجاب مستثنی هستند ۲۳۳...
- ظاهر امر در «فاسئلوهن» وجوب است ۴۳۱...
- قانون «لا ضرر» ۳۷۳...
- بعضی از حقوق قابل اسقاط نیست ۳۹۸...

- ۳۵... فلسفه تحریم غنا
- ۴۲۲... فلسفه نگاه کردن به همسر آینده پیش از ازدواج
- ۴۰۸... فلسفه حکم تعدد زوجات پیامبر(صلی الله علیه وآله)
- ۴۳۹... مواردی که از قانون حجاب مستثنی است
- ی - موضعگیری مخالفان قرآن
- ۱۲۳... تهمت مشرکان و منافقان بی ایمان به این کتاب بزرگ
- ک - پاسخ های قرآن به مخالفان
- ۱۲۳... قرآن افترا نیست حق است
- ۲۵۰... فرار از جنگ دردی را دوا نمی کند
- ل - داستانهای قرآن
- ۱ - لقمان
- ۴۶...، ۵۵ لقمان که بود و چه ویژگی هائی داشت؟
- ۴۹... اندرزهای لقمان
- ۵۵... لقمان در سخن پیامبر(صلی الله علیه وآله)
- ۵۶... چگونه علم حکمت نصیب لقمان شده؟
- ۵۷... گوشه ای از حکمت لقمان
- ۶۰... حکمت لقمان در سخن امام صادق(علیه السلام)
- ۶۰... دو عضو «زبان» و «دل» از نظر لقمان
- م - تاریخ زندگی انبیاء در قرآن و مقایسه آنها با کتب پیشین
- ۱ - موسی و هارون
- ۱۸۱... کتاب موسی وسیله هدایت بنی اسرائیل
- ۴۷۱... نسبتهای ناروا به موسی(علیه السلام)
- ۱۸۳... افتخاراتی که در سایه استقامت و ایمان نصیب بنی اسرائیل شد

- منظور از آزار موسی (علیه السلام) در آیه (۶۹) «احزاب» چیست؟ ۴۷۲...
- منظور از امامان و پیشوایان در بنی اسرائیل چه کسانی هستند؟ ۱۸۶...
- ۲ - عیسی و مادرش مریم
- چرا از مسیح به عنوان «کلمه الله» یاد شده؟ ۸۸...
- ۳ - محمد (صلی الله علیه وآله)
- خرافه جاهلی در باره فرزند خوانده ها ۲۱۴...
- یکی از سنت های غلط جاهلی ۳۴۰...
- پیشنهاد ابوسفیان و بعضی دیگر از سران کفر به پیامبر (صلی الله علیه وآله) ۲۰۴...
- «عکرمه بن ابی جهل» و اسلام آوردن و شهادت او ۱۰۰...
- شهادت «انس بن نضر» عموی «انس ابن مالک» در جنگ احد ۲۶۵...
- داستان معروف «زید بن حارثه» و همسرش «زینب» ۳۳۹...
- درخواستهای نابه جای زنان پیامبر (صلی الله علیه وآله) ۳۰۰...
- موقعیت خاص زنان پیامبر و مسئولیت آنان ۳۰۴، ۳۰۱...
- زندگی ساده با رسول خدا اجر نیک دارد ۳۰۴...
- گناه زنان پیامبر دو کیفر دارد و عمل نیک آنها دو برابر ۳۰۵...
- از کتاب خدا و حکمت نازل شده بهره گیرید ۳۱۸...
- چرا پیامبر (صلی الله علیه وآله) از ازدواج با زینب می ترسید؟ ۳۴۳...
- همسران بلا مهر رسول خدا (صلی الله علیه وآله) ۴۰۶...
- حجاب و زنان پیامبر (صلی الله علیه وآله) ۴۲۸...
- زنان پیامبر (صلی الله علیه وآله) و حجاب ۴۵۶...
- ایذاء پیامبر (صلی الله علیه وآله) و ازدواج با همسرانش پس از رحلت ۴۳۱...
- زنان پیامبر (صلی الله علیه وآله) مخیرند با زندگی ساده بسازند یا جدا شوند ۳۰۲...
- هفت دستور مهم به همسران پیامبر (صلی الله علیه وآله) ۳۱۱...

- موقعیت همسری پیامبر(صلی الله علیه وآله) ۳۱۱...
 نحوه سخن گفتن با مردان بیگانه ۳۱۲...
 همسران پیامبر در خانه بنشینید، خود را آشکار مسازید ۳۱۳...
 همسران پیامبر(صلی الله علیه وآله) ۴۰۳...
 نام چند تن از زنان پیامبر(صلی الله علیه وآله) ۴۰۶...
 فلسفه تعدد زوجات پیامبر(صلی الله علیه وآله) ۴۰۸...
 رفع یک مشکل دیگر از زندگی پیامبر(صلی الله علیه وآله) ۴۱۲...
 یک حکم مهم دیگر در ارتباط با همسران پیامبر(صلی الله علیه وآله) ۴۱۸...
 آداب معاشرت مؤمنان با پیامبر(صلی الله علیه وآله) و خانواده نبوت ۴۲۷...
 فلسفه ازدواج پیامبر(صلی الله علیه وآله) با همسر سابق پسر خوانده اش ۳۴۶...

۲۱۴

- افسانه های دروغین درباره ازدواج پیامبر(صلی الله علیه وآله) با زینب ۳۴۸...
 نارضایتی پیامبر(صلی الله علیه وآله) از بعضی همسران ۳۰۲...
 چهار فرزند پیامبر(صلی الله علیه وآله) و نامهای آنها ۳۶۱...
 مورخان برای پیامبر(صلی الله علیه وآله) سه پسر ذکر کرده اند ۳۶۱...
 سنت شکنی بزرگ پیامبر(صلی الله علیه وآله) ۳۴۱...
 آب وضو و مسواک پیامبر(صلی الله علیه وآله) هنگام نماز عشاء ۲۸۴...
 پیامبر(صلی الله علیه وآله) انگشتر نقش دار (مهر اسم) انتخاب می کند ۳۶۴...
 انگشتر پیامبر(صلی الله علیه وآله) و نقش آن ۳۶۴...
 فاطمه(علیها السلام) پاره تن پیامبر(صلی الله علیه وآله) بود ۴۵۰...

* اوصیاء:

* حقیقت اوصیاء

امامت، ولایت الهی است ۴۸۳...

* علم امام

علم امام امیرمؤمنان علی (علیه السلام) ۱۱۰...

پیشوایان معصوم و علم غیب ۱۱۱...

پیامبر (صلی الله علیه وآله) و امامان (علیهم السلام) اعمال را می بینند ۳۸۹...

* ویژگی ها و صفات آنها

پیشوائی در سایه استقامت ۱۸۳...

استقامت انبیاء ۱۸۷...

تطهیر اهل بیت (علیهم السلام) ۳۱۵...

منظور از اهل بیت (علیهم السلام) کیانند؟ ۳۱۷...

برهان عصمت اهل بیت (علیهم السلام) آیه تطهیر ۳۲۰...

آیه تطهیر درباره کیست؟ ۳۲۱...

حدیث کساء شاهد آیه تطهیر ۳۲۳...

آیه تطهیر درباره خمس طیبه ۳۲۵...

ایذاء اولیاء و اوصیاء پس از رحلت ۴۷۴...

امامت امامان معصوم «امانت» است ۴۸۳...

صبر و شکیبائی سرمایه امامت ۱۸۰...

ارث خلافت و حکومت در خاندان پیامبر (صلی الله علیه وآله) ۲۲۷...

آیه تطهیر برهان روشن عصمت ۳۲۰...

مقام عصمت با اختیار منافاتی ندارد ۳۱۵، ۳۲۷

پیامبر (صلی الله علیه وآله) و امامان (علیهم السلام) اعمال را می بینند ۳۸۹...

آیه «رجال صدقوا ما عاهدوا الله» درباره ما نازل شده ۲۶۴...

«عروۃ الوثقی» چیست؟ «سید الاوصیاء» کیست؟ ۷۹...

آیه «تطهیر» مخصوص خمس طیبه است ۳۱۷...

- من و علی (علیه السلام) پدران این امتیم ۳۶۲...
 تمام ایمان بودن علی (علیه السلام) در سخن پیامبر (صلی الله علیه وآله) ۲۶۹...
 * امام نور
 تقسیم رهبران حق و باطل ۱۸۵...
 * امام نار
 تقسیم رهبران حق و باطل ۱۸۵...
 * تبلیغ و مبلغین
 تبلیغ آئین الهی و شرائط آن ۳۵۵...
 شرط پیروزی در تبلیغات ۳۵۹...
 ابلاغ و تبیین یکی از کارهای انبیاء ۳۵۴...
 مبلغان راستین کیانند؟ ۳۵۴...
 هر گونه اصلاحی را از خود شروع کنید ۴۶۱...
 * پیروان و رهروان
 انسان هیچ زمانی از امامت بی نیاز نیست ۳۷۲...
 حبّ ما اهل بیت و حبّ دشمنان ما در یک دل جمع نمی شود ۲۱۲...
 * ادیان و مذاهب
 سوء استفاده از آیه «یدبر الامر...» ۱۳۱...
 تمسک به آیه (۵) «الم سجده» بر مسلک ساختگی بهائیت ۱۳۱...

معاد

این دنیا پایان و سرانجامی دارد ۹۴...
 آغاز و ختم جهان و یا «قوس نزولی» و «قوس صعودی» ۱۳۰...
 عالم قیامت، عالمی است گسترده تر از این جهان ۱۶۷...
 روز پیروزی ما ۱۹۱...

(اسماء قیامت)

روزی که هیچکس به داد دیگری نمی رسد ۱۰۳...
 «روز» هزار سال ۱۲۸...
 «یوم یلقونه» ۳۸۱...

(امکان معاد)

استدلال بر معاد از طریق قدرت خدا ۹۰...

(منطق منکرین معاد، شبهات و پاسخ آنها)

انکار معاد ۱۴۹...
 علم قیامت در نزد خدا است ۴۶۷...
 ایرادی شبیه به شبهه آکل و مأکول ۱۵۱...
 می پرسند قیامت کی بر پا می شود ۴۶۷، ۱۰۵

۴۶۸... علت مخفی بودن تاریخ قیام قیامت

(آثار ایمان به رستاخیز)

۱۵۵... نسیان قیامت کیفر الهی

۱۵۵... فراموشی روز قیامت سرچشمه گمراهیها

(مرگ)

۱۵۱... مسأله قبض روح

* قابض روح

۱۵۷... سخنان فرشته مرگ هنگام قبض روح

۱۵۷... فرشته مرگ «ملک الموت»

۱۵۱... فرشته مرگ روح شما را می گیرد

(مواقف دنیا)

۱۳۱... موقفهای قیامت در سخن امام صادق(علیه السلام)

(حالات انسان ها در قیامت)

۱۰۳... روزی که هیچکس به داد دیگری نمی رسد

۱۵۲... سرافکنندگی مجرمان در قیامت

عذر خواهی از این که در عدم پذیرش رسالت رسل از بزرگان

پیروی کردیم ۴۶۹...

درخواست عذاب چند برابر برای گمراه کنندگان ۴۷۰...

روزی که پدر و فرزند به فکر یکدیگر نیستند ۱۰۳...

ندامت و تقاضای بازگشت ۱۴۹...

(صحنه قیامت)

سرافکنندگی مجرمان در قیامت ۱۵۲...

مقام مؤمنان در قیامت و پاداش آنها ۳۸۱...

(دادگاه قیامت)

* سؤال

سؤال از صادقین؟ ۲۳۳...

* حساب در قیامت

در دادگاه قیامت همه چیز حساب می شود ۶۲...

(شفاعت)

شفاعت با اذن خدا است ۱۲۶...

توحید ولی و شفیع ۱۲۶...

تکمیل مراحل توحید به «شفاعت» و «ولایت» ۱۲۶...

۱۲۷... نفی شفاعت غیر خدا منافاتی با شفاعت مردان خدا ندارد
سه پاسخ به یک سؤال در مورد شفاعت ۱۲۷...

(بهشت)

۱۶۹... بهشت جاویدان پاداش عمل صالح
۳۸۶... آمادگی پاداش مؤمنان، با توجه به قدرت خدا؟
* نعمت های مادی

۱۶۵... نعمتهای بهشتی که سبب چشم روشنی می شود
۱۶۶... چرا بعضی از پاداشها مخفی نگه داشته شده؟
۱۷۰... پذیرایی و پیش پذیرایی از بهشتیان
۲۸... باغهای بهشت
۱۷۰... باغهای بهشت به صورت تملیک در اختیار مؤمنان
* نعمت های معنوی
۳۸۱... سلام و تحیت خداوند به مؤمنان در روز لقاء

(جهنم)

۱۷۶... کیفر دنیایی و آخرتی مجرمان

* کیفرهای جسمی
۴۶۸... گوشه ای از مجازات دردناک کافران
۱۷۷... دو وصف عذاب آخرت

* دوزخیان

فریاد کافران در میان آتش دوزخ ۴۶۹...

فاسقین در دوزخ ۱۷۰...

هیجان دوزخیان ۴۷۰...

متفرقات

فصل خصومت در قیامت ۱۸۷...

انتظار رحمت، انتظار عذاب ۱۹۶...

جاهلیت قرن بیستم و عصر تمدن ۳۲۸...

تبعیدیان از مدینه و دستور ترور ۴۶۰...

تثبیت موقعیت اسلام در مدینه ۴۶۲...

انحرافات زبان ۴۷۶...

دو عضو «زبان» و «دل» از نظر لقمان ۵۹...

بخشی از علم مصطلح رجال مربوط به راویان زن است ۳۳۶...

(فهرست احادیث)

الف

- تَقْوَا الْمُحَقَّرَاتِ مِنَ الذُّنُوبِ، ۶۳...
 إِذَا أَرَادَ اللَّهُ بِقَوْمٍ خَيْرًا أَهْدَى إِلَيْهِمْ، ۴۳۴...
 إِذَا دَخَلَ أَحَدُكُمْ عَلَى أَخِيهِ فِي رَحْلِهِ، ۴۳۷...
 إِذَا ذَكَرَ الْعَبْدُ رَبَّهُ فِي الْيَوْمِ مِائَةَ مَرَّةٍ، ۲۸۵...
 أُرْسِلَتْ عَلَيَّ حِينَ فُتِرَتْ مِنَ الرَّسْلِ، ۳۶۹...
 أَكْثَرَ مَا تَلِيحُ بِهِ أُمَّتِي الْجَنَّةَ تَقْوَى، ۷۱...
 أَلَا أُخْبِرُكَ بِالْإِسْلَامِ أَصْلِهِ وَفَرْعِهِ، ۱۷۲...
 الْإِسْلَامُ شَهَادَةٌ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، ۳۳۲...
 الْأَمَانَةُ الْوَلَايَةُ، مَنْ ادَّعَاهَا بَغَيْرِ حَقٍّ، ۴۸۳...
 الْأَمَانَةُ الْوَلَايَةُ، وَالْإِنْسَانُ هُوَ، ۴۸۳...
 الْأَمْرَاضُ وَالْأَوْجَاعُ كُلُّهَا بَرِيدٌ لِلْمَوْتِ، ۱۵۷...
 الْآنَ نَغْزُوهُمْ وَلَا يَغْزُونَنَا، ۲۷۰...
 الْإِيمَانُ نِصْفَانِ نِصْفٌ صَبْرٌ وَنِصْفٌ، ۹۸...
 إِلَيَّ أَنْ بَعَثَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ مُحَمَّدًا، ۳۶۹...
 أَمِينٌ وَحْيِهِ وَخَاتَمُ رُسُلِهِ وَبَشِيرٌ، ۳۶۹...
 أَنَا أَوْلَى بِكُلِّ مُؤْمِنٍ مِنْ نَفْسِهِ، ۲۲۲...
 إِنَّ الثَّوَابَ عَلَيَّ قَدَرِ الْعَقْلِ، ۳۰۷...
 إِنَّ الصَّبْرَ عَلَيَّ وَوَلَاةَ الْأَمْرِ مَقْرُوضٌ، ۲۸۴...
 إِنَّ اللَّهَ عَزَّ ذِكْرُهُ خَتَمَ بِنَبِيِّكُمْ، ۳۷۰...
 إِنَّ اللَّهَ يَقُولُ أَغْدَدْتُ لِعِبَادِي، ۱۶۶...
 أَنْتَ مَنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى، ۳۶۸...
 إِنَّ خَاتَمَ رَسُولِ اللَّهِ ۹ كَانَ مِنْ فِضَّةٍ، ۳۶۴...

- ٤٥٠... إِنَّ فَاطِمَةَ بَضَعَهُ مِنِّي يُؤَدِّينِي مَا
 ١٣١... إِنَّ فِي الْقِيَامَةِ خَمْسِينَ مَوْقِفًا،
 ٣٠٨... إِنَّكُمْ أَهْلَ بَيْتٍ مَغْفُورٍ لَكُمْ،
 ٣٠٨... إِنَّمَا التَّوْبَةُ عَلَى اللَّهِ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ،
 ٣٠٧... إِنَّمَا يُدَاقُ اللَّهُ الْعِبَادَ فِي الْحِسَابِ،
 ١١٠... إِنَّ مَفَاتِيحَ الْغَيْبِ خَمْسٌ لَا يَعْلَمُهُنَّ،
 ٣٣٥... أَهْلَهُ مِنَ اللَّيْلِ،
 ١٠٩... أَيُّهَا الذَّامُّ لِلدُّنْيَا الْمُغْتَرِّ بِغُرُورِهَا،
 ٤٣٠... أَرْخَى السُّتْرَ بَيْنِي وَبَيْنَهُ،
 ٢٨٥... أَلَا أَخْبَرُكُمْ بِخَيْرِ أَعْمَالِكُمْ،
 ٤٤٦... أَمَّا السَّلَامُ عَلَيْكَ فَقَدْ عَلِمْنَا فَكَيْفَ،
 ١٦٨... أَنَا أَبْسَطُ مِنْكَ لِسَانًا وَ أَحَدٌ مِنْكَ،
 ٢٢٣... أَنَا أُمَّ الرَّجَالِ مِنْكُمْ وَ النِّسَاءِ،
 ٣٦٢... أَنَا وَ عَلِيٌّ أَبَوَا هَذِهِ الْأُمَّةِ،
 ٤٢٢... أَنْظُرْ إِلَيْهَا فَإِنَّهُ أَجْدَرُ أَنْ يُؤَدِّمَ بَيْنَكُمَا،
 ٤٣٥... أَنْ لَا تَتَّكَلَّفَ لِلضَّيْفِ مَا لَيْسَ عِنْدَنَا،
 ٤٨... أَوْتِيَ مَعْرِفَةَ إِمَامٍ زَمَانِهِ،
 ٣٧٨... أَيُّ الْعِبَادِ أَفْضَلُ دَرَجَةً عِنْدَ اللَّهِ يَوْمَ،

ب

بادرُوا إِلَى رِيَاضِ الْجَنَّةِ؟، ٢٨٦...

- بَخَّ! بَخَّ! بَخَّ! مَا لِحِجَّتِهِمْ عَلَيْكَ سَبِيلٌ!، ٤٣٤...
 الْبِرُّ وَ حُسْنُ الْخُلُقِ يَعْمُرَانِ الدِّيَارَ، ٧١...
 بَرَزَ الْإِيمَانُ كُلَّهُ إِلَى الشَّرْكِ كُلِّهِ، ٢٦٩...
 بَيَّتَ الْعِنَاءَ لَا تُؤْمَنُ فِيهِ الْفَجِيعَةُ، ٣١...

ت

- تَعْبُدِ اللَّهَ وَلَا تُشْرِكْ بِهِ شَيْئًا، ١٧٣...
 التَّقِيَّةُ مِنْ دِينِي وَ دِينِ آبَائِي، ٣٥٩...
 التَّوَاضُّعُ أَصْلُ كُلِّ خَيْرٍ نَفِيسٍ، ٧٢...

ج

- جِئْتُ فَخَتَمْتُ الْأَنْبِيَاءَ، ٣٦٨...

ح

- حَقًّا أَقُولُ لَمْ يَكُنْ لُقْمَانُ نَبِيًّا، ٥٥...
 حَلَالٌ مُحَمَّدٌ حَلَالٌ أَبَدًا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ، ٣٦٧...
 حَلَالِي حَلَالٌ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ، ٣٦٧...

ر

- رِضَا النَّاسِ لَا يُمْلِكُ، ٤٧٥...

س

سُبْحَانَ اللَّهِ، أَلَيْسَ اللَّهُ يَقُولُ بِغَيْرٍ، ٤٠...

سُبْحَانَ اللَّهِ خَالِقِ النُّورِ تَبَارَكَ اللَّهُ، ٣٤٨...

السُّكُوتُ رَاحَةٌ لِلْعَقْلِ، ٧٠...

سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ يَقُولُ: لَا يَقْبَلُ صَلَاةً، ٤٤٨...

سَيَكُونُ بَعْدِي فِتْنَةٌ مُظْلِمَةٌ، ٧٩...

ص

الصَّبْرُ مِنَ الْإِيمَانِ كَالرَّأْسِ مِنَ الْجَسَدِ، ١٨٩...

الصَّلَاةُ يَا أَهْلَ الْبَيْتِ! إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ، ٣٢٤...

ع

عَلَيْكَ بِتَلَاوَةِ كِتَابِ اللَّهِ وَذِكْرِ اللَّهِ، ٢٨٥...

غ

الْغِنَاءُ مَجْلِسٌ لَا يَنْظُرُ اللَّهُ إِلَى أَهْلِهِ، ٢٦...

الْغِنَاءُ يُنْبِتُ النِّفَاقَ فِي الْقَلْبِ، ٣٢...

الْغِنَاءُ يُورِثُ النِّفَاقَ وَيُعَقِّبُ الْفَقْرَ، ٣١...

ف

فَاطِمَةُ بَضَعَتْ مِنِّي فَمَنْ أَعْضَبَهَا، ٤٥٠...

فَمَنْ صَبَرَ وَاحْتَسَبَ لَمْ يَخْرُجْ مِنْ، ١٨٩...

فِيْنَا نَزَلَتْ: «مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ، ٢٦٤...

ق

قَالَ: لَا، وَ لَكِنْ إِذَا أَرَادَ أَنْ يَعْلَمَ الشَّيْءَ، ۱۱۲...
 قَدَّرَ اللَّهُ، وَ أَدَاءَ الْأَمَانَةِ وَ صِدْقَ الْحَدِيثِ، ۵۶...
 قَوْلُ الزُّورِ الْغِنَاءُ، ۳۱...

ک

كَانَ إِبْلِيسُ أَوَّلَ مَنْ تَغَنَّى، ۳۱...
 كُلُّ مَا أَلْهَى عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ فَهُوَ، ۳۶...
 كُلُّ مَنْ أَرَادَ الْخُرُوجَ، ۲۶۶...
 كُنَّا إِذَا احْمَرَّ الْبَاسُ اتَّقَيْنَا بِرَسُولِ اللَّهِ، ۲۶۲...
 كَيْفَ أَصْبَحْتُمْ؟!، ۴۷۶...

ل

اللَّهُمَّ احْفَظْهُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَ مِنْ خَلْفِهِ، ۲۷۴...
 اللَّهُمَّ أَنْتَ مُنْزِلُ الْكِتَابِ، ۲۸۲...
 اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ، ۴۴۶...
 اللَّهُمَّ هَؤُلَاءِ أَهْلُ بَيْتِي وَ عِزَّتِي، ۳۲۲...
 لَا تُصَلُّوا عَلَيَّ الصَّلَاةَ الْبَتْرَاءِ، ۴۴۸...
 لَا تَقُلْ لِأَخِيكَ إِذَا دَخَلَ عَلَيْكَ أَكَلْتَ، ۴۳۶...
 لَا يَجِلُّ تَعْلِيمُ الْمُعْنِيَاتِ وَ لَا ۳۲، ۲۳...
 لَا يَسْتَقِيمُ إِيْمَانُ امْرِءٍ حَتَّى يَسْتَقِيمَ، ۳۳۳...
 لَا يُؤْمِنُ أَحَدُكُمْ حَتَّى يَكُونَ هَوَاهُ تَبِعًا، ۲۲۱...
 لَسْتُ لَكَ بِأَمٍّ، إِنَّمَا أَنَا أُمَّ رِجَالِكُمْ!، ۲۲۳...

لَمُبَارَزَةُ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ لِعَمْرِو بْنِ... ٢٧٦...
 لَوْ وُزِنَ الْيَوْمَ عَمَلُكَ بِعَمَلِ جَمِيعِ أُمَّةٍ، ٢٧٦...
 لِيَأْذَنَ بِحَرْبِ مَنِيٍّ مِنْ أَدَى عَبْدِي، ٤٥٢...

م

ما بال النساءِ يَبْذُلْنَ أَنْفُسَهُنَّ، ٤٠٧...
 ما جَلَسَ رَسُولُ اللَّهِ ٩ عَلَى هَذَا الْمِئْبَرِ، ٤٧٧...
 ما خَلَقَ اللَّهُ مِنْ أَهْلِ بَيْتِ مَدْرٍ، ١٥٨...
 ما مِنْ شَيْءٍ إِلَّا وَ لَهُ حَدٌّ يَنْتَهِي إِلَيْهِ، ٣٨٢...
 ما مِنْ مُؤْمِنٍ إِلَّا وَ أَنَا أَوْلَى النَّاسِ بِهِ، ٢٢١...
 ما هَذَا بِمَجْنُونٍ أَلَا أَخْبِرُكُمْ بِالْمَجْنُونِ، ٦٩...
 ما يُوضَعُ فِي مِيزَانِ امْرِئٍ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، ٧١...
 مَثَلِي وَ مَثَلُ الْأَنْبِيَاءِ كَمَثَلِ رَجُلٍ بَنِي، ٣٦٨...
 مَنْ أُعْطِيَ لِسَانًا ذَاكِرًا فَقَدْ أُعْطِيَ خَيْرًا، ٣٨٤...
 مَنْ بَهَتَ مُؤْمِنًا أَوْ مُؤْمِنَةً أَوْ قَالَ فِيهِ، ٤٥٣...
 مِنْ حَقِّ الضَّيْفِ أَنْ تَمْشِيَ مَعَهُ، ٤٣٦...
 مِنْ عِلَامَاتِ الْفَقْهِ: الْعِلْمُ وَ الْحِلْمُ، ٧٠...
 مَنْ قَرَأَ سُورَةَ الْأَحْزَابِ وَ عَلَّمَهَا أَهْلَهُ، ٢٠١...
 مَنْ قَرَأَ سُورَةَ السَّجْدَةِ فِي كُلِّ لَيْلَةٍ، ١١٧...
 مَنْ قَرَأَ سُورَةَ لُقْمَانَ فِي كُلِّ لَيْلَةٍ، ١٧...
 مَنْ قَرَأَ سُورَةَ لُقْمَانَ كَانَ لُقْمَانُ لَهُ، ١٧...
 مَنْ كَانَ كَثِيرَ الْقِرَاءَةِ لِسُورَةِ الْأَحْزَابِ، ٢٠١...
 مَنْ لَمْ يَغْرُبْ النَّاسُ مِنْ نَفْسِهِ، ١٠٨...
 مَنْ مَشَى عَلَى الْأَرْضِ إِخْتِيَالًا لَعْنَهُ، ٦٨...
 الْمُؤْمِنُ لَا يَحْتَسِبُ مِنْ أَحِيهِ، وَ مَا أَدْرِي، ٤٢٢...

و

وَأَلْبَيْتُ الَّذِي يُقْرَأُ فِيهِ الْقُرْآنُ، ٣٨٣...
 وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَا يُؤْمِنُ أَحَدُكُمْ، ٢٢١...
 وَأَنَا خَاتَمُ النَّبِيِّينَ، ٣٦٨...
 وَمَنْ قَرَأَ الْم تَنْزِيلًا، وَتَبَارَكَ الَّذِي، ١١٧...
 وَنَهَى أَنْ يَخْتَالَ الرَّجُلُ فِي مَشِيئِهِ، ٦٨...

هـ

هَلَكَ امْرَأَةٌ إِحْتَقَرَ لِأَخِيهِ مَا يَحْضُرُهُ، ٤٣٧...
 هُوَ التَّسْلِيمُ لَهُ فِي الْأُمُورِ، ٤٤٥...

ی

يَا أَخَا كَلْبٍ! لَيْسَ هُوَ بِعِلْمٍ غَيْبٍ، ١١٠...
 يَا بُنَيَّ إِنَّ الدُّنْيَا بَحْرٌ عَمِيقٌ، ٥٨، ٥٧...
 يَا رَسُولَ اللَّهِ ٩ أَوْصِنِي فَكَانَ فِيمَا، ٧١...
 يُعْفَرُ لِلْجَاهِلِ سَبْعُونَ ذَنْبًا قَبْلَ أَنْ، ٣٠٧...

(فهرست اعلام)

آدم (علیه السلام)، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۴۵،

۱۴۶، ۱۴۷، ۲۲۸، ۳۱۴، ۴۷۹

آلوسی، ۱۰، ۷۴، ۹۴، ۱۱۷، ۱۶۶،

۲۵۰، ۴۰۵، ۴۰۷

ابراهیم (علیه السلام)، ۱۳۵، ۲۲۷، ۲۲۸، ۲۲۹،

۲۳۰، ۳۵۸

ابراهیم (پسر پیامبر)، ۳۶۲، ۴۴۱

ابن ابی الحدید، ۲۷۵

ابن اثیر، ۲۳۶، ۲۴۵، ۲۷۰، ۲۸۸،

۲۹۴، ۳۴۰، ۳۴۵

ابن العربی، ۴۰۵

ابن حجر، ۳۶۸، ۴۴۸

ابن عباس، ۷۵، ۷۶، ۱۷۲، ۲۶۵،

۳۲۴، ۴۰۶، ۴۴۷

ابن ماجه، ۴۴۶

ابن مردویه، ۴۴۶

ابن مسعود، ۳۲، ۴۴۷

ابن هشام، ۲۴۵، ۲۸۱، ۲۹۴، ۳۴۰

ابوالفتوح، ۱۰، ۱۲۳

ابو بصیر، ۴۴۵

ابوجهل، ۲۵، ۲۶، ۳۹۲

ابو حذیفه، ۲۱۷

ابو حمزه ثمالی، ۴۴۶

ابو حنیفه، ۳۲، ۴۴۹

ابو داود، ۴۴۶

ابو ذر، ۲۸۵

ابو سعید خدری، ۳۲۴، ۳۲۵، ۳۷۷،

۴۴۷

ابوسفیان، ۲۰۴، ۲۱۰، ۲۱۱، ۲۷۹،

۲۸۰، ۲۸۲

ابو لبابه، ۲۹۳

ابو مسعود انصاری، ۴۴۷

ابو هریره، ۴۴۷

ابی امامه، ۳۲

احمد مصطفی مراغی، ۱۰

اسفندیار، ۲۳

اسماء بنت عمیس، ۳۳۰

امام احمد (احمد حنبل)، ۳۲، ۲۲۱،

۴۴۸، ۳۶۹

امام باقر (علیه السلام)، ۱۷، ۳۱، ۶۳، ۷۶، ۱۵۸،

۱۷۲، ۳۰۷، ۳۸۳

امام حسین (علیه السلام)، ۸۰، ۱۱۲، ۲۲۷،

۲۲۸، ۲۶۶، ۳۱۷، ۳۲۱، ۳۲۲، ۳۲۳،

۳۶۲

امام سجاد (علیه السلام)، ۳۰۸، ۴۷۶

امام صادق (علیه السلام)، ۲۶، ۳۰، ۳۱، ۴۸،

۶۰، ۶۸، ۶۹، ۷۰، ۷۱، ۷۲، ۱۱۲،

۱۱۷، ۱۳۱، ۱۶۶، ۱۷۲، ۱۸۴، ۱۸۸،

- ۱۸۹، ۲۰۱، ۲۲۷، ۲۸۴، ۲۸۵، ۳۰۷،
 ۳۰۸، ۳۳۲، ۳۳۵، ۳۵۹، ۳۶۴، ۳۷۰،
 ۳۸۲، ۳۸۳، ۳۸۴، ۴۲۲، ۴۳۵، ۴۳۶،
 ۴۳۷، ۴۴۵، ۴۵۲، ۴۷۴، ۴۸۳
 امام علی بن موسی الرضا(علیه السلام)، ۳۱،
 ۴۰، ۷۰، ۷۹، ۴۵۳، ۴۸۳
 امام کاظم(علیه السلام)، ۵۸
 امام موسی بن جعفر(علیه السلام)، ۴۷
 ام سلمه، ۲۲۳، ۳۰۰، ۳۲۲
 ام شریک، ۴۰۶
 امیه، ۳۳۹
 انجشہ، ۳۰
 انس بن مالک، ۲۶۵، ۳۲۴، ۴۳۰
 انس بن نضر، ۲۶۵
 بخاری، ۱۶۶، ۲۲۱، ۳۲۶، ۳۶۹،
 ۴۳۰، ۴۴۶، ۴۴۷، ۴۵۰
 بریده، ۴۴۷
 بیہقی، ۳۶۵
 ترمذی، ۳۲، ۳۶۹، ۳۷۷، ۴۴۶
 ثعلبی، ۶۰، ۳۲۲
 جابر، ۴۰۶
 جابر بن عبداللہ، ۳۱، ۴۲۷
 جحش، ۲۰۲، ۳۰۰، ۳۳۹، ۴۰۵،
 ۴۲۵
 جعفر بن ابیطالب، ۳۳۰
 جمیل بن معمر، ۲۱۰، ۲۱۱
 جویریہ، ۳۰۰، ۴۰۴

- حارث، ۴۰۶
- حاکم ابو القاسم حسکانی، ۲۶۴،
۳۲۳، ۳۲۲
- حذیفه، ۲۸۱
- حسن (علیه السلام)، ۳۱۷، ۳۲۱، ۳۲۲، ۳۲۳،
۳۶۲
- حسین بن خالد، ۴۰
- حفصه، ۳۰۰
- حکیم، ۴۰۶
- حمزه، ۲۶۴، ۲۶۵، ۲۷۶
- خدیدجه، ۳۲۶، ۳۳۹، ۴۴۱
- خزیمه، ۴۰۶
- خوله، ۴۰۶، ۴۰۷
- راغب، ۲۹، ۸۱، ۹۹، ۱۰۸، ۱۶۲،
۲۳۰، ۲۶۴، ۳۰۶، ۳۰۸، ۳۱۶، ۳۹۲،
۳۹۵، ۴۰۳، ۴۴۵، ۴۵۷
- رستم، ۲۳
- زمخشری، ۱۰
- زید، ۲۰۲، ۲۱۵، ۲۱۷، ۳۳۸، ۳۳۹،
۳۴۰، ۳۴۲، ۳۴۳، ۳۴۴، ۳۴۸، ۳۴۹،
۳۵۰، ۳۵۴، ۳۶۱، ۳۶۲
- زینب بنت جحش، ۲۰۲، ۳۰۰،
۳۳۹، ۳۴۰، ۳۴۲، ۳۴۳، ۳۴۴، ۳۴۵،
۳۴۶، ۳۴۷، ۳۴۸، ۳۴۹، ۳۵۰، ۳۵۴،
۴۰۵، ۴۰۹، ۴۲۵، ۴۳۰، ۴۷۳
- زینب دختر خزیمه، ۴۰۶
- سالم، ۲۱۷

- سعد بن معاذ، ۲۴۷، ۲۹۴
 سلمان فارسی، ۲۳۵، ۲۷۱، ۴۳۵
 سلیمان (علیه السلام)، ۱۸۲، ۳۱۴
 سوده، ۳۰۰
 سید علی محمد باب، ۱۳۵
 سید قطب، ۱۰
 سید مرتضی، ۲۴۸
 سید هاشم بحرانی، ۱۰، ۲۲۷
 سیوطی، ۱۰
 شافعی، ۳۳، ۴۴۹
 شیخ طوسی، ۱۰، ۱۵، ۱۳۱، ۳۵۵
 شیخ محمد عبده، ۱۰
 صدر المتألهین شیرازی، ۳۷۵
 صفیه، ۴۰۴
 ضرار، ۲۷۳
 طاهر، ۳۶۲، ۴۴۱
 طبرسی، ۱۰، ۲۳، ۱۶۶، ۱۶۹، ۲۸۴
 ۳۱۷، ۳۲۲، ۳۴۷، ۳۶۹
 طلحه، ۴۳۲، ۴۴۷
 طیب، ۳۶۱، ۴۴۱
 عایشه، ۲۲۳، ۳۲۲، ۳۲۵، ۳۲۶
 ۴۰۷، ۴۰۹، ۴۱۰، ۴۲۵، ۴۴۸
 عبدالله، ۳۴۰
 عبدالله بن ابی، ۲۰۵
 عبدالله بن یقظر، ۲۶۶
 عبدالله (پسر پیامبر)، ۳۶۱، ۴۴۱
 عبدالمطلب، ۲۶۵، ۳۳۹

- عبد علی بن جمعه الحویزی، ۱۰
 عزّی، ۲۰۵
 عزیز مصر، ۴۷۴
 عکرمه بن ابی جهل، ۱۰۰، ۲۷۳
 علامه حلی، ۴۴۸
 علامه طباطبائی، ۱۰
 علی بن ابراهیم، ۸۶، ۱۳۰، ۲۱۲،
 ۴۰۱، ۴۵۵
 علی بن ابیطالب (علیه السلام)، ۷۹، ۸۰، ۱۶۹،
 ۲۴۰، ۲۶۸، ۲۶۹، ۲۷۴، ۲۷۶، ۲۷۷
 عمر، ۲۰۵
 عمرو بن عبدود، ۲۳۶، ۲۴۰، ۲۶۸،
 ۲۶۹، ۲۷۲، ۲۷۳، ۲۷۴، ۲۷۷
 عیسی ابن مریم (علیه السلام)، ۸۸، ۱۲۴، ۱۳۶،
 ۱۴۰، ۲۲۸، ۲۲۹، ۲۳۰، ۴۷۴
 غزالی، ۴۷۶
 فاضل برسوئی، ۱۶۹
 فاضل مقداد، ۴۰۵، ۴۲۱
 فاطمه (علیها السلام)، ۳۱۷، ۳۲۱، ۳۲۲، ۳۲۳،
 ۳۲۴، ۳۳۵، ۳۷۸، ۴۲۷، ۴۵۰
 فخر رازی، ۱۰، ۱۵، ۷۴، ۹۸، ۱۱۷،
 ۱۲۳، ۱۵۴، ۲۰۸، ۳۴۰، ۳۸۵
 قایل، ۴۸۴
 قارون، ۶۸، ۶۹، ۴۷۲
 قاسم، ۳۶۱، ۴۴۱
 قرطبی، ۱۰، ۳۰، ۹۸، ۱۶۶، ۱۶۹،
 ۲۱۱، ۲۵۰، ۲۶۵، ۳۳۵، ۳۴۰، ۳۶۲

۴۳۲، ۴۲۲، ۴۰۷، ۳۶۹

کراجکی، ۲۶۹

کعب بن اسد، ۲۹۲، ۲۹۳، ۴۴۶

کعب بن عجره، ۴۴۶، ۴۴۷

کلینی، ۳۶۴

لات، ۲۰۵

لقمان، ۱۱، ۱۳، ۱۵، ۱۶، ۱۷، ۱۹،

۴۵، ۴۶، ۴۷، ۴۸، ۴۹، ۵۰، ۵۵، ۵۶،

۵۷، ۵۸، ۵۹، ۶۰، ۶۲، ۶۵، ۶۶، ۷۰،

۷۴، ۱۰۲، ۱۱۳، ۱۱۷

ماریه قبطیه، ۴۰۴

«مالک»، ۳۲

محب الدین طبری، ۳۶۸

محمّد (صلی الله علیه وآله)، ۲۳، ۲۵، ۸۶، ۱۰۱، ۱۰۷،

۱۱۸، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۵۸، ۱۸۲،

۱۸۳، ۱۸۸، ۲۰۵، ۲۱۰، ۲۲۸، ۲۵۴،

۲۷۶، ۲۷۸، ۲۷۹، ۲۸۰، ۲۹۲، ۲۹۳،

۳۶۱، ۳۶۲، ۳۶۵، ۳۶۷، ۳۶۹، ۴۴۶،

۴۴۷، ۴۶۷

محمّد بن احمد الانصاری القرطبی،

۱۰

محمّد رشید رضا، ۱۰

مریم، ۸۸، ۲۲۹، ۲۳۰، ۴۷۴

مسلم، ۱۶۶، ۳۲۶، ۳۶۸، ۳۶۹، ۴۴۶،

۴۴۷، ۴۵۰، ۴۵۱

مسلم بن عوسجه، ۲۶۶

مسیح (علیه السلام)، ۸۸، ۱۳۴

- معاذ بن جبل، ۱۷۲
 مقریزی، ۲۷۰
 ملامحسن فیض کاشانی، ۱۰
 منات، ۲۰۵
 موسی (علیه السلام)، ۱۱۹، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۳۹،
 ۱۸۰، ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۸۳، ۲۲۸، ۲۲۹،
 ۲۳۰، ۳۵۷، ۳۵۸، ۳۶۸، ۴۷۱، ۴۷۲،
 ۴۷۳، ۴۷۵
 میمونه، ۳۰۰، ۴۰۶
 مؤمن آل فرعون، ۳۵۸، ۳۵۹
 نضر بن حارث، ۲۳، ۲۴، ۲۶
 نعیم بن مسعود، ۲۷۸، ۲۸۰
 نوح (علیه السلام)، ۱۳۳، ۱۳۵، ۱۹۵، ۲۲۸،
 ۲۲۹، ۲۳۰، ۳۱۴
 نوفل، ۲۷۳
 واحدی (ابوالحسن علی بن منویه
 نیشابوری)، ۱۰
 وراث، ۱۰۷
 ولید بن عقبه، ۱۶۸، ۱۶۹
 هارون، ۱۳۹، ۳۶۸، ۴۷۲
 هبیره، ۲۷۳
 هشام بن حکم، ۴۷، ۵۸
 یعقوب (علیه السلام)، ۱۶۵
 یوسف (علیه السلام)، ۱۶۵، ۴۷۴

(فهرست کتب)

- احقاق الحق، ۲۷۵، ۲۷۷، ۳۲۵
 احیاء العلوم، ۴۷۶
 اسباب النزول، ۱۰
 استیعاب، ۳۲۶
 اسد الغابۀ، ۱۰۱، ۱۶۹، ۳۶۲، ۴۴۱
 اصول کافی، ۴۷، ۵۸، ۶۳، ۶۹، ۷۱،
 ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۷۲، ۱۸۹، ۲۲۰، ۳۰۷
 ۳۰۸، ۳۳۳، ۳۶۰، ۳۶۴، ۳۶۸، ۳۷۰
 ۳۸۲، ۳۸۳، ۳۸۴، ۴۲۷، ۴۵۲
 الامتاع، ۲۷۰
 التاج، ۳۲
 الغدير، ۴۴۹
 المراجعات، ۳۲۶
 الميزان، ۱۰، ۱۰۷، ۱۵۹، ۱۷۲، ۱۸۵،
 ۲۶۷، ۲۷۷، ۳۱۷، ۳۴۰، ۳۶۲، ۳۷۸
 ۳۸۵، ۴۷۷
 امالی صدوق، ۶۹، ۱۳۱، ۱۷۲
 بحار الانوار، ۷۰، ۷۱، ۷۲، ۹۵، ۲۶۹،
 ۲۷۰، ۲۷۵، ۲۷۶، ۲۷۷، ۲۸۲، ۳۶۰،
 ۳۶۲، ۳۶۷، ۳۷۰، ۴۰۹، ۴۱۰، ۴۳۴،
 ۴۳۵، ۴۳۶، ۴۳۷، ۴۳۸، ۴۴۹، ۴۵۳،
 ۴۷۶، ۴۷۷
 تاج العروس، ۴۵۷
 تاریخ بغداد، ۳۶۸

تأثیر موسیقی بر روان و اعصاب، ۳۷

تذکره، ۴۴۸، ۴۴۹

تفسیر برهان، ۱۰، ۷۹، ۸۰، ۸۷

۴۸۳، ۲۲۷

تفسیر بیضاوی، ۶۰

تفسیر ثعلبی، ۶۰

تفسیر روح الجنان (ابو الفتوح)، ۱۰،

۱۲۳

تفسیر صافی، ۱۰، ۹۸، ۱۳۰، ۲۶۵،

۲۶۶

تفسیر علی بن ابراهیم (قمی)، ۸۶،

۱۳۰، ۲۱۲، ۴۰۱، ۴۵۵

تفسیر قرطبی، ۱۰، ۳۰، ۹۸، ۲۱۱،

۲۵۰، ۲۶۵، ۳۳۵، ۳۴۰، ۳۶۲، ۴۰۷،

۴۲۲، ۴۳۲

تفسیر کبیر، ۷۴، ۱۲۳، ۲۰۸، ۳۴۰،

۳۸۵

تفسیر نمونه، ۳، ۱۱، ۱۴۳، ۱۵۲،

۱۶۷، ۲۳۸، ۳۶۸، ۴۴۲، ۴۵۷

تورات، ۸۶، ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۸۳، ۲۹۲

ثواب الاعمال، ۶۸

حبیب السیر، ۲۷۷

خصال، ۲۸۵، ۳۸۵

درّ المشور، ۱۰، ۳۲، ۱۰۷، ۱۵۹،

۱۷۲، ۳۲۴، ۳۷۸، ۴۴۶، ۴۴۷، ۴۷۷

- ذخائر العقبي، ٣٦٨
روح البيان، ١٦٩، ٢١٧
روح المعاني، ١٠، ٣٢، ٣٣، ٣٥، ٣٦،
٧٤، ٩٤، ١٦٦، ٢١٧، ٢٢٣، ٢٥٠،
٤٠٥، ٤٠٧
سفينة البحار، ٣٢، ٢٨٥، ٢٨٦، ٣٦٥
سنن، ٣٦٥
سيره ابن هشام، ٢٤٥، ٢٨١، ٢٩٤،
٣٤٠
شرح المواهب زرقاني، ٤٤٩
شرح نهج البلاغه، ٢٧٥
شواهد التنزيل، ٣٢٢، ٣٢٣، ٣٢٤،
٣٢٥
صحيح بخارى، ٢٢١، ٣٢٦، ٣٦٩،
٤٣٠، ٤٤٦، ٤٤٧، ٤٥٠
صحيح ترمذى، ٣٦٩، ٣٧٧
صحيح مسلم، ٣٢٦، ٣٦٨، ٣٦٩،
٤٤٦، ٤٤٧، ٤٥٠، ٤٥١
صواعق المحرقة، ٣٦٨، ٤٤٨
طبقات كبرى، ٣٦٥
عروة الوثقى، ٧٩، ٨٠، ٨٢
علل الشرايع، ٢٢٠
عيون الاخبار، ٤٠١
فروغ ابدیت، ٢٧٧
فى ظلال، ١٠، ٥٣، ٢١٤، ٢٢١، ٢٤٧،
٢٥٠، ٢٦٥، ٣٤٠
قاموس اللغة، ٣٦٤

- قصص قرآن، ۵۶
 قطر المحيط، ۴۵۷
 کامل ابن اثیر، ۲۳۶، ۲۴۵، ۲۸۸،
 ۲۹۴، ۳۴۰، ۳۴۵
 کنز العرفان، ۳۰۲، ۴۰۵، ۴۱۶، ۴۲۱
 کنز العمال، ۳۶۸
 لسان العرب، ۲۶۴، ۳۶۴، ۴۵۷
 مجمع البحرين، ۳۵۶، ۴۵۷
 مجمع البیان، ۱۰، ۱۷، ۵۶، ۵۷، ۵۹،
 ۶۰، ۶۸، ۷۶، ۹۸، ۱۰۱، ۱۱۰، ۱۱۷،
 ۱۱۸، ۱۳۴، ۱۵۸، ۱۶۶، ۱۶۷، ۱۶۹،
 ۱۷۲، ۱۷۳، ۲۰۱، ۲۰۵، ۲۱۱، ۲۲۳،
 ۲۴۸، ۲۶۴، ۲۶۵، ۳۰۹، ۳۱۷، ۳۲۲،
 ۳۲۳، ۳۳۵، ۳۴۰، ۳۴۷، ۳۵۹، ۳۶۹،
 ۴۰۷، ۴۱۲، ۴۱۶، ۴۲۵، ۴۲۶، ۴۴۵،
 ۴۴۶، ۴۵۱
 محجۃ البیضاء، ۳۳۳، ۴۳۵، ۴۳۷،
 ۴۳۸
 مستدرک حاکم، ۲۷۶
 مسند احمد حنبل، ۲۲۱، ۳۶۹، ۳۷۷
 معالم النبوة، ۳۷۰
 مفاتیح الغیب، ۱۰، ۳۷۵
 مفردات، ۲۹، ۸۱، ۹۹، ۱۰۸، ۱۶۲،
 ۲۳۰، ۲۶۴، ۳۰۶، ۳۰۸، ۳۱۶، ۳۹۲
 ۳۹۵، ۴۰۳، ۴۴۵، ۴۵۷
 منتخب کنز العمال، ۳۶۸
 من لایحضره الفقیه، ۱۰۸

نسائی، ۳۶۹، ۴۴۶

نور الثقلین، ۱۰، ۴۸، ۶۳، ۶۸، ۶۹،

۱۰۸، ۱۳۰، ۱۷۳، ۲۱۲، ۲۲۰، ۲۶۶،

۲۸۴، ۲۸۵، ۴۲۱، ۴۵۵، ۴۷۴، ۴۷۵

نهج البلاغه، ۱۰۶، ۱۰۸، ۱۱۰، ۱۱۱،

۲۶۲، ۳۶۹

وسائل الشیعه، ۲۶، ۳۱، ۳۶، ۷۰،

۲۸۴، ۳۹۹، ۴۲۳

ینابیع المودّة، ۳۶۸

(فهرست امکانه و ازمینه)

- اجنادین، ۱۰۱
 احد، ۲۰۴، ۲۳۹، ۲۴۹، ۲۵۱، ۲۶۵،
 ۲۷۶، ۲۸۳
 اذرعان شام، ۲۸۸
 ایران، ۲۳، ۲۴۵، ۲۷۱، ۲۹۰
 بدر، ۱۷۶، ۱۹۵، ۲۱۰، ۲۳۷، ۲۵۰، ۲۶۵
 بیت الله الحرام، ۳۱۶
 بیت المقدس، ۴۷۳
 تبوک، ۱۷۲، ۳۶۸
 جزیره عرب، ۳۴۸
 جزیره عربستان، ۱۲۴، ۲۷۱
 حبشه، ۳۳۰
 حجاز، ۳۶۳
 حیره، ۲۴۵
 خیبر، ۲۸۸، ۲۹۰، ۲۹۱، ۲۹۵، ۳۰۰
 دریای احمر، ۱۰۰
 روم، ۲۴۵، ۲۹۰
 سکینه، ۲۴۸
 سودان، ۵۵
 شام، ۱۹۱، ۲۴۵، ۲۸۸
 صنعاء، ۲۴۵
 طابه، ۲۴۸
 طیبه، ۲۴۸
 عالم ذر، ۴۸۳، ۴۸۴
 قاصمه، ۲۴۸

- کریلا، ۱۱۲، ۲۶۶
- کسری، ۲۳، ۲۴۵
- کعبه، ۳۱۶
- کوه سلع، ۲۷۰
- محبوبه، ۲۴۸
- مدائن، ۲۴۵
- مدینه، ۱۱۷، ۱۶۹، ۱۹۹، ۲۰۱، ۲۰۵،
- ۲۱۸، ۲۳۴، ۲۳۵، ۲۳۷، ۲۳۸، ۲۴۲،
- ۲۴۳، ۲۴۵، ۲۴۶، ۲۴۷، ۲۴۸، ۲۴۹،
- ۲۶۸، ۲۷۰، ۲۷۱، ۲۷۲، ۲۷۷، ۲۸۳،
- ۲۸۷، ۲۸۸، ۲۸۹، ۲۹۰، ۲۹۱، ۲۹۲،
- ۲۹۴، ۲۹۵، ۳۰۱، ۳۶۸، ۳۹۵، ۴۱۳،
- ۴۵۲، ۴۵۴، ۴۵۵، ۴۵۸، ۴۵۹، ۴۶۰،
- ۴۶۲، ۴۷۳، ۴۸۸
- مرالظهران، ۲۷۰
- مرحومه، ۲۴۸
- مصر، ۴۷۴
- مکه، ۱۳، ۱۵، ۳۰، ۱۰۰، ۱۱۵، ۱۱۷،
- ۱۱۹، ۱۲۴، ۱۶۹، ۱۷۶، ۱۹۵، ۱۹۶،
- ۲۰۵، ۲۱۸، ۲۳۵، ۲۳۸، ۲۹۰، ۲۹۱،
- ۳۰۱، ۳۶۳، ۳۹۵، ۴۴۱
- موته، ۳۳۹
- یشرب، ۲۴۲، ۲۴۶، ۲۴۸
- یرموک، ۱۰۱
- یمن، ۲۴۵، ۳۵۹
- * * *

(فهرست قبایل و طوایف و ...)

اصحاب شافعی، ۳۳

انصار، ۱۵۸، ۲۱۸، ۲۲۵، ۲۴۶، ۲۴۷،

۴۰۶

ایرانیان، ۲۳

بنی اسد، ۲۳۵، ۲۳۷، ۴۰۶

بنی اسرائیل، ۱۸۰، ۱۸۱، ۱۸۳، ۱۸۴،

۱۸۶، ۴۷۲، ۴۷۳، ۴۷۴

بنی اشجع، ۲۳۷، ۲۷۰

بنی المصطلق، ۱۶۹

بنی حارثه، ۲۴۷، ۲۴۹

بنی سلیم، ۲۳۵، ۲۳۷، ۲۷۰

بنی فزاره، ۲۳۷، ۲۷۰

بنی قریظه، ۲۷۸، ۲۷۹، ۲۸۰، ۲۸۲،

۲۸۳، ۲۸۷، ۲۸۸، ۲۸۹، ۲۹۰، ۲۹۱،

۲۹۲، ۲۹۴، ۲۹۶، ۴۶۲

بنی قینقاع، ۲۸۷، ۲۸۸، ۲۹۱

بنی کلب، ۱۱۰

بنی مازن، ۱۰۷

بنی مره، ۲۳۷، ۲۷۰

بنی نضیر، ۲۳۵، ۲۸۷، ۲۸۸، ۲۹۱

ثمود، ۲۳، ۱۹۱

صوفیه، ۳۰

عاد، ۲۳، ۱۹۱، ۱۹۴

عمالقه، ۴۷۳

غطفان، ۲۳۵، ۲۳۷، ۲۳۸، ۲۴۷،
۲۷۸، ۲۷۹، ۲۸۰، ۲۸۱، ۲۸۸
قریش، ۲۳، ۲۵، ۹۰، ۹۱، ۱۰۵،
۱۲۴،
۲۱۰، ۲۳۵، ۲۳۷، ۲۳۸، ۲۷۰، ۲۷۸،
۲۷۹، ۲۸۰، ۲۸۱، ۲۸۲، ۲۸۸
قوم لوط، ۱۹۱
مسیحیان، ۱۸۱
مهاجران، ۲۱۰، ۲۱۸
نصاری، ۳۴۶
یهود، ۸۶، ۱۸۱، ۲۳۵، ۲۳۷، ۲۵۳،
۲۷۸، ۲۷۹، ۲۸۰، ۲۸۲، ۲۸۳، ۲۸۷،
۲۸۹، ۲۹۰، ۲۹۱، ۲۹۲، ۲۹۳، ۲۹۴،
۲۹۵، ۲۹۶، ۳۴۶، ۴۵۹

(فهرست اشعار)

- اگر تیغ عالم بجنبد ز جای، ... ۳۹۶
- أَلَا كُلُّ شَيْءٍ مَا خَلَا اللَّهَ بَاطِلٌ، ... ۹۵
- تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل!، ... ۱۳۵
- جِرَاحَاتُ السُّنَانِ لَهَا الْيَتِيمُ، ... ۴۵۲
- چیزی که عیانست چه حاجت به بیان است، ... ۱۲۲
- دهنده ای که به گُل نکهت و به گِل جان داد، ... ۱۳۹
- لَا تَعْجَلَنَّ فَقَدْ أَتَاكَ، ... ۲۷۴
- وَلَقَدْ بَحَحْتُ مِنَ النَّدَاءِ، ... ۲۷۳
- يَا أَهْلَ بَيْتِ رَسُولِ اللَّهِ حُبُّكُمْ، ... ۴۴۹

(فهرست کلمات)

- ۱۷۶... «أبعد»
 ۱۷۶... «ادنی»
 ۲۴... (اشتراء)
 ۲۵۵... «أشِحَّةً»
 ۱۷۶... «أكبر»
 ۱۳۲... «امر»
 ۱۷۸... «انتقام»
 ۱۵۳... «أَبْصَرْنَا»
 ۳۴۴... «أُدْعِيَاءُ»
 ۷۵... «أَسْبَغَ»
 ۳۰۳... «أَسْرَحُكُنَّ»
 ۲۶۱... «أَسْوَةٌ»
 ۱۴۴... «أَفْئِدَةٌ»
 ۴۰۳... «أَفَاءَ اللَّهِ»
 ۲۵۶... «أَلْسِنَةٌ حِدَادٍ»
 ۳۰۲... «أُمَّتَعُكُنَّ»
 ۶۶... «أَنْكَرَ»
 ۲۸... «بَشَّرَ»
 ۳۱۳... «تَبَرَّجَ»
 ۳۵۵... «تَبْلِيغَ»
 ۱۶۳... «تَتَجَافَى»
 ۳۸۱... «تَحِيَّتٍ»
 ۴۱۳... «تُرْجِي»
 ۱۷۸... «تَشْفَى قَلْبَ»
 ۶۵... «تُصَعَّرُ»

- ۳۱۶... «تَطْهِير»
 ۳۹۸... «تَعْتَدُوْنَهَا»
 ۳۵۸... «تَقِيه پوششی»
 ۳۵۷... «تَقِيه تحبیبی»
 ۱۹... «تِلْكَ»
 ۴۱... «تَمِيْدًا»
 ۴۱۳... «تُوُوِي»
 ۴۶۰... «تُقْفُوْا»
 ۱۹۲... «جُرُزًا»
 ۱۹۲... «جَرَزًا»
 ۱۴۱... «جَعَلَ»
 ۴۵۶... «جَلْبَابًا»
 ۱۶۳... «جَنُوْبًا»
 ۴۲۹... «حِجَابًا»
 ۴۲۹... «حِجَاب حَاجِرًا»
 ۴۱۳... «حَقَّ قَسَمًا»
 ۳۶۳... «خَاتَمًا»
 ۱۰۱... «خَتَّارًا»
 ۶۲... «خَرْدَلًا»
 ۱۶۲... «خَرُوْا»
 ۳۵۵... «خَشِيْتًا»
 ۲۶۷... «خَيْرًا»
 ۳۳۴... «ذَكَرَ كَثِيْرًا»
 ۲۱۰... «ذُو الْقَلْبِيْنَ»
 ۳۱۶... «رَجَسًا»
 ۳۲۰... «رَجَسًا»
 ۳۰۶... «رِزْقَ كَرِيْمًا»
 ۲۳۸... «زَاعَتًا»
 ۱۹۳... «زَرْعًا»

- ۳۴۴... «زَوَّجْنَاكُمَا»
- ۴۶۹... «ساده»
- ۸۹... «سبع»
- ۴۷۵... «سدید»
- ۳۹۱... «سراج منیر»
- ۳۰۲... «سَرَّاح»
- ۴۰۰... «سَرَّاح جمیل»
- ۱۴۱... «سَلَالَةٌ»
- ۲۵۵... «سَلَّفُوکُمْ»
- ۴۴۵... «سَلَّمُوا»
- ۱۲۸... «سَمَاء»
- ۱۵۳... «سَمِعْنَا»
- ۱۴۲... «سَوَّاه»
- ۱۲۸... «شَفِيع»
- ۹۸... «شُكُور»
- ۹۸... «صَبَّار»
- ۴۴۴... «صَلَات»
- ۴۴۵... «صَلُّوا»
- ۲۸۹... «صَيَّاصِي»
- ۳۰۸... «ضَعْف»
- ۹۹... «ظُلِّل»
- ۲۴۰... «ظَنُون»
- ۱۷۶... «عَذَاب ادنی»
- ۱۲۶... «عَرْش»
- ۱۳۴... «عُرُوج»
- ۶۴... «عِزْم»
- ۴۰... «عَمَد»
- ۲۴۷... «عَوْرَه»
- ۱۰۷... «غُرُور»

- ۱۰۸... «عَرُور»
- ۴۸... «عَبِيٌّ حَمِيدٌ»
- ۲۶۷... «عَنِيْظٌ»
- ۳۰۵... «فَاحِشَهٗ مُبَيَّنَةٌ»
- ۲۴۹... «فَتْنَهٗ»
- ۶۵... «فَخُوْرٌ»
- ۱۶۸... «فَسَقَتِ الثَّمْرَةُ»
- ۴۰۳... «فِيءٌ»
- ۳۳۳... «فَايَتْ»
- ۳۱۳... «قَرْنٌ»
- ۱۶۵... «قُرَّةٌ»
- ۳۴۱... «قَضَىٰ»
- ۳۱۲... «قول معروف»
- ۴۶۹... «كِبْرَاءٌ»
- ۸۷... «كَلِمَاتٌ»
- ۱۰۳... «لَا يَجْزِي»
- ۴۵۱... «لَعْنٌ»
- ۳۸۵... «لِقَاءٌ»
- ۱۹... «لَهُوَ الْحَدِيثُ»
- ۱۶۹... «مَأْوَىٰ»
- ۶۵... «مُخْتَالٌ»
- ۴۵۸... «مُرْجُفُونَ»
- ۶۵... «مَرَحٌ»
- ۱۶۳... «مَضَاجِعٌ»
- ۲۵۳... «مُعَوِّقِينَ»
- ۲۱۶... «مُوَالِيٌ»
- ۲۷... «مُهَيِّنٌ»
- ۱۴۱... «مُهَيِّنٌ»

- ۲۳۰... «مِثَاقٍ»
 ۱۵۳... «نَاكِسٍ»
 ۲۶۴... «نَحْبٍ»
 ۱۴۱... «نَسْلٍ»
 ۲۹... «نَعِيمٍ»
 ۴۵۸... «نُعْرَيْنَكَ»
 ۱۴۲... «نَفْحٍ»
 ۸۱... «نُبِّيَّهُمْ»
 ۴۳۱... «وَرَاءٍ»
 ۹۲... «وَلُوجٍ»
 ۴۵۷... «يُدْنِينَ»
 ۳۷۹... «يُصَلِّي»
 ۳۰۶... «يَقْنَتُ»
 ۸۷... «يَمْدُهُ»
 ۱۸۴... «يُوقِنُونَ»
 ۱۸۴... «يَهْلُؤُونَ»

* * *